کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی | (باسمه تعالی) | کاربرگهٔ کتابهای چاپ سنگی

۱/شماره ردیف: ۲/شماره ثبت اموال: ۲۲۱۴۰۵ ۳/شماره مدرک: ۴/کد رده بندی: س ۵۴۴ ش ۲۹۷٫۳۴۲۲

۵/نوع تهیه: الف-وقفی ☐ ب-اهدائی ☑ ج-خریداری ☐

واقف و تاریخ وقف: اهداء کننده و تاریخ اهداء: دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی تاریخ خرید:

۶/عنوان اصلی: سوال وجواب ج اول

۷/عنوان مشهور:

۸/عنوان دیگر:

۹/زبان: فارسی

۱۰/زبان اصلی:

۱۱/موضوع: ۱- فقه جعفری - رساله عملیه ۲- ۳- ۴-

۱۲/ناقص ☐ ۱۳/کامل ☑

۱۴/نام خانوادگی و نام پدید آورنده	تاریخ تولد: قرن	سال	کد	تاریخ وفات: قرن	سال	کد	توضیح
۱. شفتی بیدآبادی، محمدباقر بن محمدنقی		؟۱۱۷۵	ق		۱۲۶۰	ق	
۲.							
۳.							
۴.							

۱۵/تاریخ تألیف: شرح تصحیح ترجمه

۱۶/نام شخصی که نسخه به نام وی تألیف یا کتابت شده:

۱۷/آغاز: بسمله هرگاه شخص تقلید مجتهدی را از مجتهدین زاد الله امثالهم

۱۸/انجام: جلد اول ... تا ... که ... مطابق ... بوده باشد ... نخواهد بود

۱۹/ضمیمه: دارد ☐ ندارد ☑

توضیح:

۲۰/فهرست مطالب (مندرجات): دارد ☐ ندارد ☑ توضیح: ... ج ۱ ... شامل ۳۰ کتاب ... المقدمه فی الاصول - کتاب الطهاره ... کتاب المواریث

۲۱/توضیحات فصل بندی: ندارد

۲۲/حواشی: نیز به صورت چاپی در صفحات ۵۶ و ۹۸ و در کناره صفحات دستنویس است

۱۴

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۲۲۰۹۷

شماره دیویی: ۱۲۴۷ س ۵۴۴ ش ۲۹۷٫۳۴۲۲ مرجع ☐

سرشناسه: شفتی بیدآبادی، محمدباقر بن محمدتقی، ؟۱۱۷۵-۱۲۶۰ ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: سؤال وجواب.

شرح پدیدآور:

کاتب: — تاریخ کتابت: ۱۲۴۷ ق.

محل نشر: [بی جا] ناشر: [بی نا] تاریخ نشر: [بی تا]

صفحه شمار: فاقد صفحه شمار. مصور ☐ درسی ☐ گراور یا افست ☐

زبان: فارسی ابعاد: ۲۰٫۵×۳۰٫۲۰ نوع خط: نسخ

نوع تهیه: وقفی ☐ اهدایی ☑ خریداری ☐ ارسالی ☐

واقف: اهدائی دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی تاریخ ثبت: ۱۳۸۰ ه.ش

یادداشتها: ۱. چاپ سنگی.

موضوع(ها): ۱. فقه جعفری - رساله عملیه.

سرشناسه(های) افزوده: الف. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، اهدا کننده.

ب. عنوان.

فهرستنگار: نصیری. تاریخ فهرستنگاری: بهمن ۸۶

... دی

... فارسی

... چ

... ره صفحه ها ۳۲۴

... بخش

... تاریخ ۱۳۸۰ ه.ش

افست ☐

چاپ و نشر و توزیع (فروش)

نسخه شناسی

۲۲/نوع چاپ: سربی

۲۴/محل چاپ یا نشر: — تبریز؟ اصفهان؟

۲۵/کارخانه یا چاپخانه:

۲۶/تاریخ چاپ ۱۲۴۷ کد: م ش ق

۲۷/محل توزیع:

۲۸/ناشر: — (دارالخلافه تبریز)؟ شاید اصفهان باشد

۲۹/بهاء:

۳۰/سفارش دهنده کتاب:

۳۱/بانی چاپ:

۳۲/مصحح چاپ: آقا محمد خلیل و ملا عبدالرزاق اصفهانی

۳۳/تیراژ:

ویژگیهای خاص

۳۴/صفحه شمار: دارد ☑ ندارد ☐

۳۵/تعداد صفحات: ۳۲۵

۳۶/تعداد جلد:

۳۷/ راده: دارد ☐ ندارد ☑

۳۸/کاتب

۳۹/تاریخ کتابت ۱۲۴۷ کد: م ☐ ش ☐ ق ☑

۴۰/نوع خط: الف متن: نسخ ب ـ حاشیه

۴۱/درجه خط: الف متن: خوش ب ـ حاشیه

۴۲/تعداد سطر ۲۱

۴۳/اندازه سطر

۴۴/نوع کاغذ: فرنگی

۴۵/رنگ کاغذ: نباتی

۴۶/ نوع جلد: تیماج

۴۷/ تزئینات: درون ☑ برون ☐ تیماج مشکی

۴۸/ اندازه جلد: طول ۳۰/۵ عرض ۲۰

۴۹/قطع کتاب: رحلی

/۵۰

آرایشهای کتاب

	سرلوح ☐	کتیبه ☐	شمسه ☐	ترنج ☐	سرترنج ☐
لچک ☐	کمند ☐	جدول ☑	ظهریه ☐	ترقیمه ☐	تذهیب ☐
تصویر ☐	نقشه ☐	نمودار ☐	جدول داخل متن ☐	زراندازی میان سطوح ☐	
عناوین به:	سرخی ☑	سفیدآب ☐	زر ☐	لاجورد ☐	(اسامی و ابواب)
تعداد:	سرلوح ☐☐	طراحی ☐☐	مجالس تصویر ☐☐	نقشه ☐☐	

توضیح:

۵۱/نقاش:

/۵۲

یادداشتهای نسخه

کتابخانه ☑ مالکیت ☐ عرض‌دید ☐ تصحیح ☐ وقفنامه ☑ ظهریه ☐ اوراق بدرقه ☐

توضیحات: مهر اهدایی در صفحه اول کتاب و صفحه آخر، اهدائی آقای دکتر محمدجعفر حقوقی لنگرودی

/۵۳

اثر مهر

کتابخانه ☐ صحاف ☐ مالک ☐ چاپخانه ☐ سانسور ☐ دولتی ☐ کاتب ☐ ناشر ☐ نقاش ☐ واقف ☐ عرض دید ☐

سجع مهر: ندارد

۵۴/ملاحظات

۵۵/تنظیم کننده:

۵۶/تاریخ ۶ مرداد ۸۸

۵۷/کنترل کننده:

هو الله تعالی سبحانه

* بعهد دولت شاه جوان بخت * که بر پیر و جوان حکمش روانست * سکندر حشمتی دارا شکوهی * که خاقانش کمینه پاسبان است * شهنشاهی که گاه بخشش و جود * بفریاد از کفش دریا و کانست * شرار دوزخ از قهرش دلیلست * نسیم جنت از لطفش نشانست * دمش گاه تکلم روح بخش است * کفش گاه تکرم زرفشان است * هم اندر معرفت بوزرجمهر است * هم اندر معدلت نوشیروانست * دل او گنج دانش را دفین است * کف او رزق مردم را ضمان است * هو السلطان الاعظم و الخاقان الاعدل الاکرم ملک ملوک العالم غوث الدنیا والدین غیاث الاسلام والمسلمین اجل الملوک و السلاطین قهرمان الماء و الطین مالک الممالک بالارث و الاستحقاق ناصر احکام الشریعة فی الاطراف و الافاق ظل الله الممدود علی الارض و فضله الموفود فیها بالطول و العرض المجاهد فی سبیل الله و الغازی لدین الله کامل نسخه دار الطباعه وجود و جامع صحیفه اطوار موجود * ظل یزدان و شهنشاه شهنشاه نژاد * که ندارد دو جهان پیش کفش مقداری * ان که حفظش ز پی دفع حوادث هردم * کرد معمورهٔ اسلام کشد دیواری * السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان * شاه زمانه فتحعلی شاه کافتاب * در پیش رای انورش از ذره کمتراست * و ایام حکمرانی نواب مستطاب فلک جناب مالک رقاب جوزا رکاب فروزنده اختر برج شوکت و شهریاری و رخشنده گوهر درج ابهت و کامکاری ثمرهٔ شجرهٔ سلطنت و تاجداری شکوفه نهال خلافت و جهانداری

شاهزاده اعظم سیف الدوله سلطان محمد میرزا ادام اجلاله که شهر اصفهان بیت الشرف دولت و حکمرانی ان مهر سپهر سلطنتست از نیروی سطوتش صعوه با شاهین هم اشیان و از یمن عدالتش ساحت اصفهان رشک گلستان جنان امید که تا اشهب گردون در میدان سپهر در خرام است سپهرش رام و جهانش بکام باد که اکثر صنایع بدیعه و اثار غریبه بلاد بعیده و قریبه از یمن طالع پادشاه عالمگیر در مملکت ایران شایع بود مگر صنعت طبع و تمثیل که در عقدهٔ تعویق مانده بود بحمد الله که الهم بحکم محکم سلطانی و سعی و التفات نواب جلالت و نبالت دستگاه مقرب الحضرة الخاقان منوچهر خان زید اجلاله بتعلیم و اموزکاری جناب استادی میرزا زین العابدین تبریزی که در محروسهٔ ایران مبدع این فن است بسعی و دستیاری اقل خلق الله عبد الرزاق اصفهانی کتبی که اکثر مردم از ان منتفع گردند مطبوع امد امید که در نظر ارباب دانش مطبوع اید از انجمله این کتاب سوال و جواب که مشتمل بر چند کتابست که بمرور دهور اغلب از مردمان از بلاد نزدیک و دور از سرکار جناب شامخ الالقاب حقایق و معارف انتساب شریعت و هدایت ماب حاوی الفروع والاصول جامع المعقول و المنقول فخر الفقهاء و المجتهدین معین الاسلام و المسلمین المولی الاعظم و المقتدی الافخم مطاع العرب و العجم المشتهر اسمه فی جمیع اقطار العالم شمس الفلک السیادة و النجابة و الفخامة و الجلالة و الشرافة و بدر السماء العلم الفضیلة و الاجتهاد و الفقاهة اعلم العلماء افضل الفضلاء مجتهد العصر وحید الزمان کهف الحاج الحاج السید محمد باقر اطال الله بقائه سوال نموده اند و ان جناب جواب هر یک را

بیان فرموده اند مطبوع میشود امید که مسایل انها

معمول به جمیع مردمان گردیده که ماجور و

مثاب باشند بالنبی و اله الامجاد فی شهر

صفر المظفر ختم بالخیر و الظفر

۱۲۴۷

المقتدر بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين في الاصول

س هركاه شخصى تقليد مجتهد يرا از مجتهدين زاد الله امثالهم نمايد در حال حيات ان مجتهد ايا بعد از ممات او جايز است از براى ان شخص تقليد او وعمل بقول او يا نه ج اظهر اينست كه عدول لازم است و بقاى بر تقليد مجتهد بعد از ممات او جايز نيست * وهذا هو المفتى به لاعيان مشايخنا العظام منهم المولى الاعظم الاجل الاكرم والاستاد الاكمل الافخم المحى لشريعة المحمد به غب ما كان ينطمس مولانا الاقا محمد باقر ومنهم سيدنا الاجل الاكمل قدوة ارباب التحقيق واسوة اهالى التدقيق الذى يعجز العبارة عن تحديد وصفه وتقصر القراطيس الطويلة عن تحمل مدحه سيد المحققين سيدنا السيد محمد مهدى ومنهم المحى لطريقة المجتهدين والمقوم للقواعد الممهدة لاستنباط احكام الدين المبين مولانا العلى العالى سيدنا الامير السيد عليا اعلى الله تع مقامهم ورفع قدرهم وحشرهم مع سادات السادات فى درجتهم لنا على انتفاء الجواز انتفاء ما يصح التعويل عليه فى الجواز اذ غاية ما يتصور الاستناد اليه امران احدهما الاستصحاب والثانى بالعسر والحرج وكلاهما مخدوش اما الاول فمن وجهين احدهما ان الاستصحاب انما يتمسك به فيما يتمسك فيه اذا كان ذلك الشىء ثابتا لا بشرط واما اذا كان ثبوته بشرط شىء او بشرط لا فلا كما لا يخفى وجهه على الفتن وما نحن فيه ليس من الاول لوضوح مخالفة اصل التقليد للاصل والاقتصار فيما خالف الاصل على القدر المتيقن لازم وهو حال حياة المجتهد دون غيره فعلى هذا يكون الشرط فى جواز العمل بقول المفتى فى حياته والظاهر من شيخنا الشهيد الثانى دعوى اطباق الاصحاب عليه قال فى لك وقد صرح الاصحاب فى هذا الباب من كتبهم المختصرة والمطولة وفى غيره باشتراط حياة المجتهد فى جواز العمل بقوله انتهى عين عبارته وقال المحقق الثانى فى تعليقاته على الشرايع متى عرض للفقيه العدل فسق العياذ بالله او جنون او طعن فى السن كثيرا بحيث اختل فهمه امتنع تقليده لوجود المانع ولو كان قد قلده مقلد قبل ذلك بطل حكم تقليده انتها عين عبارته ولا شبهة فى اقتضائه بالفحوى البطلان فيما نحن فيه كما لا يخفى والثانى بعد الاغماض عما ذكر نقول ان من شرايط الاستصحاب

بقاء الموضوع وهو ههنا غير متحقق لوضوح ان الثابت فى حق المكلف حال حيوة المجتهد وجوب العمل بقوله ويمكن دعوى القطع بعدم بقاء الوجوب وجواز الرجوع الى الحى وانما الكلام فى جواز البقاء وعدمه واما الوجوب فالظاهر انه قطعى الفساد وزوال الوجوب مستلزم لزوال الجواز كما هو محقق فى الاصول واما الثانى فلوضوح السهولة فى الرجوع الى كتاب المجتهد الحى بالاضافة الى كثير من الاشخاص وامكان السؤال منهم فى ايام متعددة بالاضافة الى غيرهم والحاصل انه ليس المسائل باسرها مما اختلف فيها لتطابق كثير من الاراء فى كثير من المسائل المختلفة ليست على حد يكون فى التعلم والاطلاع عليها عسر لا يمكن تحمله عادة وعلى فرض التسليم بالاضافة الى بعض الاشخاص تبقى الكلام فى غيرهم هذا كله اذا تمكن الرجوع الى المجتهد الحى واما مع عدم امكانه فلا ينبغى التامل فى جواز البقاء على العمل بقول ذلك المجتهد اللهم عجل فرج وليك واكحل عيوننا بتراب نعاله بحق سيدنا وسيد الكونين والمجافى العالمين نور چشما چونكه خواهش فرموده بوديد كه اشاره بمستند شده باشد با مشاغل متكثره فى غاية الكثرة در كمال استعجال قلمى كرديد س چه ميفرمايند در اين مسئله شرعيه كه هركاه شخصى تقليد مجتهدى كرده باشد بعد از ممات تقليد ان مجتهد ميتواند كرد يا نه و فرق درميان تعسر و تيسر بقول مجتهد حى هست يا نه و تعسر بفهم كتاب وى يا تعسر برسيدن خدمت مجتهد حى تكليف چه چيز است و تقليد از كدام يك از مجتهدين بايد كرد و عمل برساله مرحوم اقا سيد على را در همه مسائل با خود قرار داده بودم اما بعضى از انها مفهوم نشد ج ظاهر در نظر حقير عدم جواز بقاء ان تقليد است بلكه لازم است عدول نمايد مگر در صورتيكه متعذر باشد اخذ از مجتهد حى در ان وقت تا وقت تمكن اخذ از مجتهد بمقتضاى ان تقليد عمل ميتواند نمود با تمكن اخذ مسايل از مجتهد حى عمل بكتاب مجتهد ميت جايز نيست اگرچه در حال حيات ان مجتهد تقليد او را نموده باشد بلكه لازم است با امكان رجوع بمجتهد حى نمايد در امور دين خود يا بكتاب مجتهد و در صورت تعسر فهم از كتاب مجتهد بفهميد مطالب ان كتاب را از كسى كه قابل فهم ان بوده باشد و با عدم امكان يا تعسر شديد بقاى بهمان نحو كه در حال حيات مجتهدى عمل مينمود جايز و بى عيب است س اقوال در معاد را باشاره اجمالى بدليل ان بيان فرمايند كه جمعى شايق اين مطلب اند كه مطلع شده باشند ج اقوال در معاد انچه حال در نظر هست چهار است اول انست كه معادى نميباشد بلكه ممتنع است و اين قول جماعتى از طبيعيين است و اين قول مبتنى بر چند مقدمه است اول انست كه نفس جسم است يا جسمانى دويم انست كه بعد از ممات جسم فانى و معدوم ميشود بالمره سيم انست كه اعاده معدوم محالست و مقدمه اولى و ثانيه ممنوع است و قول ثانى انست كه معاد منحصر در روحانيست و اين قول قول جماعتى از حكما است و مبتنى بر اينست كه نفس چونكه مجرد است فانى بفناى بدن نميشود در روز قيامت بامر الهى ان نفس عود مينمايد تا مثاب و ماجور يا معاقب شود و جسم بعد از ممات چونكه فانى ميشود بالمره و اعاده معدوم ممتنع است لهذا جسم عود نميتواند نمود

پس معاد منحصر در روحانی خواهد بود و مقدمه اولی که تجرد نفس بوده باشد و مقدمه ثالثه که
امتناع اعاده معدوم بوده باشد اگرچه مسلم است لکن مقدمه ثانیه که فنای جسم بالمره بوده باشد مسلم
نیست قول سیم انست که معاد منحصر بجسمانی است و این ممکن بلکه واقع خواهد شد و این مبتنی بر اینست
که نفس مجرد نیست و اعاده معدوم محال نیست با جسم بجمیع اجزائه فانی نمیشود و قول چهارم قول
متشرعین و بعضی از حکما است یعنی معاد روحانی و جسمانی هردو هست یعنی در روز قیامت
خداوند عالم بقدرة کامله همین جسم را اعاده میفرماید و همین نفس بامر الهی متعلق باو میشود اگر
مطیع و منقاد بوده در نشاء دنیوی ماجور و مثاب خواهد بود و مدرک لذایذ روحانیه و جسمانیه هردو
خواهد بود و اگر شقی و عاصی بوده معذب بعذاب روحانی و جسمانی هردو خواهد بود این چند
کلمه در کشتی در طریق مکهٔ معظمه بطریق اجمال قلمی گردید در نظر هست اگر توفیق الهی مساعدت
نماید رسالهٔ مبسوطی درین باب قلمی نماید س زید مثلا گناهی کرده است و ثواب هم کرده است اما
گناهش از ان جمله گناهیست که صاحبش را باید برهوت برند و ثوابش از ان جمله ثوابیست که باید
صاحب ان اعمال را بدار السلام برند و درین زید میمیرد ایا زید را به برهوت برند یا بدار السلام و
هرگاه به برهوت برند چنانچه ان قبله حقیقی در استفتا نوشته بودند کسانی که داخل برهوت شوند امید
اخراج شدن نیست و هرگاه از برهوت او را اخراج نکنند و داخل دار السلام نکنند پس اجر عمل نیک
چه شد و هرگاه اولا او را داخل دار السلام کنند پس اجر عمل بد را چه میکنند ج عصاة امت از
موالیان و شیعیان ائمهٔ اطهار علیهم السلام که با عدم توبه و انابه از دار دنیا بعالم بقا ارتحال نموده اند
جزای انها مختلف است باختلاف انها در شدت و ضعف معصیت و مخالفت الهی جل شانه بعضی از انها همان
شدایدوارده بر انها در عالم برزخ کفایت میکند در عذاب انها دیگر در جهنم معذب نخواهند بود و بعضی
از انها لامحاله معذب میشوند در جهنم اتش جهنم نعوذ بالله منها بانها احاطه مینماید بعضی را تا ساق و
بعضی را تا زانوی و بعضی را تا بکمر و بعضی را تا بگردن باختلاف انها در کثرت شقاوت و قلت ان لکن
اتش روهای انها را نظر به برکت سجود احاطه نمی نماید و هم چنین احاطه بقلوب انها نظر به برکت ایمان
نمینماید پس بهمین حالت معذب میباشند تا انقدر که مشیت الهی اقتضا نماید بعد نظر بانچه بعض احادیث
دال بر انست جبرئیل بامر جهان افرین در مقام تفقد انها بر می اید ان معذبین بعد از انکه بشرف رویت
جناب جبرئیل مشرف میشوند و متوسل میشوند بان جناب با تضرع و بیقراری که سلام ما ها را به پیغمبر
ما جناب محمد مصطفی صم برسان و خبر بده انجناب را از حال ما و شدت عذاب که ما را شقاوت اعمال
محروم از فیض خدمت شما و مبتلا باین شدت عذاب نموده جبرئیل امین بعرض بارگاه رب العالمین
میرساند که طایفه عصاة امت فخر عالمیان چنین خواهش نموده اند که وصف حال ایشان را بخدمت پیغمبر
ایشان رسانیده باشم خطاب از جانب خداوند عالم جل شانه میرسد که بمقتضای خواهش انها معمول

داشته باش جبرئیل بامر خداوند جلیل بخدمت ان سرور عالم مشرف میشود و عرض مینماید که از
جانب امتان شما که معذبند در جهنم امده ام سلام خدمت شما رسانیده اند عرض مینمایند که معاصی
ما ها را از سعادت شرافت خدمت شما محروم گردانیده و خبر از حال ما نداری که بر ما چه میگذرد ترحمی
بر ما فرموده باش ان وقت ان سرور عالم با غایت تالم تشریف میبرند در مقام مناجات با قاضی الحاجات
میروند بسجده خداوند عالم را بثنایی ذکر خواهند نمود که احدی چنین ثنایی ننموده باشد ندائی از
جانب رب العزه میرسد که ای حبیب من سر از سجده بردار و هر حاجتی که داری بخواه که باجابت مقرون
است ان وقت جناب فخر عالم بعرض بارگاه رب العزة میرساند که حاجت من انست که عصاة امت مرا
عفو فرمائی خطاب از جانب رب العزة میرسد که ای حبیب من شفاعت تو مقبول است برو و هرکس
از امتان خود را که خواهی مستخلص گردان جناب رسول خدا صم تشریف میبرند امر میفرمایند بمالک
مستحفظ طبقات جهنم که حجاب را بردار بعد از رفع حجاب نظر ان امت بر جمال با کمال ان شمس فلک
سعادت می افتد همه با تضرع و زاری فریاد میکنند و عرض میکنند که ما از امتان توایم باین شدت
عذاب مبتلا شده ایم رحمی بحال ما فرموده باش حضرت امر میفرماید قاطبهٔ انها را از اتش بیرون می اورند
و با خود میبرند مقرر میفرمایند همهٔ انها را داخل نهر مینمایند بعد از اخراج از ان نهر کل انها را صحیح الاعضاء
و الجوارح و شکل خوب ان وقت بامر ان سرور انها را داخل بهشت مینمایند اینست مجمل از جواب این
سؤال که مقام قابل علاوه بر این نیست س شخصی در شیراز بهم رسیده ادعاء ارشاد نمودن خلق
مینماید و خود را قطب مینامد و ظاهر اینست که معروف ان جناب بوده باشد ایا قابلیت ارشاد نمودن
دارد یا نه و میتواند کسی تابع او شود در اصول و فروع دین یا نه ج جناب اقدس باری عز شانه
و جل احسانه فخر کاینات را مبعوث بر خلایق نمود که ارشاد انها نماید بانچه در ان رشاد و فلاح عباد است
و جناب رسول خدا صم در مدت بیست و سه سال بکمال بذل و جهد و غایت اهتمام نمود در ارشاد قاطبهٔ
ناس و بعد از ارتحال نفس شریف ایشان بعالم قرار نصب حجج و اوصیاء بر خلایق نموده لیهدیهم فی
اصولهم و فروعهم الی سواء السبیل و بحمد الله تعالی از ان انوار مقدسه الهیه صادر شد در اصول و فروع
انچه صادر شده که عقول عقلای زمان و فحول علمای دوران از وصل بکنه ان عاجز و حیرانند و
قاطبهٔ علمای زمان خوض در ان نموده و خواهند نمود الی یوم القیام و هر یک را بقدر خور فهم و استعداد
در ان بهره و نصیبی و بقدر قابلیت در ان حظی و سهمی بوده استفاده خواهند نمود در زمان حیرت که
حکمت بالغه الهیه بر ظهور خاتم الاوصیاء علیه و علی ابائه الاف التحیة و الثناء قرار نگرفته امر فرموده اند
در امور دین مبین برجوع بعلمای ابرار و فضلای صالحین و شبهه نیست که طریقه در صلاح و سداد
و سنیه در فلاح و رشاد اوثق و اقوی از طریقهٔ مستقیمه جناب رسول صم و ال اطهار او که گلگونه
بهارستان دانش و بینش اند نیست بلکه هرچه ماعدای اوست باطل و عاطل و هرچه سوای انست

ضایع و مضمحل است و تشکیکی در ان نیست عارف بطریقه ایشان کسانیند که اوقات خودرا در لیالی
و نهار باشرایط مقرره مصروف فکر در فهم اثار صادره از ایشان نموده و مینماید پس در زمان حیرت
کسی که قابل فهم اثار صادره از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار ندارد لازم است در امور
دین رجوع کند بعلمای راشدین که بجد و جهد تمام فحص و بحث در کتاب خدا و سنت رسول خدا
و سنیه متقنه ائمه هدی نموده و مینمایند و ایشانند امنای دین مبین و خلفای ائمه طاهرین پس هرکس
در امور دین رجوع بچنین علمای نمود بی تشکیک ناجی و رستکار و هرکس نه چنین نمود بی شبهه هالک
و ستمکار خواهد بود بنابراین ان شخصی که سوال نموده که مدعی ارشاد ناس بلکه خودرا اقطب میداند
پانزده سال متجاوز است که این مقصر درکاه الهی او را دیده و مطلع هستم که در این ظرف مدت نزد احدی
از معتمدین علمای که توان از او استفاده امور دینیه نمود تردد ننموده بلکه غالب اوقات عالم بوده ام
که منزل او در خانه توابع حکام و امرا و ظلمه بوده و نبت لحم و شد عظم او از ماکل و مشارب ایشان
بوده و بفیض صحبت امثال این اشخاص خودرا پرورش داده و قاطع هستم باینکه قابل درک احکام الهیه
از مدارک معلومه انها نیست و با وجود این مراتب بسیار تعجبست از کسی که فی الجمله قابل درک و بصیرت
باشد چه نحو احتمال خواهد داد که تاسی و اقتدا بچنین شخصی موجب سداد و صلاح و باعث رشاد
و فلاح او در اخرت خواهد بود نعوذ بالله من تسویل الشیطان و وساوسه بلکه چنین شخصی با چنین
حالت اگر مدعی ارشاد ناس است در اصول و فروع چنانچه فرض سوال است بی تشکیک فاسق و هالک
است چنانچه مستفاد از حدیث صحیحیست که مشایخ عظام اطباق بر نقل او نموده که عارف باسرار باطن و
ظاهر سیدنا و امامنا محمد الباقر ع فرموده که من افتی الناس بغیر علم و لاهدی لعنته ملائکة الرحمة و
ملائکة العذاب و لحقه وزر من عمل بفتیاه با انکه مذکور میشود که این مرد کذا در مجامع غنا می نشیند
بلکه معین مجامع تغنی است و ترغیب و تحریص بر ان میکند اگر چنین باشد بلا تشکیک فاسق و مبغوض
خداوند عالم است و بر عامه خلایق لازم است که مبغض او باشند پس چگونه مقتدی و محب او
خواهند بود و بر علمای اخیار از بلاد لازم است بالامکان در ردع ان از ان صفت هلاکت نمرا صرار
تمام نمایند نظر بانچه از مفتاح خزانه اسرار الهی جناب رسالت پناهی صلعم مرویست که فرموده اذا ظهرت
البدع فی الدین فلیظهر العالم علمه و من لم یفعل فعلیه لعنة الله کسانیکه برده و امثال این اشخاص جمع
میشوند و چنین اشخاص را وسیله نجات خود میدانند بی شبهه از توابع ابلیس لعین و از اصحاب عساکران
ملعون بد ایین خواهند بود و روایت نموده احمد بن محمد بن خالد که در زمان انوار مقدسه الهی جناب
حضرت رضا و جواد و هادی و عسکری علیهم السلام بوده در کتاب خود که در ان اوقات تصنیف
نموده در حدیث صحیحی از کاشف رموز و دقایق مولانا جعفر الصادق ع و ان حضرت فرموده * کان
رجل فی الزمان الاول طلب الدنیا من حلال فلم یقدر علیها و طلبها من حرام فلم یقدر علیها فاتاه الشیطان

فقال له یا هذا انک قد طلبت الدنیا من حلال فلم تقدر علیها و طلبتها من حرام فلم تقدر علیها افلا ادلک علی
شیء تکثر به دنیاک و تکثر به تبعک فقال بلی قال تبتدع دینا و تدعوا الیه الناس ففعل فاستجاب له
الناس فاطاعوه فاصاب من الدنیا ثم انه فکر فقال ما صنعت ابتدعت دینا و دعوت الناس الیه و ما اری لی
توبة الا ان اتی من دعوته فارده عنه فجعل یاتی اصحابه الذین اجابوه فیقول ان الذی دعوتکم الیه
باطل و انما ابتدعته فجعلوا یقولون کذبت هو الحق و لکنک شککت فی دینک فرجعت عنه فلما رای ذلک
عمد الی سلسلة فوتد لها وتدا ثم جعلها فی عنقه و قال لا احلها حتی یتوب الله علی فاوحی الله تعالی الی نبی
من الانبیاء قل لفلان و عزتی و جلالی لو دعوتنی حتی ینقطع اوصالک ما استجبت لک حتی ترد من مات
علی ما دعوته الیه و یرجع عنه * یعنی شخصی در زمان سابق بود طلب کرد دنیا را از حلال و بان نرسید
و طلب کرد دنیا را از حرام باز بمطلوب نرسید پس شیطان امد نزد او و گفت طلب کردی دنیا را از حلال
و حرام و بان نرسیدی میخواهی ترا دلالت کنم بچیزی که ترا بمطلوب خود برساند و متابعین تو بسیار
شود گفت بلی پس شیطان گفت دینی اختراع کن و مردم را بان بخوان پس چنین کرده مردم باو گرویدند
و مال بسیاری نزد او جمع شد پس ان شخص با خود فکر کرد که چکار بود کردی دینی اختراع کردی و
مردم را بان خواندی و توبه مرا خداوند عالم قبول نخواهد فرمود مگر انکه رد کنم کسانی که باطاعت
من داخل این دین شده اند پس امد نزد اصحاب خود و گفت این دینی که شما را بان خواندم دین باطل است
و من اختراع این دین کرده ام ان اشخاص قبول ننموده گفتند دروغ میگوئی این دین که داریم دین
حق است و تو تشکیک در دین خود نموده و رجوع از ان نموده چون ان مرد این را دید زنجیری مهیا نمود
یکطرف زنجیر را بمیخی بست و طرف دیگر را بر گردن خود بست و گفت این زنجیر را باز نمیکنم تا انکه جناب
اقدس الهی توبه مرا قبول کند پس وحی از جانب جناب اقدس الهی به پیغمبر ان زمان رسید که بان
شخص بگو بعزت و جلال خود قسم که اگر بخوانی مرا تا بندهای بدنت از هم جدا شود توبه ترا قبول
نخواهم نمود تا انکه زنده کنی کسانیرا که مرده اند باین دین و برگردانی انها را از این دین و شیخ صدوق
همین حدیث را بسند صحیح در فقیه ایراد نموده و اشخاصی که مدعی ارشاد ناس اند و خود را اقطب
میدانند و طریقه خود را از اهل شرع مخفی میدارند از این قبیل خواهند بود که عوام الناس و ضعفاء
العقول را فریب میدهند و لهذا اتوابع ایشان غالب فسقه و طالب دنیا و عوام الناس خواهند بود
خداوند عالم بحق مقربان درگاه خود مردمان بیچاره را از شر این اشخاص محافظت فرماید س زید
مجتهدی را در حال حیات تقلید نموده بعد از وفات ان مجتهد بتقلید مجتهد حی باقی بر تقلید ان مجتهد
میت بوده در یک مسئله از مسائل مجتهد میت نسبت بخود عسر دانسته لهذا عدول نموده و در پیش
خود از راه جهل بمسئله چنین تصور نموده که هرگاه باید از یک مسئله عدول نمود باید از جمیع مسائل
عدول بنماید و قصد نکول جمیع مسائل که تقلید مجتهد میت نموده بود کرده و بعد از نکول شخص عالمی

از او سوءال نموده که تو بسبب مسائل ضرور به بسیار مضطرب میباشی چه سبب است در جواب عرض
نمود که چونکه تقلید مجتهد میت مینمودم و بسبب کذاردن نماز در اخر وقت نکول از تقلید مجتهد میت
نمودم و الحال بنای تقلید در مسائل برای مجتهد حی کذارده ام و مسائل رای ایشان را در حفظ ندارم
این شخص عالم در جواب فرمود که میباید در همان یك مسئله که بجهة توعسر داشته نکول بنمائی و باقی
مسایل را بهمان طریق که مقلد مجتهد میت بودی باقی بمانی زید در جواب عرض نمود که نکول از راه
جهل در مسئله نموده ام الحال میتوانم باقی بر تقلید میت بوده باشم یا نه ج ظاهر اینست که قصد عدول
از تقلید مجتهد معین باعث این نمیشود که دیگر تقلید آن مجتهد نتواند نمود پس قصد عدول از تقلید ان
مجتهد موجب تعیین عدول نمیشود لکن کلامی که در این مقام است اینست که در مسئله هرگاه کسی
تقلید مجتهد مشخص را نمود عدول از همان مسئله از قول ان مجتهد بقول دیگری نمیتواند نمود مکر در
صورتی که مجتهد دیگر در نظر او اوثق در فتوی باشد در چنین صورت عدول از قول مجتهد اول لازم
و متعین است بنابراین میکوئیم این شخص که در این مسئله عدول از قول مجتهد نمود و اختیار نمود قول
مجتهد دیگر را مجتهد دیگر در نظر او اکر اوثق در فتوی است از ان مجتهد اول عدول از قول مجتهد
اول لازم است خواه قصد عدول کرده باشد یا نه بلی هرگاه فرض شود که در نظر ان مقلد مجتهد دیگر
اوثق در فتوی بوده باشد در همان مسئله بخصوصها نه در مسئله دیگر در این صورت عدول از قول ان
مجتهد در همان مسئله لازم است نه در مسائل دیگر قصد عدول در چنین صورت مثمر ثمر نیست بلکه
قصد عدول مجوز نیست پس لازم است س بر رساله فقیه جامع الشرایط که مقلد ظن بر صحت ان رساله داشته
باشد عمل میتواند نماید یا نه مسئله دیگر انکه در رساله یقین دارد که چند غلطی دارد اما نمیداند که کدام
عبارة غلط میباشد و نمیداند ایا کاتب در فتوی غلط نوشته یا در عبارت که رجوع بفتوی ندارد میتواند
مقلد بچنین رساله عمل کند یا نه که اکثر رسالها بهمین نهج میباشد دیگر انکه در دو مسئله مذکوره ایا فرق
میکند در وقتی که مقلد در ولایتی باشد که دسترس او بفقیه جامع الشرایط نباشد و مسئله را نتواند
از خارج تحقیق کند و در مقامی اتفاق بیفتد که مقلد عمل باحتیاط را هم نداند و عمل هم واجب باشد
ایا میتواند بچنین رساله در چنین مقامی عمل بکند یا نه ج در صورت مظنه بصحت کتاب هرگاه ممکن باشد
تحصیل علم بصحت به نحوی که در ان عسر و حرجی نباشد تحصیل نماید و اما هرگاه متمکن از تحصیل علم نباشد
یا در تحصیل عسر و حرج شدید باشد اکتفا بمظنه در صحت میتوان نمود و اما علم به تحقق غلط فی الجمله پس
این منافی با مظنه در صحت نیست و حکم مظنه مذکوره بنابراین هرگاه رساله در دست کسی باشد و تصحیح
ان رساله در ان بلد ممکن نبوده باشد لازم است نحوی نماید که نسخه صحیح در دست بیاورد و تا وقت
تحصیل نسخه صحیح عمل بهمان میتواند نمود س در باب امام معاشرت تامه با شهادت عدلین لازم
است یا معاشرت جزئیه با شهادت عدل واحد بنحوی که اطمینان حاصل شود کفایت میکند یا نه

س در باب امام معاشرت تامه با شهادت عدلین لازم است یا معاشرت جزئی با شهادت عدل واحد
بنحوی که اطمینان حاصل شود کفایت میکند یا نه ج شرط جواز اقتدا با امام اینست که ماموم معتقد عدالت
ان شخص امام باشد خواه این اعتقاد از اختبار و معاشرت حاصل شده باشد یا از اخبار دو عادل بلکه
هرگاه چنین اعتقادی از اخبار شخص معتمدی که کمال وثوق و اعتماد باو هست حاصل شود با عتقاد
حقیر اعتماد بان میتوان نمود

كتاب الطهارة

س ادخال حشفه در فرج زن با عدم انزال منشاء وجوب غسل بر طرفين ميباشد يا نه و هرگاه بمجرد ملاقات
عضوين انزال شود آيا بر قابل غسل واجب ميشود يا نه و بر فرض وجوب غسل در اينصورت هرگاه شب
رمضان المبارك بوده و بدون غسل داخل صبح شود آيا بر ان قضاء و كفاره هست يا قضاى تنها ج
حكم در مسئله اولى اينكه ادخال حشفه بى اشكال موجب غسل طرفين ميباشد اگرچه انزال نسبت بهيچ يك
متحقق نشود و در مسئله ثانيه اگر انزال نسبت بطرفين متحقق باشد بلاشبهه غسل بر هردو واجب و با وجود
اين هريك كه فجر را درك كند با عدم عذر بلا غسل متعمدا اگر عالم بوده كه تعمد بقاء بر جنابت تا صبح
موجب فساد صوم است بى اشكال قضا و كفاره بر ذمه او لازم است و الا اكتفا بقضاى تنها ظاهرا اقرب
بصواب است هرچند انضمام كفاره براو اوفق باحتياط و انسب بسبيل نجات است و اگر انزال مختص بيكى باشد
بديگرى غسل در كار نيست س هرگاه طفلى نه ماهه از رحم مادر سقط شود غسل براو واجب است ام لا
و ديگر حد سنى كه غسل مس ميت بر ميت واجب ميشود بر ناس بيان فرمايند ج هرگاه سقط چهار ماه را اتمام
كرده باشد تغسيل او واجب است خواه نه ماهه بوده يا كمتر و قبل از اتمام چهار ماه تغسيل او لازم نيست
و ظاهر وجوب صلوة است بر طفل ميت هرگاه شش ساله بوده باشد و قبل از انقضاء و اكمال شش سال
صلوة لازم نيست لكن مستحب است مگر در صورتى كه متولد شده باشد ميتا س مظنه بظن قوى احتلام
حكم باحتلام ميكنند يا نه ج بمظنه مظنه احتلام حكم بجنابت كه غسل به نيت وجوب كند نميتوان نمود بلكه
شرعا چنين كسى جنب نيست لكن با مظنه خصوصا ظن قوى احتياط اينست كه غسل جنابت به نيت احتياط
بكند بعد از ان غسل را نقض نموده ببعض نواقض وضوء مثل بول ان وقت وضوء ساخته نماز كند
مجملا بمحض غسل در چنين صورت اكتفا نميتوان نمود س ضعيفه طفلى در شكم او سقط شد روز اول
يك تيكه آمد بعد از سه روز ديگر يك تيكه ديگر آمد بعد از سه روز ديگر تيكه ديگر افتاد آيا مجموع
را يك نفاس قرار دهد يا از اول تيكه نفاس قرار دهد يا اخر آيا هر يك علاحده نفاس محسوب خواهد
بود ج خونى كه با هر قطعه از طفل خارج ميشود تا بعد از خروج قطعه همه نفاس است س نيت وضوء
و غسل و تيمم و نماز مطلقا قربة الى الله كافيست يا نه ج بلى قربة در جميع عبادات كافيست س شخصى
وضوء ميگيرد و آبى از خارج بوضوى او ميرسد آيا صحيح است يا نه ج اگر قبل از اتمام غسل برسد ان آب را
آب وضوء محسوب نمايد و اگر بعد از اتمام غسل عضو بوده باشد عيبى ندارد مگر در صورتى كه مستلزم
مسح باب جديد بوده باشد س هرگاه موشى در ظرفى بميرد طريقه تطهير ان بچه نحو است ج سه مرتبه
ان ظرف را ميشويند احوط انست كه هفت مرتبه شسته شود خصوصا در صورتى كه موش بزرگ بوده
باشد س سگى از ظرفى چيزى خورده باشد كيفيت تطهير ان بچه نحو است ج هرگاه سگ در ظرفى
چيزى خورده باشد يا ظرف را بليسد اول ان ظرف را خاك مال نمايند يعنى خاك خشك در ان ظرف

داخل نموده بالله احوط انست بعد از ان یکدفعه دیگر خاک باب ممزوج نموده بالد بعد از ان دو
دفعه این ظرف را باب بشوید واحوط انست که بعد از دو دفعه خاک مالیدن یک دفعه خاک خالص
و یک دفعه دیگر خاک ممزوج باب شش دفعه باب بشوید واحوط انست که درصورت وقوع لعاب
سگ در ظرف نیز چنین نماید س تطهیر بکلوخ بچند عدد است ج تا بحدی که پاک شود احتیاط اینست
که اگر کمتر از سه عدد پاک شود اتمام بسه نماید واگر فرض شود از سه پاک نشود انقدر بمالد که پاک شود س
بدن الوده به بول و جامه الوده به بول در اب یک دفعه فرو بردن کافیست یا نه ج تعدد در غسل بول
معتبر است اگر چه در اب کر باشد بلکه احتیاط در اب جاری نیز چنین است فرقی ما بین بدن متنجس به
بول و جامه متنجس به بول در این باب نیست بلی مخرج بول ظاهر اینست که اکتفا بیک دفعه توان نمود س
در تیمم بدل از وضو و بدل از غسل تفاوتی میباشد باین معنی که یک ضرب و دو ضرب دست بر خاک
گذارد یا خیر ج ظاهر اینست که در مطلق تیمم یک ضربت کفایت میکند اگر چه بدل از غسل بوده باشد
س هرگاه شخصی دست خود را یا ذکر خود را در مقعد یا فرج زنی برد مادامی که هنوز انزال منی مرد نشده
باشد و ثانیا بیرون اورد هرگاه ان چیزی که داخل کرد و انزال نشده بود در مدخول ایا او را هرگاه بر جامه
خود پاک کند یا دست بر او مالیده شود نجس میباشد یا پاک احتیاج بطاهر کردن هست یا خیر دیگر انکه هرگاه
شیء که مذکور شد داخل نشود در مدخول و انزال از او نشود غسل بر او هست یا نه ج هر کس دست
خود را یا الة رجولیت خود را بفرج زن نمود قبل از انزال اخراج نمود ان رطوبت که ملاقی دست یا الت
میشود پاکست شستن ان واجب نیست لکن غسل بر طرفین واجب است در صورتی که کل حشفه یعنی
ختنه گاه داخل شده باشد س اجر و احجار مصبوبه اگر نجس شود از تابش افتاب پاک میشود یا نه ج بلی پاک
میشود س حیوانی که کسی از یهودی یا ارمنی بخرد و یقین داشته باشد که ان ارمنی یا یهودی با رطوبت
با او ملاقات کرده است پاکست یا نجس ج همین که عین نجاست در ان حیوان موجود نباشد حکم بنجاست
نمیتوان نمود س زن حامله را هرگاه مظنه حاصل شود بسقط و لذا از او خون قبل از سقط یا مطلق ولادت
چه حکم دارد نفاس است یا حیض یا استحاضه ج خون قبل از ولادت یا سقط شدن نفاس نیست س این
سخن که هر خونیکه ممکن باشد حیضست حیض باشد در غیر حالت حملست یا مطلق ج ما امکن ان یکون
حیضا فهو حیض عامست س هرگاه ابی کمتر از کر باشد و نجس باشد و بارش بیاید ایا ان اب پاک میشود
بواسطه بارش یا خیر ج بارش اگر بنحوی باشد که ناودان جاری شود بی اشکال ان اب پاک میشود
مگر در صورتی که بعد از انقطاع بارش باز کمتر از کر باشد و عین نجاست در ان باقی باشد س ضعیفه ذات
العاده وقتیه و عددیه باینکه وقتش در اول ماه بوده و عددش هفت روز بعد از مضی چهارده
روز از ایام عادت خونی دید بصفت حیض در همین ماه یعنی صبح که از خواب برخاست خونی خشک
در زیر جامه خود دید مثل خون حیض حکم شرعی انرا بیان فرمایند که بایست ترک عبادت نماید یا نه و هم

چنین عبادتی که پیش از خواب نموده صحیح است یا نه و همچنین روزه اش تا حال نظر باینکه جاهل
بمسئله میباشد چه صورت دارد ج اگر مراد انست که بعد از انقضای ایام عادت چهارده یوم فاصله شده
بعد خونی دید بصفت حیض در این وقت اعتبار از حال خود نموده اگر همان خون بود حال مطلقا در
مجری حیض علامتی نیست روزه صحیح و بی عیب است افطار ننماید و اگر بعد از اعتبار مجرای حیض
متنجس شد خونی باقی است در صورت مفروضه خود را حایض دانسته بمقتضای ان معمول دارد و
اگر مراد اینست که از اول ایام عادت تا اینوقت که لکه دیده چهارده یوم منقضی نشده که لکه دیده از
حیض محسوب نخواهد بود س شخصی بجهة طفل اوطاق و رخت خواب و فرش او نجس شده ایا چه باید کرد
و میان خود و خدا هم چاره نمیتواند کرد ج استعمال فرش نجس و رخت خواب نجس با عدم رطوبت
عیبی ندارد و همچنین رخت نجس در غیر حالت صلوة س هرگاه بر ضعیفه غسل جنابت و حیض هر دو
واجب شده ایا یک غسل کفایت میکند یا دو غسل بکند و بر فرض اینکه دو غسل باید بکند ایا کدام یک
را مقدم بدارد و هرگاه یکی باید بکند هرگاه هر دو را کرده باشد باین طریق که اول جنابت را و بعد
حیض و مدتی بعد از غسل گذشته است ایا نمازهای که کرده است چه صورت دارد صحیح است یا نه ج
هرگاه بعد از انقطاع حیض یک غسل کند باین نیت که غسل میکنم بجهة رفع حدثی که مستند بجنابت و
حیض بوده باشد بی اشکال بی عیب است واگر دو غسل بعمل بیاورد باین نحو که اول بجهة رفع حدث
جنابتی بوده باشد و دیگر بجهة حدث حیض این نیز بی عیب است س در خصوص شیرزنان که حرام و نجس
است یا حرام و نجس نیست ج حرمت شیرزنان بر قاطبه مردان و زنان از جمله امور مسلمه است و لکن
ظاهر اینست که نجس نبوده باشد س در میان اب عمیق شناور کنان غسل میتوان نمود یا نه ج اگر در ان
وقت نیت غسل کند و سر و کل بدن را داخل در اب نماید بقصد غسل ارتماسی ظاهر اینست که صحیح
بوده باشد لکن اولی اینست که از اب خارج شده بعد از ان نیت غسل نموده ارتماس بعمل اورد س از
طرف اب بمواضع وضو ریختن جایز است یا نه ج بلی جایز است س در نجاست مظنه کافیست یا باید یقین هم
رساند ان وقت تطهیر نماید ج مطلق مظنه کفایت در حکم بنجاست نمیکند مگر در صورتی که مظنه از قول
دو عادل بوده باشد و دور نیست از مظنه حاصله از قول عادل واحد حکم بنجاست بشود س ترشح اب
استنجا اگر بر جامه یا بدن برسد پاک است یا نجس ج در صورتیکه نجاست از اطراف مخرج تعدی ننموده
باشد و مخرج نجس بغیر ان نجاست مثل خون نشده باشد و عین نجاست نیز در ان اب نبوده باشد پاک است
س خون ماهی نجس است یا پاک میتوان با او نماز کرد یا نه ج پاکست در صورتی که از ماهی باشد که ماکول
است با ان نماز میتوان کرد و اما هرگاه ماهی غیر ماکول بوده باشد با ان نماز نمیتوان نمود س هرگاه حیوانی در
چاه بیفتد و اطلاع بهم نرسد تا چند روز بگذرد و ان حیوان بیرون بیاید و موهای ان ریخته باشد
اما از هم نپاشیده باشد و احد اوصاف ثلثه را تغییر نداده ایا ابی که در ان اوقات استعمال شده و تطهیر

ظروف و فروش و رخوت پاك شده چه صورت دارد و در صورتی که احد اوصاف ثلثه را تغییر داده
باشد چه باید کرد ج ظاهر اینست که هرگاه احد از اوصاف ثلثه ان چاه متغیر نشده باشد جمیع استعمالاتی
که از ان اب شده خواه در دفع خبث بوده باشد یا در رفع حدث اصغر بوده باشد یا اکبر بی عیب و طهاره
صحیح بوده باشد و هم چنین سایر استعمالات از ان اب در تطهیر ظروف و فروش و لباس هیچ یك عیب
ندارد بلی بعد از اطلاع نزح اب نماید بنحوی که مقرر در شریعت مطهره شده است نسبت بان حیوان و اما
هرگاه احد اوصاف ثلثه ان متغیر شده باشد و این تغییر بسبب ان حیوان میته بوده باشد ان اب نجس و
جمیع استعمالاتی که بعد از تغییر شده محکوم بفساد خواهد بود پس هرگاه استعمال در دفع خبث شده
ان نجاست زایل نشده بلکه محل نجس تر شده است و هم چنین هرگاه استعمال در دفع حدث شده باشد
حدث رفع نشده پس وضوء بان اب باطل خواهد بود و نماز هائی که بان وضو شده باطل و اعاده انها
لازم است س ضعیفه از ایام نفاس او سه روز گذشته است و دیگر خون نمی بیند اما یك چیز برابعنی
ابی که رنك او زرد است می بیند چه صورت دارد ج همین که خون قطع شد لازم است غسل نفاس
نماید و اما قلیل ابی که مایل بزردی است اگر به بیند موجب غسل نمیشود س کسی که دهنش خود بخود یا
با خلال خون بیاید و اب دهن را میریزد تا خون موقوف شود و لب الوده بخون نشود چه کند ج هرگاه ان
خون بلب نرسد بعد از تمام شدن خون حاجت بغسل دهن نیست س شخصی در میان خزانه حمام ایستاده
و اب تا سینه یا بالاتر او را احاطه نموده و همانجا بدون اینکه از اب بیرون بیاید نیت نموده فرو میرود
ایا غسل این شخص صحیح است یا فاسد بلکه باید بعد از نیت از خارج اب فرو رود و بر فرض وجوب
خروج از اب ایا بیرون امدن از اب بچه حد واجبست و دیگر غاسل در میان اب همان طور ایستاده و
غسل ترتیبی میکند باین نحو که نیت نموده اول سر را فرو میبرد و بعد از ان پای راست خود را از زمین
کنده طرف راست را در میان اب حرکت میدهد بنیت غسل و هکذا بعد طرف چپ را ایا این غسل ترتیبی
صحیح است یا نه ج ظاهر اینست در غسل ارتماسی خروج بدن از اب واجب نبوده باشد بنا بر این هرگاه
داخل اب باشد بلکه اب محیط تا سینه بلکه تا گردن او بوده باشد نیت غسل کند و فرو رود در اب غسل
ارتماسی نموده و غسل او صحیح بوده باشد و اما غسل ترتیبی پس ظاهر اینست که صب بر اعضاء لازم نبوده
باشد بنا بر این هرگاه بعد از نیت سر و گردن را داخل اب نماید بعد از ان جانب راست را و بعد از ان جانب
چپ را غسل صحیح خواهد بود س شخصی که قضای نماز واجبی در ذمه داشته باشد و قبل از دخول وقت
فرایض یومیه وضو بنیت وجوب میسازد و اراده گذاشتن نماز قضا هم ندارد و هم چنین غسل جنابت را
قبل از وقت مذکور بعمل می اورد به نیت وجوب با عدم اراده نماز قضا ایا وضو و غسل این شخص
صحیح است و بعد از دخول وقت همین وضو و غسل میتواند نماز بکذارد یا فاسد است و باید بعد از
دخول وقت اعاده نماید و بر فرض عدم صحت این فرض یا از همین شخص قبل از دخول وقت مسطور

به نیت قربة طهارتین بعمل می اورد بدون ضم نیت وجوب ایا طهارتین صحیح است یا نه و چیز مشروط
الطهارة را من المفروضه و المندوبه میتواند بعمل بیاورد یا نه بلکه طهارتین فاسد است باید بعد از
دخول وقت اعاده نماید ج کسی که نماز قضای واجبی در ذمه او باشد قضای ان نماز بر ان شخص
واجب است قطعا خلافی که مابین فقهاست اینست که این واجب یا فوری است که در تاخیر اثم خواهد
بود یا واجب موسع است که در تاخیر اثمی نخواهد بود فریقین متفق میباشند در وجوب قضا و تدارك و اینکه
مشخص است عدم اراده مکلف بر اتیان واجب موجب این نمیشود که واجب از وجوب خارج شود پس
وجوب تدارك و قضای ان بر حال خود باقی است اگر چه مکلف عازم بر اتیان ان نبوده باشد و چون که
هر یك از وضو و غسل موقوف علیه ان نماز قضاست و مفروض اینست موقوف واجب است پس اتیان
موقوف علیه به نیت وجوب بی عیب خواهد بود اگر چه مکلف حین نیت وجوب عازم بر اتیان موقوف
نبوده باشد پس قصد وجوب وضو یا غسل در صورت مفروضه چنین نیست که موجب فساد شود
بلکه صحیح خواهد بود بنا بر این بعد از دخول وقت اکتفا همین وضو یا غسل میتواند نمود و هم چنین
است حال هرگاه اکتفا به نیت قربة مطلقه نماید این نیز بی عیب و صحیح است بلکه به بعض جهات اسلم بوده
باشد س در دهات حمام صبح مردانه میباشد و در شب مقاربة اتفاق می افتد زن با شوهر و زن با امکان غسل
کردن غسل نمیکند تا عصر و نماز را قضا میکند یا تیمم میکند در صبح و نماز را میکند در این دو صورت
نماز او چه صورت دارد با وجود امکان اینکه اب گرم کند و غسل بکند زوج هم عالم باین است که
ضعیفه غسل نمیکند ایا معصیت بر زوج هست یا نه ج ظاهر اینست که معصیت در حق زوج نبوده باشد
و لکن در حق زوجه پس اگر متمکن از غسل بوده باشد و غسل نکند قطعا اثم است بلکه اگر تیمم در سعه
وقت نماید مادامی که غسل در حق او ممکن بوده باشد تیمم باطل خواهد بود س شخصی در بازار میرود
اب میپاشند و بجامه و بدن میرسد ایا طاهر است یا نه ج در صورتی که عالم بنجاست مواضعی که اب بان
جا رسیده و از ان جا ترشح نموده باین شخص رسیده نبوده باشد غسل ان واجب نیست و اگر عالم به
نجاست ان مواضع بوده باشد نجس است غسل ان لازم است س تری مشتبه سرچشمه را لازم است تطهیر یا نه
ج در صورتی که استبرا ننموده باشد غسل ان لازم است و اگر بعد از استبرا بوده باشد محکوم بطهاره
است س زمین مفروش باجر کف نعل و پا را پاك میکند یا نه و ته عصا و عراده را زمین پاك میکند یا نه
ج اگر چه ظاهر اینست که مشی بر اجر مفروش مطهر بوده باشد لکن رعایت احتیاط با سهولت ان بسیار
بموقع است اخلال بان بودن با سهولت مراعات ان مناسب نیست بلی عدم تمکن مشی بر غیر مفروش باجر
و عدم تمکن تطهیر بمطهر دیگر امر یست دیگر و اما عصا و عراده ظاهر اینست که ارض مطهر انها نبوده باشد
س شخصی وضوء بگیرد و مسح را فراموش کند تا داخل نماز شود در بین نماز بیادش امد و محل وضو
هم رطوبت باقی است چه کند ج نمازی که شروع در ان نموده باطل است بعد از قطع نماز ببقیه رطوبت

در اعضای وضو مسح را بعمل اورد احتیاط مقتضی اینست که وضوی دیگر گرفته مشغول نماز شود
اگر ظرف منحصر در اوانی طلا و نقره باشد و غسل و وضو موقوف باشد باستعمال انها ایا وضو و
غسل ساقط است یا استعمال اوانی طلا و نقره در این صورت جایز است   توضیح مطلب مقتضی اینست
که گفته شود در صورتی که کسی محدث بوده باشد بحدث اصغر یا اکبر ابی بجهة وضو یا غسل موجود
نبوده باشد مگر انچه در اوانی ذهب و فضه بوده مثلا در این صورت ایا منحصر است در انچه در این
اوانی است یا نه در صورت عدم انحصار هرگاه مکلف اختیار نمود در مقام رفع حدث استعمال نمودن
اوانی ذهب و فضه را در رفع حدث ظاهر اینست که طهارة محکوم بصحت بوده باشد بخلاف این که در
صورت انحصار اب در اوانی ذهب و فضه در این صورت طهارت باطل خواهد بود وجه ان بعنوان
اجمال اینست در صورت انحصار طهارت ماموربه نیست نظر باین که استعمال اوانی ذهب و فضه در
صورت عدم ضرورت منهی عنه است مطلقا اگرچه در صورت مفروضه بوده باشد بنا براین نظر بانچه
مفروض است که طهارت ممکن نیست مگر باستعمال اوانی ذهب و فضه پس هرگاه فرض شود که
طهارت ماموربه بوده باشد در چنین صورت لازم می اید امر بملزوم و نهی از لازم و این قطعی البطلان
است پس لامحاله در چنین صورت طهارت ماموربه نیست پس باطل خواهد بود نظر باین که صحت در
عبادات عبارت از موافقت امر است بخلاف این که هرگاه منحصر نبوده باشد یعنی مکلف متمکن بوده
باشد از طهارت با عدم استعمال اوانی ذهب و فضه در این وقت قبحی در تکلیف بطهارت نیست
بلکه قطعا تکلیف بطهارت است غایة ما فی الباب اینست که این شخص در استعمال اثم است و نهی متعلق بخارج   ثابت
از حقیقت طهارتست پس طهارت صحیح خواهد بود اگرچه در اصل استعمال معاقب بوده باشد این مطلب
اختصاص باوانی ذهب و فضه ندارد بلکه هرگاه فرض شود که طهارت موقوفست باستعمال نمودن
ظرف مغصوب ان نیز چنین است معلوم است از جمله فروعات دقیقه مسئله اینست که هرگاه کسی مقداری
از اب را مسلط بر استعمال ان هست که کفایت غسل دو عضو از اعضای وضو را می نماید و علاوه
بر ان مقدار ابی که توان در ان استعمال نمود شرعا نیست لکن اب مباح در اوانی ذهب و فضه یا مغصوب
هست پس هرگاه این شخص قبل از استعمال انقدر ابی که کفایت غسل یک عضو دیگر نماید اخذ نمود
از اوانی طلا و نقره یا مغصوب قبل از غسل عضوین در این صورت اگرچه اثم است در اخذ ان مقدار
اب از ظرف طلا و نقره مثلا لکن بعد از اخذ حال مکلف بطهارت میشود لازم است اتیان بطهارت
نماید طهارت صحیح عدول از ان به تیمم جایز نیست اگرچه قبل از اخذ ان مقدار اب از ظرف غصبی
شود که مثلا مکلف بطهارت نبوده و اما هرگاه اول دو عضو را از ان اب غسل نماید بعد از ان اب از ظرف
مغصوب اخذ نماید طهارت ان در این صورت صحیح نیست نظر باینکه حین اخذ بغسل عضو اول مامور
بطهارة نبود نظر بعدم کفایت آنکه حذر در استعمال ان نبوده در غسل اعضای مغسوله مثلا و هو

حظر

العالم س هرگاه کسی بقصد غسل ترتیبی خواست که غسل کند اول سر را شست و بعد به نیت هر دو طرف
داخل اب شد و ترتیب اعضا قرار نداد ایا همچنین غسلی صحیح است یا نه و بر فرض بطلان غسل ایا قضا
و کفاره واجب است یا نه و هرگاه همین غسل را کرد و غسل سنتی هم بعد کرد و بعد معلوم شد که ان
غسل اولی صحیح نبوده ایا ان غسل سنتی تنخواه غسل واجبی میشود یا نه و بر فرض تنخواه نشدن ایا قضا و
کفاره از ایام غسل سنتی تا ایام اطلاع واجب است یا نه ج درغسل ترتیبی لازم است اول سر و گردن را
بشوید و بعد از ان جانب یمین و بعد جانب یسار چونکه مفروض در سوال اینست که در دو طرف
ترتیب بعمل نیاورده بنا براین غسل باطل خواهد بود نمازیکه بعد از این غسل بعمل اورده باطل است
قضای ان نماز لازم است و اما کفاره بجهت اخلال بنماز واجب نیست بلی کفاره این توبه است نظر باینکه
اثم است در ترک تعلم کیفیت غسل و اما قضای صوم و کفاره بجهة صوم یعنی چنین غسل جنابتی در ماه
مبارک رمضان بعمل اورده یا قبل از ماه مبارک رمضان بعمل اورده لکن همان غسل باقی بوده
یعنی غسل صحیحی بعمل نیاورده داخل در ماه مبارک رمضان شد همان حالت صوم را بعمل اورد
ظاهر اینست که قضای چنین صومی لازم بوده باشد اما حکم بوجوب کفاره اگرچه خالی از اشکال
نیست لکن مقتضای احتیاط عدم اخلال بان است و اما غسل سنتی پس نفهمیدم که هرگاه کسی غسل
واجب را نداند که چه نحو باید کرد غسل سنتی را چه نحو صحیح بعمل اورده خواهد بود و بر فرض
که کسی غسل سنتی را ارتماس بعمل اورده و معتقد این بوده باشد که غسل واجبی در ذمه او نیست
چنین غسلی مغنی از غسل واجب نمیشود س ضعیفه ذات عادة عدد به هرگاه یک روز یا دو روز
قبل از انقضای عادة پاک شود چکند ج در صورتی که مشخص شد که پاک شده غسل نماید س شخصی
در شب ماه رمضان قبل از سحر محتلم شده باشد و از برای او ممکن نباشد که بحمام برود بجهت مظنه ضرر
در راه و در انجا حوضی باشد و در ان شخص اثار ناخوشی باشد که در اب سرد نتواند غسل کند بجهة
مظنه ضرر و ان شخص میدانست که تیمم بدل از غسل میتواند کرد در ان شب بخاطرش نیامد تیمم بکند
و بعد ماند تا وقت طلوع صبح رفت بحمام و غسل کرد و نماز خواند ج اگر مقصود اینست این شخص
بجهة ضرورت متمکن از غسل نبوده و میدانست که مکلف به او تیمم بدل از غسل است قبل از فجر و عازم
تیمم هم بود که قبل از طلوع فجر تیمم نموده باشد بدل از غسل لکن فراموش کرده وقتی متذکر شد که صبح
طالع شده بود اگر چنین است ظاهر اینست حرجی بر او نبوده باشد روزه ان روز صحیح بوده باشد س
بجهت طفل مکلفی جنابت اتفاق افتاده و از شرم و خوف از والدین بحمام نتوانسته برود روزه گرفته
و نماز کرده ایا نماز و روزه او چه صورت دارد ج درصورتیکه عالم بوده باشد که صحت صوم
مشروط بغسل جنابت است یعنی عالم بوده باشد که صوم با جنابت صحیح نیست در این صورت اخلال
بغسل نموده بجهة شرم بلا تشکیک چنین صومی صحیح نیست قضای ان لازم است بلکه در چنین صورت

کفاره نیز لازم است و هم چنین است حال در نماز یا بمعنی هر نمازی که بعد از جنابت وقبل از غسل
بعمل اورده است البته ان نماز باطل است اگرچه عالم نبوده باشد که نماز با جنابت صحیح نیست س هرگاه
بعد انکه از یک باب حمام مغتسل الرجال و النسوان را مالک ان باجاره زید داده باشد و مالک یک دانک
دیگر بقدر الحصه خود را باجاره نمیدهد و عین مستاجره را بتصرف مستاجر نمیدهد و همه روزه جمع
کثیری از رجال و نسوان مسلمین بحمام مزبور میروند و غسل میکنند ایا غسل مسلمانان چه صورت
دارد ج اگر این مطابق واقع بوده باشد یعنی بعد انکه از حمام مالک ان یکنفر بوده باشد و مالک ان
بعد انکه را باجاره داده باشد بمستاجر و مالک یک دانک پنج دانک را اغدر و انا متصرف باشد و بتصرف
مستاجری که مالک پنج دانکه باجاره داده ندهد و با عدم رضای ان مستاجر متصرف بوده باشد در
اینصورت چنین شخصی بلاشبهه غاصب است مستحق مواخذه الهیه است و اما غسل اشخاص پس اگر
ان اشخاص عالم بموضوع بوده باشند یعنی عالم بوده باشند که بعد انکه از حمام را مالک یکدانک بطریق
عدوان متصرف است تکلیف در فساد غسل انها نیست خواه عالم بوده باشند که باب غصبی غسل میتوان
نمود یا نه و اما هرگاه جاهل بغصبیت بوده باشند پس ظاهر اینست که غسل انها صحیح بوده باشد مجملا عالم
بغصبیت در تردد نمودن بان حمام اثم و مواخذ خواهند بود و غسل انها محکوم بفساد است نمازی که از انها
بان غسل صادر شده باطل است و اما جاهلین بغصبیت پس حرجی در حق انها نیست و غسل انها محکوم
بصحت است لکن در اول مذکور شد این کلام محض ادعا است بمحض ادعای مدعی حکم بغصبیت
نمیتوان نمود که هست شخص متصرف مدعی مالکیت بوده باشد خواه مالکیت منفعت بوده باشد یا عین
و منفعت هر دو و این از راه اعلام بحکم مسئله است و الاحتیاج بمرافعه است س هرگاه شخصی مدت یک
سال بهنیت واجب غسل جنابت نموده قبل از نماز ظهر حال واقف از مسایل ان شده که صحیح نبوده چه باید
بکند ج اگر عملی که در سابق کرده و حال مطلع شده که ان عمل باطل بوده در ان وقت ان عمل را بتقلید
مجتهد نموده باشد البته ان غسل باطل خواهد بود و جمیع نمازهائی که بان غسل نموده باطل و قضای
ان لازم خواهد بود س تغییر اب چاه من حیث احد الاوصاف المعروفه حکم ان را از تراوح و غیر ان
بیان فرمایند ج در صورت تغییر نزح جمیع اب نمایند با امکان و با عدم امکان تراوح نمایند ظاهر
اینست که هیچ یک اینها را انما بندد و رنیست در جواز اکتفا بنزح بمقداری که ازاله تغییر شود س کسی
که بر دندان کنده شده مس کند ایا بر ماس غسل مس میت واجب است یا نه و ایا تفاوتی هست میان
اینکه دندان از خود باشد یا غیر او ج از سیاق سوال ظاهر میشود که مراد مس دندان ازحی است
ظاهر اینست که مس ان موجب غسل نمیشود خواه متصل بوده باشد بان شخص یا منفصل و خواه از خود این
شخص بوده باشد یا از دیگری س هرگاه یهود یا نصاری ذبح گوسفندی نمایند در طهارت و نجاست
ان مذبوح حکم شرع انور کدام است و پوست ان را در غیر حال نماز استعمال میتوان کرد یا نه و دیگر

هرگاه در سوق مسلمین پوستی از یهود یا نصاری بگیرند حکم بذبح ایشانست یا مسلمانان بسیار وقت
از دست انها مسلمانان میگیرند ج ذبیحه یهود و نصاری حرام و نجس است استعمال ان در نماز و غیر
نماز جایز نیست و پوست که در ید یهود و نصاری هست اگر مشخص شد که از ذبیحه مسلمین است
استعمال کردن و خریدن ان بی عیب است و اگر مشخص نباشد مبایعه ان و استعمال ان جایز نیست س
چه میفرمائید در مقدار شرعی خروسی که واقع در بئر شده و بعد از بیست روز تقریبا متفسخا بیرون
اورده شد بدون تفرق اجزاء و حکم عبادات واقعه در ایام مذکوره را بیان فرمایند و جوب القضاء
والعدم ج در صورت عدم تغییر اب چاه ظاهر اینست که جمیع استعمالات از ان خواه در دفع خبث بوده
باشد یا دفع حدث اصغر بوده باشد یا اکبر بی عیب و صحیح است عبادات واقعه بعد از ان محکوم بصحت
است نه قضائی ضرور است و نه اعاده س هرگاه اب قلیل بموضع متنجس یا بعین نجاست بر بزد و از ان
برگشته بجامه یا بدن ترشح نماید در حالتی که ان اب متغیر بنجاست نشده باشد ایا پاکست یا نجس و بالجمله
در نجاست اب قلیل فرق مابین ورود و دین هست یا نه و چنانچه فرق نیست ایا مطلق غساله پاکست یا نه و
بنا بر ثانی غساله استنجاء از بول پاکست یا نه ج بلی نجس میشود فرقی مابین ورود و دین نمیباشد اگرچه متغیر
بنجاست نبوده باشد مگر اب استنجاء مادامی که متغیر بنجاست نبوده باشد و نجاست از اطراف مخرج تعدی
نکرده باشد و نجاست دیگر مخلوط نباشد در چنین صورت ظاهر اینست که فرقی در این ما بین استنجای
مخرج غایط و بول نمیباشد با تحقق شرایط مذکوره س غسل ترتیبی ارتماسی که اول شستن سر بر یختن
اب بران باشد و بعد از ان فرو بردن طرف راست بدن بتمامه در اب و بعد فرو بردن طرف چپ ایا صحیح
است یا باید بر طرفین هم ریخته شود ج ظاهر اینست که صحیح بوده باشد بلکه میتوان گفت که غسل ترتیبی
بچند نوع متحقق میتواند شد اول انست که صب اب نماید براس و رقبه و بعد صب نماید بجانب راست
و بعد بجانب چپ دوم انست که صب در بعض اجزاء و غمس در بعض دیگر سیم انست که غمس در
همه باشد باین نحو اول سر و گردن را داخل اب کند و بعد جانب راست و بعد جانب چپ را داخل اب
کند چهارم انست که صب در بعض و غمس کل بدن را در اب لکن بقصد رسانیدن اب بعضو
باقی پنجم غمس بعض عضو در اب و غمس کل بدن بجهة ایصال ماء بعضو باقی ششم انست سه مرتبه
کل بدن را داخل اب نماید دفعه اول بقصد غسل راس و رقبه و دوم بقصد جانب ایمن و دفعه
ثالث بقصد جانب ایسر س هرگاه در حال نماز یا غیر حال نماز با انکه استبرا کرده باشد یا بدون ان حالتی
در ممر بول احساس بشود که تشکیک کند مکلف در خروج بول یا مظنونش شود خروج بول ایا لازم
است فحص ج ظاهر اینست که فحص از خروج بول واجب نبوده باشد اگرچه خروج مظنون این شخص
بوده باشد س در غسل ارتماسی لازم است بیرون بودن تمام بدن از اب یا نه و بنا بر ثانی ایا لازم است
بیرون بودن بعض از بدن یا کل در زیر اب هم بوده باشد هرگاه نیت غسل کند و حرکت کند صحیح است

و بنابر اول بهتر انست که از بدن باید از اب بیرون باشد با اکثر با اقل ج ظاهر اینست که بیرون بودن از
اب یا خارج شدن از اب هیچ یک در غسل ارتماسی لازم و ضرور نباشد پس در داخل اب غسل
ارتماسی نموده یا بفرو رود بقصد غسل غسل صحیح است ظاهر ابلکه میتوان ادعا نمود که مستفاد از
تتبع اخبار وارده از ائمه اطهار علیهم السلام انست که مقصود رسانیدن اب است بکل بدن بقصد غسل
بنابراین هرگاه کسی کل بدن او داخل در اب بوده باشد در حین دخول در اب ناوی غسل نبوده
باشد و لکن در همان حین که کل بدن در اب هست نیت غسل کند و خود را بعد از نیت در جوف
اب حرکت بدهد بقصد غسل دور نیست که غسل محکوم بصحت بوده باشد مرحوم سید اعلی الله
مقامه و رفع قدره در منظومه فرموده * و الارتماس وهو فی الماء یصح * و لیس للخروج وجه متضح *
فلو نواه بعد ان قد غمره * صح اذا حرك كل البشره * و این مضمون اعتقاد این خادم شریعت مطهره علی
صادعها الاف السلام و التحیه حق است با انکه ظاهر اخبار وارده در ارتماس موهم خلاف انست مثل
صحیحه زراره که فرموده * و لو ان رجلا جنبا ارتمس فی الماء ارتماسة واحدة اجزاه ذلك و ان لم یدلك
جسده نظر بانکه ظاهر از ارتماس فرو رفتن در ابست این شامل کسی که فرو رفته باشد در اب مشکل
است لکن جواب از این بعنوان اختصار اینست که مذکور شد حاصل ان اینست که مستفاد از تصفح
نصوص وارده از اهل خصوص انست که مقصود در رفع خباثت حدث رسانیدن ابست بکل بدن
بعد از نیت غسل بقصد غسل ارتماسی که عبارت از داخل شدن در اب باشد مطلوب است من باب
توصل الی الغیر یعنی رسیدن اب بوده باشد بکل بدن متحصص است مطلوبیت واجبات توصلیه بجهة
وصلت بغیر است نه فی حد ذاته بعد از انکه فرض شود ان غسل که عبارت از رسیدن اب بوده باشد
بکل بدن حاصل باشد پس ارتماس باقی نمی ماند بر وصف مطلوبیة تا تحصیل ان لازم بوده باشد مجملا
ظاهر اینست که غسل در جمیع صور مذکوره صحیح بوده باشد و لکن اقتصار بقدر متیقن نمودن که کل
بدن خارج اب باشد یا بعض بدن خارج اب باشد مثل اینکه تا نصف بدن خارج اب بوده باشد ان
نفع بی اشکال است س در شستن جامه از بول که دو دفعه باید شست ایا فشردن هم دو بار لازم است
یا یکبار کافیست و بنابر اخیر باید بین الغسلتین عصر بعمل اید یا بعد هما و هرگاه جامه یا بدن ببول
نجس باشد در اب کثیر اگر شسته شود باز دو بار شستن لازم است یا مستحب است یا نه ج ظاهر اینست
غسل جامه از بول دو بار لازم بوده باشد و در هر غسله عصر لازم است مگر در اب جاری که تعدد
ضرور نیست س هرگاه نیت اغسال واجبه را سهو کند بعد از بیرون امدن از حمام باز عود کند یا نه ج
اگر وقت داخل شدن در اب قصد این داشته باشد که این انداختن خود در اب بجهة غسل است
غسل صحیح است و اگر چنین نباشد غسل را اعاده کند س غسل نفاس اقل و اکثر چند روز میباشد ج
خون نفاس در جانب قلت حدی ندارد و در جانب کثرت علاوه از ده روز نمیشود س هرگاه اغسال
واجبه جمع شوند یکی بجا اوردن یا همه را اگر اداء باید اقدم دارد ج ظاهر اینست که یک غسل به نیت
همه اغسال میتوان نمود در صورتی که یکی از اغسال جنابت بوده باشد دیگر وضو بجهة نماز ضرور
نیست و اگر غسل جنابت نباشد وضو لازم است بجهة نماز س مواضع مسح در وضو باید خشک باشد
یا رطوبت دست غالب بر رطوبت انها باشد لازم نیست و ایا با وجود تر بودن عضو ماسح جایز است
برداشتن رطوبت از مغسولات وضو از برای مسح یا نه و ایا وضو در زیر باران جایز است یا نه ج
خشک بودن مواضع مسح ظاهر اینست که لازم نبوده باشد لکن ظاهر اینست که غایت رطوبت ماسح بر
رطوبت ممسوح معتبر باشد ظاهر اینست با بقای رطوبت در ماسح اخذ رطوبت از مواضع مغسوله
جایز نبوده باشد و وضو در زیر باران نیز هیب ندارد لکن در عضو اخر بنحوی نماید که مسح باب
وضو باشد نه باب باران س وضو در کجا واجب است و در کجا مستحب التماس اینست که استقصای
هر دو قسم را فرموده باشند ج وضو واجب است در چند مقام اول بعد از دخول اوقات فرایض بجهة
اتیان بصلوات مفروضه ادائیه دوم بجهة اتیان بصلوات مقضیه سیم بجهة اتیان بطواف واجب چهارم
بجهة اتیان باجزای منسیه پنجم بجهة اتیان بسجود سهو احوط بلکه اظهر وجوب وضو است بجهة سجود سهو
ششم وضو بجهة مس کتابت قران در صورتی که مس واجب شود مثل اینکه نعوذ بالله قران را اندیده در
محل قاذورات یا در ید کافر یا بجهة اصلاح و تصحیح قران در صورت وجوب ان هفتم وضو بجهة اقامت
صلوات یومیه هشتم بجهة اتیان بصلوات منذوره یعنی بجهة نمازی که بنذر یا شبه نذر بر او لازم شده باشد
و همچنین است وضو بجهة مس کتابت قران در صورتی که مس کتابت قران بر ان شخص لازم شده
باشد نهم بجهة اتیان بعملی که مکلف بر خود لازم نموده باشد که با وضو اتیان نماید در جمیع این موارد
وضو لازم است لکن در هفت موضع اول بالاصالة و دو موضع اخر بالعرض مخفی نماند وجوب وضو در
موارد مذکوره در صورتی است که با وضو نبوده باشد و اما هرگاه با وضو بوده باشد همان وضو اکتفا
میتواند نمود و اما مواردی که وضو در انها مستحب است پس بسیار است اول وضو بجهة کون بر طهارت
توضیح حال در بیان این مطلب مقتضی اینست که گفته شود انسان را دو حالت است حالت حدث و حالة
طهاره حدث عبارتست از خباثت نفسانیه که مانع شرعی از اشتغال بصلوة و طواف واجب و مس مصحف
و غیرهاست از چیزهائی که مذکور شد و همچنین مانع از فضیلت یا کمال یا منافی با تعظیم امور یست
که مذکور میشود و رفع ان حالت باعث نظافت باطنی نفس میشود تعبیر از ان بطهارت میشود و چونکه
وضو رافع الحالت است تعبیر از ان بحدث میکنند و موجب حدوث ان حالتی است که تعبیر از ان
بطهارت میشود و مقصود در این مقام اینست که وضو مستحب است بجهة حصول ان حالت و استمرار ان
که تعبیر از ان بطهارت میکنند دوم وضو بجهة اتیان بصلوات مندوبه سیم بجهة طواف مندوب
چهارم وضو بجهة سجود تلاوت خواه سجده واجب بوده باشد یا مستحب پنجم وضو بجهت اعمال حج سوای

طواف واجب و نماز انشم وضو بجهة اذان گفتن قبل از طلوع فجر اگر چه وضو بجهة مطلق اذان
سنتست لکن چون اذان قبل از دخول وقت نمیباشد مگر در فجر بقصد اعلام و بعد از دخول وقت
وضوی اجب میشود لهذا بری بدار دو نیز حکم باستحباب وضو در اذان جواز اذان گفتن است با عدم
وضو لکن مستحب این است که بعد از طهارت و وضو بوده باشد بلی ممکن است تصویر استحباب
وضو بجهة اذان بعد از دخول وقت باین نحو که نیت مینماید که این وضو بجهة اذان فقط میسازم
بعد از فراغ از اذان نقض وضو مینماید بعد از ان وضوی واجب میسازد بجهة نماز هفتم وضو بجهة
مهیا شدن گرچه تم وضو بجهة قبل از دخول وقت بجهة مهیا شدن در اتیان نماز در اول وقت بدانکه
فاضل مرحوم سید یحیی بن سعید در کتاب نزهة ذکر فرموده در ضمن وضوات مستحبه باین عبارت
والتهیؤ للصلوة قبل دخول الوقت ظاهر این عبارت مقتضی اینست که مستحب بوده باشد وضو قبل از
دخول وقت از برای اینکه اتیان نماز نماید در وقت خود منظور مکلف این بوده باشد که اتیان نماز
در اول وقت نماید * و هو ما نص علیه بما ورد نیز الشهید الثانی فی الذکری قال روی ما اوقر
للصلوة من اخر الطهارة لها حتی یدخل وقتها * نهم وضو بجهة نماز میت دهم وضو بجهة داخل نمودن میت را
در قبر یازدهم بجهة تلاوت قران دوازدهم وضو بجهة حمل قران سیزدهم وضو بجهة تعقیب صلوة
یومیه چهاردهم وضو بجهة زیارت ائمه علیهم السلام پانزدهم وضو بجهة دخول در مساجد شانزدهم
وضو بجهة دخول در روضات ائمه علیهم السلام هفدهم وضو بجهة زیارت قبور مؤمنین هجدهم
وضو بجهة وارد شدن مسافر از سفر بمنزل خود نزد عیال نوزدهم وضو بجهة حوایج خواه از درگاه
احدیت جل شانه بوده باشد از غیر بیستم وضو بجهة مس قران بجهة پاک کردن غبار از خط قران یا رفع
قرائت از زمین بجهة تعظیم بیست و یکم وضو بجهة کتابت قران بیست و دوم وضو بجهة بیرون امدن
مذی بیست و سیم وضو بجهة بیرون امدن ودی بدانکه انچه از مخرج بول خارج میشود پنج چیز است
اول بول دوم منی و شکی نیست در اینکه هر دو ناقض وضو هستند لکن اول موجب وضو است چنانچه
ثانی موجب غسل است سیم مذی بذال معجمه چهارم ودی بدال مهمله پنجم وذی بذال معجمه و اما
مذی پس اینست که بعد از ملاعبه و تقبیل از انسان خارج میشود و اما ودی پس ان اب غلیظی
است خارج میشود از انسان بعد از بول مقصود در این مقام اینست که این هر دو اگر چه هیچ یک ناقض
وضو نیستند بنا بر معروف ما بین اصحاب لکن باعث استحباب اعاده وضو میشوند پس هر گاه مذی از
متطهر خارج شود یا ودی مستحب در حق او اینست که وضو بسازد پس از جمله وضوات مستحبه وضو
بجهة خارج شدن مذی یا ودی است و اما وذی بذال معجمه پس شیخ طایفه در استبصار چنین تفسیر
فرموده * الذی یخرج من الادواء * و در مجمع البحرین ذکر شده که ان ابی است خارج میشود بعد از
انزال منی بیست و چهارم وضو بجهة نسیان استنجا قبل از وضو است یعنی کسی استنجا را فراموش کرد

بعد از فراغ از وضو متذکر شد در انوقت استنجا مینماید و وضوی او صحیح است لکن مستحب در
حق او اینست که وضو را اعاده نماید بیست و پنجم وضو بجهة قی کردنست یعنی متطهر هر گاه قی کرد
اگر چه این قی باعث نقض طهارت او نمیشود لکن مستحب انست که وضو بسازد بیست و ششم وضو
بجهة رعاف است یعنی که مذکور شد پس رعاف اگر چه موجب وضو نیست لکن باعث استحباب وضو
میشود بیست و هفتم وضو بجهة جاری شدن خونست بسبب خلال کردن دندان لکن در صورتی که
خون بحدی بوده باشد که موجب تنفر شود بیست و هشتم وضو بجهة دست مالیدن بسگ است یعنی
هر گاه متطهر مس کلب نمود مستحب در حق او اینست که اعاده وضو نماید یا وضو بسازد بیست و نهم
وضو بجهة تدارک نقصان کذب است پس هر گاه متطهر کذبی از او صادر شود مستحب در حق او اینست
که وضو بسازد سی ام وضو بجهت تدارک ظلم است یعنی که مذکور شد سی و یکم وضو بجهة
تدارک منقصتیست که بجهة اکثار در شعر خواندن حاصل شده سی و دوم از جمله اسبابی که موجب استحباب
وضو میشود بوسیدن زن است بشهوت سی و سیم از جمله وضوات مستحبه وضو ایست که باعث ان
میشود مس فرج زن سی و چهارم از جمله وضوات مستحبه وضوئی است که باعث ان میشود مس
باطن دبر خود سی و پنجم از جمله وضوات مستحبه وضوئیست که باعث ان میشود مس باطن احلیل سی
و ششم از جمله وضوات مستحبه وضوئیست که باعث ان میشود ضحک در اثنای نماز پس هر گاه
مصلی در اثنای نماز خنده صدا دار از او صادر شود موجب بطلان نماز او میشود پس اعاده نماز لازم
است و اعاده وضو مستحبست سی و هفتم وضوی قاضی است بجهة جلوس در مجلس قضا سی و هشتم
وضوی عروس است در شب زفاف که وارد بر شوهر خود میشود و همچنین مستحب در حق شوهر
اینست در حال وصول عروس با وضو بوده باشد سی و نهم وضوی کسی است که اراده جماع با
زوجه ذات حمل داشته باشد چهلم وضو در حق کسی است که اراده جماع نماید بعد از جماع اول
چهل و یکم وضوی جنبست بجهة اراده اکل چهل و دوم وضو در حق کسیست که غسل میت
داده باشد و قبل از غسل اراده جماع داشته باشد چهل و سیم وضوی جنب است در صورتی که
اراده غسل میت داشته باشد چهل و چهارم وضوست قبل از اغسال مسنونه چهل و پنجم وضوست بعد
از غضب * لما روی عنه صلی الله علیه و اله اذا غضب احدکم فلیتوضا * بنا بر این هر گاه کسی با وضو
بوده باشد و غضب طاری او شود مستحب در حق او اینست که اعاده وضو نماید و هر گاه وضو نداشته
باشد مستحب در حق او اینست که وضو بسازد چهل و ششم وضوی تجدیدیست پس کسی که وضو
ساخته باشد و ناقضی بعد از وضو صادر نشده باشد و همچنین اموری که مرجح اعاده وضو
بوده باشد از اموری که مذکور شد نیز متحقق نشده باشد مستحب در حق او اینست که اعاده وضو
نماید بقصد تجدید این فرد متقن وضوی تجدیدی است و گاه هست اطلاق میشود اعم از این معنی

بنابراین معتبر در وضوی تجدیدی عدم ثبوت ناقض شرعی است نسبت بوضوی سابق خواه مرجح
اعاده متحقق شده باشد یا نه و در اینصورت ممکن است قصد تداخل شود بنابراین وضوی لاحق
مصداق هردو خواهد بود مثلا بعد از وضو هرگاه مذی خارج شود مثلا مکلف هرگاه اعاده وضو
نماید بقصد جبر نقصانی که از خروج مذی عارض شده در اینصورت اتی باین قسم از مستحب خواهد
بود و اگر مقصود این بوده باشد که ناقضی بجهة وضوی سابق متحقق نشده پس اعاده وضو مینماید بقصد
تجدید پس اتی وضوی تجدیدی خواهد بود و اگر ناوی هردو بوده باشد امتثال نسبت بهردو خواهد
بود انشاء الله تعالى * وهكذا الحال فى غير المذى من الامور المذكورة التى توجب استحباب الاعاده والمستند
فى الوضوء للتجديد ما رواه فى الفقيه مرسلا قال وروى فى خبر اخر ان الوضوء على الوضوء نور على
نور وتلقاه جماعة من الاصحاب بالقبول لذكرهم اياه فى الكتب المعتبرة الفقهية على وجه الاستدلال والحجة
من غير اظهار قدح فى السند والدلالة وما رواه فى ثواب الاعمال عن المفضل بن عمر عن ابى عبد الله عم
قال من جدد وضوئه بغير صلوة جدد الله توبته من غير استغفار وقوله لغير صلوة هكذا رايته فى نسختين
من ثواب الاعمال والظاهر بغير حدث كما فى الفقيه وفى باب النوادر من طهارة الكافى عن بعض
اصحابه عن ابى عبد الله عم قال الطهر على الطهر عشر حسنات والمستفاد من النصوص المذكورة تادى السنة
باتيان الوضوء بعد الوضوء سواء تخلل بينهما صلوة مفروضة او مندوبة وتحقق بينهما فصل ام لا وزاد
العدد على الاثنين ام لا ولعل الظاهر من الصدوق من شيخنا الصدوق ان شرعية التجديد انما هو للصلوة
وانه لا يكون الا مرة قال فى الفقيه وفى ذلك حديث اخر باسناد منقطع رواه عمرو بن ابى المقدام قال
حدثنى من سمع ابا عبد الله عم يقول انى لاعجب ممن يرغب ان يتوضا اثنين اثنتين وقد توضا رسول الله
صلى الله عليه واله اثنتين اثنتين فان النبى صلى الله عليه واله كان يجدد الوضوء لكل فريضة ولكل صلوة
فمعنى الحديث هو انى لاعجب ممن يرغب عن تجديد الوضوء وقد جدده النبى صلى الله عليه واله والخبر
الذى روى ان من زاد على مرتين لم يوجر يؤكد ما ذكرته ومعناه ان تجديده بعد التجديد لا اجر له
انتهى كلامه رفع مقامه وقد علمت ان الظاهر من النصوص ما هو اعم منه فيستحب التجديد ولو لغير الصلوة
بل المستفاد منها مطلوبية التجديد من حيث هو فعلى هذا من توضا ثم اخذ بالقرائة او بكتابة المصحف
واقتضى ساعة مثلا يستحب التجديد فى حقه قال العلامه فى التذكرة يستحب تجديد الوضوء لكل صلوة
فرضا كانت او نفلا وللشافعى وجهان فى النفل احدهما عدم الاستحباب قال ولا يستحب التجديد للتلاوة
والشكر قال ولو توضا ولم يصل كره له التجديد وكذا لو توضا وقرء كره له التجديد وليس بجيد لعموم
الاستحباب انتهى تتبع الحال يستدعى ان يقال هنا مقامات منها التجديد بعد الصلوة المفروضة للصلوة
المفروضة كما اذا توضا وصلى صلوة الظهر ثم جدد الوضوء لصلوة العصر وهذا مما لا ينبغى الريب فيه و
منها التجديد بعد الصلوة المفروضة للنافلة كما اذا توضا وصلى الظهر ثم جدد الوضوء لنافلة العصر وهو ايضا

مما لا ينبغى الريب فيه ومنها ما اذا توضا وصلى النافلة ثم اراد التجديد للفريضة كما اذا توضا وصلى نافلة
الظهر ثم اراد التجديد لفريضة الظهر وهو ايضا كذلك ومنها ما اذا توضا وصلى النافلة ثم اراد التجديد
لنافلة اخرى وهو يكون على وجهين احدهما ان يكون توضا وصلى صلوة الرسول صم مثلا ثم اراد
التجديد لنافلة الليل وهو ايضا مما لا ينبغى ان يرتاب فيه والثانى ما اذا توضا وصلى ركعتين من نافلة
الزوال او اربعة ركعات منها واراد التجديد للباقية منها ومقتضى العمومات المذكورة ثبوت الشرعية
هنا ايضا ومنها ما اذا توضا وقرء او كتب القران او فعل احدى الغايات السابقة واراد التجديد للصلوة
فرضا كانت او نفلا ومنها ما اذا توضا وقرء ثم اراد التجديد لكتابة القران او غيرها من احدى الغايات
الاخر ومنها ما اذا توضا للكون على الطهارة وتخلل فصل واراد التجديد للصلوة وقد علمت ان مقتضى
العمومات المذكورة ثبوت الشرعية فيها ايضا ومنها ما اذا اجتمع هناك اثنان او ثلثه كما اذا توضا القرائة
القران ثم جدد للصلوة ثم اراد التجديد لكتابة القران وهكذا ومقتضى العمومات ثبوت الشرعية و
منها ما اذا توضا لغاية من الغايات السالفة كقرائة القران وقرء ثم اراد التجديد لتلك الغاية ايضا ومنها
ما اذا توضا لغاية من الغايات ايضا لكن اراد التجديد قبل الاشتغال بالغاية كما اذا توضا لقرائة القران ثم
قبل القرائة اراد التجديد للقرائة ايضا وهو على قسمين احدهما بعد تخلل الفصل والثانى خلافه ينبغى
ان يقال بالشرعية فى الاول واما فى الثانى فيتوقف الكلام فى مثله ومنها ما اذا توضا لغاية من الغايات
واجبة او مندوبة لكن اراد تجديد الوضوء من حيث هو تجديد مقتضى الحديث السالف الوضوء على
الوضوء نور على نور مشروعية وكذا مشروعية ما تقدم عليه لكن الكلام فى امكان التعويل عليه فانا
لم نجده مسندا فى كتب الاخبار وانما اورده شيخنا الصدوق فى الفقيه مرسلا كما علمت واما ما فى ثواب
الاعمال فهو لا يخلو عن اعتبار بل يمكن عده موثقا لانه قد رواه عن محمد بن موسى عن على بن الحسين
السعدابادى عن احمد بن ابى عبد الله البرقى عن ابيه عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عنه عم و
محمد بن موسى الذى يروى عنه شيخنا الصدوق محمد بن موسى المتوكل الذى وثقه العلامه وابن
داود وغيرهما واما على بن الحسين السعدابادى فهو من جملة العدة الذين روى ثقة الاسلام عن احمد
بن محمد بن خالد بتوسطهم وكثرة رواية ثقة الاسلام عنه يومى الى التعويل عنه وعده الفاضلان المجلسيان
من مشايخ الاجازة فاما احمد بن ابى عبد الله البرقى فهو احمد بن محمد بن خالد البرقى وحاله معروفة
وابو محمد بن خالد وهو وان كان العلماء قد اختلفوا فيه لكن التحقيق عندنا وثاقته وقد حققناه فى
رسائلنا الرجالية واما محمد بن سنان فهو وان كان ضعيفا عند جماعة من العلماء لكنه عندى مقبول
الرواية لما بيناه فى رسائلنا الرجاليه واما مفضل بن عمر فقد اختلفوا فيه فقال النجاشى انه فاسد المذهب
مضطرب الرواية لا يعبا به وقال شيخنا المفيد فى ارشاده انه من شيوخ اصحاب ابى عبد الله عم وخاصته و
بطانته وثقاته الفقهاء الصالحين فيكون حديثه معدودا من الموثقات فالحديث معتبر واما فى الباب المذكور

من الكانى فقد روا. عن محمد بن يحى و احمد بن ادريس عن احمد بن اسحق عن سعدان عن بعض
اصحابه عنه عم محمد بن يحى هوابن يحى العطار الذى لايخفى جلالته على احد وكفاك و فى هذا الباب ماذكره
النجاشى فى ترجمته من انه شيخ اصحابنا فى زمانه ثقة عين وكذا احمد بن ادريس الذى فى طبقته واحمد بن
اسحاق مشترك بين الرازى و الاشعرى و كلاهما ثقتان واما سعدان هو سعدان بن مسلم الذى ذكر
النجاشى انه روى عن ابى عبد الله و ابى الحسن عم و ذكر شيخ الطايفه ان له اصلا يروى عنه جماعة من
الثقات منهم صفوان بن يحى و احمد بن اسحق و عباس بن معروف و غيرهم فالسند اليه معتبر لكنه رواه
عن بعض اصحابه فيكون مرسلا فالحق ان الحكم بشرعية التجديد على وجه الاطلاق و اولنفسه من غير
النظر الى غاية و من غير فصل لايخلو من اشكال لتطرق القدح اما فى سند المستند كما فى الاول و الثالث
او فى دلالته كما فى الثانى على ما ظهر مما سلف مضافا الى امكان القدح فى دلالة الثالث ايضا بناء على
ان الطهر انما يطلق على الطاهر على ما يرفع الحدث وعدم امكان ارادته فى الطهر الاول ظاهر فلا بد من الحمل
على محض المشاكلة او على الذى يوقع بعد احتمال عروض الحدث لرفعه وعلى الاول وان تم الاستدلال
لكن على الثانى لايتم واذا قام الاحتمال بطل الاستدلال س در غسل خروج از اب واجب است ج
ظاهر اينست كه خروج از اب لازم نبوده باشد س پيش از وقت خاطر جمع شده كه وقت نماز داخل و به
نيت وجوب وضوئى ساخت بعد كه معلوم شد ان زمان كه وضو ساخته بود وقت داخل نشده بود
ايا با اين وضو در داخل شدن وقت نماز تواند كرد يا نه ج احتياط در دين مقتضى اينست كه با چنين
وضو مشغول بنماز خواه واجب بوده باشد يا مستحب نشود بلكه نقض ان وضو نموده وضوى ديكر بقصد
وجوب در صورت وجوب نماز و اراده فعل ان نماز بعمل اورد يا اعاده وضو نمايد بقصد قربة اكر
چه در وقت نماز واجب و اراده نماز واجب نموده باشد س در اغسال مستحبه ايا طهارة شرط است يا نه
غسل جمعه را قبل از طلوع صبح جمعه ميتوان كرد يا خير بعد از انكه شخص در روز جمعه غسل كرده
است مدت بقاى غسل تا چه وقت وچه مقدار است هر كاه دو روز هم بكذرد و ناقض طهارت اتفاق
نيفتد غسل بحال خود باقى ميباشد يا نه هم چنين خواب از جمله نواقض غسل ميباشد يا نه ج انچه از جناب
واسطه فهميده شده انست كه مراد از شرطيه طهارت در اغسال مستحبه انست كه قبل از اغسال مستحبه
وضو لازم است جواب وضو معتبر در ماهية غسل نيست بى اشكال وهم چنين واجب بوجوب شرعى
نيست بلكه تقديم وضو بر اغسال مستحبه مثل جمعه مستحب است واما تقديم غسل جمعه بر طلوع فجر جمعه
پس ان بعنوان اطلاق ثابت نيست بلى هر كاه متمكن از غسل در روز جمعه نبوده باشد در چنين صورت
تقديم غسل جمعه بر روز جمعه جايز است باين نحو كه در روز پنجشنبه يا شب جمعه اتيان بغسل جمعه ميتوان
نمود يعنى هر كاه در روز پنجشنبه معتقد اين باشد كه متمكن از غسل جمعه در روز جمعه نخواهد بود
در چنين صورت اتيان بغسل بقصد اينكه غسل جمعه است در روز پنجشنبه ميتوان نمود و هم چنين

هر كاه در شب جمعه معتقد اين بوده باشد كه متمكن از غسل جمعه در روز جمعه نخواهد بود در شب
جمعه اتيان بغسل جمعه ميتوان نمود واما انتقاض اغسال مستحبه بحدث مثل خواب و غيره پس تفصيل ان
اينست كه غسل مستحب بر دو قسم است يك قسم انست كه اغسال زمانيه است مثل غسل روز جمعه و روز
عيد و روز عرفه و نحوانها اشكالى نيست در اينكه احداث ناقض اين اغسال نيست قسم ثانى اغسال
فعليه است باين معنى كه غسل مستحب بجهة زيارت يا دخول در مكه يا احرام و هكذا ميكويم اغسال
فعليه بر دو قسم است يك قسم ان است كه بعد از فعل ميباشد مثل غسل توبه يا غسل بجهة قتل وزغ
يا بجهة رويه مصلوب در اين قسم نيز بى اشكال حدث ناقض نيست قسم ثانى انست كه غسل ميبايد
قبل از فعل بوده باشد مثل غسل زيارت اين قسم نيز ظاهر اينست كه حدث ناقض غسل نيست باين معنى
كه كسى كه اتيان بغسل نموده بجهة زيارت بعد حدثى از او صادر شد ظاهر اينست كه اين حدث
ناقض غسل نيست بلكه هر كاه بعد از حدث زيارت نمايد زيارت با غسل خواهد بود و اما مدت بقاى
حكم غسل پس ظاهر اينست هر كاه كسى صبح اتيان بغسل زيارت نمود و زيارت را در عصر بعمل
اورد ان زيارت با غسل خواهد بود بلكه دور نيست هر كاه غسل در روز باشد و شب زيارت
كند ان زيارت با غسل خواهد بود س شك در افعال و اجزاى وضو حكم ان چه چيز است اتيان
بمشكوك فيه لازم است يا نه ج شك در اجزاى وضو اكر بعد از فراغ از وضو است اعتمادى و اعتنائى
بان شك نيست بلكه بنا ميكذارد بر وقوع مشكوك فيه و اكر در اثناى وضو است مدلول عليه بكلمات
اعاظم فقها قدس الله تعالى اروا حهم انست كه لازم است عود نموده اتيان بمشكوك فيه نمايد بعد بترتيب
وضو را اتمام نمايد پس هر كاه شك كند در وقت غسل يد يمنى يا يسرى كه صورت را شسته است يا نه
لازم است عود نموده صورت را بشويد بعد دست راست را بشويد و هم چنين * قال فى الفقيه من
شك فى شيء من وضوئه و هو قاعد على حال الوضوء فليعد و من قام عن مكانه ثم شك فى شيء من
وضوئه فلا يلتفت الى الشك الا ان يستيقن و فى النهاية من شك فى غسل الوجه وغسل اليدين وجب عليه
غسل الوجه ثم غسل اليدين فان شك فى غسل اليدين و قد مسح براسه رجع فغسل يديه ثم مسح براسه
فان شك فى مسح راسه و قد مسح رجليه رجع فمسح راسه ثم رجليه بما بقى فى يديه من الندا وة و فى
المبسوط من شك و هو جالس على حال الوضوء اعاد الوضوء وان شك فى شيء من اعضاء الطهارة فى هذه
الحال اعاد عليه و على ما بعده و متى شك فيه او فى شيء منه بعد انصرافه من الوضوء لم يلتفت اليه و فى
الوسيلة والثالث يجب عليه غسل المشكوك فيه واعادة المترتب عليه ما لم يجف العضو السابق واعادة الوضوء
ان جف و ذلك فى موضعين من شك فى غسل عضو من اعضاء الطهارة جالسا عليه غسل المشكوك و
اعاد المترتب عليه و فى السرائر من عرض له و هو فى حال الوضوء لم يخرج عنه شك فى انه ترك بعض اجزائه
او قدم موخرا او اخر مقدما وجب عليه ان يعيد الوضوء من اوله و فى الجامع فان شك فى الطهارة او بعضها

وهو علی حالها تطهر او فعل بعض المشکوک فیه ما لم یجف السابق فان جف استانف الوضوء و فی المعتبر
لو شک فی شیء من افعال الوضوء قبل انصرافه عن حال الوضوء اتی به و بما بعده لان الاصل عدم الاتیان
به و الحدث متیقن فیلزم الاتیان بالمشکوک فیه بنی علی الیقین و بما بعده تحصیلا للترتیب فی التذکرة لو
شک فی شیء من افعال الوضوء فان کان علی حال لم یفرغ منه اعاده علی ما شک فیه و علی ما بعده و لو
کان السابق قد جف استانف من راس لان الاصل عدم الفعل فلا یدخل فی الصلوة بطهارة مظنونة
ولو کان الشک بعد الفراغ و الانصراف لم یلتفت و الظاهر ان المسئلة مما لا خلاف فیه و به صرح فی المدارک
و غیره قال فی المدارک و لا خلاف بین الاصحاب فی وجوب الاتیان بالمشکوک فیه ثم بما بعده و المستند
فی ذلک مضافا الی اطباقهم علیه و الاصل هو الصحیح المروی فی الکافی و التهذیب عن زرارة عن
ابی جعفر ع قال اذا کنت قاعدا علی وضوئک فلم تدر اغسلت ذراعیک ام لا فاعد الیهما و علی جمیع
ما شککت فیه انک لم تغسله او تمسحه مما سمی الله ما دمت فی حال الوضوء فاذا قمت عن الوضوء و فرغت
منه فقد صرت فی حال اخری فی الصلوة او فی غیرها فشککت فی بعض ما قد سمی الله مما اوجب علیک
فیه وضوئه لا شیء علیک فیه و انما تعرضنا لذکر عبارات هؤلاء الاعاظم فی المقام لکون المدلول علیه بجمله
من النصوص المعتبرة خلافه منها الموثق کالصحیح المروی فی التهذیب عن عبد الله بن ابی یعفور عن
ابی عبد الله ع قال اذا شککت فی شیء من الوضوء و قد دخلت فی غیره فلیس شکک بشیء انما الشک
اذا کنت فی شیء لم تجزه و یمکن الجواب عنه بان یقال ان الضمیر فی غیره یعود الی الوضوء لا الی الجزء المشکوک
فیه و هو و ان کان مخالفا لما یستدعیه سوق الکلام سیما بعد الاعتضاد بما ذکر فی ذیله لکنه مما لا بد منه
لاطباق عمل الاصحاب علی خلافه و علی فرض تسلیم عوده الی ما ذکر فلا بد من تقییده بما اذا کان خارجا
عن الوضوء بعد الفراغ منه ❊ در خصوص تطهیر باب جاری و کر در مطلق نجاسات یک دفعه را
بعد از زوال عین کافی میدانند یا نه و بنابر اول در استنجاء بول این حکم جاریست یا نه و علی ای تقدیر
تطهیر چیزی که محتاج بفشردن است مثل رخوت و فروش در اب کر و جاری محتاج بفشردن میباشد
یا نه بنابر اکتفا یک دفعه در اب کر و جاری در مطلق نجاسات حکم متحد است یا نه و دیگر در صورت
تطهیر باب قلیل در مطلق نجاسات نیز یک دفعه را کافی میدانند یا نه بنابر اینکه یکدفعه را کافی
بدانند در اب قلیل ایا تفصیل در خصوص نجاسات قایل هستند یا نه بیان فرمایند ظاهر اینست که
تطهیر نجس در اب جاری یک مرتبه کفایت میکند بعد از زوال عین نجاست خواه بول بوده باشد یا غیر
بول لکن در بول اگر رعایت دو مرتبه نماید اقرب باحتیاط خواهد بود و اما اگر غیر جاری باشد پس در غیر
بول ظاهر اینست که غسل یک مرتبه کفایت میکند در تطهیر و در بول ظاهر اینست که یک مرتبه کفایت نکند
بلکه دو مرتبه لازم است چنانچه در اب قلیل هم چنین است لکن این در غیر استنجاء بول است و اما در
استنجاء که عبارت از تطهیر مخرج بول بوده باشد پس ظاهر اینست که اکتفا بیک مرتبه میتوان نمود اگر چه اب

من افعال الوضوء

قلیل بوده باشد لکن در صورتی که تعدی از اطراف مخرج علاوه از قدر معتاد نکرده باشد و در
صورت تعدی از مخرج از قدر متعارف پس حکم نجاست بدن به بول دارد که محتاج بدو مرتبه
خواهد بود و در بدن و سنگ و چوب و نحو انها حاجت بعصر و فشردن نیست همان صب اب بطریق استیلا
و جدا شدن از اب کفایت میکند در تطهیر و اما چیزی که نجاست در ان نفوذ میکند پس تطهیر ان محتاج
بعصر است در اب قلیل و لکن ظاهر این است در جاری نیز چنین بوده باشد و فرقی در لزوم عصر در
چیزی که نجاست در ان نفوذ میکند ما بین بول و غیر بول نیست بلی غیر بول ظاهر اینست که غسل یک
مرتبه کفایت میکند در تطهیر ان اگر چه در اب قلیل بوده باشد لکن این در غیر اوانی و ظروف است س
گوشت که باب نجس پخته شود بداخل شدن باب جاری یا کر پاک میشود یا نه ج ظاهر اینست که
یا داخل در اب جاری پاک شود س هر گاه ارد باب نجس خمیر شود بعد از پختن پاک میشود یا نه ج پاک
نمیشود س غساله میت نجس است یا نه ج نجس است س ایا تداخل در اغسال جایز است یا نه ج اشکالی
در تداخل اغسال با اتحاد نوع نیست خواه اغسال واجبه باشد یا مستحبه مثل غسل جنابت و غسل مس
میت یا غسل جنابت و غسل حیض و هکذا و مثل غسل جمعه و زیارت عرفه و هکذا بلکه اشکال در
صورت اختلاف در واجب و سنت است مثل غسل جنابت و جمعه مثلا نظر باینکه فرد متشخص واحدی
که متصف بوصف وجوب شد باعتبار این تشخص متصف بوصف استحباب نمی تواند شد تحقیق این
مسئله را در جلد رابع مطالع الانوار نموده ام لهذا در صورتی که خواهد اجتزاء بغسل واحد نماید چنین نیت
نماید که غسل جنابت میکنم که مغنی از غسل جمعه باشد در چنین صورت امتثال هر دو و مثاب و ماجور
هر دو خواهد بود س اب استنجا را پاک میدانند یا نجس معفو ج ظاهر اینست که پاک باشد لکن در صورتی
که تعدی از اطراف مخرج ننموده باشد و مخلوط بنجاست خارجه مثل خون نبوده باشد و جزء غایط در
اب استنجا محسوس نباشد س ایا اب مضاف بنجاست از فوق برسد ما فی الفوق نیز نجس میشود یا نه ج اگر
چه اب مضاف بملاقات نجاست نجس میشود اگر چه هزار کر باشد و نجس هر چند قلیل باشد و لکن تاثیر از اسفل
با علا نمی باشد و مرحوم سید اعلی الله مقامه در این مطلب دعوی اتفاق فرموده ❊ قال و ینجس القلیل
و الکثیر ❊ منه و لا یشترط التغییر ❊ ان نجسا لاقی عدا ما قد علا ❊ علی الملاقی باتفاق من خلا س تطهیر
نجاسات از بدن و جامه باب قلیل بچه نوع باید نمود ج جامه هر گاه نجس بغیر بول شده باشد کیفیت
تطهیر ان بعد از زوال عین انست که اب بر بریزند بر ان محل بنحوی که مستولی بر ان شود بعد از ان
بعصر اخراج اب نمایند از ان محل ان وقت پاک میشود و اگر به بول نجس شده از قرار مرقوم دو دفعه غسل
ان نمایند بعد از دفعه ثانیه پاک میشود و در صورتی که بدن نجس شده باشد از غیر بول و عین نجاست
زایل شده باشد ظاهر اینست که بصب ماء در ان محل و انفصال ماء از ان کفایت کند در تطهیر ان و اما
هر گاه بدن ببول نجس شده باشد ظاهر اینست که تطهیر ان توقف داشته باشد بتعدد غسل باین نحو که

نماز صبحا که مستولی بران محل باشد و انفصال ماء از ان محل دفعهٔ دیکر صبحا نماید بطریق
اول بعد از انفصال ماء ان محل محکوم بطهارت خواهد بود و مخفی نماند انچه مذکور شد در غیر مخرج
بول است و اما در مخرج خبث در صورتی که بطریق متعارف باشد ظاهر اینست غسل یک مرتبه کفایت
کند و غساله ان نیز پاک باشد س مرده مار نجس است و خونش پاک است یا نه ج مرده مار ظاهر اینست
که نجس بوده باشد و همچنین خون ان نظر بانکه صاحب نفس سائله است چنانچه خود مشاهده
نموده ام س در غسل ترتیب در اجزا لازم است یا نه و موالات در غسل ترتیبی لازم است ج موالات
در اعضا در غسل لازم نیست و همچنین ترتیب در اجزاء عضو واحد لکن رعایه این ترتیب بهتر است

س
چنانچه وجود حایل مابین امام و ماموم در رجال مانع از اقتدا است در حق زن نیز چنین هست یا این معنی
که هرگاه مرد امامت نماید و زن در جائی بایستد که حائل باشد بنحوی که نه مشاهدهٔ امام میتواند نمود
و نه مشاهدهٔ احدی از ماموین که مشاهده امام نماید ایا در حق چنین زن اقتدا برد در چنین صورت
جایز هست یا نه ج این مسئله محل خلاف مابین فقهای شیعه است انچه حال در نظر هست این است این
ادریس منع فرموده از اقتدا در چنین صورت یعنی تفرقه مابین مرد و زن ننموده است که وجود حائل را
در هر دو صورت مانع از اقتدا دانسته عبارت ان مرحوم در این باب اینست * لا تكون جماعة و بين
المصلى و بين الامام او بين الصف حائل من حائط او غيره الى ان قال و قد وردت رخصة للنساء ان
يصلين اذا كان بينهن و بين الامام عليه السلام حائل والاول الاظهر و الاصح * ظاهر اینست که وجود
حایل در حق زنان مانع از اقتدا نبوده باشد * وفاقا لاكثر الاصحاب قال فى الذكرى الحائل انما يمنع
اذا كان المأموم رجلا و خنثى على الاقرب اما لو اقتدت المراة بالرجل و بينها حائل فانه جائز و ظاهر
العلامة فى التذكرة دعوى الاجماع عليه قال يجوز ان تصلى المراة من وراء الجدار مقتدية بالامام وان لم
تشاهده و لا من يشاهده عند علمائنا و المستند فى ذلك الموثق المروى فى باب احكام الجماعة من يب
عن عمار قال سالت ابا عبد الله عم عن الرجل يصلى بالقوم و خلفه دار فيها نساء هل يجوز لهن ان يصلين
خلفه قال نعم ان كان الامام اسفل منهن قلت فان بينهن و بينه حائطا او طريقا قال فلا باس هو العالم

هو الله تعالى

كتاب احكام الجنائز

س ضعیفهٔ حامله فوت شده طفل در شکم ان ضعیفه حرکت میکند حکم ان
در شریعت مقدسه چه چیز است ج شکم ضعیفه را شق مینمایند و طفل را بیرون می اورند و جمع
کثیری از اعاظم فقها حکم فرموده اند که از جانب چپ پاره باید نمود بهر حال بعد از اخراج طفل شکم
ضعیفه را میدوزند و این شق شکم ضعیفه در صورتی است که اخراج طفل با عدم شق ممکن نباشد و
اگر ممکن باشد شق ننمایند س طفل در شکم مادر فوت شده و مادر زنده است ج اگر ممکن است طفل را
صحیحا بیرون اورند و الا ممکن نباشد طفل را پاره پاره نموده بیرون اورند و مباشر این عمل با امکان
زن میباید بشود و با عدم امکان زوج ضعیفه و با عدم امکان سایر محارم و با عدم امکان اجانب س
سه غسلی که در میت متداول است اول با سدر دوم با کافور سیم با ب خالص ایا وجوب این
اغسال ثلثه اتفاقی است یا محل خلاف است ج وجوب اغسال ثلثه اتفاقی نیست لکن مشهور است و سلار
عبد العزیز که از جمله قدمای فقها است قائل شده بر اینکه غسل واجب همان یک مرتبه است باب خالص
دو غسل دیگر مستحب است س وجوب استقبال شخص محتضر را در حال احتضار بقبله ایا اتفاقی است
یا خلافی در این باب نزد فقها هست ج وجوب استقبال در حال احتضار اتفاقی نیست اما مشهور مابین
فقهاست و مرحوم شیخ طوسی در کتاب قایل شده باستحباب ان و این قول را از شیخ مفید در رساله عزیه
نقل کرده اند س مشهور ان است که شهید غسل و صلوة بر ان واجب نیست مراد از این شهید کیست
و در حدیث وارد شده من قتل دون ماله فهو شهید بنا بر این هرگاه کسی در صدد حفظ مال یا نفس
یا عرض خود ایستادگی نموده کشته شد یا انکه بمحض ظلم کشته شود ایا چنین است که غسل و صلوة در حق
او واجب نیست ج شهیدی که غسل و کفن برای او واجب نیست ان شهیدیست که در معرکه امام اصل
یا منصوب امام اصل کشته شود و اما انکه ظلما کشته شود یا در مقام حفظ مال یا نفس یا عرض کشته شود غسل
و نماز برای او واجبست و ظاهر علامه در کتاب تذکره دعوی اجماع بر این مطلب است قال كل مقتول فى
غير المعركة يغسل و يكفن و يحنط و يصلى عليه و يدفن وان قتل ظلما او دون ماله او نفسه او اهله ذهب
اليه علماؤنا اجمع و يدل عليه ما رواه فى التذكرة من مولينا الصادق عم اغسل كل الموتى الا من قتل بين
الصفين قال شيخ الطائفة فى المبسوط الشهيد هو الذى يقتل بين يدى امام عدل فى نصرته او بين يدى
من نصبه الامام الى ان قال و كل مقتول سوى من ذكرناه لابد من غسله و تحنيطه و تكفينه ظالما كان او
مظلوما و قال فى التحرير كل قتيل سوى من قتل بين يدى الامام يجب تغسيله و تكفينه و اما صلوة پس
احدی نگفته است که صلوة بر شهید نیست بلکه نماز بر هر میت واجبست خواه شهید باشد یا غیر شهید س
هرگاه طفلی نه ماهه از رحم مادر ساقط شود غسل برای او واجبست یا نه و دیگر در سنی که نماز میت بر میت

و اگر بعض دیگر بیان فرمایند ج سقط هرگاه چهار ماه را اتمام کرده باشد تغسیل او واجبست خواه زنده مانده
بوده باشد یا کمتر و قبل از چهار ماه تغسیل او لازم نیست و ظاهر وجوب صلوة است بر طفل میت هرگاه
شش ساله بوده باشد و قبل از انقضاء و اکمال شش سال صلوة لازم نیست لکن مستحبست مگر در صورتی
که متولد شده باشد میتا س سقط قبل از چهار ماه تغسیل و تکفین دارد یا نه ج سقط قبل از چهار
ماه تغسیل و تکفین ندارد بلکه بخرقه می پیچند و دفن مینمایند س هرگاه شخصی بمیرد و جنب و حایض
و نفسا بوده باشد و مس میتی نموده و بمیرد آیا این غسلها از آن شخص متوفی داد یا همین غسل سدر
و کافور و قراح کافیست ج ظاهر اینست که یک غسل که در آن نیت کل اسباب نماید کفایت بکند پس
هرگاه همان غسل یک شخص نیت غسل میت و جمیع اسباب مذکوره نماید کافیست و محتاج بتعدد
اغسال نخواهد بود س هرگاه جریدتین چوب تر بهم نرسد چوب خشک جایز است یا نه و بر فرض عدم جواز
هرگاه بگذارند جایز است یا نه ج بلی در صورت عدم تمکن از چوب تر یا چوب خشک شاید تادیه سنت
بشود اما ترک نمودن در اینصورت اسلم باحتیاط است نظر باشتمال مستند بر چوب رطب و احتمال تشریع
در یابس اگرچه بعید است و ثمرت و امر مردد ما بین اتیان مستحب و فعل حرامست عقل قاضی بر رجحان
اجتنابست س هرگاه سدر و کافور در مکانی بهم نرسد اما در یک فرسخ یا زیاده از آن بهم رسد آیا باید
رفت و سدر و کافور آورد یا آنکه بدل سدر و کافور آب قراح غسل بدهند ج در صورتی
که ممکن باشد از آن مسافت و مشقت شدیده در آن نباشد تحصیل آن لازم است س در غسل میت
سه غسل مشهور لازم است یا یکی کفایت میکند ج بلی بالامکان سه غسل لابد منه است س اول ذکر
در نماز میت واجبست چیزی غیر از شهادتین و صلوات بر نبی و دعا بر مومنین و مومنات و دعای
میت چیز دیگر لازم است یا نه ج بالامکان عدول از ماثور نمودن مشکل است و با عدم امکان بعد
از تکبیر اول اجزاء شهادتین و بعد از تکبیر ثانی اکتفا بصلوات و بعد از ثالث بدعا بجهة مغفرت
مومنین و مومنات و بعد از تکبیر چهارم بمطلق دعا بجهة مغفرت میت کفایت میکند س در نماز میت
مصلی بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله بر زبان جاری سازد یا شروع نماز صحیح است یا نه ج اگر بسم الله
الرحمن الرحیم بقصد توظیف اتیان نماید جایز نیست بلکه تشریع و بدعت خواهد بود و اگر بقصد توظیف
نبوده باشد بلکه بقصد تیمن و تبرک بوده باشد که ابتدا به بسم الله در هر کاری راجح است باین قصد
بوده باشد عیب ندارد و اما الحمد لله پس امر در این اسهلست از بسمله لکن مع ذلک اگر از قصد توظیف
اجتناب نماید اسلم خواهد بود و اما حکم باسهلیت حمد نسبت به بسمله بجهة آن است که ابتدا به الحمد لله در
صلوة میت مذکور در بعض نصوص معتبره است لکن نظر ببعض وجوه متینه اجتناب نمودن اسلم است
چنانچه وجه آن مفصلا در مطالع الانوار مذکور است س علما و فقهای ذوی العز و المجد و الاحترام
جمیعا بیان فرمایند در این مسئله که شخصی فوت کرده و رثه شرعی او نعش متوفی را بسبیل امانت گذارده اند

که بمقبره مبارکه نجف اشرف ببرند و آن جا دفن کرده باشند بفاصله چندی راه عتبات عالیات مغشوش
شده الحال چه باید کرد چون قصد و نیت این مطلب بوده است و الحال که امنیتی بجهة راه عتبات حاصل
شده در صورت امنیت را چه میفرمایند و شخص متوفی وصیت کرده باشد یا آنکه وصیت نکرده باشد
بیان فرمایند بینوا توجروا ج اگر وصیت کرده است که نعش را نقل به نجف اشرف نموده باشند با امکان
البته تخلف نباید بشود و اگر وصیت نکرده باشد و ممکن باشد نقل کردن بعتبات عالیات نقل کردن
راجح است و اگر ممکن نبوده باشد نظر بر رجحان مسارعت در دفن دفن نمایند س شخصی که غسل واجب
بر او هست و فوت شود بغسل میت پاک میشود یا نه ج ظاهر اینست که بیک غسل اکتفا توان نمود در نیت
یا نیت هر دو نماید یا نیت نماید که غسل میت مثلا مجزی و مغنی از آن غسل باشد س در باب خنثی که فوت
شود در جائی که از محارم خالی باشد چه صورت دارد ج در صورتی که خنثی مشکل بوده باشد
اگر کنیزی دارد آن کنیز متصدی او بشود و اگر کنیز ندارد محارم او و در صورت انتفای محارم دور
نیست که عمل بمقتضای قرعه توان نمود س نبش قبر بجهة نقل میت بیکی از مشاهد مشرفه جایز میدانند
یا نه التماس اینست حکم مسئله را مفصلا بیان فرمایند و اگر خلاف در مسئله بوده باشد اشاره بان نیز
فرموده باشند ج این مسئله محل خلاف است جمع کثیری از معتمدین فقها حکم فرموده اند بعدم جواز
از جمله ابن ادریس است * قال فی السرائر اذا دفن فی موضع فلا یجوز تحویله و لا نبشه و لا نقله من موضعه
سواء نقل الی مشهد او الی غیره بل ذلک بدعة فی شریعة الاسلام * و از جمله مرحوم علامه است * قال فی
المختلف بعد ان حکی عن ابن ادریس القول بالمنع و عن ابن حمزة القول بالکراهة ما هذا لفظه و المعتمد
الاول لنا عموم تحریم النبش للقبور قال احتج بالاصالة و الجواب المنع من البقاء علیها مع وجود المزیل
عنها و فی التبصرة و یحرم الطیب بغیر الکافور الی ان قال و النبش و النقل بعد الدفن و فی التذکرة یکره
نقل المیت من بلد موته باجماع العلماء لقوله ع عجلوهم الی مضاجعهم و یجب نقله الی احد مشاهد الائمه
علیهم السلام لان عمل الامامیة علیه من زمن الائمة ع الی زماننا و کان اجماعا ثم قال اما لو دفن فی قبره
لم یجز نقله و ان کان الی المشاهد لاطلاق تحریم النبش و سوغه بعض علمائنا قال الشیخ سمعناه مذاکرة
و فی التحریر یحرم نبش القبور و نقل الموتی بعد دفنهم و فی الارشاد و یحرم نقل المیت بعد دفنه الی موضع
آخر * و از جمله اعاظم مذکوره شیخ سعید شیخ شهید است * قال فی البیان و النقل بعد الدفن حرام و ان
کان الی احد المشاهد و فی الذکری لو دفن لم یجز نقله مطلقا لتحریم النبش و سمع الشیخ مذاکرة جوازه
* و از جمله ایشان شهید ثانی است * قال فی الروض فی شرح عبارة الارشاد المذکورة لتحریم النبش
و استدعائه الهتک و ان کان ذلک الی احد المشاهد المشرفة علی المشهور و نقل المصنف فی التذکرة
جوازه الیها عن بعض علمائنا و فی المسالک انما یکره النقل قبل الدفن اما بعده فیحرم الی غیر المشاهد
اجماعا و الیها علی المشهور و قال شیخ الطائفة فی المصباح لا ینقل المیت من بلد الی بلد فان نقل الی بعض

[illegible] دفن [illegible] ولا يجوز [illegible] فيه وقد روي رواية بجواز نقله الى
بعض المشاهد والاول افضل وفي المبسوط يكره نقل الميت من الموضع الذي مات فيه الى بلد آخر الا اذا نقل
الى بعض المشاهد فانه مستحب [illegible] اذا دفن في موضع مباح او مملوك لا يجوز نقله من موضعه وقد
روي رخصة في جواز نقله الى بعض المشاهد سمعناها مذاكرة والاول افضل قال في النهاية يكره نقل
الميت من الموضع الذي مات فيه الى بلد آخر الا اذا نقل الى واحد من المشاهد فان ذلك مستحب له فاذا دفن
في موضع فلا يجوز نقله [illegible] موضعه وقد وردت رواية بجواز نقله الى بعض مشاهد الائمة
عليهم السلام سمعناها مذاكرة والاصل ما ذكرناه وقال المحقق الثاني بالجواز بشرط عدم لزوم هتك للميت
[illegible] الى بعض المشاهد لاطلاق تحريم النبش الى ان
[illegible] من نقله منكه ومثله بان يصير
متقطعا [illegible] التراب [illegible] الى المشاهد المشرفة للاصحاب في جوازه قولان
والجواز قوي [illegible] من نقله منكه وفي تعليقاته على الارشاد يستثنى
من حرمة النبش مواضع [illegible] النقل والخامس نقله الى احد المشاهد المقدسة حيث لا يلزم منه هتك ولا
[illegible] على الاصح انتهى وما ذكره لا مصداق له للقطع بان النقل بعد الدفن لا ينفك عن الهتك
[illegible] الا العظام
[illegible] بعدم الجواز ولو الى المشاهد المشرفة لعموم النهي عن النبش من غير ظهور مخصص
[illegible] على الاول ثبوت النبش لنقل [illegible] في موارد منها النبش لنقل عظام آدم ع روى سيدنا ابن
طاوس [illegible] عن [illegible] رضي الدين علي بن طاوس رحمهما الله عن
[illegible] عن محمد بن ادريس عن عربي بن مسافر عن الياس بن هاشم الحايري عن ابي علي عن
[illegible] ابي جعفر عن محمد بن النعمان عن ابي القاسم جعفر بن محمد عن محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري
[illegible] عن محمد بن الحسين ابي الخطاب عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر الجعفي قال دخلت على ابي
عبد الله [illegible] الى الغري [illegible] فقلت له اني احب ان ازور امير المؤمنين ع
فقال هل تعرف فضل زيارته فقلت لا يا ابن رسول الله الا ان تعرفني ذلك قال فاذا اردت زيارة قبر امير المؤمنين ع
[illegible] نوح وجسم علي بن ابي طالب ع فقلت ان آدم ع هبط [illegible] في عظام
[illegible] وبيت الله الحرام فكيف صارت عظامه بالكوفة قال ان الله عز وجل اوحى
الى نوح [illegible] السفينة ان يطوف بالبيت اسبوعا فطاف بالبيت كما اوحى اليه ثم نزل في الماء الى ركبتيه
فاستخرج تابوتا فيه عظام آدم ع فحمله في جوف السفينة حتى طاف ما شاء الله ان يطوف ثم ورد الى باب
الكوفة [illegible] فبلعت ماءها [illegible] مسجد الكوفة
[illegible] من الغري [illegible]

من الجبل الذي كلم الله عليه موسى تكليما وقدس عليه عيسى تقديسا واتخذ عليه ابراهيم خليلا
واتخذ محمدا صم حبيبا وجعله النبيين مسكنا والله ما سكن فيه بعد ابويه الطيبين آدم ونوح اكرم من
امير المؤمنين علي عليه السلام واذا اردت جانب النجف فزر عظام آدم وبدن نوح وجسم علي بن ابي
طالب ع فانك زائر الآباء الاولين ومحمدا خاتم النبيين وعليا سيد الوصيين فان زائره تفتح له ابواب
السماء عند دعوته فلا تكن عن الخير نواما فتامل وروى شيخنا الصدوق في باب النوادر من اواخر
طهارة الفقيه قال قال الصادق ع ان الله تبارك وتعالى اوحى الى موسى بن عمران ع ان اخرج عظام
يوسف ع من مصر ووعده طلوع القمر فابطأ طلوع القمر عليه فسأل عمن يعلم موضعه فقيل له هنا
عجوز تعلم علمه فبعث اليها فاتي بعجوز مقعدة عمياء فقال تعرفين قبر يوسف ع قالت نعم فقال فاخبريني
بموضعه قالت لا افعل حتى تعطيني خصالا تطلق رجلي وتعيد الى بصري وترد الى شبابي وتجعلني معك
في الجنة فكبر ذلك على موسى ع فاوحى الله عز وجل اليه انما تعطي علي فاعطها ما سألت ففعل فدلته على
قبر يوسف ع فاستخرجه من شاطئ النيل في صندوق مرمر فلما اخرجه طلع القمر فحمله الى الشام فلذلك
يحمل اهل الكتاب موتاهم الى الشام وذكر شيخنا النجاشي في رجاله والعلامة نور الله تعالى روحه في
الخلاصة في ترجمة شيخنا المفيد انه قدس الله تعالى روحه مات في ليلة الجمعة لثلاث خلون من شهر رمضان
سنة ثلث عشرة واربعمائة وصلى عليه الشريف المرتضى ابو القاسم علي بن الحسين بميدان الاشنان وضاق
على الناس مع كبره ودفن في داره سنين ثم نقل الى مقابر قريش بالقرب من السيد الانام ابي جعفر الجواد
عليه السلام اقول ان عدم النقل قبل الدفن مع القرب جدا لكون شيخنا المفيد في بغداد لعله للتقية هذا
وذكر العلامة في ترجمة السيد الاجل المرتضى ويوم توفي كان عمره ثمانين سنة وثمانية اشهر واياما نضر الله
تعالى وجهه وصلى عليه ابنه في داره ودفن فيها وكتب شيخنا الشهيد الثاني عليه ثم نقل الى جوار جده
ابي عبد الله الحسين ع ذكره صاحب تنزيه ذوي العقول في انساب الرسول انتهى س پسری فوت شده
تقريبا در سن ده از ده سال با متجاوز بوده لكن او را ختنه نكرده اند حال مردم متحيرميباشند كه او را
بهمان حالت دفن نموده باشند يا ختنه نمايند بعد از ان دفن نمايند ج بهمان حالت دفن نمايند ختنه
كردن بعد از موت جنايتی است بر ميت پس جايز نخواهد بود مجملا دفن كردن ان طفل را بهمان حالت
محل تشكيك نيست ٭ قال المحقق في المعتبر اذا علف لم يختن غسل وكفن ودفن بحاله لان الختان ابانة
جزء من اعضاء الميت وهو غير جائز وعليه فتوى العلماء ولان الختان تكليف في حال الحيوة فلا يلزم عند
الوفات س ميتی را دفن نموده قبل از غسل ايا لازم است نبش قبر در چنين صورت بجهة تدارك
غسل يا نه ج اقوال فقها نور الله تعالى مراقدهم مختلف است اكثر فقها قايل شده اند بعدم جواز نبش
وسقوط غسل در چنين صورت منهم شيخ الطائفة قال في الخلاف اذا دفن الميت من غير غسل لا يجوز نبشه
ولا يعاد عليه الغسل قرب العهد او بعد وقال ابو حنيفة اذا اهيل عليه التراب لا ينبش وقال الشافعي ان

لم یخش علیه الفساد فی نفسه ینبش و غسل وان خیف ترک دلیلنا کل خبر روی یتضمن النهی عن نبش
القبور عمومه یقضی المنع من ذلک و محل الخلاف فی ترک توجیهه الی القبلة ذکر خلاف از خصوص عامه
مظهر اینست که مخالف در مسئله که قایل شده باشد بجواز نبش در چنین صورت در میان علمای شیعه
نیست و منهم المحقق قال فی المعتبر لو دفن بغیر غسل قال الشافعی ینبش و غسل و صلی علیه اذا لم یخش
فساده فی نفسه و قال الشیخ فی الخلاف لا ینبش و هو الوجه لان النبش مثلة و لا یستدرک الغسل بالمثلة
ومنهم شیخنا احمد بن ابی العباس بن فهد قال فی الموجز و یحرم النبش الا فی الازج الا ان یقع فیه ذو قیمة
او کان مغصوب ارض او لیشهد علی عینه او لیدفن باحد المشاهد لا لیغسل او یکفن و لا للصلوة
بل تستدرک علی قبره ما لم یمض یوم و لیلة ومنهم المحقق الثانی فی جملة من مصنفاته منها شرحه علی القواعد
قال لو دفن بغیر غسل او الی غیر القبلة لم ینبش وفاقا للشیخ و منها تعلیقانه علی الشرایع قال قیل اذا دفن
بغیر غسل او الی غیر القبلة ینبش و الاصح العدم و منها تعلیقاته علی الارشاد قال لو دفن بغیر غسل او کفن
او الی غیر القبلة ففی النبش تردد الاصح انه لا ینبش ومنهم شیخنا الشهید الثانی قال فی شرحه علی الارشاد
و اختلف فی نبشه لاستدراک غسله و تکفینه و الصلوة علیه و قطع الشیخ بعدم النبش و هو حسن * و
مرحوم علامه در کتاب تحریر و منتهی قایل شده بجواز نبش بجهة تدارک غسل * قال فی التحریر لو دفن
من غیر غسل او وجه الی غیر القبلة اخرج و غسل او وجه الی القبلة ثم دفن اما لو دفن بغیر صلوة او بغیر
کفن فالاقرب ترک نبشه و الاولی ان حکم التکفین حکم التغسیل و فی المنتهی لو دفن من غیر غسل
او الی غیر القبلة نبش قبره و غسل و کفن و صلی علیه و دفن و به قال الشافعی و ابو ثور و قال ابو حنیفه
لا ینبش لانه مثلة و قد نهی عنها لنا انه اخلال بواجب و تدارکه ممکن و اضطرب کلامه فی التذکرة
فاستوجه العدم اولا و الجواز ثانیا قال لو دفن و لم یغسل قال الشیخ لا ینبش و به قال ابو حنیفه و هو الوجه
لانه مثلة و قال الشافعی ینبش و یغسل و یصلی علیه اذا لم یخف علیه فساد فی نفسه و به قال احمد و مالک
و ابو ثور لانه واجب و لا یسقط بذلک و هو وجه عندی و کذا لو دفن الی غیر القبلة و احتمله فی
نهایة الاحکام قال لو دفن و لم یغسل قال الشیخ لا ینبش و یحتمل عندی جوازه و کذا لو دفن و لم یکفن
و الوجه انه لا ینبش اذ المقصود ستره و قد حصل و لو دفن قبل الصلوة فالوجه انه لا ینبش لاستدراکها
بفعلها علی القبر * بدانکه انچه ظاهر میشود از کلام مرحوم شیخ و مرحوم محقق در معتبر که قایل بجواز
نبش قبر بجهة تدارک غسل در میان علمای شیعه نبوده است تا زمان مرحوم علامه و همین مطلب از
کلام خود علامه نیز در کتب مذکوره ظاهر میشود چه اگر عالم میبود که قایلی در میان علمای شیعه هست
که قایل بجواز نبش شده باشد در صورت مفروضه عادت مقتضی این بود که اشاره بان قائل فرموده
باشند خصوصا بعد از نقل قول از عامه و نقل قول بعدم جواز نبش از مرحوم شیخ دور نیست که خود
مرحوم در اول که حکم بجواز نبش فرموده اند مطلع بر فتوی شیخ نبوده اند شاید از این راه بوده باشد

که در تحریر و منتهی فتوی بجواز فرموده اند من غیر تزلزل و در تذکره که مطلع بر فتوای مرحوم
شیخ شده اند تزلزل و اضطرابی هم رسیده و در نهایة الاحکام که متاخر از تذکره است از فتوی بجواز
عدول فرموده جواز را بطریق احتمال ذکر فرموده پس چون که نهایة الاحکام بعد از تذکره و منتهی
و تحریر است پس میگوییم علامه بر قول بجواز باقی نمانده دور نیست که اگر مرحوم شیخ شهید ملتفت این
مطلب میشدند جرات بر فتوی بجواز نبش در صورت مسطوره نمیفرمودند در کتاب بیان * حیث قال
یحرم نبش القبر الا فی الارض المغصوبة او للستاجرة مع عدم انقضاء المدة او للشهادة علی العین او لاخذ
مال محترم منه او لاستدراک غسل او تکفینه او توجیهه الی القبلة ما لم یؤد شیء من ذلک الی المثلة
فیحرم انتهی کلامه * بعلاوه انکه میگوییم کلام ایشان که در اخر فرموده * ما لم یؤد شیء من ذلک الی
المثلة * صریح است در اینکه نبش و تغسیل هر گاه موجب مثله و هتک میباشد نبش حرام است و این ظاهر
است در غالب که نبش قبر و اخراج میت و کشیدن او از قبر منفک از مثله نمیشود از این راه هست که مرحوم
محقق استدلال فرموده در مقام عدم جواز * بقوله لان النبش مثلة و لا یستدرک الغسل بالمثلة * مخفی
نماند بعد از تامل در انچه مذکور شد و انصاف ممکن است که کسی ادعا نماید قایل بجواز منحصر است
در صاحب مدارک * حیث قال بعد حکایته عن الشافعی ما هذا لفظه و الذی یظهر قوة ما ذهب الیه
الشافعی من وجوب النبش لاستدراک الغسل و التکفین اذا لم یخش فساد المیت لتوقف الواجب علیه
و المثلة مع عدم خوف الفساد لم یثبت کونها مسقطة لذلک * همین قدر کفایت در تضعیف و توهین این
قول میکند کفایت میکند در این باب موافقت کردن با شافعی و از اینجا ظاهر میشود که ایشان مطلع
بر فتوی تحریر و غیره نبوده اند با انکه ملتفت شده اند انچه را که تنبیه بر ان نمودیم * فعلی هذا ما صدر
من صاحب الذخیرة من الموافقة له حیث قال لو دفن بغیر غسل قال الشیخ فی ف لا ینبش و اختاره المحقق
فی المعتبر و اختاره المصنف فی المنتهی و التذکرة النبش و هو اقرب فهو مما لا یلتفت الیه لما ظهر مما ابرزناه
والسلام علی من اتبع الهدی

اعمالی که در اول هر ماه مستحب است بطریق اجمال بیان فرمایند ج در روز اول هر ماه دو رکعت
نماز مستحب است باین طریق در رکعت اولی بعد از حمد سی مرتبه سورهٔ توحید و در رکعت ثانیه
بعد از حمد سی مرتبه سورهٔ قدر بخواند بعد از ان تصدق نماید بانچه میسور و مقدور او بوده باشد اگر
چنین نماید سلامتی ایام ان ماه را خریده خواهد بود و در روایتی وارد شده بعد از فراغ از این دو رکعت
نماز این دعا را بخواند* بسم الله الرحمن الرحیم و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و یعلم مستقرها
و مستودعها کل فی کتاب مبین بسم الله الرحمن الرحیم و ان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو و ان یردک
بخیر فلا راد لفضله یصیب به من یشاء من عباده و هو الغفور الرحیم بسم الله الرحمن الرحیم سیجعل الله بعد
عسر یسرا ما شاء الله لا قوة الا بالله حسبنا الله و نعم الوکیل و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد لا اله
الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر رب لا تذرنی فردا و انت خیر
الوارثین و از جملهٔ اداب خوردن پنیر است در اول هر ماه چنانچه وارد شده خوب لقمه ایست پنیر خوش
میکند دهن را و بوی دهن را خوب میکند و باعث هضم ماکول میشود و موجب زیادتی اشتها
میشود و کسی که بخورد انرا در اول ماه امید است که حاجت او رد نشود و ابن طاوس ذکر فرموده
روایت حضرت صادق عم که فرموده که هرکس در شب اول هر ماه دو رکعت نماز کند و بخواند در
هر دو رکعت بعد از حمد سورهٔ انعام را و سوال نماید از خدا که محافظت فرماید او را از هر خوف و
دردی خداوند عالم او را ایمن گرداند در ان ماه از هر مکروهی س کیفیت صلوة لیل را بیان فرمایند
ج صلوة لیل با انضمام دو رکعت شفع و مفرده وتر یازده رکعت است رکعتین اولیین از این یازده
رکعت ممکن است چند نحو اتیان شود اول انست که در هر یک از این دو رکعت بعد از قرائهٔ حمد سوره
توحید سی مرتبه بخواند نظر بحدیثی که روایت شده از کاشف اسرار و دقایق امام جعفر صادق عم
که فرموده کسی که بخواند در رکعتین اولیین از صلوة لیل شصت مرتبه سورهٔ قل هو الله احد را در
هر رکعت سی مرتبه فارغ میشود از نماز در حالتی که باقی نمانده باشد ما بین او و خداوند عالم گناهی
دویم انست که در رکعت اولی از این دو رکعت مثل اول سی مرتبه سورهٔ قل هو الله احد بخواند و
در رکعت ثانی بعد از حمد سی مرتبه قل یا ایها الکافرون بخواند این را شیخ مفید ذکر فرموده جماعت از
فقها موافقت با ایشان فرموده اند تا حال مستند این را بر نخورده ام و ثالث انست که در رکعت اولی از
این دو رکعت بعد از حمد قل یا ایها الکافرون بخواند و در رکعت ثانیه سورهٔ توحید اگرچه قرائهٔ
هر دو در دو رکعت یک مرتبه بوده باشد و بعضی بعکس این گفته اند یعنی قرائهٔ توحید در اولی
و جحد در ثانیه چهارم انست که قرائهٔ توحید نماید در هر یک از دو رکعت بعد از حمد پنجم انست که

قرائهٔ هر سوره که خواهد نماید در هر دو رکعت ششم انست که اقتصار نماید در هر یک از رکعتین
بقرائهٔ حمد شبهه نیست که جمیع این احتمالات که مذکور شد کفایت میکند در تادیهٔ سنت لکن کلام در
اولویت است ظاهر اینست که اول احسن از همه بوده باشد بعد از ان ثالث و بعد از ان ثانی و ادنای
جمیع اقسام قسم اخیر است و اما شش رکعت اخیر را پس انها را نیز بچند نحو اتیان میتوان نمود اول انست که
از ملجاء ارباب معرفت و هدی جناب حضرت امام رضا عم روایت شده است که انجناب چهار رکعت
اول را بکیفیت نماز جعفر طیار اتیان میفرموده اند و نماز جعفر طیار که برادر جناب سید اوصیاء و
فخر الاولیاء امیر المومنین است چهار رکعت است بدو سلام در رکعت اولی بعد از حمد سورهٔ اذا زلزله
میخواند و در رکعت ثانیه بعد از حمد سورهٔ و العادیات و در رکعت ثالثه بعد از حمد سورهٔ اذا جاء
نصر الله و در رکعت رابعه بعد از حمد سورهٔ توحید و بعد از فراغ از هر رکعت قبل از دخول در
رکوع پانزده مرتبه تسبیحات اربع میخواند و در هر رکوع و سجود و در رفع راس از رکوع و
سجود ده مرتبه تسبیحات اربع میخواند که مجموع سیصد مرتبه تسبیح میشود و سنت است در سجدهٔ ثانیه در
رکعت چهارم بعد از فراغ از تسبیح این دعا بخواند* سبحان من لبس العز و الوقار سبحان من تعطف
بالمجد و تکرم به سبحان من لا ینبغی التسبیح الا له سبحان من لا احصی کل شیء علمه سبحان ذی المن و
النعم سبحان ذی القوة و الکرم اللهم انی اسئلک بمعاقد العز من عرشک و منتهی الرحمة من کتابک و اسمک
الاعظم و کلماتک التامة التی تمت صدقا و عدلا صل علی محمد و اهل بیته و افعل بی کذا و کذا* ظاهر
اینست این دعا در سجدهٔ اخر مستحب است نه اینکه شرط در این نماز بوده باشد باین معنی که چنین نیست
که لازم بوده باشد این دعا در این نماز پس با عدم این دعا نیز میتوان نمود لکن با این دعا اکمل و
افضل خواهد بود و الحاصل هرگاه کسی این چهار رکعت نماز شب را باین کیفیت اتیان نماید مدرک
هر دو فضیلت خواهد بود یعنی انشاء الله تعم جامع ثواب صلوة لیل و صلوة جعفر طیار هر دو خواهد بود و
اگر در هر شب چنین ننماید مناسب اینست که در شبهای جمعه چنین بعمل اورد و اگر بر سبیل استمرار چنین
ننماید لا اقل بعض اوقات چنین نماید و اما دو رکعت باقی از هشت رکعت را انچه از ان سرور اهالی
معرفت و رضا صلوات الله علیه مرویست انست که ان جناب در رکعت اولی بعد از حمد سورهٔ مبارکه
تبارک الذی بیده الملک و در رکعت ثانیه بعد از حمد سورهٔ هل اتی علی الانسان حین من الدهر تلاوت
میفرمودند دوم انست که در کل شش رکعت بعد از حمد قراءة طوال مفصل نماید و این قول مرحوم
علامه است در قواعد و مراد بمفصل از سورهٔ محمد است الی اخر القران و سور مفصله منقسم میشوند بطوال
و قصار و متوسطات و مراد بقصار مثل توحید و جحد و امثالهما است و مراد بمتوسطات مثل عم و و السماء
و الطارق و نحوهما است سیم انست که در هر رکعت از این شش رکعت بعد از حمد قرائهٔ توحید نماید
سی مرتبه مثل دو رکعت اول و این را شیخ مفید در مقنعه ذکر فرموده است و فرموده است که اگر این را

تواند در هر یك از هشت رکعت دو مرتبه سوره توحید را تلاوت نماید چهارم انست که در هر یك از
شش رکعت قرائة نماید سوره مطوله مثل انعام و بقره و ابن رائیج در مصباح و غیره ذکر فرموده پنجم
انست که اقتصار نماید در جمیع رکعات بقراءت توحید در هر رکعت یك مرتبه و عمل بهمه انها خوبست
بمقتضای سعه وقت و مجال وضیق ان معمول میشود و اگر اقتصار بتوحید نماید و تطویل دهد در قنوت
باشتغال بمناجاتهای مناسبه بالتضرع و ابتهال انسب خواهد بود ولکن اگر دو رکعت اول را با حمد وسی
مرتبه توحید در هر رکعت و بقیه را در هر رکعت بحمد و توحید اقتصار نماید و تطویل در قنوت دهد
باشتغال بمناجاتهای مناسبه بالتضرع و ابتهال و تذکر بعظمت ذو الجلال و عادت را همین نحو مستمر
کرداند انشاء الله تعالی بلدائذ ثمرات عظیمه فایز خواهد گردید و اما دو رکعت شفع را پس میتواند
در هر یك از رکعت اقتصار نماید بحمد و توحید و میتواند در دو رکعت شفع در رکعت اول حمد و قل
اعوذ برب الفلق و در رکعت ثانی حمد و قل اعوذ برب الناس بخواند و در رکعت ثالثه اقتصار نماید
بحمد و توحید یك مرتبه یا سه مرتبه اولی انست که در دو رکعت شفع اقتصار نماید بحمد و توحید و در رکعت
ثالثه اتیان نماید بحمد و سه مرتبه سوره توحید و سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و مستحب
است در هر رکعت ثانیه از نماز شب حتی در رکعت ثانیه شفع بعد از فراغ از تلاوت اتیان بقنوت نماید و قول
بسقوط قنوت ضعیف است س نماز قضا در ذمه زید میباشد و در اول وقت نماز اداء خود را میکند چه
با جماعت و چه فرادی و احتیاط در این هم نمیکند که نماز اداء خود را تاخیر بیندازد بار ای شما چه
چنان است در اول وقت نماز اداء خود را بکند یا نه و بسیار شایق بجماعت است این شخص میخواهد نماز
خود را با جماعت بکند و بر فرض اینکه نماز او در اول وقت جایز نباشد اگر شخص جاهل بمسئله باشد
و در اول وقت نماز بکند نماز او چه صورت دارد ج ظاهر جواز اتیان بصلوة حاضره است در اول
وقت با اشتغال ذمه بقضاء و عدم لزوم تاخیر است تا ضیق وقت لکن احتیاط شدید است در تقدیم
قضاء و عدم اتیان باداء قبل از ضیق وقت و اگر عامی با عدم اطلاع برای مجتهد و تقلید اتیان بحاضره
در سعه وقت نماید ظاهر این است که صلوة او فاسد اگر چه بعد از اطلاع بتقدیم یا تقدیم صلوة او صحیح
باشد و اعاده صلوتی که در سعه وقت با عدم اطلاع اتیان نموده با قضای او لازم است و احوط است
شوق جماعت مقتضی اینست که نماز بجماعت شده باشد اگر ادائی نبوده باشد قضا بوده باشد اما در مسئله
اگر چه حقیر حکم بوجوب تاخیر و عدم جواز تقدیم بر اخر وقت نمیکنم لکن احتیاط شدید در رعایت ان
میدانم س هرگاه کسی در رکعت ثانی سلام گفته و ما بعد او را نگفته و معلوم شد که دو رکعت مانده
برخیزد و نماز را اتمام نماید و سجده سهو بعمل نیاورده سهوا داخل نماز دیگر شود و در وسط حمد
رکعت ثانی متذکر شود بیان فرمایند که ایا سلام بر این اطلاق میشود و باعث سجده سهو میشود یا نه
و بر تقدیر ثبوت عالما و رده داخل نماز دیگر شود ایا باعث بطلان نماز ثانی یا اولی میشود یا نه ج لفظ

السلام بدون انضمام علیکم بر او صیغه معتبره در صلوة نیست بنا بر این زیادتی او موجب سجده سهو
بجهت زیادتی تسلیم نخواهد بود لکن کلام در این است که ایا تسلیم در غیر محل از جمله تکلم بغیر قران و دعا
و ذکر است یا نه بلکه از جمله دعا است صریح علامه مرحوم در بعضی از مصنفاتش وجهی از متاخر
متاخرین اولست و بعضی از مجتهدین معاصرین دامت افاداته نیز تصریح بران نموده بنا بر این لفظ السلام
در غیر محل تسلیم موجب سجده سهو میگردد و اگر قبل از دخول در صلوة متذکر شود که سجده سهو را بجا
نیاورده فورا اتیان بسجده سهو نماید محتاج باعاده صلوة نیست بلکه جایز نیست اگر چه امتدادی بین
فراغ از صلوة و اوان تذکر باشد و تکلم نموده باشد یا نه و اگر بعد از دخول در صلوة متذکر شود نماز را
تمام نموده سجده سهو را بعمل اورد و احتیاطا اعاده صلوتین نیز نماید و فرقی بین رکعت ثانی و اول در
این باب نیست و این تفصیل مذکور اختصاصی بتکلم ساهیا ندارد بلکه نسبت بهر موجبی از موجبات
سهو جاریست س هرگاه کسی عالم باشد که صلوة مشتمل بر افعال واجبه و مندوبه میباشد اما معلومش
نباشد که واجب کدام است و مندوب کدام و مع ذلك نماز کرده نمازش صحیح است یا فاسد و اگر کسی
بعضی از امور واجبه نماز را با عدم علم بوجوب انها اخلال نموده باشد از قبیل طمانینه و اخراج حروف
از مخارج و بعد معلوم شود که انها واجب بوده نماز صحیح یا اعاده انها لازم ج اگر افعال واجبه و مندوبه
صلوة در نظر مصلی ممتاز نباشد و در جمیع قصد قربة فقط نموده باشد ظاهرا صلوة صحیح و قضا و اعاده
چنین صلوتی لازم نیست اگر از راه دیگر خللی در او نباشد و اخلال بواجبی از واجبات صلوة متعمدا
موجب فساد صلوة او ست اعم از اینکه عالم باشد بوجوب ان شیء یا نه لکن در صورتی که متمکن
از تعلم بوده باشد و اعاده یا قضاء جمیع صلوات واقعه بنهج مزبور لازم است س اگر کسی قضای نماز
یومیه داشته باشد ظنا ایا در این صورت میتواند نماز نافله را بعمل اورد یا نه ج اگر ظن باشتغال ذمه
بقضا مسبوق بعلم باشتغال ذمه باو بوده باشد احوط ترك تنفل است تا ظن ببراءة ذمه از قضا حاصل شود
و اگر مسبوق بعلم باشتغال ذمه بقضا نبوده باشد اتیان بصلوة نافله بی عیب است س هرگاه شخصی عرفا
کثیر الشك بوده باشد ولکن در بعضی احوال بسبب تامل در قراین از برای او علم یا ظن حاصل میشود
بان فعل وجودا یا عدما و در بعض دیگر حاصل نمیشود یا همیشه بعد از تامل بسیار از برای او ظن
حاصل میشود ایا این تامل بر او لازم است یا نه و بر فرض تقدیر لزوم هرگاه ظن از برای او حاصل نشود
بنا را بر صحت گذارد یا ان فعل مشکوك فیه را بعمل اورد ج اگر این حالات که بتامل قراین در اینها
علم یا ظن حاصل میشود مدخلیة در صدق کثیر الشك بودن داشته باشد یا بمعنی با انضمام اینها با حالاتی
که نه چنین است مصداق کثیر الشك شود یا قطع نظر از انها کثیر الشك نباشد تامل ظاهر الازم و عمل
بمقتضای * ما یظهر بعده متحتم و اگر بر حالت شك ماند اتیان مشکوك فیه اگر در افعال باشد واجب
و اگر در اعداد رکعات باشد عمل بمقتضای شك در انها متعین و اگر مدخلیت نداشته باشد بلکه این

حالات مسبوق بتصدیق که از شک بعد باشد اگر قبل از تامل عالم باشد که بتامل علم باطنی حاصل خواهد
شد تا مرتامل لازم نباشد لکن احوط است و اگر بعد از تامل باقی بر حالت شک ماند بی اشکال بنا بر صحت
گذارد و اتیان مشکوک فیه یا ابطالش جایز نیست س نماز شفع مفصول از وتر بتسلیم میباشد یا نه و لکن
بحیثیت هر دو یک سلام میباشد مثل نماز مغرب ج معروف از مذهب فقهای شیعه انفصال شفع است از
وتر بتسلیم و وصل بینهما مذهب عامه است بلی بعض متاخرین مثل صاحب مدارک و فاضل مجلسی
میل بتخییر بین فصل و وصل نموده اند لکن این ضعیف است هم چنانکه در محل خود بتفصیل بیان نموده ایم
پس انفصال متعین است س کسی نماز قضا میکند هرگاه در صف جماعة بوده باشد اذان و اقامه می
باید بگوید یا ساقط میشود ج اذان و اقامه در نماز قضا خواه از خود بوده باشد یا از غیر خود در صف
جماعت ساقط نیست حکم بسقوط اذان و اقامه در صف جماعت در صورتیست که نماز ادائی بوده باشد
و اما هرگاه قضا بوده باشد تفاوتی در ان مابین انکه در صف جماعة باشد یا در مکان دیگر نیست پس
اگر متوالی اتیان بصلوات متعدده نماید در صلوة اولی اذان و اقامه هر دو بگوید و در غیر اولی اقتصار
باقامه فقط نماید بلکه اگر نماز قضا از خود باشد در صورت مسطوره یعنی در صورت اتیان بصلوة مقضیه
بعنوان اتصال احتیاط مقتضی این است که در غیر صلوة اولی ترک اذان نماید س هرگاه کسی که متحمل
نماز غیر شده باشد باجاره ایا لازم است مراعات اذان و اقامه در ان یا حکم ان حکم نماز خود نایب است
ج در صورت شرط در حین اجاره اشکالی نیست در لزوم یا بمعنی که اگر شرط رعایت هر دو شده
باشد یا احدهما عمل بمقتضای شرط لازم است و در صورت اخلال امتثال حاصل نخواهد بود و هم چنین
است هرگاه موجر شرط اخلال نماید اشکالی نیست در عدم لزوم و حصول امتثال بدون اذان و اقامه
با اینکه اخلال اذان موجب عدم اجزاء نشود و اما اخلال باقامه مضر بامتثال بوده باشد س هرگاه شخصی
در دو رکعت اخر اقتدا نماید بامام کیفیت قراءة او بچه نحو است ج اگر نماز اخفاتی است اخفات مینماید و
ظاهر اینست که چنین بوده باشد در صلوات جهریه نیز مگر در صورتی که در رکعت ثانیه که بعد از سلام
امام است جهر در قراءة نماید س هرگاه ماموم ملحق شود بامام در رکعت ثالثه امام و متمکن از اتمام قراءة
و درک امام در رکوع نبوده باشد ایا اتمام قراءة نماید و رکوع را بنفسه اتیان نماید و بامام ملحق شود در
سجود یا قطع قرائة نماید و ملحق شود بامام در رکوع ج اگر متمکن از اتمام قراءة فاتحة الکتاب باشد
باینمعنی که قراءة فاتحة الکتاب را اتمام نماید و ملحق شود بامام در رکوع لازم است که قراءة را اتمام نماید
و ملحق شود بامام در رکوع و اگر متمکن از قراءة حمد نبوده باشد یعنی اگر اتمام قراءة حمد نماید درک امام
در رکوع نخواهد نمود ظاهر اینست که جایز است که قطع نماید قراءة را لکن احتیاط اینست که ملحق شود
بامام در رکوع بحدی که ذکر واجب را اتیان نماید در حالت بودن امام در رکوع تحقیق المسئله *
علی ما ینبغی یطلب فی المجلد الثالث و الخامس من مطالع الانوار المقتبس من انوار الائمة الاطهار علیهم

الاف التحیة من الرءوف الغفار * س چه میفرمایند بخصوص انکه لباس از کسی عوض شده است و صاحب
لباس مشخص نیست ایا با چنین لباس معوض صلوة جایز است یا نه و بر فرض عدم جواز نسیانا کسی با او
نماز کند در وقت و در خارج وقت اعاده لازم است یا نه و هم چنین بنا بر فرض عدم جواز سایر تصرف
در او جایز است یا نه شقوقات مسئله را بیان فرمایند ج یا اذن شاهد حال هست که مالک ان راضی است
بتصرف نمودن در ان مطلقا یا در خصوص نماز کردن در ان یا نیست در صورت اولی اشکالی در
تصرف نمودن بقدری که اذن شاهد حال ناطق بر انست نیست و در صورت ثانیه یعنی اذن شاهد حال
در تصرف نمودن در ان حاصل نیست یا عالم است که این لباس از کسی است که لباس او را برده است یا نه
اگر عالم است که این از ان کسی است که لباس او را برده است یا عالم است بر اینکه ان شخص متعمدا برده
است یا نه در صورت اولی خالی از این نیست این لباس یا مساوی لباس اوست یا پست تر از انست
یا بهتر در دو صورت اولی ظاهر اینست که من باب التقاص تصرف جایز بوده باشد و در صورت ثالثه
که این لباس بهتر از لباس او بوده باشد اگر چه تحقق ان مستبعد است لکن بر فرض تحقق غالبا اذنی میباید
بوده باشد برضای مالک بتصرف در ان والا اراده نداشته که احسن را متعمدا بگذارد و پست تر را برده باشد
مگر در صورتی که بعض اغراض فاسده را در نظر داشته باشد و در صورت ثانیه یعنی متعمد نبوده
باشد که عمدا نکرده در اینصورت یا عالم است که ان شخص تصرف در مال این شخص مینماید یا نه اگر
علم دارد که تصرف مینماید در صورت مساوات یا دون بودن انچه نزد این شخص است تصرف میتواند
نمود و در صورت عدم علم بر اینکه ان شخص تصرف مینماید این مال حکم مال مجهول المالک خواهد داشت
و هم چنین در صورتیکه عالم نیست این لباس از کسی است که مال او را برده خواه عالم بوده باشد از
غیر ان کس است یا محتمل الامرین است یعنی احتمال میدهد از ان شخص بوده باشد چنانچه احتمال میدهد
از غیر انکس بوده باشد در این دو صورت نیز حکم مال مجهول المالک دارد اگر این شخص فقیر است حاکم
شرع میتواند باین شخص داد که تصرف نماید بقصد تصدق از جانب مالک اینها همه در صورتیست که
مایوس بوده باشد از پیدا شدن مالک و ایصال انرا بمالک ان یا تمکن از ایصال بمالک متعین است که بمالک
رسانیده خواه متمکن بوده باشد از استیفاء مال خود یا نه س اینکه مشهور است کثیر الشک اعتبار بشک
او نیست چه معنی دارد ج کثیر الشک بنا بر فعل مشکوک فیه میگذارد خواه متعلق شک عدد رکعات
باشد یا نه مگر در صورتی که فعل مشکوک فیه موجب فساد بوده باشد بنا بر عدم میگذارد پس هرگاه
شک کند دو رکعت است یا سه رکعت بنا بر سه میگذارد و هرگاه شک کند رکوع کرده است یا نه و سجود
کرده است یا نه بنا میگذارد که کرده است و هرگاه شک کند که قراءة بعمل اورده است یا نه بنا میگذارد
که بعمل اورده است و هرگاه شک کند که دو رکوع کرده است یا یک بنا میگذارد که یک رکوع
کرده است و هرگاه شک کند که چهار رکعت نماز کرده است یا پنج بنا میگذارد که چهار است س تکرر

زلزله موجب تکرر در صلوة هست یا نه ج این بر چند قسم میشود اول اینست که زلزله شد بعد از ان
نماز کرد و بعد از نماز زلزله دیگر شد در اینصورت بی اشکال موجب تکرر در صلوة است دویم انست
که زلزله شد و قبل از اتیان بصلوة زلزله دیگر شد لکن فصل مابین دو زلزله بنحوی نبود
که متسع از برای صلوة بوده باشد این نحو تکرر ظاهر اینست که موجب تکرر صلوة نشود سیم انست که
زلزله شد و قبل از اتیان بصلوة زلزله دیگر شد لکن فصل مابین دو زلزله مثلا متسع از برای صلوة بوده
و این قسم اگرچه احتیاط مقتضی تکرر صلوة است بتکرر زلزله لکن ظاهر اینست که اجتزاء بصلوة واحده
بتوان نمود س در نماز جماعت متابعت امام در چه چیز واجبست و در چه چیز واجب نیست ج این
سؤال محتاج ببسط کلام است پس میگوئیم متابعت امام یا در افعال است یا در اقوال اما متابعت در افعال
مثل رکوع و سجود و قیام پس واجبست بالاتفاق و جماعت از علما در این دعوی اجماع کرده اند
بلکه ظاهر میشود از محقق و علامه که این مجمع علیه بین علماء خاصه و عامه است و معنی متابعت است
که لازم است قبل از امام مباشر این افعال نشود بلکه دخول ماموم در رکوع مثلا بعد از دخول امام
در رکوع باشد اما معیت یعنی با هم یکدفعه داخل در رکوع شوند حکم بعدم جواز اگرچه خالی از
اشکال نیست لکن احتیاط در ترک است و جمعی از علما حکم فرموده اند در صورت معیت اگرچه نماز
صحیح است لکن فضیلت جماعت منتفی است و همچنین است دخول در سجود و رفع راس از رکوع
و سجود و قیام پس تقدیم هیچ یک از اینها جایز نیست بلکه می باید بعد از امام داخل در رکوع شود
و بعد از رفع راس امام از رکوع رفع راس نماید و بعد از امام داخل در سجود شود و بعد از رفع
راس او رفع راس نماید و همچنین است بعد از ایستادن امام بایستد اما با هم پس احوط ترک است بنا بر این
هرگاه مخالفت نمود پس اگر داخل در رکوع شد مثلا قبل از امام خالی از این نیست یا متعمدا خواهد بود
یا خطاء سهوا پس اگر متعمدا بوده باشد مشهور مابین علما این است که این شخص اگرچه اثم است لکن
نماز باطل نیست بلکه لازم است صبر نماید تا امام برکوع رود و این قول را شیخ شهید در ذکری نسبت
داده بهمه متاخرین و صاحب مدارک فرموده که این مذهب اصحاب است و مخالفی در این ندیده ایم
لکن مسئله در نهایت اشکال است نظر باینکه دخول در رکوع مثلا قبل از امام منهی عنه است و نهی
مقتضی فساد است و فساد جزء مستلزم فساد کل است و عود در رکوع با امام مستلزم تعدد رکن است
دلیل بر صحت در این مقام نیست احتیاط در اتمام صلوة و اعاده انست و مثل اینست دخول در سجود متعمدا
قبل از دخول امام در سجود و همچنین است قیام قبل از قیام امام متعمدا مشهور در جمیع این موارد اینست
که این شخص ماموم اثم است در ترک متابعت لکن نماز صحیح است لازم است صبر نماید تا امام با و ملحق
شود احتیاط در همه اتمام صلوة و اعاده است بلکه قضا در خارج وقت در صورت عدم اعاده و اما
هرگاه در رفع راس از رکوع یا سجود نماید قبل از امام متعمدا پس مشهور در اینجا نیز مثل سابق است

یعنی اگرچه این شخص اثم و مستحق عقابست لکن نماز او صحیح است لازم است صبر کند تا امام با و ملحق
شود حکم در این مسئله اگرچه اسهل از سابق است نظر باینکه ممکن است که کسی بگوید رفع راس
از رکوع و سجود واجب بالاصاله نبوده باشد تا از فساد انها فساد صلوة لازم اید لکن باز احتیاط در
اینصورت نیز اتمام صلوة و اعاده یا قضا است و اینها در صورتی بود که متعمدا ترک متابعت در افعال
نماید و اما اگر سهوا بوده باشد مثل اینکه داخل در رکوع یا سجود شد باعتقاد اینکه امام داخل در رکوع
یا سجود شده است یا غفلة مثل اینکه بعد از فراغ از قراءة امام غفلة از اینکه محل قنوت است برکوع رفت
در اینوقت مشهور مابین فقها انست که لازم است عود نماید بجهة درک متابعت پس رفع راس از رکوع
مینماید و ثانیا برکوع یا بسجود میرود و مرحوم علامه در تذکره حکم باستحباب عود فرموده و مختار وجوب
است و همچنین است هرگاه رفع راس از رکوع یا سجود نماید قبل از امام سهوا * و المستند فی ذلک
الصحیح المروی فی یب عن علی بن یقطین قال سئلت ابا الحسن ع عن الرجل یرکع مع الامام الذی یقتدی
به ثم یرفع راسه قبل الامام فقال یعید رکوعه معه و الصحیح المروی عنه عن ربعی بن عبد الله و الفضل
بن یسار عن ابی عبد الله ع قال سالناه عن رجل صلی مع امام یاتم به فرفع راسه من السجود قبل ان یرفع
الامام راسه من السجود قال فلیسجد * و این دو حدیث و نحو اینها اگرچه مورد اینها رفع راس از
رکوع و سجود است لکن ممکن است که استدلال کرده شود باینها در صورتی که دخول در هر یک از
رکوع و سجود بوده باشد قبل از امام بطریق اولی بعلت اینکه هرگاه رفع از هر یک از رکوع و سجود
قبل از امام موجب عود برکوع یا سجود بوده باشد که موجب تعدد رکن است با اینکه ممکن است که کسی
بگوید از واجبات بالاصاله نیست پس ایجاب دخول در رکوع یا دخول در سجود قبل از امام مر عود
را بجهة تحصیل متابعت بطریق اولی خواهد بود بعلاوه اینکه قول بفصل معلوم نیست چنانچه بر متتبع
در کلمات اصحاب ظاهر است و اما متابعت در اقوال پس بالاتفاق لازمست در تکبیرة الاحرام یعنی
که جایز نیست که ماموم قبل از امام تکبیرة الاحرام بگوید اما با هم گفتن پس دور نیست ان نیز جایز
نباشد پس لازم است که ماموم تکبیرة الاحرام را بعد از فراغ امام از تکبیرة الاحرام بگوید و اما در غیر
تکبیرة الاحرام پس ظاهر از شیخ شهید و محقق ثانی وجوب است تحقیق حال مقتضی بسط کلام است در این
مقام پس میگوئیم در این باب چند مطلب است مطلب اول متابعت در اذکار واجبه است مثل ذکر واجب
در رکوع و ذکر واجب در سجود و تشهد واجب و تسبیحات اربعه یکدفعه در رکعت ثالثه و
رابعه در این مقام حکم بوجوب متابعت باین معنی که جایز نباشد ماموم قبل از امام شروع کند اگرچه
مشکل است لکن احتیاط در مراعات اینست مطلب ثانی متابعت در اذکار مستحبه است مثل متابعت در
قنوت و زیاده از ذکر واجب در رکوع و سجود و هکذا پس در این مقام نیز حکم بوجوب متابعت
مشکل است بلکه اشکل از سابق است لکن احتیاط نیز در این مقام مراعات اینست و ظاهر شیخ شهید در

جمله از کتب او و محقق ثانی وجوب است پس احوط اینست که سبقت بر امام در اذکار مستحبه ننماید
مطلب ثالث اینست که آیا لازم است بر ماموم متابعت امام نماید در مقدار اذکار مثلا امام در رکوع
اقتصار مینماید بسه ذکر بر ماموم لازم است که علاوه از سه ذکر نگوید ظاهر اینست که لازم نباشد بلکه
دور نیست که مسئله محل اشکال نیز نباشد باین نحو متابعت امام نماید در آنچه امام میگوید و بعد از
فراغ امام اتیان بذکر دیگر میتواند نمود مثل اینکه در رکوع امام اقتصار بسه ذکر مینماید ماموم بعد از
فراغ امام دو ذکر دیگر میگوید یا صلوات را علاوه مینماید بلکه حکم باحتیاط متابعت باین معنی نیز مشکل
است بلکه نظر بعمومات حکم بافضلیت ممکن است و همچنین حال در سجود و قنوت پس اقتصار در
اذکار مستحبه بر آنچه امام میگوید لازم نیست بلکه احتیاط آن نیز مشخص نیست در صورتی که بعد از
فراغ امام بگوید یا قبل از امام بگوید غیر آنچه را که امام میگوید مثل آنکه امام قبل از دعای قنوت
صلوات را ترک مینماید ماموم میتواند قبل از امام بگوید و بعد ملحق بامام شود در آنچه را که میگوید امام
متابعت کند مجملا اذکار مستحبه که امام میگوید اولی این است متابعت نماید با امام باینمعنی که قبل از امام
نگوید و اما اقتصار بر آنچه امام میگوید لازم نیست س در جائی که بر ماموم لازم است متابعت امام نماید
یا احوط متابعت است علم معتبر است یا اکتفا بمظنه میتواند نمود ج در اقوال در صورتی که صوت امام
را نشنود اکتفا بمظنه مینماید پس همین که مظنه بهم رسید که امام شروع بذکر رکوع مثلا نموده کافیست
تحصیل علم ضرور نیست و اما در افعال پس هرگاه ماموم متمکن از مشاهده امام بوده باشد مثل اینکه
در عقب سر امام بوده باشد در اینصورت اکتفا بمظنه ننماید بلکه مشاهده امام نماید اگر برکوع رفته برکوع
رود و اکتفا بمظنه که از دخول ماومین در رکوع بهم رسد ننماید و اما هرگاه متمکن از مشاهده امام نبوده
باشد مثل اینکه ظلمت مانع باشد یا آنکه عایقی دیگر بوده باشد یا مشاهده مستلزم التفات از قبله بوده
باشد در اینصورت ظاهر اینست که اکتفا بمظنه میتواند نمود و تاخیر بجهة تحصیل علم لازم نباشد بلکه
دور نیست که اکتفا بمظنه جایز بوده باشد اگرچه بتاخیر متمکن از سماع صوت امام در رکوع یا سجود بوده
باشد * و یدل علیه الموثق کالصحیح المروی فی التهذیب عن الحسن بن علی بن فضال قال کتبت الی
ابی الحسن الرضا ع فی رجل کان خلف امام یاتم به فیرکع قبل ان یرکع الامام و هو یظن ان الامام قد رکع
فلما راه لم یرکع فرفع راسه ثم اعاد الرکوع مع الامام ایفسد ذلک علیه صلوته او یجوز تلک الرکعة فکتب یتم
صلوته و لا تفسد لما صنع صلوته و وجه الدلالة هو ان الظاهر من الراوی انه اعتقد جواز رکوع الماموم
فیما اذا ظن دخول الامام فی الرکوع و قرره ع من غیر تفصیل بین الصور س درک جماعت بچه چیز
متحقق میشود ج درک رکعت در نماز جماعت حاصل میشود در چند صورت اول آنست که ماموم داخل
در نماز شود بعد از فراغ امام از تکبیرة الاحرام قبل از شروع او بقرائت دوم آنست که ماموم داخل در
نماز شود در اثنای قرائت حمد یا سوره سیم آنست که داخل در نماز شود بعد از فراغ امام از قراءة حمد

و سوره لکن پیش از آنکه امام تکبیر رکوع را گفته باشد یا در حالتی که امام تکبیر رکوع را میگوید
در این چند صورت بی اشکال درک رکعت کرده خواهد بود چهارم آنست که داخل شود ماموم در نماز
بعد از فراغ امام از تکبیر رکوع یعنی تکبیر امام را شنیده باشد در این صورت آنچه ظاهر میشود از کلام
شیخ طوسی در تهذیب و استبصار و در باب جماعت از کتاب نهایه آنست که درک رکعت کرده نخواهد
بود لکن مشهور و حق آنست که در اینصورت نیز درک جماعت کرده خواهد بود پنجم آنست که ماموم
داخل در نماز و در رکوع شود در حالتی که امام داخل در رکوع شده باشد قبل از آنکه امام مشغول ذکر
واجب رکوع شود ششم آنست که داخل شود ماموم در رکوع بعد از فراغ امام از ذکر واجب لکن در حال
اشتغال امام بذکر مستحب بحدی که ماموم اتیان بذکر واجب نماید حال اشتغال امام بذکر مستحب در
رکوع یعنی بتسبیح مستحب در رکوع در این دو صورت نیز درک رکعت جماعت کرده خواهد بود هفتم
آنست که ماموم داخل در رکوع شد وقتی که امام در رکوع بود لکن بعد از فراغ از تسبیح اگرچه امام
مشغول صلوات بوده باشد یعنی ماموم ذکر واجب در رکوع را اتیان نماید حال اشتغال امام بصلوات
هشتم آنست که ماموم در رکوع داخل شد در حالتی که امام در رکوع بود لکن بعد از فراغ از مجموع
اذکار لکن در حال بودن امام در رکوع ماموم اتیان بذکر واجب نماید نهم مثل هشتم است مگر اینکه امام
رفع راس از رکوع نمود قبل از اتیان ماموم بذکر واجب کلا و بعضا در این سه صورت نیز ظاهر اینست
که درک رکعت شده باشد لکن احتیاط اینست که بعد از فراغ از صلوة نماز را اعاده نماید در هر یک از
این سه صورت خصوصا در صورت اخیره س هرگاه ماموم داخل در رکوع یا سجود شود باعتقاد اینکه
امام برکوع یا سجود رفته باشد یا ماموم رفع راس از رکوع یا سجود نماید باعتقاد اینکه امام رفع راس
نموده باشد و بعد معلوم شود که اشتباه نموده خواست که ملحق بامام شده باشد امام داخل در رکوع یا
سجود شود قبل از اینکه ماموم رفع راس نماید یا امام رفع راس از رکوع یا سجود نماید قبل از اینکه
ماموم عود برکوع یا سجود نماید در این حال تکلیف ماموم چه چیز است ج آنچه بخاطر این قاصر میرسد
این است که فرق باشد مابین دخول در فعل و خروج از فعل توضیح مقام مقتضی اینست که گفته شود
اگر ماموم داخل در رکوع یا سجود شد باعتقاد اینکه امام برکوع یا بسجود رفته و بعد معلوم شود که نه
چنین بوده اراده نمود که عود نموده باشد تا متابعت امام نماید قبل از رفع راس ماموم امام برکوع یا
بسجود داخل شود در اینصورت ظاهر اینست که واجب باشد بر ماموم که رفع راس نموده ثانیا برکوع
یا بسجود رود نظر باینکه آنچه قبل از او صادر شده مکلف به او نبوده امتثال او برکوع یا بسجود بعمل
نیامده پس لازم است که راست شود ثانیا برکوع یا بسجود رود تا تحصیل امتثال نموده باشد و این در
صورتی است که دخول در فعل قبل از امام شده باشد و اما هرگاه خروج از فعل قبل از امام شده باشد
یعنی رفع راس نمود از رکوع یا از سجود باعتقاد اینکه امام رفع راس نموده و بعد مشخص شد که

جمعی نموده متوجه خود نموده باشد برکوع یا سجود امام در رفع راس نموده در اینصورت ظاهر اینست که
[illegible] که عود نمودن کمال اشکال دارد بجهة آنکه دخول در رکوع و یا سجود نمو
مشروع بوده کما هو المفروض و عود مستلزم زیادتی رکن است و آنچه از ظواهر نصوص ظاهر میشود اینست
که عود برکوع و سجود لازم است در صورتی که ملحق شود بامام در هریك از رکوع و سجود که
بوده باشد ولیکن در صورت مفروضه متفق است پس ظاهر اینست که در چنین صورت عود نمودن جایز
نبوده باشد بجهة ظاهر میشود از کلمات اصحاب که حکم فرموده اند بعود برکوع و سجود ظاهر اینست که
مراد ایشان [illegible] باشد که در صورتیست که بعود لحوق امام در رکوع یا سجود متحقق شود
[illegible] صریح [illegible] خواهیم نمود و دو حدیث که در رکوع
وارد شده مقتضی عود است در صورت مذکوره احدهما صحیحه علی بن یقطین قال سالت ابا الحسن ع
عن الرجل یرکع مع الامام یقتدی به ثم یرفع راسه قبل الامام قال یعید رکوعه معه و الثانی ما رواه علی
بن سهل الاشعری عن [illegible] عن ابی الحسن ع قال سئلته عمن رکع مع امام یقتدی ثم رفع راسه قبل
الامام قال یعید رکوعه معه [illegible] فی السجود فهو ان کان موهما للاطلاق و هو ما رواه الفضل
بن یسار عن ابی عبد الله ع عن رجل صلی مع امام یاتم به ثم رفع راسه من السجود قبل ان یرفع الامام
راسه من السجود قال فلیسجد لکن الظاهر ان المراد منه صورة امکان اللحوق بالامام فی السجود و کذا
[illegible] مع امام یاتم به فرفع راسه قبل الامام فلیعد الی الرکوع حتی یرفع راسه
معه [illegible] رفع راسه من السجود قبل الامام فلیعد الی السجود لیکون ارتفاعه عنه مع الامام ثم قال
[illegible] س ماموم داخل در رکوع شد شك دارد که امام را در
رکوع [illegible] تکبیرة الاحرام [illegible] برکوع رود و امام رفع راس از رکوع
نموده [illegible] ج در هر یك [illegible] ماموم [illegible] رکعت نخواهد بود لکن در صورت
[illegible] داخل نمود [illegible] با امام داخل در سجده میشود و سجده را بعمل می
[illegible] اینست که [illegible] تفصیل رکعت را ادراك کرده خواهد بود اگرچه این از رکعات
[illegible] بلکه لازم است بعد از قیام استیناف صلوة نماید و هو المستفاد من الصحیح المروی
فی [illegible] عن معلی بن خنیس عن ابی عبد الله علیه قال اذا سبقك الامام برکعة
[illegible] و لا تعتد بها * بلکه این حکم اختصاص باین صورت ندارد در
هر وقت [illegible] امام [illegible] برکوع [illegible] باشد مستحب است که نیت کند و تکبیر بگوید با امام سجود
برود [illegible] سجده [illegible] باشد یا در اثنای سجدتین پس یك سجده را با امام میکند بعد از
قیام استیناف صلوة [illegible] انست که [illegible] با امام سجود کند و برخیزد و موافقت با امام نماید
پس رکعت دوم امام [illegible] خواهد بود و رکعت اول ماموم و سیم آنست که در چنین صورت ماموم

قصد انفراد میکند نماز را منفردا اتمام میکند س در احادیث و کتب فقهاء رضوان الله علیهم وارد شده
که ماموم مسبوق بلفظ مطلق اعم از آنکه مسبوق بیك رکعت بوده باشد یا بیشتر باید حمد و سوره را
بخواند در دو حدیث تمثیل آن را بماموم زده اند که رکعت اول و دوم آن و سیم و چهارم امام
بوده باشد بعضی از کتب فقهاء نیز چنین ذکر کرده اند اما در اینصورت مثال را اخص از ممثل بدانیم و
ممثل را تعمیم بدهیم پس هرگاه یك رکعت پیشی گرفته باشد بر ماموم ماموم باید خود متوجه قراءة حمد
و سوره شود در اول فعلش با آنکه هم چنین بدانیم که مثال و ممثل عین یکدیگرند و در صورتی که
امام یك رکعت پیش افتاده باشد ماموم نباید حمد و سوره را بخواند دو کلمه حکم شرعی اجتهادی
از اشفقت فرمایند که عند الحاجت حجت بوده باشد ج ماموم مسبوق یا مسبوق است بیك رکعت مثل
اینکه در رکعت ثانیه ملحق با امام شد یا بدو رکعت مثل اینکه در رکعت ثالثه ملحق شد یا مسبوق است
به سه رکعت مثل آنکه در رکعت رابعه ملحق با امام شد در جمیع صور ثلث قرائت بر ماموم لازم است با تمکن
از قرائت لکن در صورت اولی قرائت میکند در رکعت ثانیه خود که ثالثه امام است نه در رکعت اول
خود و در صورت اخیره در هر دو رکعت قراءة میکند اما مستند در صورت اولی و ثالثه پس حدیث
حسنی است روایت شده در کافی و تهذیب از کاشف اسرار و دقایق حضرت امام جعفر صادق ع که
فرموده است * اذا سبقك الامام برکعة فادرکت القراءة الاخیرة قرات فی الثالثة من صلوته و هی ثنتان لك
فان لم تدرك معه الا رکعة واحدة قراءة فیها و فی التی تلیها و قوله ع قرات فی الثالثة الی اخره دلیل
بین علی عدم وجوب القرائة فی الرکعة الثانیة للامام و هی الرکعة الاولی للماموم * و اما مستند در
صورت ثانیه پس حدیث صحیحی است مروی در کافی از عبد الرحمن بن الحجاج عن ابی عبد الله ع * قال
سالته عن الذی یدرك الرکعتین الاخیرتین من الصلوة کیف یصنع بالقرائة فقال اقرء فیهما فانهما لك
الاولیان و لا تجعل اول صلوتك اخرها * چنانچه مستند در صورت ثانیه و ثالثه حدیث صحیحی است
وارد شده در فقیه و تهذیب از زراره از مخزن علوم اوایل و اواخر جناب مولانا امام محمد باقر ع که
فرموده * اذا ادرك الرجل بعض الصلوة و فاته بعض خلف امام یحتسب بالصلوة خلفه جعل ما ادرك اول
صلوته ان ادرك من الظهر او العصر او العشاء الاخرة رکعتین و فاته رکعتان قرا فی کل رکعة مما ادرك
خلف الامام فی نفسه بام الکتاب فاذا سلم الامام قام فصلی الاخیرتین لا یقرا فیهما انما هو تسبیح و تهلیل
و دعاء لیس فیهما قراءة و ان ادرك رکعة قرا فیهما خلف الامام فاذا سلم الامام فقرا ام الکتاب ثم قعد
فتشهد ثم قام فصلی رکعتین و لیس فیهما قراءة * و اما آنچه مستفتی ذکر نموده که در حدیث وارد شده
که ماموم مسبوق مطلقا باید حمد و سوره بخواند چنین حدیثی در کتب احادیث الی الآن بنظر نرسیده
و آنچه ذکر نموده که در دو حدیث تمثیل آن بماموم زده اند که رکعت اول و دوم آن سیم و چهارم امام
بوده باشد مقتضای این کلام این است که در دو حدیث چنین وارد شده که ماموم مسبوق بعنوان

الاقوى اينكه بايد قرائة حمد و سوره نمايد مثل انكه ماموم مسبوق بدو ركعت نموده باشد مثلا در چنين
صورت متعارف است كه گفته ميشود مثال اخص از ممثل است يانه و چنين حديثى نيز الان در نظر نيست
اگر اين شخص مستفتى شخص عامى است بى خبر از اطلاع و علم چنين قلمى نموده نعوذ بالله من غضب الله و
اگر شخص عالمى است التماس اينست اين دو نوع حديث را قلمى نمود كه مطلع شده باشيم والحاصل * ان
المستفاد من الصحيح المروى فى الكافى عن زرارة و محمد بن مسلم عن ابى جعفر عم انه قال كان امير
المؤمنين عم يقول من قرأ خلف امام ياتم به فمات بعث على غير الفطرة عدم جواز القراءة للماموم واللازم
المصير اليه الا اذا دل الدليل على خلافه و قد دلت النصوص المذكورة على لزوم القراءة فى الموارد
المذكورة فاللازم المصير الى ذلك * پس ماموم مسبوق بيك ركعت در ركعت اولى خود قراءة ميتواند
نمود و اما آنچه مستفتى ذكر نموده كه در كتب فقها وارد شده كه ماموم مسبوق الى اخره اين نيز خلاف واقع
و افترا است بر فقها تا حال در كتاب فقهى از فقها چنين چيزى بنظر نرسيده * فضلا عن جميع كتبهم نعوذ
بالله من غضب الله س جمعى از مسلمانان زيد را قابل امامت جماعت دانند او را تكليف امامت كنند
و او نيز قبول كند و مشغول شود لكن بجهة حدوث ناخوشى لقوه در دهن و صورت بعض حروف را
نتواند از مخرج ادا كند و تبديل حرف بحرف ديگر نمايد مثل سين و صاد را نتواند بگويد و بدل ان شين
بگويد و طاء را دال و كاف را قاف گويد امامت چنين شخصى جايز است يانه ج اقتدا نمودن صحيح
اللسان بچنين كسى با علم بحقيقت حال جايز نيست بلكه موجب فساد صلوة اوست و اما كسى كه مثل او بوده
باشد هرگاه متمكن از اقتدا بصحيح اللسان والقرائة نبوده باشد بى اشكال بچنين كسى اقتدا ميتواند نمود
و اما در صورتى كه متمكن از اقتدا بصحيح اللسان والقرائة بوده باشد پس احتياط مقتضى اينست كه در
چنين صورت اقتدا بصحيح اللسان نمايد بلكه احوط اينست با امكان اقتدا بصحيح القرائة ترك نماز منفرده
نمايد س هرگاه امورى كه موجب سجده سهو در فرايض ميشود در نوافل اتفاق افتد موجب سجده سهو
ميشود يانه و هم چنين اجزاى منسيه كه تلافى ميشود در فرايض بعد از نماز آيا در نوافل تلافى ميشود يانه
و هم چنين هرگاه اخلال بركوع نمايد در نافله ساهيا بعد از دخول در سجود متذكر شود يا اخلال بسجود
نمايد سهوا بعد از دخول در ركوع متذكر شود نافله محكوم بفساد است مثل فريضه يانه ج اين سؤال
مشتمل بر سه مطلب است اول آنست كه اسباب موجبه سجده سهو در فرايض موجب سجده سهو در نوافل
هست يانه و ثانى آنست كه اجزاى منسيه كه قضاى ان بعد از تسليم در فرايض لازم است مثل تشهد
منسى و سجده واحده منسيه و صلواة در تشهد آيا در نوافل قضاى ان لازم است يانه جواب از هر دو
مطلب آنست كه لزومى ندارد * و يدل عليه الصحيح المروى فى الكافى و باب الاحكام السهو من
زيادات التهذيب عن محمد ابن مسلم عن احدهما عليه السلام قال سالته عن السهو فى النافله فقال ليس
عليه شىء قال فى الخلاف لا سهو فى النافلة و قال ابن سيرين و قال باقى الفقها حكم النافلة حكم الفريضة

فيما يوجب السهو دليلنا اجماع الفرقة فمن اوجب عليه حكما فعليه الدلالة * مطلب الثالث اينست كه اخلال
ركن در نافله سهوا آيا باز باعث آن موجب بطلان نافله ميشود يانه جواب ظاهر از صحيح مذكور و اجماع منقول
آنست كه موجب بطلان نميشود لكن * قال فى المدارك لا فرق فى مسائل السهو و الشك بين الفريضة
والنافلة الا فى الشك بين الاعداد فان الثنائية من الفريضة تبطل بذلك بخلاف النافلة و فى لزوم سجود
السهو فان النافلة لا سجود فيها بفعل ما يوجبه فى الفريضة و لا يخفى ما فيه و مما يدل على ان الزيادة فى
الركن فى الوتر غير مبطلة الصحيح المروى فى التهذيب عن ابن مسكان عن الحسن الصيقل عن ابى عبد الله
عليه السلام فى الرجل يصلى ركعتين من الوتر يقوم فينسى التشهد حتى يركع فيذكر و هو راكع قال
يجلس من ركوعه فيتشهد ثم يقوم فيتم قال قلت اليس قلت فى الفريضة اذا ذكر بعد ما يركع مضى ثم يسجد
سجدتين بعد ما ينصرف و يتشهد فيها قال ليس النافلة مثل الفريضة وفيه تامل لامكان ان يقال ان امره
عم بالقيام انما هو لتدرك القيام المعتبر بعد الفراغ من الركوع لكونه عم امره بالجلوس من الركوع و الظاهر
ان المراد منه الامر بالجلوس على تلك الحالة و الحاصل ان كان المراد من قوله عم ثم يقوم فيتم صلوته انه يقوم
ثم يركع و يسجد و يتم صلوته يتجه الاستدلال لكنه ممنوع لامكان ان يقال ان الامر بالقيام لما ذكر لا الركوع
ثانيا فلا يتم الاستدلال نعم يمكن الاستدلال بالحديث على ان الاخلال بالركن فى النافلة غير مضر بناء على
ان المراد من الوتر فى الحديث هو الركعات الثلاث اى الشفع والوتر و المقصود من السؤال انه نسى التشهد
فى الركعتين اى بعد ركعتى الشفع الى ان يركع للركعة الثالثة و اجاب عم بانه يجلس من الركوع فيتشهد
و الظاهر ان المراد منه ما يعم التسليم اى يتشهد و يسلم ثم يقوم يبنى على ما سلف و يتم صلوته اى الركعة
الاخيرة و الظاهر من سياقه انه ما اتى بالنية و التكبير فلا يكون الاخلال بالركن مضرا فى النافلة الا ان يقال
ان المراد ثم يقوم و يتم صلوته بان ياتى بالركعة المفردة من راس فلا يتم التمسك به فى عدم بطلان النافلة
بالاخلال بالركن سهوا ايضا نعم بناء على هذا الاحتمال يكون الحديث دالا على عدم فساد النافلة بزيادة
الركن لكون المفروض انه نسى التشهد حتى دخل فى الركوع فامره عم بالجلوس و الاتيان بالتشهد و مقتضاه
صحة الصلوة المأتى بها مع زيادة الركوع ساهيا فلا يكون تلك الصلوة مع زيادة الركوع فيها الذى هو من
الاركان فاسدة و هو المطلوب فتامل س هرگاه امورى كه موجب سجده سهو ميشود از ماموم صادر شود
در نماز جماعت مثل منفرد است سجده سهو واجب است يانه ج واجب نيست * كما يدل عليه الموثق
المروى فى الفقيه و باب فضل المساجد و الصلوة فيها و فضل الجماعة من الزيادات عن عمار انه سال
ابا عبد الله عم عن رجل سهى خلف الامام بعد ما افتتح الصلوة فلم يقل شيئا فلم يكبر و لم يسبح و لم يتشهد
حتى يسلم فقال قد جازت صلوته و ليس عليه شىء و اذا سهى خلف الامام و لا سجدتا السهو لان الامام
ضامن لصلوة من خلفه قال فى الخلاف اذا سهى خلف من يقتدى به تحمل الامام عنه سهى و كان وجوده
كعدمه ثم حكى الخلاف عن بعض العامة و هو مكحول الشامى انه قال اذا قام مع قعود امامه سجد للسهو ثم

که دلیل بر ان فرموده اند سید مرتضی فی الجمل و لیس علی الماموم اذا سهی خلف الامام سهو ما
سهو احتیاط مقتضی مراعات سجده سهو است س هرگاه کسی اشتباها مابین اجزای واجبه و مستحبه نماز
نموده باشد نماز او صحیح است یا باطل ج جواب ظاهر اینست صحیح بوده باشد مگر در صورتی که قصد
وجوب کرده باشد در مستحب یا قصد مستحب نموده باشد در واجب در اینصورت ظاهر اینست که باطل
بوده باشد س هرگاه کسی بجهة جهالت در مسئله در رکعت اول و دویم خود که سیم و چهارم امام است
قرائت را جهر نماید در نماز جهریه نماز او صحیح است یا باطل ج ظاهر اینست که صحیح بوده باشد لکن
احوط اعاده است خصوصا در صورتی که وقت باقی بوده باشد س چه میفرمایند شخصی شهری شروع
در حرکت نموده در حوالی دهی که این قریه در نیم فرسخی قریه مذکوره واقع شده و حد ان
قریه محل ترخص است و باید القصر در ان قریه بسر رفته باشد ایا نماز را تمام در حین اقامه
و بعد از اتمام قصد اقامه میتواند کرد یا اقامه بر هم میخورد و چون در حین مکث در این قریه ظن مقرون
بیقین ان بوده که ده روز در ان قریه خواهد بود نماز را قصر نموده قضا باید بکند یا خیر و از قریه الی
قریه موازی پنج هزار ذرع شاهی باشد و صدای اذان در شهر میرسد و حد ان نماز است ج این
سوال مشتمل بر سه مطلب است اول انست که کسی در محلی که قصد اقامه عشره ایام نموده و ده روز را
در ان محل توقف نمود و بعد از انقضای ده روز تا نیم فرسخ از ان محل هرگاه برود این موجب قصر نماز
میشود یا نه جواب اینمطلب انست که این موجب قصر صلوة نمیشود بلکه اگر زیاده از نیم فرسخ نیز برود
چنین است تا بمسافتی که موجب قصر صلوة است نرود نماز را اتمام میکند در حین ذهاب و همچنین در
مدتی که مکث در ان مکان که اقل از مسافتست و اما در حین ایاب این متصور بدو صورت میشود
یکصورت انست که از ان مکان انشاء سفر مینماید در اینصورت ظاهر اینست در ایاب نماز را قصر میکند
اگر چه عبور او بمحل اقامه بشود و صورت دیگر انست که از ان محل انشاء سفر نمینماید بلکه از ان محل
منظور انست که بمحل اقامه عود نماید و از محل اقامه انشاء سفر خواهد نمود در اینصورت ظاهر اینست
که در ایاب نیز نماز را اتمام میکند و مطلب ثانی انست که کسی که در مکانی قصد اقامه نمود در اثنای
ده روز هرگاه تا نیم فرسخی از ان مکان برود این موجب قصر صلوة فیما بعد میشود یا نه جواب اینست که
هرگاه ان نیم فرسخی ان قریه از توابع و لواحق ان قریه بوده باشد بحدی که هرگاه کسی در انجا
باشد نمیگویند در ان قریه نمانده یا از ان قریه بیرون رفته بلکه اسم ان قریه اسم بوده باشد از برای
انجا از توابع باشد در این صورت ظاهر اینست که مضر نبوده باشد بلکه در این صورت هرگاه در حین
قصد اقامه مقصودش ان بوده باشد که در اثنای ده روز در انجا تردد نماید مضر بقصد اقامه نیست
و اما هرگاه چنین نبوده باشد پس اگر در حین قصد اقامه منظور این بوده باشد که در انجا تردد نماید
ظاهر اینست که اقامه متحقق نشده و نماز را اتمام نتواند نمود بلکه باید قصر نماید مطلب ثالث انست که مسافر

در بلدی قاطع این نیست که ده روز توقف خواهد نمود لکن ظن قریب بقطع دارد که ده روز
یا زیاده توقف خواهد نمود در این صورت نماز را قصر نماید یا اتمام جواب انست که قصر نماید و تمام
کردن صلوة موقوف است بر قطع بر توقف ده روز و مخفی نماند که پنج هزار ذرع زیاده از نیم فرسخ
است چه نیم فرسخ شرعی بقدر شش هزار ذرع است که هر ذرعی بقدر دو شبر بوده باشد س
چه میفرمایند در خصوص لبس خز و سنجاب در حالة صلوة بخصوص خز سفید که در میان تجار
و عاملین داد و ستد میشود و متفقا میگویند حیوان ان را دیده اند که بری میباشد البته سفید
و سیاه ان هر دو بنظر شریف رسیده است شفقت فرموده صریحا قلمی فرمایند که نماز در انها چه
حال دارد ج انچه مستفاد از اکثر اخبار وارده ائمه اطهار علیهم السلام میشود اینست که خز حیوان
بحری است نه بری بسیار از اخبار صریحست که خز حیوانی است صاحب چهار دست و پا و بعد از
اخراج از اب میمیرد مثل ماهی و از بعضی اخبار ظاهر میشود که ان سگ ابی است و از بعضی احادیث
اگر چه ظاهر میشود که ان حیوانیست که میچرد در بر لکن صریح است در اینکه محل و ماوای ان در بحر است
نه بر بنا بر این با وجود اتفاق تجار و عاملین در جلودی که حال متداول میباشد بر اینکه دیده اند از
حیوان بری است نه بحری چنانچه ظاهر از سوال است از جلود خزی که در شریعت تجویز صلوة در ان شده
نخواهد بود بلکه ان حیوان بری که دیده اند این پوست از ان است اگر معلوم باشد که غیر ماکول اللحم
است نماز در انها جایز نیست قطعا و همچنین است بحسب ظاهر اگر مشکوک فیه بوده باشد که ان حیوان ماکول
اللحم میباشد یا نه و اگر معلوم باشد که ان حیوان ماکول اللحم بوده نماز در ان جایز است قطعا و انچه
مذکور شده بنا بر فرض سوال است که تصریح شده بر اینکه تجار متفقند بر اینکه ان حیوان را دیده اند
بری است و اگر نه چنین باشد بلکه این مسامحه از سائل بوده یا انکه بعضی مدعی رویت بوده باشند
لکن اعتبار بقول انها نباشد یا انکه بعضی دیده باشند در اطراف بحر میگردد و بالجمله پوستها که حال
متعارف و متداول است بین الناس و متفقند بر اینکه خز است و معلوم نبوده باشد که از حیوان بری است
یا بحری یا معلوم بوده باشد از حیوان بحری است نه بری ظاهر اینست که نماز در ثوب معمول از و بر ان مثل
جبه و امثال ان بی اشکال جایز بوده باشد و اما در پوست ان اگر چه مسئله خلافیست جمعی از فقهای
ما اعلی الله تعالی مقامهم نماز در ان تجویز نمیکنند لکن مشهور مابین فقها و حق انست که نماز در ان
نیز جایز است و قول بعضی از علمای ما که فرموده شاید این پوست خز که حال معروفست ان خزی
که در عصر سابق بوده نباشد ضعیف است س هرگاه کسی شک کند در نماز مابین سه و چهار بنا را
بر چهار گذاشته و بعد از نماز احتیاط معلوم شد که نماز سه رکعت یا چهار رکعت بوده نماز این شخص
چه صورت دارد ج هرگاه ظهور نقص بعد از فراغ از نماز احتیاط بوده باشد و رکعت قیام را
اختیار نموده باشد نماز صحیح خواهد بود و همچنین هرگاه دو رکعت نشسته را اختیار نموده باشد نظر

باینکه دو رکعت نماز نشسته بمنزله یک رکعت نماز ایستاده میباشد و اگر این تبین نقص در اثنای صلوة بوده
باشد ان نیز چنین است یعنی نماز صحیح خواهد بود لکن لازم است که نماز احتیاط را تمام نماید لکن اشکال
در صورت مخالفتست مثل اینکه شک کند در دو و چهار بنا بر چهار گذاشت و دو رکعت نماز احتیاط را
تمام نمود یا انکه بعد از دخول در رکوع رکعت ثانیه مشخص شد که نماز او سه رکعت بوده در اینوقت
احتیاط اینست که نماز احتیاط را اتمام نموده نماز را اعاده نماید و هم چنین است هرگاه بعد از فراغ از نماز
احتیاط بوده باشد احتیاط اینست که نماز را اعاده نماید و اما هرگاه ظهور نقصان قبل از دخول در رکوع
رکعت ثانیه بوده باشد در اینوقت می نشیند در یک رکعت سلام میگوید ظاهر اینست که نماز صحیح بوده
باشد و هرگاه شک کند ما بین دو و سه و چهار و بنا را بر چهار گذاشت بعد از تسلیم دو رکعت نماز
نشسته و دو رکعت نماز ایستاده هردو را بعمل اورد بعد از ان مشخص شد که نماز ان شخص دو
رکعت بوده در اینوقت اگر دو رکعت نماز ایستاده را مقدم داشته باشد اشکالی در صحت صلوة نیست
و اما اگر دو رکعت نشسته را مقدم داشته باشد اشکالی هست نظر بتخلل دو رکعت جالسا ما بین صلوة
و دو رکعت نماز ایستاده و لکن دور نیست که باز نماز صحیح بوده باشد نظر باینکه شارع در شک میانه
دو و سه و چهار امر فرموده دو رکعت نماز نشسته و دو رکعت نماز ایستاده بعمل اورند و ظاهر اینست
که مکلف مخیر بوده باشد ما بین تقدیم و تاخیر بنا بر این میگوئیم که در واقع این نماز یا دو رکعت
خواهد بود یا سه رکعت یا چهار اگر فرض کنیم که در واقع دو رکعت بوده در صورت تقدیم دو رکعت
جالسا دو رکعت نماز ایستاده قایم مقام دو رکعت ناقص خواهد بود پس دو رکعت جالسا متخلل خواهد
بود و این چنانچه مضر نیست در صورت عدم انکشاف واقع مضر نخواهد بود در صورت انکشاف و
هرگاه فرض شود که در واقع نماز سه رکعت بوده در صورت تقدیم دو رکعت نماز ایستاده دو رکعت
جالسا که متاخر اتیان نموده قایم مقام یک رکعت ناقص خواهد بود پس دو رکعت قائما متخلل شده ما بین
اصل صلوة و دو رکعت جالسا و هرگاه فرض شود که علم بحقیقت حال بعد از فراغ از رکعتین جالسا
بوده باشد پس هرگاه مشخص شود در اینوقت که ان نماز سه رکعت بوده ممکن است که بگوئیم که در
این وقت اقتصار بهمان دو رکعت جالسا نماید محتاج بدو رکعت ایستاده نباشد نظر باینکه اصل نماز
در این فرض سه بوده و دو رکعت جالسا قایم مقام یک رکعت ایستاده میباشد پس با انضمام این دو رکعت
جالسا نماز چهار رکعت خواهد بود پس اتیان بدو رکعت ایستاده ضرور نخواهد بود و ممکن است که
گفته شود شارع در چنین شکی امر فرموده بدو رکعت جالسا و دو رکعت ایستاده من باب التعبد لازم
است که اتیان بهر دو شود خواه علم بحقیقت حال حاصل شود یا نه لکن ظاهر اولست نظر باینکه ادله منصرف
میشود بغالب و غالب در امثال این مقامات اینست که علم بحقیقت واقع بهم نرسد بنا بر این احتمال شدید
در اعاده اصل صلوة است و هرگاه فرض شود که علم بواقع یعنی که اصل نماز سه رکعت بوده باشد بعد از

اتیان بدو رکعت نماز ایستاده بوده باشد و قبل از رکعتین جالسا در این صورت ممکن است که بگوئیم
دو رکعت نماز جالسا را بعمل اورده اعاده لازم نباشد نظر باینکه شارع در چنین شکی امر بهر دو
نماز فرموده و در واقع ممکن است که سه رکعت بوده باشد چنانچه در صورت جهل بواقع صحیح است
چنین است در صورت علم بان لکن احتیاط شدید در اعاده است بعد از اتیان برکعتین جالسا و اگر فرض
شود که علم بواقع در صورت مفروضه در حال اشتغال بنماز احتیاط بوده مثل اینکه مشغول شد بدو
رکعت ایستاده قبل از فراغ از این دو رکعت عالم شد که اصل نماز سه رکعت بوده پس اگر در رکعت
اول بوده باشد ظاهر اینست که اکتفا نماید باتمام همان رکعت و سلام گوید و هم چنین است در صورتی
که علم بحقیقت حال حاصل شود در رکعت ثانیه قبل از دخول در رکوع یعنی رکعت ثانیه را منهدم
سازد و سلام گوید در رکعت اولی و اگر در صورت تقدیم رکعتین جالسا در اثنای ان عالم شد
بحقیقت حال پس اگر در رکعت ثانیه بوده باشد رکعت را تمام نماید ممکن است که گفته شود که اکتفا همین
نموده نماز صحیح بوده باشد لکن احتیاط اعاده است بعد از اتیان برکعتین قائما یا قبل از ان و اگر در رکعت
اولی بوده باشد پس اگر قبل از دخول در رکوع بوده باشد ممکن است که گفته شود لازم است که برخیزد
و یک رکعت قائما بعمل اورد با اعاده قراءة اگر بعمل اورده باشد و تکبیر و نیت جالسا مضر نبوده باشد
نظر باینکه برکعت اخیره صلوة محتاج بتکبیرة الاحرام و نیت نیست پس وجود ان در اینصورت مثل عدم
انست و بعض احتمالات دیگر از انچه گفته شد ظاهر میشود س نوافلی که در سفر ساقط است ایا مختص
است بوقتی که نماز قصر است پس در صورتی که مسافر در بلدی متوقف ماند تا سی روز بعد لازم است
نماز را اتمام کند در این وقت نماز نافله ظهرین و نافله عشا را میتوان نمود یا نه ج ظاهر اینست که نافله
ظهرین و عشائین در این وقت ثابت بوده باشد و اشکالی که در اینمقام میتوان نمود اینست که عمومات
مانعه از اشتغال بتطوع در وقت فریضه مقتضی عدم جواز است و تخصیص انها در غیر سفر ثابت است
و اما در سفر اگر چه مثل صورت مفروضه بوده باشد ثابت نیست لکن جواب این انست که این عمومات
مخصص است بادله مثبته نوافل یومیه بعنوان العموم و الاطلاق کقوله عم * علامات المؤمن خمس الی
قوله و صلوة الاحدی و خمسین و قوله عم اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر الا ان بین یدیها سبحة و
غیرهما و تخصیص هذه الادلة انما ثبت فی صورة قصر الصلوة لقوله عم فی صحیحة ابی بصیر الصلوة فی السفر
رکعتان لیس قبلهما و لا بعدهما شیء الا المغرب فان بعدها اربع رکعات و قوله عم فی موثقة سماعة
قال سالته عن الصلوة فی السفر قال رکعتین لیس قبلهما و لا بعدهما شیء الا انه ینبغی للمسافر ان
یصلی بعد المغرب اربع رکعات و اما فی غیر تلک الصورة فلم یظهر لها مخصص فلا بد من العمل بمقتضاها
فالتحصل الحکم بثبوت النوافل فی جمیع الاوقات الا فی السفر عند قصر الصلوة فمقتضاها الحکم بثبوت
النوافل فی محل الکلام مضافا الی ان التمسک بالادلة المانعة انما یستقیم فی غیر نافلة العشاء و اما بالاضافة

ایشان لازم کرد الایحی س مسافر بعد از انقضای سی روز که نماز را لازم است تمام نماید میتواند روزه
واجب بگیرد یا نه ج اگرچه مقتضای استصحاب عدم است * کما هو مقتضی عموم قوله عم لیس من البر
الصیام فی السفر * لکن ظاهر جواز است بلکه گاه هست که واجب میشود مثل اینکه در ماه مبارک رمضان
چنین امری اتفاق افتاد یا قضای ماه مبارک رمضان در صورت ضیق وقت * و المستند فی ذلک عموم
المفهوم فی قوله عم فی الصحیح اذا قصرت افطرت و خصوص قوله علیه السلام اذا قدمت ارضا و انت ترید
ان تقیم بها عشرة ایام فصم و اتم و ان کنت ترید ان تقیم اقل من عشرة ایام فافطر ما بینک و بین شهر فاذا بلغ
الشهر فاتم الصلوة و الصیام و ان قلت ان تحل غدوة س کیفیت تشهد عامه را بیان فرمایند ج تشهد
اول التحیات لله و الصلوات و الطاهرات السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی
عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و در تشهد
ثانی نیز همین را میخوانند بعد از آن میگویند اللهم صل علی محمد و علی ال محمد کما صلیت علی ابرهیم
و علی ال ابرهیم ربنا انک حمید مجید و بارک علی محمد و ال محمد کما بارکت علی ابرهیم و ال ابرهیم انک
حمید مجید ربنا اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین یوم یقوم الحساب ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة
حسنة و قنا برحمتک ربنا عذاب النار السلام علیکم و رحمة الله و برکاته دو دفعه در دفعه اولی اشاره
مینماید بجانب یمین و در ثانی بجانب یسار و در بعض کتب معتبره ایشان مذکور است که اگر سهوا در تشهد
اول بگوید اللهم صل علی محمد و ال محمد دو سجده سهو واجب میشود بنا بر این متعمد اصلواة را در تشهد
اول بجو بز نمیکنند در بر بده بعد از مراجعت از سفر مکه معظمه مدتی توقف نمودیم اهل انجا مکرر بخیمه
تردد مینمودند اظهار محبت بسیار مینمودند روزی بعضی از ایشان خواهش معنی تحیات نمودند گفتم
عبادات بر سه قسم است * منها العبادات القولیه کالتهلیل و التحمید و نحوهما و منها العبادات البدنیه
کالحج و منها العبادات المالیة کالزکوة و المراد من التحیات هو القسم الاول ای العبادات القولیة مختصة
بالله تعالی و من الصلوات هو القسم الثانی ای العبادات البدنیه ایضا مختصة بالله تعالی و من الطاهرات
هو القسم الثالث ای العبادات المالیة ایضا مختصة بالله نعم و الحاصل ان العبادات سواء کانت قولیة او
بدنیة او مالیة کلها مختصة بالله تعالی و لما سمع ذلک منی احسن کثیرا و هذا التفسیر کنت رایته فی بعض
کتبهم قبل ذلک س پوشیدن حریر بر مردان در همه اوقات اعم از وقت نماز و غیره حرام است یا مختص
بوقت نماز است و یا در مصاف بخصوصه مباح است و غیر او حرام است بیان فرمایند ج پوشیدن حریر
حرمت ان ثابت است خواه در حال نماز بوده باشد یا غیر حالت نماز لکن این در حق مرد انست و اما در حق
زنان پوشیدن حریر در خارج نماز محل تشکیک بلکه محل خلاف نیست و اما در حال نماز اگرچه محل
خلاف است لکن اقوی و مشهور جواز است س کسی در عقب مخالفین نماز خواهد بکند قصد اقتدا
نماید یا خیر ج نماز در عقب مخالفین ثواب بسیار دارد لکن اقتدا ننماید بلکه قراءة را خود بعمل اورد

لکن نه بنحویکه بفهمند س زیارت عاشورا امسترهی باذن یکی از مجتهدین که حال از مجتهد
دار فانی را وداع گفته باین طریق عمل نمی اورد که بعد از زیارت لعن و سلام را یکدفعه میخواند
و در اخر هر یک از انها مائة مرة میگوید و بعد از ان دعای سجده میخواند ایا ملازمان اذن میفرمایند
ج حقیر را اعتقاد اینست نظر بحدیثی که مرحوم شیخ طوسی در مصباح ذکر فرموده اتیان بزیارة عاشورا
ماثوره موقوفست بر اینکه هر یک از لعن معهود و سلام معهود را صد مرتبه اتیان نماید بعد از قراءة لعن
یکمرتبه اتیان بمائة مرة کفایت نمیکند و هم چنین است امر در سلام س کسی که نماز قضا میکند هرگاه در
صف جماعة بوده باشد اذان و اقامه میباید بگوید یا ساقط است ج اذان و اقامه در نماز قضا خواه از
خود بوده باشد یا غیر در صف جماعت ساقط نیست حکم بسقوط اذان و اقامه در صف جماعت در صورتی
است که نماز ادائی بوده باشد و اما هرگاه قضا بوده باشد تفاوتی در ان ما بین اینکه در صف جماعة باشد
یا در مکان دیگر نیست پس اگر متوالی اتیان بصلوات متعدده نماید در صلوة اولی اذان و اقامه هر دو
میگوید و در غیر اولی اقتصار باقامه فقط نماید بلکه اگر نماز قضا از خود بوده باشد در صورت
مسطوره یعنی در صورت اتیان بصلوة مقضیه بعنوان اتصال احتیاط مقتضی اینست که در غیر صلوة
اولی ترک اذان نماید س هرگاه کسی متحمل نماز غیر شده باشد یا جار ما یا لازم است مراعات اذان و اقامه
در ان یا حکم ان حکم نماز خود یا بیست ج در صورت شرط لازم است در صورت اخلال امتثال
حاصل نخواهد بود و هم چنین است هرگاه موجر شرط اخلال نماید اشکالی نیست در لزوم و حصول امتثال
بدون اذان و اقامه و اما در صورت انتفای شرط از جانبین دور نیست که تفرقه شود ما بین اذان و
اقامه باینکه اخلال باذان موجب عدم اجزا نشود و اما اخلال باقامه مضر بامتثال بوده باشد س عدد
تکبیرات در صلوة خسوف و کسوف و زلزله و سایر ایات را بیان فرمایند ج تکبیرات بعد از قراءة ده
تکبیر تکبیر رکوع است بعد در رکوعات و هشت تکبیر بعد از رکوع است حین رفع راس از رکوع
یا بعد از رفع راس یعنی هشت تکبیر بعد از هشت رکوع که غیر از رکوع خامس و عاشر بوده باشد
و چهار تکبیر از برای دخول در چهار سجده و چهار تکبیر از برای رفع راس از سجده و پنج
تکبیر بجهة پنج قنوت بجهة هر قنوتی یک تکبیر پس عدد تکبیرات مذکوره سی و یک است و بعد
از انضمام تکبیرات سبع افتتاحیه مجموع سی و هشت تکبیر میشود ظاهر اینست که رفع ید در جمیع تکبیرات
مذکوره مستحب بوده باشد س عدد قنوت در صلوة ایات را بیان فرمایند ج صلوة ایات مشتمل بر
پنج قنوت است و مرحوم شیخ صدوق تجویز فرموده اند دو قنوت یکی در رکعت خامسه و یکی در
عاشره و این را نسبت داده بروایت لکن تا حال بچنین حدیثی بر نخورده ایم س التماس اینست کیفیت
زیارت عاشورا را بنحوی که ان امید گاهی بعمل می اورند بیان فرمایند و ثانیا بیان فرموده هرگاه کسی
اولا دو رکعت نماز کند و بعد زیارت طویله را مع صد مرتبه لعن و صد مرتبه سلام و دعاهای

دیکر مع دعای علقمه بخواند زیارت عاشورا محسوب خواهد بود یا نه ج کیفیت زیارت عاشورا
بنحوی که حال که عبارت از عشر اول محرم الحرام سنه یکهزار و دویست و سی وشش بوده باشد اعتقاد
حقیر است انست اول چند مرتبه تکبیر بکوید ولفعنی ضبط عدد تکبیر فرموده بصد مرتبه رعایت ان
بی عیب است و بعد از ان متوجه سمت ارض اقدس کربلای معلی شود هرکاه زیارت از بعید بوده
باشد اکر در صحرا یا بر بام مرتفعی بود افضل است و توجه بسمت ارض اقدس کربلای معلی در
اصفهان و مثل ان از بلاد ایران متحقق میشود بانکه میل نماید از سمت قبله بجانب مغرب و مقدار میل
مختلف میشود بزیادتی طول و عرض بلد و نقصان ان و اکر تکبیر را هم بعد از توجه بسمت کربلای
معلی بکوید شاید اقرب به نیل مقصود باشد و بعد از ان زیارت مشهور که اول ان السلام علیك یا
ابا عبد الله میباشد بخواند بعد از ان اتیان بصد مرتبه لعن معهود و بعد ازان بصد مرتبه سلام نماید بعد
از ان بخواند * اللهم خص انت اول ظالم باللعن منی الی اخره * بعد از ان بسجده رفته در سجود بخواند
* اللهم لك الحمد حمد الشاکرین * الی اخره و بعد ازان دو رکعت نماز زیارت بعمل اورد هرکاه چنین
نماید اتیان بزیارت عاشورای معهود کرده خواهد بود انشاء الله تعالی و از برای ان ثوابهای بسیار
خواهد بود واما انچه در سوءال مذکور شده که اول دو رکعت نماز کند الی اخره راهی ندارد پس اتیان
بزیارت عاشورای معهود کرده نخواهد بود و هم چنین است نسبت دعا بعلقمه صحیح نیست نظر بانکه
حدیث صریح است که این دعا را علقمه ذکر ننموده بلکه دعا را صفوان روایت نموده از حضرت امام
جعفر صادق عم چنانچه مفصلا بیان خواهد شد و اما انچه علامه مجلسی نور الله تعالی مرقده ذکر فرموده
ان نیز باعتقاد حقیر محتاج الیه بلکه مطابق واقع نیست توضیح مطلب مقتضی این است اولا ذکر عبارت
ان مرحوم شود بعد از ان اشاره شود بحقیقة حال پس میکوییم عبارت ان مرحوم در زاد المعاد این است
که فرموده اما زیارت مشهور شیخ طوسی و ابن قولویه و غیر ایشان روایت کرده اند از سیف بن
عمیره و صالح بن عقبه و هردو از محمد بن اسمعیل و علقمه بن محمد حضرمی و هردو از مالك جهنی
که حضرت امام محمد باقر عم فرموده که هرکه زیارت کند حضرت امام حسین علیه السلام را در روز
دهم محرم یا نزد قبر انحضرت کریان شود ملاقات کند خدا را در روز قیامت با ثواب دو هزار هزار حج
و دو هزار هزار عمره و دو هزار هزار جهاد که هر یک را با رسول خدا صلی الله علیه و اله و ائمه طاهرین
عم کرده باشد مالك کفت فدای توشوم چه ثوابست برای کسی که در شهرهای دور باشد وممکن نباشد
او را رفتن بسوی قبر انحضرت فرمود که چون روز عاشورا شود بیرون رود بصحرا یا بر بام بلندتر از
خانه خود رود و اشاره کند بسوی انحضرت بسلام و جهد کند در نفرین کردن بر قاتلان انحضرت و
بعد از ان دو رکعت نماز کند در اول روز پیش از پیشین پس ندبه و نوحه و کریه کند بر حسین عم
و امر کند هرکه را که در خانه او باشد که از او تقیه نکند بکریه کردن و در خانه خود مصیبتی بر پا دارد

باظهار جزع بران حضرت وملاقات کند بعضی از ایشان بعضی را در خانهای خود بکریه کردن و تعزیه
کویند بعضی از ایشان بعضی را بمصیبت بران حضرت پس ضامنم بر خدا که هرکه این کارها بکند حق
تعالی جمیع ان ثوابها را بان عطا فرماید تا انکه فرموده علقمة بن محمد کفت که من کفتم بحضرت امام محمد
باقر عم که تعلیم نما بمن دعائی که بخوانم در این روز هرکاه که خواهم ان حضرت را زیارت کنم از نزدیك
و دعائی که در شهرهای دور باشم خواهم اشاره کنم وان حضرت را زیارت کنم بخوانم فرمود ای علقمه
هرکاه بکنی ان دو رکعت نماز را بعد از انکه اشاره کنی بجانب ان حضرت بسلام و کفته باشی بعد از
اشاره و نماز این قول را که مذکور خواهد شد پس دعا کرده خواهی بود بدعائی که ملائکه میخوانند در
وقتی که ان حضرت را زیارت میکنند و مینویسد خدا برای تو بان زیارت هزار هزار حسنه و محو
میکند از تو هزار هزار کناه و بلند میکند از برای تو در بهشت هزار هزار درجه و خواهی بود از انها که
شهید شده اند با حسین بن علی عم تا انکه شریك شوی با ایشان در درجات ایشان و نشناسند تو را مکر
از انها که با ان حضرت شهید شده اند و نوشته شود برای تو ثواب هر پیغمبری و رسولی و ثواب زیارت
هرکه انحضرت را زیارت کرده است از روزی که شهید شده است میکویی السلام علیك یا ابا عبد الله
الی اخر بعد از ان فرموده علقمه کفت که امام محمد باقر عم فرمود که اکر توانی هر روز ان حضرت را باین
کیفیت زیارت کنی بکن که جمیع این ثوابها از برای تو خواهد بود و روایت کرد محمد بن خالد طیالسی
از سیف بن عمیره که کفت با صفوان جمال و جماعتی از اصحاب خود رفتیم بسوی نجف بعد از انکه حضرت
صادق عم بیرون رفته بود از حیره بمدینه پیش از ما پس چون از زیارت حضرت امیر المومنین عم فارغ
شدیم صفوان روی خود را کردانید بسوی قبر حضرت امام حسین عم و کفت زیارت کنید حضرت امام
حسین را از این مکان از بالای سر امیر المومنین عم که حضرت صادق عم چنین کرد در وقتی که در
خدمت انحضرت باین مکان شریف امده بودم پس خواند صفوان زیارتی را که علقمه از حضرت امام
محمد باقر عم برای روز عاشورا روایت کرده است پس دو رکعت نماز کرد نزد سر امیر المومنین عم
و وداع کرد بعد از نماز امیر المومنین را و رو بجانب قبر امام حسین عم کرد وانحضرت را نیز وداع کرد
واز جمله دعاهائی که بعد از ان دو رکعت خواند این دعا بود * یا الله یا الله یا الله الی اخره بعد از ان
فرمود سیف بن عمیره کفت من بصفوان کفتم که علقمه که این زیارت را از امام محمد باقر عم از برای ما
روایت کرد این دعا را نقل نکرد صفوان کفت که من وارد شدم با سید خود امام جعفر صادق عم باین مکان
پس کرد مثل انچه ما کردیم در زیارت و این دعا را خواند در هنکام وداع بعد از انکه دو رکعت
نماز را کرد وان وداع بجا اورد در اخر فرموده باین عبارت که چون عبارت حدیث تشویشی عظیم
دارد و قابل احتمال بسیار است اکر اول زیارت السلام علیك یا ابا عبد الله تا وال نبیك بخواند و نماز
زیارت را بکند و باز همان زیارت را اعاده کند بهتر است و اکر بعد از صد مرتبه لعنت بار دیکر نماز

کند و بعد از صد مرتبه سلام بار دیگر نماز کند و متصل بسجده و بعد از سجده نیز نماز دیگر بکند شاید بجمیع احتمالات عمل کرده باشد و اگر اول یکی از زیارات بعیده را بعمل اورد ظاهرا کافیست انتهی کلامه اعلی الله تعالی مقامه مناسب در اینمقام اینست اول بیان مراد ان مرحوم شود یا مبنای فرموده ایشان بعد از ان تنبیه شود بر صحت و سقم ان پس میگوئیم تنقیح مقام محتاج است بنقل کلام در سه مقام اول در بیان مراد ان مرحوم است بدانکه از فرموده ایشان در ان کتاب ظاهر میشود مختار ان مرحوم در زیارت عاشورا انست که اول زیارت را تا وال نبیك علیهم السلام بخواند و اتیان بدو رکعت نماز نماید بعد از ان زیارت را اعاده نموده زیارت را اتمام نماید یا انکه اول یك زیارت از زیارات بعیده را بخواند بعد از ان دو رکعت نماز کند بعد از دو رکعت نماز این زیارت السلام علیك یا ابا عبد الله تا اخر بخواند و بعد صد مرتبه لعن و هکذا تا اخر بخواند باین نحو نیز اتیان بزیارت عاشورا نموده خواهد بود مخفی نماند اتیان بزیارت مطلقه اولی از زیارت بعیده است و لکن هرگاه هشت رکعت نماز دیگر بعمل اورد دو رکعت بعد از فراغ از صد مرتبه لعن و دو رکعت بعد از فراغ از صد مرتبه سلام و دو رکعت دیگر بعد از فراغ از دعای اللهم خص قبل از دخول در سجده و دو رکعت اخر را بعد از سجود این اتقن خواهد بود نظر باینکه در اینصورت عمل بجمیع احتمالات حدیث کرده خواهد بود مقام ثانی در مبنای فرموده ان مرحوم است ظاهرا اینست وجه فرموده ایشان کلامیست که سابق ذکر فرموده از جناب حضرت امام محمد باقر ع که فرموده ای علقمه هرگاه بکنی این دو رکعت نماز را بعد از انکه اشاره کنی بجانب انحضرت بسلام و گفته باشی بعد از اشاره و نماز این قول را که مذکور خواهد شد نظر باینکه مقتضای این کلام اینست قولی که بعد مذکور میشود میباید بعد از نماز بوده باشد و ممکن است این قول که بعد از نماز خوانده شود مجموع السلام علیك یا ابا عبد الله الی اخره و صد مرتبه لعن و صد مرتبه سلام و دعای قبل از سجده و دعای سجده بوده باشد چنانچه ممکن است که صد مرتبه لعن بوده باشد تا اخر بنابراین هرگاه زیارت السلام علیك را تا وال نبیك را اول خواند و دو رکعت نماز بعمل اورد و بعد از ان اعاده ان زیارت نموده بعد از ان اتیان بلعن و سلام و غیرهما نموده عمل بهردو احتمال کرده خواهد بود و چون که احتمال دارد قول مذکور صد مرتبه سلام بوده باشد پس لعن باید مقدم بر نماز بوده باشد هرگاه اتیان بدو رکعت نماز بعد از لعن و قبل از سلام نماید عمل باین احتمال نیز کرده خواهد بود و هم چنین نسبت بسلام و دعای قبل از سجده و دعای سجده پس در صورت اتیان بدو رکعت نماز بعد از هر یك از زیارت و صد مرتبه لعن و صد مرتبه سلام و دعای اللهم خص انت اول ظالم و دعای سجده عمل بجمیع احتمالات حدیث کرده خواهد بود این است مبنای فرموده ان مرحوم چنانچه در بادی امر بنظر میرسد مقام ثالث در صحت و سقم انست پس میگوئیم اینمطلب بنحوی که فرموده اند صحیح نیست نظر بانچه ظاهر شد که مبنای فرموده ان مرحوم مغفور قدس الله تعالی روحه الشریف

کلامی است که نسبت داده اند بجناب مخزن علوم اوایل و اواخر جناب حضرت امام محمد باقر ع ملخص است که انچه را نسبت بان سرور داده اند عین کلام صادر از ان مقتدای کافه انام نیست بلکه نقل بمعنی است لکن در این نقل تغییر محل اتفاق افتاده و ان باعث این شده که بنحو مسطور استفاده فرموده اند حقیقت حال موقوفست بذکر عین عبارت حدیث پس میگوئیم * قال شیخ الطائفه فی مصباحه روی محمد بن اسمعیل بن بزیع عن صالح بن عقبه عن ابیه عن ابی جعفر ع قال من زار الحسین بن علی علیهما السلام فی یوم عاشورا من المحرم حتی یظل عنده باکیا لقی الله عز و جل یوم یلقاه بثواب الفی حجة و الفی عمرة و الفی غزوة و ثواب کل غزوة و حجة و عمرة کثواب من حج و اعتمر و غزا مع رسول الله ص و مع الائمة الراشدین قال قلت جعلت فداك فما لمن کان فی بعید البلاد و اقاصیه و لم یمکنه المصیر الیه فی ذلك الیوم قال اذا کان کذلك برز الی الصحرا او صعد سطحا مرتفعا فی داره و اومی الیه بالسلام و اجتهد فی الدعاء علی قاتله و صلی من بعد رکعتین و لیکن فی صدر النهار قبل ان تزول الشمس ثم یندب الحسین ع و یبکیه و یامر من فی داره ممن لا یتقیه بالبکاء علیه و یقیم فی داره المصیبة باظهار الجزع علیه و لیعز فیها بعضهم بعضا بمصابهم بالحسین ع و انا الضامن لهم اذا فعلوا ذلك علی الله تعالی جمیع ذلك قلت جعلت فداك انت الضامن ذلك لهم و الزعیم قال انا الضامن و انا الزعیم لمن فعل ذلك قلت فکیف یعزی بعضنا بعضا قال تقولون عظم الله اجورنا بمصابنا بالحسین ع و جعلنا و ایاکم من الطالبین بثاره مع ولیه الامام المهدی من ال محمد ص و ان استطعت ان لا تنتشر یومك فی حاجة فافعل فانه یوم نحس لا یقضی فیه حاجة مومن فان قضیت لم یبارك له و لم یر فیها رشدا و لا یدخرن احدکم لمنزله فیه شیئا فمن ادخر فی ذلك الیوم شیئا لم یبارك له فی اهله فاذا فعلوا ذلك کتب الله لهم اجر ثواب الف حجة و الف عمرة و الف غزوة کلها مع رسول الله ص و کان لهم اجر و ثواب مصیبة کل نبی و رسول و وصی و صدیق و شهید مات او قتل منذ خلق الله الدنیا الی ان تقوم الساعة قال صالح بن عقبه و سیف بن عمیره قال علقمه بن محمد الحضرمی قلت لابی جعفر ع علمنی دعاء ادعو به ذلك الیوم اذا انا زرته من قرب و دعاء ادعوا به اذا لم ازره من قرب و اومات من بعد البلاد و من داری بالسلام الیه قال فقال لی یا علقمه اذا انت صلیت الرکعتین بعد ان تومی الیه بالسلام فقل عند الایماء الیه من بعد التکبیر هذا القول فانك اذا قلت لك فقد دعوت بما یدعو به زواره من الملائکة و کتب الله لك مائة الف الف درجة و کنت کمن استشهد مع الحسین ع حتی تشارکهم فی درجاتهم لا تعرف الا فی الشهداء الذین استشهدوا معه و کتب لك ثواب زیارة کل نبی و کل رسول و زیارة کل من زار الحسین ع منذ یوم قتل ع و علی اهل بیته تقول السلام علیك یا ابا عبد الله الی اخر قول ینبغی اولا التعرض الی بعض ما یتعلق بسنده ثم العود الی المطلوب فنقول الذی یظهر من سنده المذکور فی المصباح ان محمد بن اسمعیل بن بزیع روی صدر الحدیث الی قوله ع منذ خلق الله الدنیا الی ان تقوم الساعة عن صالح بن عقبه عن ابیه و هو عقبة بن قیس عن مولانا

الباقرع و ذيل الحديث اى قوله قلت لابى جعفرع علمنى دعاء ادعو به ذلك اليوم الى اخره روا عن
صالح بن عقبه و سيف بن عميره عن علقمه و كانه كان حاضرا فى مجلسه عم و سمع ما رواه عقبه بن قيس
منه عم و استدعى منه عم بيان الزيارة التى يزار بها مولانا الحسين عم فى ذلك اليوم من قرب او بعد اذا
سمعت ذلك تقول ان الظاهر من اول الحديث الذى يكون الراوى فيه على ما فى المصباح ابا صالح بن عقبه
ان من زاره عم يوم عاشورا او يظل عند قبره عم باكيا يكون له ذلك الثواب الجزيل المذكور سواء زار
بالزيارة المعهودة ام لا هذا فى حق القريب واما البعيد الغير المتمكن من المصير اليه عم فى ذلك اليوم
فانه اذا برز الى الصحراء او صعد سطحا مرتفعا واوما اليه عم بالسلام و بالغ فى اللعن على قاتله وصلى بعد
السلام واللعن ركعتين قبل الزوال ثم اشتغل بالندبة والبكاء على الحسين عم و يامر من فى داره و
بذلك ويقيم مصيبته فى داره
عزى من فى الدار بعضهم بعضا بمصابهم بالحسين عم يكون له ذلك الثواب والاجر الجزيل و مقتضاه
كفاية الايماء بمطلق السلام والمبالغة بمطلق اللعن على قاتله عم فى ذلك ولو لم يكن بالزيارة المعهودة واللعن
المعهود واستفادة ما ذكر من اول الحديث مما لا اخفاء فيه ثم الظاهر من كلام علقمه انه لما سمع منه عم ما ذكر لم
يكتف بالاطلاق الذى يستفاد من كلامه عم بل استدعى منه صلوات الله عليه الدعاء والزيارة المخصوصة
التى يكون من تعليمه عم ليزوره به فى القرب والبعد اشار اليه بقوله قلت لابى جعفرع علمنى دعاء ادعو به
ذلك اليوم اذا انا زرته من قرب ودعاء ادعو به اذا لم ازره عن قرب واومات بعد البلاد ومن دارى
بالسلام اليه واستجاب عم حاجته فاجاب بقوله يا علقمه اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومى اليه بالسلام
فقل عند الايماء اليه من بعد التكبير هذا القول الى اخره ولا يخفى ان المناسب لهذا السوال والجواب ان
يكون قوله عم هذا القول بيانا للايماء المدلول عليه بقوله تومى اليه بالسلام الذى يكون الركعتان بعده
فيكون المراد اذا صليت الركعتين بعد ان اوجدت الايماء بالسلام اليه عم فى ضمن هذا القول يكون لك
ذلك الثواب الجزيل كما هو الظاهر من قوله عم فقل عند الايماء اليه اى قل عند ارادة الايماء اليه هذا القول
ولما لم يبين عم محل الركعتين فى اثناء القول الذى بينه صلواة الله عليه يكون مقتضاه ان يكون محلهما بعد
الجميع كما لا يخفى على المتامل فعلى هذا يكون محلها بعد دعاء السجدة ايضا وهو ظاهر ومما يؤيد ذلك
بل يدل عليه ما اورده شيخ الطايفه فى المصباح بعد ان اورد الحديث على النحو الذى رواه علقمه عن
مولينا الباقرع فقال روى محمد بن خالد الطيالسى عن سيف بن عميره قال خرجت مع صفوان بن مهران
الجمال وجماعة من اصحابنا الى الغرى بعد ما خرج ابو عبد الله عم من الحيرة الى المدينة فلما فرغنا من الزيارة
صرف صفوان وجهه الى ناحية ابى عبد الله عم فقال لنا تزورون الحسين عم من هذا المكان من عند راس
امير المومنين عم من ههنا اومى اليه ابو عبد الله عم وانا معه قال فدعا صفوان بالزيارة التى رواها علقمة
بن محمد الحضرمى عن ابى جعفرع فى يوم عاشورا ثم صلى ركعتين عند راس امير المومنين عم فودع فى
دبرهما امير المومنين عم واومى الى الحسين عم بالسلام منصرفا وجهه نحوه وودع وكان فيما دعى فى دبرها

يا الله يا الله يا مجيب دعوة المضطرين الى اخر الدعاء ثم قال قال سيف فسالت صفوان فقلت له ان علقمة
بن محمد لم ياتنا بهذا عن ابى جعفرع انما اتانا بدعاء الزيارة فقال صفوان وردت مع سيدى ابى عبد الله
عم الى هذا المكان ففعل مثل الذى فعلناه فى زيارتنا ودعا بهذا الدعاء عند الوداع بعد ان صلى كما صلينا
وودع كما ودعنا الى اخره وجه التاييد بل الدلالة هو ان قوله ثم صلى ركعتين صريح فى ان تلك الصلوة
كانت بعد الزيارة التى رواها علقمه عن مولينا الباقر وقد عرفت ان الزيارة التى رواها علقمة عنه عم
هو السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره ليس الا فيكون الركعتان بعد تلك الزيارة والحاصل ان الظاهر من
هذه الحكاية ان الصلوة التى صدرت من صفوان كانت بعد كلما رواه علقمه وكان فعل صفوان مطابقا
لما فهمه سيف بن علقمه الا الدعاء التى دعاها صفوان بعد الصلوة وهو المطلوب نعم الظاهر من ذلك ان
الدعاء المذكور لم يكن من جزء تلك الزيارة وهو غير مضر بما نحن بصدد بيانه اذا تحقق ذلك فلنعد الى
ما يتوجه على كلام العلامه السمى المجلسى قدس الله نعم روحه الزكى فنقول هو امور منها ما يتعلق بسند
الحديث ومنها ما يتعلق بمتنه واما ما يتعلق بالسند فنقول انه قال انه فى تحفة الزائر اما زيارات منقوله اين
روز چند زيارت است اول بسند معتبر منقول است از سيف بن عميره وصالح بن عقبه هردو از محمد بن
اسمعيل و علقمه بن محمد حضرمى و هردو از مالك جهنى كه حضرت امام محمد باقرع فرموده الى اخره
وقد سمعت كلامه فى زاد المعاد قال * اما زيارة مشهور شيخ طوسى و ابن قولويه وغير ايشان روايت
كرده اند از سيف بن عميره و صالح بن عقبه و هردو از محمد بن اسمعيل و علقمه بن محمد حضرمى و
هردو از مالك جهنى كه حضرت امام محمد باقرع وهو غير صحيح اما اولى فلان سيف بن عميره وصالح بن عقبه
اقدم طبقة عن محمد بن اسمعيل بن بزيع لان شيخ الطايفه عدهما عن اصحاب مولينا الصادق والكاظم
عليهما السلام و عد محمد بن اسمعيل بن بزيع من اصحاب مولانا الكاظم و الرضاء عليهم السلام فلا يليق
الحكم بروايتهما عنه بل اللايق روايته عنهما واما ثانيا فلانه مخالف للواقع اذ المذكور فى المصباح روى
محمد بن اسمعيل بن بزيع عن صالح بن عقبه و قال فيما بعد قال صالح بن عقبه و سيف بن عميره الى اخر
ما تقدم فمقتضى ما فى المصباح وغيره روايته عنهما هذا الحديث فالحكم بالعكس غير صحيح واما ثالثا
فلان قوله و هردو از مالك جهنى غير صحيح ايضا لان رواية محمد بن اسمعيل عن مالك غير ثابت اصلا
لما عرفت من انه من اصحاب مولانا الكاظم عم و الرضا و الجواد عليهم السلام و مالك جهنى من اصحاب
مولينا الباقر و الصادق عليهما السلام و قد ذكر شيخ الطايفه انه مات فى حيات ابى عبد الله عم فكيف
يمكن رواية محمد بن اسمعيل بن بزيع عنه مضافا الى انه لم يوجد فى شىء من الكتب ما يوهم روايته عنه
هذه الزيارة فهو مخالف للواقع من هذه الجهة ايضا واما رابعا فلان مقتضى ما ذكره الشيخ الطايفة
رواه عن مالك عن مولانا الباقر عم و هو غير صحيح ايضا لما عرفت انه رواه عن والد صالح بن عقبه عنه عم
واما خامسا فلان علقمه قد عرفت انه روى هذه الزيارة عن مولينا الباقر عم واما رواية تلك الزيارة

عن مالك فغير ثابتة اصلا و لعل الموقع له نور الله تعالى مرقده فى ذلك ملاحظة السند فى كامل الزيارة
و السند فيه على ما اورده فى البحار هكذا حكيم بن داود و غيره عن محمد بن موسى الهمدانى عن
محمد بن خالد الطيالسى عن سيف بن عميره و صالح بن عقبه معا عن علقمة بن محمد الحضرمى و محمد بن
اسمعيل عن صالح بن عقبه عن مالك الجهنى عن ابى جعفر الباقر عم بناء على ان محمد بن اسمعيل فيه معطوف
على علقمه و مقتضاه ان يكون كل واحد من سيف بن عميره و صالح بن عقبه راويا عن محمد بن اسمعيل
ايضا لكنه غير صحيح كما عرفت بل الظاهر انه عطف على محمد بن خالد و مقصود صاحب الكتاب انه مروى
بطريقين احدهما محمد بن خالد عن سيف بن عميره و صالح بن عقبه معا عن علقمه و الاخر محمد بن اسمعيل
عن صالح بن عقبه عن مالك و العجب مع تصريح السند برواية محمد بن اسمعيل عن صالح بن عقبه كما فى
سند الكامل و سند المصباح كيف ذهل عن ذلك و جعل صالح بن عقبه راويا عن محمد بن اسمعيل كما
جعل سيف بن عميره راويا عنه و كلاهما غير صحيح كما نبهنا عليه و قد نبهنا فيما سلف ان الظاهر من
المصباح رواية محمد بن اسمعيل ذيل الحديث عن كل من صالح بن عقبه و سيف بن عميره فما ذكره رفع
الله تعالى قدره فى تحفة الزائر و زاد المعاد غير صحيح و اعجب منه جعل محمد بن اسمعيل راويا عن مالك
مع التصريح فى السند بالواسطة مضافا الى ما عرفت كما ان من الغرايب حكمه بكون علقمه راويا لهذا
الحديث عن مالك مع تصريح سيف بن عميره بان علقمه رواها عن مولانا الباقر عم حيث قال قد عاصفوان
بالزيارة التى رواها علقمة بن محمد الحضرمى عن ابى جعفر عم فى يوم عاشورا مضافا الى تصريح علقمه
بقوله قلت لابى جعفر عم علمنى دعاء الى اخر ما سلف و كانه قدس الله روحه السعيد جعل علقمه فى
السند المذكور عن الكامل فى طبقة صالح بن عقبه الراوى عنه بان روى صالح بن عقبه هذا الحديث عن
مالك تارة من واسطة و اخرى بتوسط علقمه لكنه ليس كذلك لما عرفت مضافا الى انه مع ثبوت الرواية
من غير واسطة لا افتقار الى ذكر الواسطة فتامل و مما ذكر تبين ان الراوى لصدر الحديث عن مولينا الباقر
عم هو عقبة بن قيس والد صالح بن عقبه على ما فى المصباح و علقمة بن محمد و مالك على ما فى كامل
الزيارة و اما ذيل الحديث اى الزيارة المعروفة ليوم العاشورا فلا يكون الراوى فيه عن مولينا الباقر
عم الا علقمه فلاحظ حتى يتضح لديك الحال نعم رواها صفوان ايضا لكن عن مولانا الصادق عم كما علمت
و اما ما يتعلق بمتن الحديث فنقول قد عرفت انه قال فى زاد المعاد * و اما زيارة مشهور شيخ طوسى و
ابن قولويه و غير ايشان روايت كرده اند الى ان قال حاكيا عن مولينا الباقر عم انه قال اى علقمه هرگاه بكنى
اين دو ركعت نماز را بعد از انكه اشاره كنى بجانب ان حضرت بسلام و گفته باشى بعد از اشاره و نماز
ان قول را كه مذكور خواهد شد الى اخر ما تقدم نقله عنه و انت تعلم الخلل فى ذلك بعد ملاحظة ما بيناه و
فصلناه فى معنى الحديث بعد ان حكينا عن مصباح شيخ الطايفه باوضح بيان فدقق النظر فى ذلك حتى
يتضح لك الحال ثم اقول بعد ان تاملنا فى الحديث على ما فى المصباح و وجدنا عبارة زاد المعاد و تحفة الزائر غير

مطابق لما هو المقصود منه مع انه فى زاد المعاد عزاه اولا الى شيخ الطايفه ثم الى غيره فحصنا الحديث فى غير
المصباح ليتضح انه مطابق لما فى المصباح او مخالف فوجدنا الحديث على ما حكاه فى مزار البحار عن كامل
الزيارة مخالفا لما رواه عن شيخ الطايفه فى المصباح فانه مطابق لما ترجم فى الحديث فى زاد المعاد و التحفة
فتبين انه راعى فى الترجمه عين ما فى كامل الزيارة و لم يعط المتامل حقه حتى ينكشف الواقع فها انا
اورد عبارة الحديث على ما حكاه عن كامل الزيارة ثم نتكلم بينهما حتى يتبين انهما اقرب بالصواب و
اخرى بالاختيار فنقول روى فى كامل الزيارة على ما حكاه فى مزار البحار بالسند السالف عن مالك
الجهنى عن ابى جعفر الباقر عم انه قال من زار الحسين عم يوم عاشورا حتى يظل عنده باكيا الى ان قال قال
صالح بن عقبة الجهنى و سيف بن عميره قال علقمة بن محمد الحضرمى فقلت لابى جعفر عم علمنى دعاء ادعوا
به فى ذلك اليوم اذا انا زرته من قريب و دعاء اذا انا لم ازره من قريب و اومات اليه من بعد البلاد و من
دارى قال فقلت يا علقمه اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومى اليه بالسلام و قلت عند الايماء اليه و بعد
الركعتين هذا القول فانك اذا قلت ذلك فقد دعوته بما يدعو به من زاره من الملائكة الى اخر ما سلف من ذيل
الحديث كذا فى متن البحار و جعل كلمة من بدل الواو بين المسطور و جعل لها علامة النسخة و على هذا يكون
متن الحديث هكذا و قلت عند الايماء اليه من بعد الركعتين هذا القول الى اخره فعلى هذا وقع الاختلاف
فى متن الحديث اذ على ما ذكره شيخ الطايفه فى المصباح يكون عبارة الحديث هكذا اذا انت صليت الركعتين بعد
ان تومى اليه بالسلام فقل عند الايماء اليه من بعد التكبير هذا القول و قد علمت معنى الحديث بناء عليه و انه
لا اجمال فيه كما اوضحنا الحال فى ذلك و اما بناء على ما حكاه فى البحار عن كامل الزيارة فنقول انه لما كان حديثا
واحدا لا محالة يكون المراد منه شيئا واحدا و لما تبين الحال فيه على ما فى المصباح فلا بد من ان يكون
المراد منه ذلك و مقتضاه ان يقال ان قوله و قلت عطف على تومى اليه و يقال ان الركعتين اما ان يكون
المراد منه التكبير اطلاقا لاسم الكل على الجزء و القرينة ما فى المصباح او وقع سهوا من قلم الناسخ و الاصل
بعد التكبير سواء كان مع ذكر الواو او مع من و المعنى على الثانى اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومى
اليه بالسلام باتيان الايماء فى ضمن هذا القول من بعد التكبير و على الاول اذا انت صليت الركعتين بعد
هذا القول و بعد التكبير يكون لك ذلك الثواب الجزيل ان قيل ان وحدة المراد و ان كانت مسلمة لكنها
كما يتحقق بارجاع ما فى الكامل الى ما فى المصباح كذا يتحقق بالعكس بان يكون المراد من التكبير على
ما فى المصباح الركعتين تسمية للكل باسم الجزء قلنا حمل التكبير فى المصباح على الركعتين غير صحيح لوجوه
منها ما نبهنا عليه فيما سلف من ان صدر الحديث نص على ان الركعتين بعد الايماء اليه عم بالسلام و بعد
المبالغة باللعن على قاتله و ان الظاهر من صدره ان مطلق الايماء اليه عم بالسلام باى لفظ كان و كذ
الحال فى المبالغة على اللعن على قاتله صلوات الله عليه يتاتى به الامتثال و انه كاف فى ترتب الاجر و الثواب
و ان الظاهر من سياقه ان علقمه لما سمع ذلك منه عم استدعى قولا مخصوصا ياتى به فى مقام ذلك الايماء و

اللعن على قاتله الذين دل صدره على كونهما مقدمين على الركعتين لوضوح ان ما بينه عم كان اكمل وافضل وذلك يقتضى ان يكون ما علمه عم اداه قبل الركعتين لا بعدهما وحمل التكبير فى كلامه عم على الركعتين مناف لذلك كما لا يخفى فعلى هذا يكون ما علمه عم من قول السلام عليك يا ابا عبد الله و كذا التسليم مائة مرة مقام مطلق الايماء المذكور فى صدره لكنه فرد كامل ويكون اللعن مائة مرة وكذا ما اشتمل عليه الصدر المذكور بقول السلام عليك يا ابا عبد الله من اللعن على قاتله ومؤسسه وكذا قول اللهم خص انت اول ظالم باللعن منى الى اخره مقام مطلق اللعن المدلول عليه بذلك وهو ايضا فرد كامل منه ومنها ان المدلول عليه بصدر الحديث ان المعتبر فى تلك الزيارة هو الايماء اليه صلوات الله عليه بالسلام والمبالغة فى اللعن على قاتله عم ثم الركعتان فلو حمل التكبير فى كلامه عم على الركعتين يكون مدلول عليه بذلك ان القول الذى علمه عم انما يكون بعد صلوة الركعتين فلا يكون الا مطلق الايماء بالسلام واما اللعن على قاتله عم فلا فلاحظ الحديث مع دقة نظر حتى يتضح لك الحال وانكشف عليك سر المقال ومنها ان مقتضى هذا الحمل ان يكون المعتبر فى تلك الزيارة الايماء عليه السلام بالسلام قبل الركعتين وبعدهما مع ان المدلول عليه بصدره هو ان المعتبر فى ذلك هو الايماء اليه عم بالسلام قبلهما ومنها انه لو حمل التكبير على ما فى المصباح على الركعتين يكون مدلول الحديث ح ان يكون القول الذى علمه عم باسره بعدهما كما مر مرارا واللازم باطل اما الملازمة فظاهرة اذ القول فى قوله عم هذا القول اشارة الى ما علمه عم من قوله السلام عليك يا ابا عبد الله الى واللعن مائة مرة والتسليم كذلك فتقدير الكلام ح هكذا اذا صليت الركعتين بعد ان تومى اليه بالسلام فقل عند الايماء عليه عم من بعد الركعتين هذا القول واما بطلان اللازم فلما نبهنا عليه فيما سلف من حكاية سيف بن عميرة مع صفوان فلاحظه حتى تبين ذلك الحال هذا كله فى بيان المرجحات لحمل التكبير فى عبارة المصباح على ظاهره وعدم صحة حمله على الركعتين فلا بد من حمل الركعتين فى عبارة الكامل على التكبير لما علمت من وجوه الحديث المستلزمة لوحدة المراد مضافا الى ما فى حمل الركعتين على ظاهرهما فى عبارة الكامل من الفساد فضلا عما عرفته من الاوجه السالفة وذلك لان قلت فى قوله وقلت عند الايماء اليه عطف على تومى فى قوله عم بعد ان تومى اليه بالسلام وح مع ذكر الواو يكون مدلول الكلام الايجاب ان تقول قبل الركعتين وبعدهما اذ التقدير ح يكون هكذا اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومى اليه بالسلام وقلت عند الايماء اليه هذا القول وكذا قلته بعد الركعتين يكون لك كذا وهو مما لا يلتزم لكونه مخالفا لصدر الحديث وذيله اى حكاية سيف بن عميرة مع صفوان كما لا يخفى وهكذا الحال فيما اذا كان قلت عطفا على فعل الشرط اى صليت هذا على تقدير ذكر الواو واما على تقدير ذكر كلمة ثم فكذلك لما نبهنا فيما سلف فتحصل من جميع ما ذكر ان العمل على ما فى المصباح و مقتضاه ما نبهنا عليه ثم اقول قال العلامة المجلسى قدس الله سره وجه فى البحار بعد ان اورد الحديث فى كامل الزيارة والمصباح و فيهما هذا الخطاب بقوله عليه السلام اذا انت صليت الركعتين اقول فى العبارة اشكال واجمال

ويحتمل وجوها الاول ان يكون المراد فعل تلك الاعمال والادعية قبل الصلوة وبعدها مكررا الثانى ان يكون المراد الايماء بسلام اخر باى لفظ اراد ثم الصلوة ثم قراءة هذه الادعية المخصوصة الثالث ان يكون المراد بالسلام قوله السلام عليك الى ان ينتهى الى الاذكار المكررة ثم يصلى و يكرر كلا من الدعائين مائة بعد الصلوة و ياتى بما بعدهما الرابع ان يكون الصلوة بعد تكرار الذكرين مائة مائة ثم يقول بعد الصلوة اللهم خص انت اول ظالم الى اخره الخامس ان يكون الصلوة متوسطة بين هذين الذكرين لقوله عم واجتهد على قاتله بالدعاء وصلى بعده السادس ان يكون الصلوة متصلة بالسجود ولعل هذا اظهر لمناسبة السجود بالصلوة ولان ظاهر الخبر كون الصلوة بعد كل سلام ولعن واحتمال كون الصلوة بعد الاذكار من غير تكرير بعدها بعيد جدا وفى هذه الوجوه تامل اما فى الاول فلما علم مما سلف وان اردت توضيح الحال فى ذلك فاعلم ان ما ذكره من كون تلك الاعمال والادعية قبل الصلوة وبعدها غير صحيح لان صدر الحديث صريح فى ان الصلوة اى الركعتين انما هى بعد الايماء بالسلام اليه عم والمبالغة فى اللعن على قاتله صلوات الله عليه وكذا ذيل الحديث اى حكاية سيف بن عميرة مع صفوان فانه ايضا صريح فى ان الصلوة بعد الزيارة التى رواها علقمة وقد علمت ان الزيارة التى رواها هو السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره ويظهر من تلك الرواية ان مراده من الزيارة التى نسبها الى علقمة وهو مجموع المصدر بالسلام عليك يا ابا عبد الله مع اللعن مائة مرة والسلام كذلك وقول اللهم خص انت اول ظالم مع دعاء السجدة فلاحظ ما حكيناه عن سيف بن عميرة مما قاله لصفوان وما اجابه صفوان به ومما يؤيد ذلك ايضا ما ذكره سيف بن عميرة بعد الفراغ من دعاء الوداع وهو ما ذكره سيف بقوله فسالت صفوان فقلت له ان علقمة بن محمد لم ياتنا بهذا عن ابى جعفر عم انما اتانا بدعاء الزيارة فقال صفوان وردت مع سيدى ابى عبد الله عم الى هذا المكان ففعل مثل الذى فعلناه فى زيارتنا ودعا بهذا الدعاء عند الوداع بعد ان صلى كما صلينا وودع كما ودعنا ثم قال لى صفوان قال لى ابو عبد الله عم تعاهد هذه الزيارة وادع بهذا الدعاء وزر به فانى ضامن على الله تعالى لكل من زار بهذه الزيارة ودعا بهذا الدعاء من قرب او بعد ان زيارته مقبولة وسعيه مشكور الى قوله عم وقد الى الله عز وجل ان من زار الحسين عم بهذه الزيارة من قرب او بعد ودعا بهذا الدعاء قبلت منه زيارته الى ان قال صفوان قال لى ابو عبد الله عم يا صفوان اذا حدث لك الى الله حاجة فزر بهذه الزيارة وادع بهذا الدعاء وجه التاييد هو ان الظاهر ان المراد من الزيارة فى هذه الموارد هو مجموع السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخر دعاء السجدة والمراد من الدعاء هو الدعاء الذى رواه صفوان عن مولينا الصادق عم ومنه يستفاد ان المراد بالزيارة فى كلامه فدعا صفوان بالزيارة التى رواها علقمة بن محمد الحضرمى عن ابى جعفر عم فى يوم عاشورا وهذا المعنى فيكون ثم المراد من قوله ثم صلى ركعتين ان تلك الصلوة بعد مجموع ذلك ورواه صفوان كذلك عن مولينا الصادق عم وانه فعل كذلك ثم لا يخفى ان الظاهر منه ان الصلوة كانت بعد مجموع ما ذكر من غير

اعادة ذلك بعد الصلوة كما لا يخفى و منه يتضح فساد الاحتمال المذكور و يدل عليه ايضا قوله عم لعلقمه
يا علقمه اذا انت صليت الركعتين بعد ان يومى اليه بالسلام فقل عند الايماء اليه من بعد التكبير هذ القول
فانك اذا قلت ذلك فقد دعوة الى اخره بناء على ما عرفت مما سلف حاصله ان قوله عم فقل ليس جزاء للشرط
المذكور بل هو فى الحقيقة تفسير للايماء الذى يكون الركعتان بعده و يرشدك اليه ما فى كامل الزيارة
اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومى اليه بالسلام وقلت عند الايماء اليه الى اخره فعلى هذا يكون المدلول
الاتيان بالركعتين بعد ذلك القول الذى هو عبارة عن مجموع السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره و دعاء
السجدة الذى صار فى هذه الاعصار زيارة عاشوراء اسما لذلك ومقتضاه ليس الا ان يكون الركعتان
بعد تلك الزيارة و اما اعادة الزيارة بعدهما فلا اصلا كما لا يخفى فالاحتمال المذكور فى كلامه قدس
الله تعالى روحه مما لا وجه له نعم له وجه بعد ملاحظة ما حكاه عن كامل الزيارة فى بعض نسخ الحديث
فى بادى النظر لقوله عليه السلام اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومى اليه بالسلام و قلت عند الايماء
اليه و بعد الركعتين بعد ان لكنك قد عرفت مما فصلناه انه مما لا تعويل عليه * تنبيه لا يخفى عليك ان
قوله نور الله تعالى مرقده و الادعية ينبغى ان يكون تفسيرا للاعمال فى قوله الاول ان يكون المراد فعل
تلك الاعمال و الادعية قبل الصلوة و بعدها كما يظهر وجهه بادنى التفاوت واما فى الثانى وهو ان المراد
الايماء بسلام اخر باى لفظ اراد ثم الصلوة ثم قرائة هذه الادعية المخصوصة فانه و ان ظهر الحال فيه مما
اسلفناه لا سيما بعد ملاحظة ما بيناه فى هذا المقام فى وجه النظر فى الاحتمال الاول لكنا لا نكتفى بذلك مبالغة
فى المقصد و تنبيها على بعض الزوائد فنقول ان الاحتمال المذكور ايضا غير صحيح لان حكاية سيف مع
صفوان الجمال المنتهية الى حكاية فعل مولانا الصادق عم صريحة فى خلافه وان تلك الادعية المخصوصة
كانت مقدمة على الصلوة و يظهر من سيف بن عميرة انه استفاده كذلك من علقمة الراوى عن مولينا الباقر
عم لوضوح ان الظاهر منه ان ما صدر عن صفوان كان مطابقا لما استفاده من علقمة الا فى الاتيان بدعاء
الوداع الطويل و منه ينكشف ان المراد الايماء فى ضمن السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره نعم قد بينا مرادا
ان الظ من متن الحديث كفاية الاتيان بالايماء فى ضمن اى لفظ كان فى الاتيان بالسنة لكن مقتضاه
ايض كون الايماء اليه بالسلام متقدما على الصلوة وانتفاؤه بعدها كما لا يخفى فهذا الاحتمال ايض غير مقرون
بالاعتبار واما فى الثالث فقد اتضح الحال فيه مما بيناه فى الوجهين وهو ايض مما ليس فى ضعفه ريب و من
وايض نقول ان ارادة ذلك من الحديث المذكور من باب الالغاز و التعمية فلا يناسب مقام البيان والحاجة فلا
حظ قوله عم يا علقمه اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومى اليه بالسلام فقل عند الايماء من بعد التكبير هذ
القول اه وقد نبهنا مرارا ان الظ ان قوله عم فقل عند الايماء هذا القول انه بيان للايماء الذى يكون الركعتان
بعده المدلول عليه بقوله عم بعد ان تومى اليه بالسلام فعلى هذا ينبغى الاتيان بالركعتين بعد ذلك القول
و قد بينه عم فيما بعد ذلك فقال تقول السلام عليك يا ابا عبد الله اه ثم قال عم ثم تقول اللهم العن اول ظالم اه

ثم تقول السلام عليك يا ابا عبد الله ع اه ثم تقول اللهم خص انت اول ظالم باللعن منى اه ثم تسجد وتقول اه ولا
شبهة ان مقتضاه ان يكون الركعتان بعد الاتيان بجميع هذه الادعية المعبر عنها فى كلامه عم بهذا القول
و الظ انه مما لا ينبغى الريب فيه فلو كان المراد الاتيان بالركعتين بعد الفراغ من السلام عليك يا ابا عبد الله
اه و قبل الاتيان باللعن مائة مرة كان المناسب ان يقال بعد الفراغ من الزيارة ثم تصلى ركعتين ثم تقول
اللهم العن اول ظالم الى اخره و عدم الاتيان بذلك دليل على انتفائه و هو ظاهر للمتامل غاية الظهور
بخلاف ما لو كان المراد هو الاتيان بالركعتين فى اخر الجميع فلا حاجة الى بيانه بعد ذكر الجميع لاستفادته
من قوله عم اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومى اليه الى اخره كما لا يخفى ان قيل ان غاية ما يستفاد منه
كون الركعتين بعد ما يصدق عليه انه ايماء بالسلام و هو غير صادق على اللعن مائة مرة فينبغى ان يكونا
قبله قلنا قد استفدنا من كلام علقمه قلت لابى جعفر عم علمنى دعاء ادعو به الى اخره ان مقصوده تعلم
ما ياتى به فى مقام الايماء اليه عم بالسلام وقد اجابه عم فقال قل عند الايماء هذا القول فلا يلزم منه ان يكون
كل كلماته مشتملة على الايماء كما لا يخفى و كيف مع ان كل كلمات الزيارة المقدمة على اللعن لا يصدق
عليه انه ايماء اليه بالسلام كما لا يخفى فمنه يظهر انه مراده عم تعليم القول الذى يوتى به عند الايماء اليه
بالسلام و هو صادق على جميع ذلك مضافا الى ان التسليم الذى بعد اللعن يصدق عليه انه ايماء بالسلام
فقد اتضح من جميع ما ذكر ظهور ابيننا ان الاحتمال المذكور ايضا غير مراد من الحديث فهو ايضا مثل سابقيه
فى الضعف و اما فى الرابع فقد اتضح مما ابرزناه فى الاوجه الثلثة كما لا يخفى على ذى مسكة و دراية
فلا افتقار الى الاعادة و اما فى الخامس فهو ايضا ظاهر مما بيناه سيما بعد ملاحظة ما العلاوة المذكورة فى
تضعيف الاحتمال الثالث من قولنا و ايضا نقول ان ارادة ذلك الى اخره و ما تمسك به رفع الله تعالى مقامه
فى اثباته حيث قال لقوله عم واجتهد على قاتله بالدعاء وصل بعده غير واف بمرامه لوضوح اشتمال اصل
الزيارة على المبالغة فى اللعن فينبغى الحكم بكون الصلوة بعده ولو فرض لزوم كون الصلوة بعد كل ما اشتمل
على اللعن ينبغى الحكم بتاخيرها عن اللهم خص انت اول ظالم باللعن منى الى اخره نعم يمكن تاييد هذ
الاحتمال بما رواه صفوان حيث قال وردت مع سيدى ابى عبد الله عم الى هذا المكان ففعل مثل الذى
فعلناه فى زيارتنا ودعا بهذا الدعاء عند الوداع بعد ان تصلى كما صلينا و ودع كما ودعنا بناء على ان
الظاهر منه كون هذا الدعاء بعد الصلوة والوداع و تقديم الصلوة ليومى الى كونها مقدمة على الوداع
المسبوق بذلك الدعاء ولا يبعد ان يكون المراد من الوداع هو التسليم مائة مرة لاشتماله على الوداع فيكون
الصلوة متوسطة بين اللعن مائة مرة والسلام كذلك ويمكن الجواب عنه بعد تسليم كون المراد من الوداع
المدلول عليه بقوله و ودع كما ودعنا ما يكون فى ضمن ذلك التسليم نقول ان ذلك انما يصح التمسك به
فيما اذا سلم افادة الواو الترتيب وهى غير مسلمة غاية ما هناك ان الترتيب الذكرى يومى الى الترتيب فى
الواقع لكنه ليس على حد يمكن التعويل عليه فى اثبات الحكم سيما بعد المعارضة بما هو اصرح منه وهو

ما صدر من سيف بن عميرة حاكيا على فعل صفوان حيث قال فدعا صفوان بالزيارة التى رواها علقمة بن محمد الحضرمى عن ابى جعفر عم فى يوم عاشورا ثم صلى ركعتين عند راس امير المومنين عم و ودع فى دبرهما امير المومنين عم فهذا الاحتمال ايض غير صحيح واما الاحتمال السادس فهو صحيح لكن فيما اذا كان المراد منه فعل الصلوة بعد الفراغ من دعاء السجدة وان كانت العبارة تشمل قبل السجدة ايض وقد اتضح الوجه فى ذلك مما فصلناه وانت اذا احطت خبرا بما فصلناه تبين لك عدم الافتقار الى تكرر الصلوة حسب ماذكره نفع الله بمقامه فى زاد المعاد وتحفة الزائر وقد سمعت عبارته فى زاد المعاد ويقرب منه كلامه فى تحفة الزائر وانت قد عرفت مما بيناه عدم الافتقار الى ذلك بل الانصاف ان الحكم فى شرعيته لا يخلو من اشكال ثم اعلم ان شيخنا الكفعمى سلك هنا مسلكا اخر فقال واما زيارة عاشورا من قرب او بعد فمن اراد ذلك وكان بعيدا عنه عم فليبرز الى الصحرا او يصعد سطحا مرتفعا فى داره ويومى اليه بالسلام ويجتهد فى الدعاء على قاتله ثم يصلى ركعتين وليكن ذلك فى صدر النهار قبل ان تزول الشمس ثم ليندب الحسين عم ويبكيه ويامر من فى داره بذلك مما لا يتقيه ويقيم فى داره مع من حضره المصيبة باظهار الجزع عليه وليكن يعزيه بعضهم بعضا بمصابهم بالحسين عم فيقولون عظم الله اجورنا بمصابنا بالحسين عم وجعلنا واياكم من الطالبين بثاره مع وليه الامام المهدى من ال محمد فاذا انت صليت الركعتين المذكورتين انفا فكبر الله مائة مرة ثم اوم اليه عم وقل السلام عليك يا ابا عبد الله السلام عليك يا بن امير المومنين الى ان قال بعد ان ذكر كلا من اللعن والسلام مائة مرة والدعاء قبل السجود ودعاء السجود ما هذا لفظه ثم صلى ركعتى الزيارة بهما اشئت وقل بعدهما اللهم انى لك صليت الى قوله ثم ادع بعد هذه الزيارة بهذا الدعاء المروى عن الصادق عم وهو يا الله يا الله يا الله اه فعلى ما ذكره يكون زيارة عاشورا مركبة من امور منها الايماء اليه بالسلام والاجتهاد فى الدعاء على قاتله ومنها الصلوة ركعتين بعد ما ذكر ومنها الندبة والبكاء على الحسين عم مع الامر بذلك لمن كان فى داره بعد ذلك ومنها تعزية بعضهم بعضا بمصابهم بالحسين عم يقول عظم الله اجورنا بمصابنا بالحسين عم الى اخر ما ذكر ومنها التكبير مائة مرة بعد الركعتين المذكورتين ومنها الايماء اليه بعد ما ذكر بان يقول السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخر الزيارة ثم اللعن مائة مرة ثم السلام مائة مرة ثم اللهم خص انت اول ظالم باللعن منى الى اخره ثم الدعاء فى السجدة ثم الصلوة ركعتين علاوة مما ذكر الى اخره وهو غير صحيح لانه مبنى على الجمع بين صدر الحديث وذيله وجعل المتحصل منهما زيارة واحدة والحاصل انه لا يبعد ان يكون مستنده فى ذلك الحديث المذكور بحمل قول علقمة علمنى دعاء ادعو به ذلك اليوم اذا انا زرته الى اخره على طلب الدعاء بعد الزيارة فى القرب والبعد الايماء اليه عم بالسلام فى البلاد البعيدة وجعل قوله عم فقل عند الايماء جوابا عن ذلك فعلى هذا يكون معنى قوله عم اذا انت صليت الركعتين المذكورتين هو انك بعد اتيانك الركعتين المسبوقتين بالايماء اليه عم بالسلام وبالجهد على اللعن على قاتله قل بعد التكبير القول الاتى الذى هو عبارة عن قول السلام عليك

يا ابا عبد الله الى اخره والظاهر ان ماذكره مبنى على ذلك لكنه غير صحيح بل المراد من الحديث ما نبهنا عليه فيما سلف حاصله ان زيارة عاشورا فى البلاد البعيدة تكون على وجهين احدهما ما دل عليه صدر الحديث وهو الايماء اليه عم بالسلام والجهد فى اللعن على قاتله بعد ان برز فى الصحراء او صعد الى سطح مرتفع ثم صلى ركعتين والظاهر منه تادية السنة بالايماء اليه عم بالسلام والجهد فى اللعن على قاتله باى نحو واى لسان كان كل ذلك قبل ان تزول الشمس ثم الندبة والبكاء عليه عم واقامة مصيبته صلوات الله عليه فى داره وتعزية بعضهم بعضا بما تقدم والزيارة اما عبارة عن مجموع ذلك او يكون الندبة والبكاء بعد الصلوة واقامة المصيبة والتعزية مما توقف عليه استحقاق ذلك الثواب والثانى ما رواه علقمة بعد ان سمع الكيفية المذكورة منه عم وسال حيث قال قلت لابى جعفر عم علمنى دعاء ادعو به ذلك اليوم اذا انا زرته من قرب واومات من بعد البلاد ومن دارى بالسلام عليه بناء على انه عم لما بين ثواب زيارته عم من قرب ثواب زيارته من البعد استدعى منه عم بيان عين ما يقوله عند ارادة الزيارة فى القرب والبعد وقوله اذا انا زرته من قرب فيه احتمالان احدهما طلب دعاء الذى يدعو به بعد ان زاره والثانى طلب ما يقوله حال ارادة الزيارة والظاهر ان مراده الثانى لوجوه منها ان المناسب فى امثال المقام طلب ما يقوله حين ارادة الزيارة لا طلب ما يقوله بعد الزيارة لوضوح ان المناسب فيما اذا صدر من المطاع ان من زاره فله كذا السوال عن اصل الزيارة لا ما يدعو به بعدها وهو ظاهر وهكذا الحال فى قوله عم او مات من بعد البلاد اذ تقدير علمنى دعاء ادعو به ذلك اليوم اذا انا او مات من بعد البلاد بالسلام اليه فيكون السوال عما يقوله حين ارادة الايماء اليه بالسلام لا ما يدعو به بعد ان او ما اليه بالسلام وهو ايضا ظاهر لا خفاء فيه ومنها ان ما ذكره فى مقام جواب هذا السوال هو المصداق لما اجمله عم فى الاول وهو قوله واو ما اليه بالسلام واجتهد فى الدعاء على قاتله لوضوح ان ما ذكره عم فى مقام الجواب وهو السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره اما ان يكون ايماء اليه بالسلام او لعنا على قاتله بانواع العذاب ومنها انه المتبادر من سوق الكلام كما لا يخفى على اولى التامل والاحلام ومنها وهو اظهر الجميع وهو حكاية سيف بن عميرة مع صفوان حيث اتى صفوان حال الايماء اليه عم بما رواه علقمة عنه عم ثم صلى بعده لقوله فدعا صفوان بالزيارة التى رواها علقمة بن محمد الحضرمى عن ابى جعفر عم فى يوم عاشورا ثم صلى ركعتين الى اخر ما سلف والحاصل ان ما ذكره شيخنا الكفعمى مبنى على الاحتمال الاول لكن الظاهر الذى لا ينبغى التامل فيه انما هو الثانى فما ذكره قدس الله روحه فليس بصحيح ايضا مضافا الى انا نقول على فرض تسليمه ليس المدلول عليه بالحديث المذكور الا الركعتين فعلى فرض تسليم ان يكون المراد من قوله عم اذا انت صليت الركعتين بعد ان يومى اليه بالسلام فقل عند الايماء القول المذكور باسره ينبغى الاتيان به بعد الركعتين فمن اين يحكم بالركعتين الاخيرتين اللتين ذكرهما بعد الاتيان بدعاء السجدة فالتحقيق المدلول عليه بالحديث الذى هو الاصل فى شرعية تلك الزيارة الجليلة هو ما نبهنا عليه وهو الذى

اورده شیخنا المفید فی مزاره عند بیان کیفیة تلک الزیارة الشریفة رفع الله مقامه فی الجنة العالیة وله
الحمد والشکر والمنة وصلواته علی اکمل من ختمت به الرسالة و افضل من فوضت الیه الوصایة و اولاده
الاطایب الاماجد الزاکیة س شخصی تاخیر در اتیان بصلوة ظهر نموده تا بحدی که ملاحظه نمود معتقد
این شد که بمقدار چهار رکعت زیاده از وقت باقی نمانده بنابراین اعتقاد نماز عصر را مقدم داشت و بعد
از فراغ از نماز عصر فساد اعتقاد این شخص ظاهر شد و معلوم شد که بمقدار چهار رکعت دیگر یا کمتر
بغروب شمس باقی مانده در اینوقت چه کند ج ظاهر اینست که نماز عصر که کرده صحیح بوده باشد
اتیان بنماز ظهر مینماید بنیت قضا لکن احتیاط اینست که دو باره نماز عصر را بکند بنیت قربه بعد از ان
نماز ظهر را قضا نماید س شخصی در اخر وقت دهن او خون امده و خون قطع نمیشود و نماز ننموده تکلیف
او چه چیز است ج مشغول نماز شود در هر وقت که اب دهن اندازد دستمال در دست گرفته اب دهن
را بان دستمال اندازد بنحوی که اب دهن بلب نرسد یا بزمین اندازد و اگر هیچ یک ممکن نبوده باشد
مثل اینکه دستمال نداشته باشد و صلوة در مسجد بوده باشد اب دهن را بلباس خود اندازد و اگر لباس
نداشته باشد اب دهن را ببدن خود اندازد و نجاست لباس و بدن در چنین صورت مضر نیست نعم لا
اب دهن که بخون مخلوط باشد بلعیدن ان جایز نیست و نماز نیز ساقط نیست تدبیر انست که مذکور شد س
شخصی بقصد سفر از منزل خود بیرون رفت و در اثنای راه رای او منحرف شد نماز را قصر کند یا تمام
روزه بگیرد یا نه ج این متصور بچند صورت میشود اول انست که بعد از طی هشت فرسخ فصاعدا
رای او منحرف شد در اینصورت بی اشکال نماز را قصر میکند و روزه را جایز نیست بگیرد مگر
در صورتی که قصد اقامه در انجا یا در اثنای معاودت نماید دوم انست که انحراف رای قبل از بلوغ
بچهار فرسخ هم رسید در اینصورت بی اشکال نماز را اتمام مینماید خواه در انجا که رای او منحرف شده
باشد یا در معاودت و همچنین روزه میتواند گرفت سیم انست که بعد از بلوغ بچهار فرسخ و قبل
از بلوغ بهشت فرسخ انحراف هم رسید در اینصورت حکم خالی از اشکال نیست نظر باینکه از انجا که
رای او منحرف شده الی منزل او بقدر مسافت که معتبر است در قصر نیست و فرقست مابین این صورت
و صورتی که از منزل خود بیرون رود بقصد چهار فرسخ و قصد معاودت در ان یوم یا قبل از انقضاء
عشرة ایام داشته باشد چنانچه ظاهر است باندک تاملی لکن باز لازم است که قصر نماید * کما هو المستفاد من
الصحیح ان کنت سرت فی یومک بریدا فکان علیک حین رجعت ان تصلی بالتقصیر لانک کنت مسافرا الی
ان تصیر الی منزلک و الموثق المروی عن اسحق بن عمار قال سئلت ابا الحسن ع عن قوم خرجوا فی سفر
فلما انتهوا الی الموضع الذی یجب علیه فیه التقصیر قصروا من الصلوة فلما صاروا علی فرسخین او علی ثلثة
فراسخ او علی اربعة فراسخ تخلف عنهم رجل لا یستقیم لهم سفرهم الا به فاقاموا ینتظرون مجیئه الیهم وهم
لا یستقیم لهم السفر الا بمجیئه الیهم و اقاموا علی ذلک ایاما لا یدرون هل یمضون فی سفرهم او ینصرفون

هل ینبغی لهم ان یتموا الصلوة او یقیموا علی تقصیرهم قال ان کانوا بلغوا مسیرة اربع فراسخ فلیقیموا علی
تقصیرهم اقاموا ام انصرفوا و ان کانوا ساروا اقل من اربع فراسخ فلیتموا الصلوة اقاموا او انصرفوا فاذا
مضوا فلیقصروا س کسی عازم سفر شد قبل از بلوغ بچهار فرسخ رای او منحرف شد مقرر فرموده اند
بعد از انحراف رای او نماز را اتمام مینماید و نمازی که قبل از انحراف رای قصر نموده اعاده یا قضای ان
لازم است یا نه یا فرق ما بین بقای وقت و خروج وقت میباشد ج اما قضای ان صلوة پس بی اشکال
ثابت نیست و اما اعاده ان با بقای وقت ان نیز ظاهر اینست که واجب نبوده باشد نظر باینکه امتثال امر
مقتضی اجزاست لکن اگر بعنوان استحباب در این وقت اعاده نماید بد نیست نظر بحدیثی که وارد شده
و ان حدیث اینست * ان کان قصر ثم رجع عن نیته اعاد الصلوة لکنه لضعف سنده لا یصلح لان یعول
علیه فی الوجوب سیما بعد معارضته بالصحیح الدال علی عدم الوجوب قال ع تمت صلوته و لا یعید س
شخصی در اول عازم سفر شد و در اثنای طریق رای او منحرف شد حکم ان از قرار تفصیل سابق
معلوم شد لکن مقصود حال این است که این شخص ثانیا رای او منحرف شد یعنی بعد از رجوع از عزم
سفر باز عازم سفر گردید در این وقت مسافت معتبر است از همین محل که ثانیا عازم سفر گردیده یا در حکم
سفر اول است یعنی مسافت اعتبار میشود از منزل اول ج این در صورتی که رجوع از قصد اول
بعد از بلوغ باربعة فراسخ فصاعدا بوده باشد مثمر ثمر معتد بها نیست نظر بانچه مذکور شد که در این
صورت نماز را قصر میکند پس لزوم قصر در صورت عدول از ان قصد بطریق اولی خواهد بود و اما
در صورت دیگر یعنی رجوع از سفر قبل از بلوغ باربعة فراسخ بوده باشد ممکن است که گفته شود
اعتبار مسافت از منزل خود خواهد بود اگرچه بعد از رجوع از قصد اول نماز را اتمام نموده باشد نظر
باینکه این شخص مسافر بود و حکم سفر از او ساقط شد بجهة رجوع از قصد و مفروض اینست از این
قصد رجوع نمود پس حکم اول در حق او عود خواهد نمود لکن ظاهر اینست که اعتبار مسافت از ان
محلی که رجوع از قصد اول نموده باید نمود نظر باینکه این شخص بعد از عدول از عزم سفر حکم
سفر از او ساقط و اتمام صلوة در حق او متعین شد و مقتضای استصحاب حکم بقای ان دو حکم است
تا رفع ان مشخص شود و این معلوم نیست و ثمره در صورتی ظاهر میشود که بعد از رجوع از قصد
اول عازم مسافتی باشد که اقل از ثمانیه فراسخ بوده باشد و ناوی اقامه عشرة ایام در انجا بوده باشد بنا
بر مختار نماز را اتمام میکند در این صورت س کسی بعزم چهار فرسخ از منزل خود بیرون میرود نماز را
تمام نماید یا قصر ج این مسئله متصور بسه صورت میشود اول انست که ناوی اقامه عشرة ایام میباشد
در چهار فرسخی در اینصورت بی اشکال نماز را اتمام میکند و اگر شهر رمضان المبارک بوده باشد
روزه را میگیرد دوم انست که قصد معاودت همان روز را دارد یا قصد معاودت بعد از ورود
دار دبلا فاصله عرفیه اگرچه معاودت در شب شود در اینصورت در حق او قصر صلوة و افطار صوم

متعین است صورت سیم مخالف با دو صورت مسطوره است یعنی ناوی اقامهٔ عشرهٔ ایام نیست و قصد
مراجعت در ان روز رانداردبمعنی که مذکور شد یعنی قصد مراجعت ان روز را ندارد و ناوی
اقامهٔ عشرهٔ ایام هم نیست بلکه مقصودش اینست که قبل از انقضای ده روز معاودت نماید در این
صورت ظاهر اینست که قصر درحق او متعین است لکن احتیاط اینست که در صلوة جمع ما بین قصر و اتمام
نماید و در صوم افطار نماید لکن قضا نیز بعمل اورد س اوقات نماز نافله ظهرین و وقت فضیلت
ظهرین را بحسب مقدار زمان اگر بیان نمایند باعث نفع عام بعامه خلایق میگردد ج مقدار ذراع
یا قدمین در تحدید وقت نافله ظهر بنابر مشهور و حق که در نصوص وارد شده و هم چنین ذراعین
یا اربعة اقدام در تحدید نافله عصر و مقدار بلوغ ظل شاخص بمثل شاخص در تحدید وقت فضیلت
ظهر و دو مثل شاخص در تحدید فضیلت عصر بحسب اختلاف فصول مختلف است ما در بیان این مطلب
اقتصار میکنیم بذکر بعض از فصول و سایر اوقات بالمقایسه بان عمل میتوان نمود پس میگوئیم وقتی که
افتاب در اول جدی باشد که اول چله بزرگ است ظاهر اینست که وقت نافله ظهر تا یک ساعت و نصف
ساعت و هفت دقیقه باقی باشد و وقت نافله عصر در وقت مذکور تا دو ساعت و ده دقیقه و وقت
فضیلت ظهر تا دو ساعت و نیم و دوازده دقیقه و وقت فضیلت عصر تا سه ساعت و بیست و دو دقیقه
باقی باشد و در وقتی که افتاب در وسط جدی بوده باشد وقت نافله ظهر تا یکساعت و نیم و هشت
دقیقه و وقت نافله عصر در دو ساعت و دوازده دقیقه و وقت فضیلهٔ ظهر تا دو ساعت و نیم و چهارده
دقیقه و وقت فضیلت عصر تا سه ساعت و بیست و پنج دقیقه باقی باشد و در اخر جدی که متصل باول
دلو است وقت نافله ظهر تا یک ساعت و نیم و ده دقیقه و وقت نافله عصر تا دو ساعت و هفده دقیقه و
وقت فضیلت ظهر تا دو ساعت و نیم و نوزده دقیقه و وقت فضیلت عصر تا سه ساعت و نیم و دو دقیقه
باقی بوده باشد و از انچه مذکور شد وقت نافله ظهرین و وقت فضیلت انها در قوس معلوم میشود چه
اول قوس مثل اخر جدی است و وسط ان مثل وسط ان و اخر قوس مثل اول جدی و وقت نافله ظهر
در وسط دلو بمقدار یک ساعت و نصف ساعت و شانزده دقیقه است و در اخر دلو که متصل است باول
حوت بمقدار یک ساعت و نصف ساعت مجملا و وقت نافله ظهر در اول جدی تا یک ساعت و نیم و هفت
دقیقه ظاهر اینست که باقی باشد و در اول سرطان تا یک ساعت و نیم و یازده دقیقه و وقت نافله عصر
در اول جدی تا دو ساعت و ده دقیقه و در اول سرطان تا دو ساعت و نیم و هشت دقیقه مجملا بعد
از تحقق زوال تا یک ساعت و نیم و هفت دقیقه در جمیع فصول نافله ظهر اداست و نافله عصر تا دو
ساعت و ده دقیقه و وقت فضیلهٔ ظهر در اول جدی تا دو ساعت و نیم و دوازده دقیقه و در اول
سرطان تا سه ساعت و نیم و هفت دقیقه و وقت فضیلت عصر در اول جدی تا سه ساعت و بیست و دو
دقیقه و در اول سرطان چهار ساعت و نیم و سیزده دقیقه مجملا نماز ظهر را اگر بعد از زوال تا دو

ساعت و نیم و بیست و دو دقیقه بعمل اورد در جمیع فصول پس نماز ظهر را در وقت فضیلت در اکرده
خواهد بود و هم چنین نماز عصر را در سه ساعت و بیست و دو دقیقه باینمعنی که وقت فضیلت ظهر
کمتر از دو ساعت و نیم و دو دقیقه نمیشود و هم چنین وقت فضیلت عصر کمتر از سه ساعت و بیست
و دو دقیقه نمیشود و هم چنین ابتدای وقت فضیلت ظهر زیاده از سه ساعت و نیم و هفت دقیقه نمیشود
چنانچه امتداد وقت فضیلت عصر علاوه از چهار ساعت و نیم و سیزده دقیقه نمیشود پس این غایت
امتداد وقت فضیلت دو نماز است و لکن وقتی که شمس در راس سرطان بوده باشد چنانچه قبل
مذکور شد غایت انتقاص است لکن وقتی که شمس در راس جدی بوده باشد و در غیر این دو حالت
متوسط ما بین حد بیست رعایة انچه در راس جدی مذکور شد کفایت میکند در مطلب س کسی مشغول
نماز است دیگری وارد میشود سلام میکند رد سلام واجبست یا نه در صورت وجوب بچه صیغه
اتیان نماید و هرگاه سلام کننده بطریق متعارف بین عوام الناس بگوید سلام جواب لازم است خواه
در نماز بوده باشد یا در غیر نماز یا نه التماس اینست که احکام این مسئله را مفصلا بیان فرمایند که بسیار
ضرور و عام البلوی است ج صیغه متداوله سلام شش است اول سلام علیکم دوم السلام علیکم سیم
علیکم السلام چهارم سلام علیک پنجم السلام علیک ششم علیک السلام بعد از ملاحظه هر یک از صیغ ست
مذکوره با ان و بغیر ان اقسام مسئله میرسد بسی و شش قسم مثل اینکه سلام کننده میگوید سلام علیکم
جواب ان ممکن است بسلام علیکم و السلام علیکم و علیکم السلام و سلام علیک و السلام علیک و علیک
السلام و هم چنین است سایر اقسام ظاهر اینست در حالتی که کسی سلام کند بر مصلی بهر یک از صیغ ست
که بوده باشد لازم است رد نماید بمثل ان پس اگر بگوید السلام علیکم مصلی در نماز لازم است که
رد نماید بهمین نحو حتی انکه اگر اسقاط الف و لام نماید و بگوید سلام علیکم جایز نخواهد بود بلکه دور
نیست که موجب بطلان نماز شود و هم چنین اگر بگوید علیکم السلام مصلی در مقام رد لازم است که
بگوید علیکم السلام و بغیر این جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز خواهد بود و هم چنین است در السلام
علیک یا سلام علیک یا علیک السلام مجملا معتبر در جواب از مصلی انست که اتیان نماید بمثل ان صیغه که
از سلام کننده صادر شده بخصوصه کلامی که در این مقام است در چند مطلب است اول انست که
مسلم و مسلم علیه باعتبار وحدة هر دو یا تعدد هر دو یا وحدة احدهما و تعدد دیگری منقسم میشود
بچهار قسم اول انست که مسلم واحد است و مسلم علیه نیز واحد است حکم ان انست که مذکور شد یعنی
اگر مسلم علیه در نماز بوده باشد لازم است که اقتصار نماید بمثل ان صیغه و اگر در خارج نماز بوده باشد
میتوان اتیان نمود بمثل ان و باحسن از ان دوم انست که هر دو متعدد باشند مسلم متعدد و مسلم علیه
نیز متعدد در اینصورت رد بر همه مسلم علیهم لازم است پس هرگاه همه بیک دفعه رد سلام نموده
اند حرجی نیست خواه همه مشغول نماز بوده باشند یا هیچ یک مشغول نبوده باشند یا بعضی مشغول نماز

ود،باشد و بعضی در خارج نماز لکن در صورت اشتغال بنماز لازم است اتیان نماید بمثل ان صیغه
که از مسلمین صادر شده و اما هرگاه بعضی از انها سبقت نمایند در جواب ظاهر اینست فعل ان مسقط
وجوب از دیگران بوده باشد در صورتی که قصد رد از همه کرده باشد پس در حق دیگران رد لازم
نخواهد بود لکن هرگاه در خارج نماز بوده باشد مستحب است در حق هر یک اتیان برد نموده باشد و
اما در حق انکس که مشغول نماز بوده باشد در اینصورت جایز نیست کلامی که در این مقام است اینست
که اینا انچه مذکور شد مختص است بصورتی که همه متفق بوده باشند در لفظ سلام مثل اینکه صیغه
صادره از همه سلام علیکم برده باشد مثلا و اما هرگاه مختلف بوده باشد مثل انکه بعضی سلام علیکم
گفته و بعضی السلام علیکم و بعضی سلام علیک ایا در اینصورة اکتفا بر دیک صیغه میتوان نمود خواه
در خارج نماز بوده باشد یا در اثنای نماز مسئله محل اشکالست ظاهر اینست که اکتفا بر دیک صیغه میتوان
نمود اگرچه در اثنای نماز بوده باشد سیم انست که مسلم متعدد بوده باشد مسلم علیه واحد در اینصورت
نیز هرگاه قصد همه کند یک رد اکتفا میتواند نمود بلکه اگر در اثنای نماز بوده باشد در صورتی که در
یک صیغه قصد رد همه نموده اتیان بصیغه سلام متعدد نمیتواند نمود بلکه دور نیست در خارج نماز نیز
چنین بوده باشد نظر باینکه امتثال رد واحدی که در ان قصد همه نموده باشد حاصل شد حکم برجحان
بعد از ان اگرچه بطریق استحباب برده باشد محتاج بدلیلست مخفی نماند انچه مذکور شد در صورتیست
که شروع برد سلام بعد از فراغ همه سلام کننده بوده باشد از صیغه سلام و اما هرگاه شروع برد سلام
قبل از فراغ بعضی از انها بوده باشد از صیغه سلام یا قبل از شروع بعضی بوده باشد بسلام البته اکتفا
بیک رد نمیتوان نمود چهارم انست که مسلم واحد بوده باشد مسلم علیه متعدد در این صورت نیز هرگاه
یک نفر سبقت در رد نمود دیگران اکتفا بان میتوانند نمود لکن در حق باقی مستحب است اتیان برد نموده
باشند لکن در غیر نماز و اما در حق مصلی رد ثانیا ثابت نیست بلکه جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز
است این در صورتی است که انکس که اقدام برد سلام نموده از جمله مکلفین بوده باشد و اما هرگاه غیر
مکلف بوده باشد ظاهر اینست که موجب سقوط تکلیف نشود پس بر بعضی از مکلفین رد واجب خواهد
بود خواه در اثنای نماز بوده باشد یا خارج نماز فرقی در این باب ظاهرا در هر دو حالت نیست و اما هرگاه
سلام کننده غیر مکلف بوده باشد ظاهر اینست رد سلام بر مسلم علیه لازم است اگرچه در اثنای نماز بوده
باشد* مسئله در بیان تسلیم بعضی بر بعضی بدانکه مسلم و مسلم علیه یا متحد است یا متعدد یا مسلم
متعدد است و مسلم علیه متحد یا بعکس ان یعنی مسلم متحد است و مسلم علیه متعدد پس در این چهار
مطلب است مطلب اول انست که مسلم و مسلم علیه متحد بوده باشد و این خالی از این نیست مسلم علیه یا
در نماز است یا در خارج نماز و علی التقدیرین مسلم یا مکلف است یا غیر مکلف و بر جمیع تقادیر مسلم
یا ذکور است یا اناث بر جمیع تقادیر صیغه سلامی که از ان شخص صادر میشود یا صحیح است یا غیر صحیح

پس در این مقام چند مبحث است اول انست که مسلم مکلف و مرد بوده باشد و صیغه سلام صادره از او
صحیح بوده باشد و مسلم علیه مشغول در نماز نبوده باشد در اینصورت تشکیکی در وجوب رد سلام
نیست لکن جایز است در مقام رد اتیان بصیغه مماثل نماید چنانچه جایز است اتیان باحسن نماید مثلا هرگاه
سلام کننده چنین گوید سلام علیکم و مسلم علیه مشغول نماز نبوده باشد اتیان بجواب بچندین نحو میتواند
نمود اول سلام علیکم دوم السلام علیکم سیم علیکم السلام در هر یک با ضم ورحمة الله وبرکاته و عدم
ان پس بشش طریق اتیان بجواب میتواند نمود لکن احسن از سه صیغه مجرد علیکم السلام است چنانچه
همین صیغه با ضمیمه احسن از همه است اگرچه با ضمیمه بوده باشد دوم مثل انست که مذکور شد لکن
مسلم علیه در نماز بوده باشد در اینصورت لازم است که اتیان نماید بمثل صیغه که از مسلم صادر شده
پس هرگاه سلام کننده بگوید سلام علیکم بر مصلی لازم است که بگوید سلام علیکم علیکم السلام
جایز نیست و همچنین جایز نیست که بگوید السلام علیکم یا سلام علیک یا علیک السلام یا السلام علیک
و ظاهر اینست که چنین بوده باشد در صورتی که سلام کننده هر یک از صیغه خمس را اختیار نماید در
مقام سلام یعنی لازم است که مثل همان صیغه را در اثنای نماز رد نماید اتیان بلفظ مغایر جایز نیست
اگرچه در بعضی حروف بوده باشد خواه در زیادتی بوده باشد یا در نقصان مثل اینکه سلام کننده
بگوید السلام علیکم بر مسلم علیه مصلی لازم است که بهمین صیغه رد نماید و جایز نیست در مقام رد
اسقاط الف و لام نماید چنانچه جایز نیست در صیغه خطاب اتیان بلفظ مفرد نماید که بگوید السلام علیک
و هرگاه سلام کننده بگوید سلام علیک در مقام جواب جایز نیست بگوید السلام علیکم یا السلام علیک
بلکه لازم است در مقام رد اتیان نماید بهمان صیغه سیم انست که سلام کننده زن بوده باشد و در این
صورت مسلم علیه مثل سابق یا در خارج نماز است یا در اثنای نماز و علی التقدیرین زن یا محرم است
یا غیر محرم و در صورت محرمیت یا عالمست باینکه اجنبی صوت او را میشنود یا نه و در صورت محرمیت
و عدم علم باستماع اجنبی صوت او را قطعا جواب لازم است خواه در نماز بوده باشد یا در خارج نماز
حکم صیغه در نماز و در خارج نماز بهمان نحواست که در مرد مذکور شد و تفاوتی در این باب نیست
میان مرد و زن و در صورت محرمیت زن و علم او باستماع اجنبی صوت او را مسئله خالی از اشکال
نیست نظر باینکه مسئله مبتنی بر اینست که در حق زن حرام است که اسماع کند صوت خود را نسبت
باجنبی بعنوان اطلاق یا نه ظاهر اینست که حکم بحرمت بعنوان اطلاق نتوان نمود پس رد واجب خواهد
بود اگرچه در اثنای نماز بوده باشد لکن احتیاط در دین مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام و انچه مذکور
شد در صورتی بود که زن مسلمه از محارم مرد بوده باشد و اما هرگاه غیر محرم بوده باشد پس حکم در
این انست که مذکور شد پس واجب است رد خواه در اثنای نماز بوده باشد یا در خارج نماز لیکن چنانچه
مذکور شد در غایة احتیاط مقتضی اینست که اعاده نماز کند بعد از اتمام چهارم انست که سلام کننده غیر

مکلف بوده باشد خواه مسلم علیه در نماز بوده باشد یا در خارج نماز ظاهر اینست که هرگاه ممیز بوده
باشد رد سلام او واجب بوده باشد اگرچه مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد لکن احتیاط در این مقام
به اعادهٔ نماز است بعد از اتمام پنجم آنست که سلام کننده در مقام سلام اقتصار نماید بلفظ سلام چنانچه
متعارف ما بین کثیری از عوام و نسوان است خواه سلام کننده مکلف بوده باشد یا غیر مکلف ظاهر
اینست رد چنین سلام واجب نبوده باشد امر در خارج نماز سهل است اشکالی که هست در اثنای نماز
است ظاهر اینست که رد واجب بلکه جایز نبوده باشد بلکه رد ظاهر اینست که موجب فساد نماز است اما این
در صورتیست که از نسوان و عوام الناس صادر شود و اما هرگاه از شخص عالم صادر شود که سلام را
از جمله مبتدای محذوف الخبر قصد نماید و خبر محذوف منوی او بوده باشد در اینصورت رد نماید
ششم آنست که سلام کننده غیر مسلم بوده باشد مثل یهود در اینصورت اگر مسلم علیه در غیر نماز بوده باشد
ظاهر اینست که رد واجب بوده باشد در مقام رد لازم است اختصار نماید بعلیک یا بعلیکم یعنی با افراد
صیغهٔ خطاب یا بجمع هر دو خوب است و اما اگر مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد در اینصورت ظاهر
اینست که رد واجب بلکه جایز نبوده باشد بلکه اگر رد نماید موجب بطلان نماز میشود بدانکه مناسب در
این مقام تنبیه بر چند امر است اول آنست که هرگاه مسلم علیه مشغول نماز بوده باشد اگر وقت سلام مشغول
تلاوت یا ذکر نبوده باشد همان وقت لازم است اتیان بلفظ سلام نماید تاخیر جایز نیست و اما هرگاه در
اثنای قرائت یا ذکر بوده باشد اگر در اثنای کلمه نبوده باشد خود را بمحل وقف رسانیده قطع قرائت نماید
بعد از آن رد نماید در اثنای کلمه قطع کلمه ننماید دوم آنست آنچه مذکور شد که رد سلام واجبست
در وقتیست که مشخص باشد که مقصود سلام کننده این شخص است و اما هرگاه تشکیک داشته باشد در
اینصورت رد سلام واجب نیست بلکه اگر در اثنای نماز بوده باشد رد جایز نیست پس اگر در چنین صورتی
رد سلام نماید موجب بطلان نماز میشود سیم آنست آنچه مذکور شد که در اثنای نماز لازم است که رد نماید
بمثل آن صیغه که از سلام کننده صادر شده این در صورتی است که تشکیکی و اشتباهی در آن صیغه
نداشته باشد و اما هرگاه شک داشته باشد نمیداند صیغهٔ صادره از آن السلام علیکم بوده یا سلام علیکم
و هکذا آیا در اینصورت اگر مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد رد جایز خواهد بود یا نه مسئله محل اشکال
است لکن ظاهر اینست رد جایز بلکه واجب خواهد بود چهارم آنست ابتدا بسلام مستحب است و رد
سلام واجب است هرگاه مسلم و مسلم علیه مشخص است و گاه هست توارد سلامین میشود قصد هر یک
آن بوده که ابتدا بسلام بوده باشد صیغه سلام از این صادر شد بهمین قصد چنانچه از دیگری نیز بهمین
قصد صادر شد هر دو یکدفعه اتیان بسلام نمودند در اینصورت بر هر دو لازم است رد سلام دیگری
نموده باشند و اگر چنین ننمایند هر دو تارک واجب خواهند بود مطلب دوم آنست که مسلم و مسلم علیه
هر دو متعدد باشند در اینصورت هرگاه مسلم علیه شروع برد نماید بعد از فراغ همه از صیغه سلام ظاهر

اینست که اکتفا برد از یک نفر از مسلم علیه میتوانند نمود و رد بر هر فرد از افراد مسلم علیه لازم نیست بلکه
رد یکنفر مسقط تکلیف از دیگران خواهد بود لکن هرگاه در خارج از نماز باشد اگرچه همه اکتفا بیک
ردی که صادر شده از یک نفر میتوانند نمود لکن دور نیست که رد در حق هر یک مستحب بوده باشد
و اما هرگاه همه مشغول نماز بوده باشند در اینصورت اگر صیغه صادره از همه مسلمین یک صیغه بوده
باشد مثل آنکه همه بگویند سلام علیکم در اینصورت اگر همه یکدفعه اتیان برد نمایند مثل آنکه همه
یکدفعه گفتند سلام علیکم اشکالی نیست و همچنین هرگاه یک نفر سبقت نمود برد و گفت سلام علیکم باز
اشکالی نیست لکن ظاهر اینست که برد دیگران لازم بوده باشد که اکتفا بفعل همان یکنفر نموده باشند پس
دیگری در اینصورت اقدام برد سلام نمیتواند نمود بلکه رد ثانی در اینصورت موجب بطلان نماز
میشود نسبت بهمان شخص لکن این در وقتی است که رد از مکلفین صادر شده باشد و اکتفا برد غیر
مکلف نمیتوانند نمود بلکه لازم است همه دفعة یا یکنفر اقدام برد نماید اشکالی که در این مقام هست این
است که هرگاه فرض شود صیغه سلام صادره از مسلمین مختلف بوده باشد مثل اینکه بعضی گویند سلام
علیکم و بعضی السلام علیکم و بعضی سلام علیک نظر باینکه در نماز چنانچه سابق مذکور شد لازم است
که مماثل اتیان نماید در مقام رد بمثل صیغه که صادر شده باشد از مسلم در صورتی که صیغهٔ صادره
از مسلمین مختلف بوده باشد تکلیف مسلم علیهم چه چیز است ظاهر اینست مراعات مثلیت در اینصورت
معتبر نبوده باشد نظر باینکه بنا بر اعتبار رعایت تماثل در اینصورت لازم می آید که حکم کرده شود بر هر
فردی از افراد مسلمین علیهم لازم بوده باشد رد سلام نمایند بعدد مسلمین که صیغه سلام الفاظ مختلف باشد
مثلا هرگاه فرض شود عدد مسلمین شش بوده باشد و مسلم علیهم نیز فرض کنیم شش نفر بوده باشد و
فرض شود صیغه صادرهٔ از بعض مسلمین سلام علیکم و از بعضی علیکم السلام و از بعضی السلام علیکم و از
بعضی سلام علیک و از بعضی علیک السلام و از سادس السلام علیک پس لازم خواهد بود بنا بر فرض مذکور
بر هر شش نفر از مسلم علیهم اتیان بشش صیغه سلام نمایند نیت نماید در هر صیغه رد کسی را که آن صیغه
از آن شخص صادر شده تا رد مماثل نسبت بهمه متحقق شود دلیل بر لزوم اعتبار مماثلت در مثل اینصورة
ندارم بلکه دلیل بر نحو بر این ندارم نظر باینکه ظاهر از احادیث داله بر اعتبار مماثلت صورت
وحدت مسلم است پس تمسک بآن در صورت مفروضه ممکن نیست پس بنا بر این اتیان برد بنحو مسطور
موجب بطلان نماز خواهد بود پس لازم است در این مقام متمسک شویم بادله عامه مثل آیه تحیة و غیرها
و مقتضای آن لزوم رد است فی الجمله پس در اینصورة ظاهر اینست که لازم بوده باشد اجتزاء شود بیکی
از صیغ مذکوره نظر باینکه در یک صیغه نیت رد همه خواهد بود پس اختیار صیغه نماید که مشتمل بر صیغهٔ
خطاب جمع بوده باشد مثل سلام علیکم نه سلام علیک این در صورتی بود که یکنفر از مسلم علیهم سبقت
در رد نماید و اما هرگاه همه در یکدفعه اقدام برد نمایند مختار خواهد بود هر یک در اختیار صیغه کاه

ثبوت حق خواهند بود و کلامی هست مختلف کلامی که در اینمقام هست این است که ایا اقدام جمیع برد
موقوف است بعدم علم باقدام بعض برد یا نه بلکه جایز است اگرچه عالم بوده باشد براینکه بعضی اقدام برد
خواهند نمود ظاهر اینست نظر بثبوت مقتضی تکلیف در حق جمیع و رفع ان در صورتی میشود که رد
از بعض صادر شود بالفعل مادامی که صادر نشده است جایز است اقدام بان اگرچه قاطع بوده باشد که
بعضی اقدام بان خواهند نمود مخفی نماند انچه مذکور شد در صورتی بود که همه مسلم علیهم مشغول
نماز بوده باشند و اما هرگاه هیچ یک مشغول نماز نبوده باشند در این صورت باز ظاهر اینست که اجتزاء
بصدور رد از یکنفر میتوانند نمود ولکن مذکور شد که ظاهر اینست که مستحب در حق غیر از ان یکنفر که
سبقت در رد نموده انست که اتیان برد نماید بدانکه این استحباب موءدی میشود باختیار کردن هر یک
صیغه را چنانچه موءدی میشود باختیار کردن بعضی غیر انچه را که دیگری اتیان نموده لکن حال در اختیار
نمودن صیغه جمع در کاف خطاب و صیغه مفرده بنحویست که مذکور شد و از انچه مذکور شد حکم
مسئله در صورتی که بعضی از مسلم علیهم مشغول نماز بوده باشند و بعضی مشغول نماز نبوده باشند
ظاهر است مجملا در صورت تعدد مسلم علیهم یا کل مشغول نماز میباشند یا کل در خارج نماز میباشند
یا مختلف بعضی مشغول نماز میباشند و بعضی خارج نماز حکم در دو صورت اولی صریحا مذکور
شد و حکم در صورت ثالثه دانسته میشود از انچه مذکور شد در دو صورت مطلب سیم در صورت
وحدت مسلم و تعدد مسلم علیهم است بدانکه هرگاه مسلم متحد بوده باشد و مسلم علیهم متعدد در
اینصورت نیز اقسام ثلثه مذکوره محتمل است یا همه مسلم علیهم مشغول نماز میباشند یا هیچ یک مشغول نماز
نیستند یا بعضی مشغول نماز میباشند بخلاف بعض دیگر حکم همه بنحویست که مذکور شد بلکه جواز
اجتزاء در مقام رد بیکنفر در صورت تعدد مسلمین مقتضی جواز اکتفای بانست در صورت وحدت
مسلم بطریق اولی و حکایت استحباب رد در حق غیر مسبق برد در صورت عدم اشتغال بنماز و عدم
استحباب بلکه عدم جواز ان در صورت اشتغال بنماز بنحویست که مذکور شد مخفی نماند انچه مذکور شد
که رد بعض در صورت تعدد مسلم علیهم کفایت میکند در سقوط تکلیف در حق دیگران ظاهر
اینست این در صورتیست که ان بعض از جمله مکلفین بوده باشد پس هرگاه این بعض مکلف نبوده
باشد ظاهر اینست که رد او سقوط تکلیف در حق مکلفین نبوده باشد پس مکلفین اکتفا برد غیر مکلف
نمیتوانند نمود پس اتیان برد در چنین صورت لازم خواهد بود امر در خارج نماز اگرچه اسهل است نظر
باینکه امر مردد است در این حال مابین وجوب و استحباب نظر باینکه برفرض سقوط تکلیف رد در
اینصورت مستحب خواهد بود و در صورت عدم سقوط واجب و احتمال حرمت در اینصورت قایم نیست
پس عقل قاضی در حسن فعل است در اینصورت لهذا احتیاط در رد خواهد بود لکن اشکال در
اثنای نماز است نظر باینکه امر در اینصورت مردد است مابین حرمت و واجب بجهت انکه اگر رد غیر مکلف

مسقط تکلیف شده باشد رد حرام خواهد بود در اینصورت مفری نیست مگر در ترجیح مذکور شد که
ظاهر اینست رد از غیر مکلف مسقط واجب نخواهد بود پس واجب است بر همه مکلفین رد نموده باشند
و هرگاه یکی از انها سبقت در رد نمود از دیگران ساقط خواهد بود در اینصورت در حق دیگران رد
جایز نخواهد بود مطلب چهارم اینست که مسلم متعدد بوده باشد و مسلم علیهم متحد مثل ده نفر یا بیشتر
سلام میکنند بر یکنفر در اینصورت تشکیکی نیست که مسلم علیه واحد اکتفا بیک رد سلام میتواند نمود
بدو شرط اول انست که قصد نماید در حین رد رد جمیع را دوم انست که شروع برد بعد از فراغ همه
مسلمین بوده باشد از صیغه سلام اما هرگاه قصد همه نکرده باشد اکتفا بیک رد نمیتواند نمود بلکه لازم
است نسبت بان کسی که در حین شروع قصد رد سلام او نموده باشد و همچنین هرگاه شروع برد قبل
از فراغ بعضی از صیغه سلام بوده باشد در اینصورت ظاهر اینست که رد نسبت بان شخص لازم
بوده باشد اولی بوجوب انست که بعد از شروع مسلم علیه برد یا در حین شروع برد بعضی ابتدا بسلام
نماید کلامی که در این مقام است اینست که ایا رد دیگر در حق مسلم علیه در صورت تعدد و نه مطلوب
است اگرچه بعنوان استحباب بوده باشد یا نه میگوئیم هرگاه مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد رد ثانیا
در حق او جایز نیست بلکه ظاهر اینست که موجب بطلان نماز شود و اما هرگاه خارج نماز بوده باشد در این
صورت حکم خالی از اشکال نیست نظر باینکه حکم برجحان محتاج بدلیل شرعی است و این ظاهر نیست
مگر اینکه گفته شود هرگاه مسلم واحد بوده باشد مسلم علیه متعدد در اینصورت هرگاه بعضی سبقت
در رد نموده اند در حق دیگران رد مستحب است ثبوت استحباب در صورت وحدت مسلم و تعدد
مسلم علیه مقتضی ثبوت انست در صورت عکس بطریق اولی بدانکه مناسب در این مقام انست که
تنبیه شود بر چند امر اول انست که رد سلام واجب فوریست یعنی بر مسلم علیه واجب است که بعد از فراغ
مسلم از صیغه سلام بدون فاصله عرفیه اتیان بجواب نماید خواه مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد یا
در خارج نماز و در سابق بیان شد که هرگاه در اثنای کلمه بوده باشد اتمام کلمه بلکه رسیدن بمحلی که
وقف بران صحیح بوده باشد منافی با فوریت باینمعنی نیست تشکیکی در اینمطلب نیست کلامی که در
اینمقام هست این است که هرگاه مسلم علیه اخلال بفوریت نمود ایا قضای رد سلام بران لازم است یا نه ظاهر
اینست که حکم بوجوب نتوان کرد اگرچه امر در خارج نماز سهل است نظر باینکه دور نیست احتمال
ثبوت تکلیف در امثال این مقامات کفایت کند در جواز اتیان بمکلف به لکن اشکالی که هست در اثنای
نماز است ظاهر اینست در چنین صورت رد ثابت و جایز نبوده باشد پس هرگاه در اثنای نماز کسی
اخلال بفوریت در رد نمود اتیان برد بعد از ان جایز نیست بلکه رد بعد از ان موجب بطلان نماز خواهد
بود بلی هرگاه مطلع نشد بر سلام مگر بعد از انکه مدتی منقضی شد ایا در این صورت بعد از اطلاع لازم
است اتیان رد نماید یا نه میگوئیم این منقسم میشود بدو قسم اول انست که استماع صیغه سلام نموده باین

نحوی کسی اتیان بصیغه سلام نمود و مقصود ان شخص شخص معینی بود و ان شخص صیغه سلام را
نشنید این نیز بدو قسم منقسم میشود یک قسم انست که نشنیدن این باعتبار موانع سماع بود مثل اینکه
مسلم علیه کر بود شخص مسلم عالم بکر بودن او نبود یا عالم بود و اتیان بصیغه سلام نمود بنحوی که معتقد
این بود که میشنود لکن نشنید بعد از ان صورت بعد از انقضای زمانی که محل فوریت است کسی او را
اعلام نمود که فلان شخص بتو سلام کرد در اینصورت ظاهر اینست که رد سلام بر او واجب بوده باشد
خواه در حال نماز بوده باشد یا خارج نماز س ایا جواب سلام اطفال غیر ممیز واجب است یا نه ج خیر
واجب نیست س هرگاه کسی در نماز اعلام شخصی بکند در امور واجب یا در مستحب چه کند و اگر
مسئله را نداند انرا هم بیان فرمایند و اگر اعلام شخصی کرد و همان حروف را اعاده کند و حرف اول
را به نیت اعلام ان شخص کرده باشد و ثانیه را بنیت نماز بگوید چگونه است ج درصورتی که در اثنای نماز
خواهد مطلبی را بکسی اعلام نماید میتواند اتیان بذکری که خارج از اذکار نماز بوده باشد تلفظ بان
ذکر نماید در ان ذکر قصد اعلام نماید و همچنین میتواند در اذکار مستحبه در نماز چنین چیز را قصد
نماید ظاهر اینست که اذکار واجبه که کیفیت صوت در ان مطلوب نبوده باشد مثل ذکر در رکوع و
سجود که مکلف مخیر است مابین جهر و اخفات جایز باشد که در ان جهر نماید و قصد اعلام نموده باشد
و اما قراءتی که در ان کیفیت صوت مطلوبست پس اگر کیفیت مطلوبه در ان اخفات بوده باشد جهر در
ان بجهة اعلام مطلقا جایز نیست مگر در صورتی که قصد قرائة مطلوبه در نماز نداشته باشد پس اگر
قصد این نماید که از اجزای نماز نبوده باشد در اینصورت اشکالی در جواز نخواهد بود و اما هرگاه
کیفیت مطلوبه جهر بوده باشد در اینصورت حکم بجواز اگرچه خالی از اشکال نیست خصوصا در
صورتی که جهر نماید علاوه از ان قدری که معهود او بوده باشد لکن در اینصورت نیز دور نیست
که جایز بوده باشد لکن اجتناب اقرب بسلامت و انسب بسبیل نجات خواهد بود س هرگاه نماز قضا مثل
نماز عشا را اقتدا بمغرب کرده در وسط نماز بخاطرش امد نماز ظهر را اقتدا کند در ان حال نیت را عدول
کند ایا جایز است یا خیر ج اگر مقصود این بوده که نماز ظهر را اقتدا کند اشتباها عشا نیت نماید نماز نماز
ظهر خواهد بود التفات بنماز عشاء در حین نیت با اینکه قصد او این بود که نماز ظهر را اقتدا کند مضر
نیست و اگر چنین نبود بلکه چنین مید انست که نمازی که در ذمه اوست نماز عشا است و نماز ظهر مقدم
بر نماز عشا بر ذمه او نیست و در اثنای صلوه متذکر شد که نماز ظهری مقدم بر نماز عشا بر ذمه او هست
در اینوقت عدول مینماید از عشا بظهر نماز صحیح خواهد بود س نماز عشا را در تشهد اول سلام داد
حتی سلام اخر را هم گفت و بعد نماز را هم اعاده کرد ایا صحیح است یا خیر ج درصورتی که نماز را در
تشهد اول سلام داده سهوا لازمست بلافصل برخیزد نماز را اتمام نماید بعد از فراغ بلافصل سجده سهو
بعمل اورد تکلیف او اینست و اگر چنین نکرده باشد نماز را باطل نموده باشد اگرچه در این صورت نماز

صحیح است لکن در ابطال صلوة اثم است س هرگاه امام در نماز بحول الله تعالی و قوته بگوید و ماموم
اللهم بحولک و قوتک اقوم و اقعد بگوید جایز است یا خیر ج تعالی در بحول الله گفتن خالی از اشکال
نیست مجملا اگر مقصود اینست که امام بحول الله و قوته میگوید ماموم میتواند اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم
و اقعد بگوید بلی ظاهر اینست که میتواند گفت و متابعت در امثال این امور ظاهر اینست که لازم نباشد
س امام تکبیرة الاحرام گفت مکبر هم اعلام کرده ماموم هم تکبیر گفت بقدر حمد بلکه سوره نیز زمان طول
کشید امام ثانیا تکبیر گفت ماموم بگمان انکه امام برکوع رفته برکوع رفت بعد معلوم شد که امام ثانیا
تکبیرة الاحرام را گفته ماموم چه کند در رکوع و اگر در حال قیام باشد چه کند ج در چنین صورة ظاهر اینست
که هرگاه در همان وقت که مطلع شد قصد انفراد نماید نماز را منفردا اتیان نماید نماز صحیح باشد س شخصی
که قبله را نشناسد میتواند چنین شخصی رجوع بقبله نمائی که از برای او افاده ظن واز برای او بتجربه
رسیده باشد نماید و دیگر میتواند شخصی که عدالت امام بر او مشتبه باشد بشهادت عدلین اکتفا کند یا نه
و شهادتی که در شرع مسموع باشد چه قدر از عدالت کافی میباشد و هرگاه کسی در تسبیحات اربعه
شک کند و اکثر از اوقات هم شک میکند ایا چه صورت دارد حال چنین کسی ایا چنین کسی را کثیر الشک
میگویند یا نه و هرگاه شخص مصلی سلام کند و شخص سلام کننده تعجیل در رفتن کند یا که اصم باشد که
اگر جواب سلام گوید از محاذی نماز بیرون میرود یا نشنود یا سلام بر او مشتبه شود که بچه نحو و بچه صیغه
سلام کرده چه حال دارد چنین کسی و ایا جوراب ساقه کوتاه نماز در او صورت دارد یا نه و چه قدر باید
بوده باشد و دیگر هرگاه شخصی بنا را بر تقلید مجتهدی گذارد که برساله او عمل کند و همچنین
قرار دهد با خود که بعد از استحضار از مسائلش هرکدام را که خواهد قبول کند و تقلید نماید و هرکدام
را که مشکل کرده باشد تقلید ننماید ایا میتواند که چنین کند و عمل بقول دیگری بکند یا نه و هرگاه بعد
از فوت مجتهدی مجتهدی که حی است تجویز کند تقلید میت را باین طریق که هرگاه مجتهد حی اعلم از
میت نباشد و بر شخص مقلد مشتبه شود اعلمیت مجتهد حی و بر اهل خبره هم مشتبه باشد و همین مجتهد
در رساله خودش ثبت کرده باشد که عدول نمیتواند بکند ایا چه صورت دارد مقلد میتواند عمل بکند
در این مسئله بمجتهد حی ج درصورتی که سمت قبله مشخص نبوده باشد میتوان اعتماد نمود بامارتی که
مفید مظنه بسمت قبله بوده باشد مثل اینکه رجوع کند بمحارب مساجد یا بمقابر مسلمانان و اما بمذابح
مسلمین پس اگر مذابح شیعیان بوده باشد یعنی ملاحظه نمودید که طایفه شیعیان حیوانات را ادمی ذبح
مینمایند ظاهر اینست بامثال این امور در تشخیص سمت قبله اعتماد میتوان نمود در صورتی که مفید
مظنه بسمت قبله بوده باشد چنانچه غالب اینست و اما هرگاه فرض شود افاده مظنه نکند مثل اینکه در
بعض قری دید کسی بی معرفتی حیوانی را ادمی ذبح مینماید و این شخص عارف بوده باشد باماراتی
قبله گاه هست مظنون این میشود که فعل ان شخص بر غلطست در چنین صورتی اعتماد نمیتوان نمود و لهذ

اعتماد بمذابح اهل سنه نمیتوان نمود نظر باینکه جماعتی از رؤسای اهالی ایشان میفرمایند ذبح را بغیر سمت قبله
مجملاً هر یک از علامات مذکوره که مفید مظنه بسمت قبله بوده باشد اعتماد میتوان نمود و هم چنین هرگاه
در خانه کسی داخل شد اعتماد بقول صاحب خانه بسمت قبله میتواند نمود نظر باینکه قول صاحب خانه
مفید مظنه میشود غالبا پس هرگاه فرض شود که افاده مظنه نکند اعتماد نمیتوان نمود و اما قبله نما پس اگر
اختبار نموده باشد در مواضعی که سمت قبله مشخص بوده بحدی که در محل مشتبه افاده ظن بسمت قبله
نماید دور نیست که اعتماد توان نمود مجملاً در صورت عدم معلومیت سمت قبله هر چه افاده مظنه
بسمت قبله کند اعتماد بان توان نمود اگر چه قول فاسق بوده باشد و اما انچه را که در تشخیص عدالت امام
یا غیر امام بان اعتماد میتوان نمود چند چیز است اول اختبار یعنی معاشرت است پس هرگاه معاشرت نمودی
با کسی و از معاشرت معلوم یا مظنون او شد که فلان شخص هم چنین شخصی است که هرگاه معصیتی
اتفاق افتاد و هیچ عایقی و مانعی از ارتکاب ان معصیت نبوده باشد حالتی در او باشد که باعث خوف
و رعب حضرت اله جل شانه بوده باشد که ان حالت مانع از اقدام و ارتکاب ان معصیت خواهد بود
چنین شخصی را عادل میگویند در نماز اقتدا بان میتوان نمود دوم تزکیه و تعدیل است یعنی هرگاه
دو نفر عادل اخبار بعدالت شخص نمایند غالب اینست اخبار دو نفر عادل افاده مظنه بعدالت ان شخص
نماید پس اعتماد در چنین صورت بقول ان دو عادل میتواند نمود در اقتدا و غیره و اما هرگاه خصوصیتی
در اینمقام بوده باشد که قول دو نفر عادل افاده مظنه ننماید چنانچه بر وجه ندرت اتفاق می افتد پس در
این صورت اعتماد نمیتوان نمود سیم اشتهار شخص است بخوبی پس هرگاه شخصی مشهور و معروف
بوده باشد بتقوی و ورع بحدی که از این اشتهار عدالت او مظنون این شخص شود ظاهر اینست در
چنین صورت اعتماد بظن خود تواند نمود در اقتدا کردن بان شخص در نماز و اما شک در تسبیحات پس
این بدو نحو میشود اول شک در اجزای تسبیحات اربع است باین نحو که کسی قطع دارد سبحان الله را گفته
است لکن شک دارد که الحمد لله را گفته است یا نه در اینصورت هرگاه این شک بعد از فراغ از الله اکبر
یا بعد از فراغ از لا اله الا الله بوده باشد ظاهر اینست که اعتنائی بچنین شکی نیست یعنی بنا بر وقوع
مشکوک فیه میگذارد بلکه هم چنین است حال هرگاه شک در تحمید بعد از دخول در تکبیر یا تهلیل بوده
باشد پس اعتمادی بچنین شک در چنین صورت نیست یعنی در هر دو صورت بنا بر وقوع مشکوک
فیه میگذارد و اما هرگاه این شک قبل از دخول در تهلیل بوده باشد اعاده مشکوک فیه در چنین صورت
لازم است دوم شک در عدد تسبیحات اربعست و این بچند طریق میشود اول انست که نمیداند تسبیحات
را یکمرتبه خوانده است یا نه یعنی در حال قیام در رکعت ثالثه شک میکند تسبیحات اربع خوانده است
یا نه این دو قسم میشود یک قسم انست که این شک بعد از دخول در مرتبه ثانیه است یا بمعنی که این
شخص معتقد این بود که تسبیحات اربع را یکمرتبه خوانده است و باین اعتقاد شروع در تسبیحات نمود

بقصد اینکه مرتبه ثانیه تسبیحات اربع را تلاوت مینماید بعد از شروع در ان شک نمود که قبل از این
تسبیحات اربع را خوانده است یا نه در اینصورت ظاهر اینست که عود بمشکوک لازم نبوده باشد دوم
انست که شروع بتسبیحات ننموده شک میکند که تسبیحات اربع را خوانده است یا نه در این صورت ظاهر
این است که عود بمشکوک فیه واجب است یعنی واجب است که تسبیحات را بخواند قسم سیم انست که در
اوان اشتغال بتسبیحات اربع شک میکند که این دفعه اول است یا ثانیه باین نحو که شروع باین تسبیحات
باعتقاد اینکه یکدفعه تسبیحات اربع را خوانده است نبوده است یا معلوم او نیست در چنین صورت
لازم است که قرار دهد انچه را که مشغول است دفعه اولی باشد پس اتمام مینماید بقصد اینکه یکمرتبه
است طریقه ثانیه شک در عدد تسبیحات انست که قطع دارد که تسبیحات اربع را یکمرتبه خوانده است
لکن شک در زیادتی دارد باینمعنی که قطع بخواندن یکمرتبه دارد و احتمال میدهد که دو مرتبه خوانده
باشد در اینصورت بنا بر اقل میگذارد یعنی قرار یک مرتبه میگذارد لکن اتیان بمشکوک فیه در این
صورت لازم نیست نظر باینکه در تسبیحات اربع اجتزا بیکمرتبه میتوان نمود و اما مستحب اینست که
اتیان بمشکوک فیه نماید یعنی شروع بتسبیحات نماید بقصد اینکه دفعه دوم است بعنوان استحباب و از
انچه مذکور شد حکم شک در دفعه سیم ظاهر میشود باین نحو که اگر شروع در تسبیحات نموده باشد
باعتقاد اینکه این دفعه سیم است بعد از شروع باین اعتقاد شک نماید که این ا دفعه دویم است یا سیم
ظاهر اینست که این شک اعتبار ندارد یعنی قرار میدهد که دفعه سیم است و هرگاه باین اعتقاد نبوده
باشد یعنی شروع بتسبیحات نموده یا غفلت از اینکه مرتبه دویم است یا سیم در اثنای تسبیحات شک مینماید
که مرتبه دوم است یا سیم در اینصورت بنا بر اقل میگذارد پس قرار میدهد که دفعه دوم است باین
قصد تسبیحات را اتمام مینماید انچه مذکور شد از اول تا این مقام در صورتی بود که کثیر الشک نبوده
باشد اما هرگاه کثیر الشک بوده باشد بنا میگذارد بر وقوع مشکوک فیه در جمیع صور مذکوره و اما رد
سلام خواه مسلم علیه در نماز بوده باشد یا در خارج نماز پس لازم است رد سلام فورا بنحوی که سلام
کننده حاضر میبود و مانع از سماع منتفی بود میشنود بنا بر این رد سلام اصم بنحوی میباید بوده باشد
که اگر اصم نمیبود میشنید و هم چنین هرگاه فرض شود که سلام کننده سوار اسب تندرو بود در رد
جایز است اکتفا نماید بنحوی که اگر چنین نمیبود میشنید و صیغه سلام که از سلام کننده صادر میشود اگر
مشخص باشد بر مصلی مسلم علیه لازم است در مقام رد اتیان بهمان صیغه نماید و اما هرگاه صیغه سلام
صادره از سلام کننده مشخص نباشد مسئله محل اشکال است لکن ظاهر اینست که رد واجب باشد بر مصلی
دور نیست اختیار سلام علیکم در این مقام اولی بوده باشد از سایر صیغ متداوله و اما جورابی که ساتر
هیچ چیز از ساق پا نبوده باشد پس بعض از معتمدین فقها ذکر فرموده اند که مشهور مابین فقها اینست
که نماز باطل باشد با چنین جورابی و حکم ببطلان باعتقاد این خادم شریعت فخر انبیا صلوات الله

وسلامه علیه اگرچه مشکل است لکن احتیاط در دین مقتضی اجتناب از آنست واما هرگاه سائر چیزی از
ساقط بوده باشد مطلقا عیبی و نقصی ندارد س هرگاه زید نماز مغرب را اقتدا نمود بنماز عشای امام
و در حال قیام شک کرد میان سه و چهار و استعلام نمود معلوم نشد حقیقت حال چه باید بکند و ایضا
بیان فرمایند که شخصی قصد اقامه در موضعی نمود و شروع در نماز نمود بعد از آنکه داخل
بر رکوع وسجود رکعت سیم شد و رایش از قصد منحرف شد چه کند آن نماز را و باقی آنچه در آن موضع
میماند و ایضا چه میفرمایند در اینکه هرگاه شخصی در آخر وقت چنین دانست که بقدر چهار رکعت
دیگر وقت باقی است و نماز عصر را مقدم داشته بعد از فراغ از نماز مذکور ملاحظه نمود بقدر سه
چهار رکعت دیگر وقت باقی است چه کند ج اما حکم شک ماموم که ملحق بامام شده در نماز مغرب
یعنی امام مشغول نماز عشا شده و ماموم نماز مغرب خود را اقتدا نموده بنماز عشا در رکعت اول امام در
چنین صورت هرگاه ماموم شک نماید در حال قیام که آیا این رکعت چهارم امام است یا رکعت سیم در
اینصورت عروض شک تروی مینماید باین نحو که قطع اشتغال باجزای نماز میکند تامل میکند همان
حالت قیام تا امام برکوع و سجود رفته بعد از رفع راس از سجده ثانیه اگر امام مشغول تشهد شد معلوم
میشود که قیام رکعت چهارم بوده در اینصورت ماموم هم قیام مینماید مینشیند و اتیان بتشهد و تسلیم
مینماید و اگر امام بعد از رفع راس از سجده ثانیه ایستاد مشخص میشود که این قیام رکعت سیم
بوده ماموم در اینصورت رکعت ثالثه خود را با امام اتیان مینماید و تشهد و تسلیم را با امام اتیان مینماید
و اگر خواهد در همان وقت که مشخص شد قصد انفراد مینماید یک رکعت منفردا اتیان مینماید و اما
حکم مسافری که قصد اقامه نموده در اثنای نماز بعد از آنکه در سجود رکعت سیم رسید رای او
منحرف شد ظاهر اینست که متعین بوده باشد در حق او که همان نماز را اتمام نماید اگرچه نماز چهار رکعتی
بوده باشد و احتیاط بعد از اتمام چهار رکعت آن نماز را قصرا اعاده نماید و اما نمازهای دیگر ظاهر اینست
قصر بوده باشد و اما کسی که نماز عصر را مقدم داشت باعتقاد اینکه وقت باقی نمانده مگر مقدار چهار
رکعت بعد فساد اعتقاد او ظاهر شد باین نحو که بعد از فراغ از نماز عصر مشخص شد که بقدر دو رکعت
دیگر از وقت باقی مانده در اینصورت احتیاط اینست که قربة الی الله اعاده نماز عصر نماید بعد از آن
نماز ظهر را قضا نماید س با جامه نجس نماز گذاردن در حال اضطرار جایز است یا نه ج در صورتی
که متمکن از تطهیر و ترع نبوده باشد بی اشکال جایز است س با بدن نجس در صورت فقدان مطهر
نماز گذاردن اعاده و قضا دارد یا نه ج قضا ضرور نیست س اشباع حرکت بحدی که موجب زیادتی
حرف شود مبطل صلوة میشود یا نه ج حرف متحرک که اشباع در حرکت او میشود یا ضمیر غایب است یا غیر
آن ماقبل حرف آخر در اول یا مکسور است یا غیر در اول اشباع حرکت بحدی که موجب زیادتی حرف
شود لابد منه است مثل به و بجمله و آله و ابن عمه و وصیه المخلوق من طینته المخلوق باخلاقه و نحوه

واما ضمیر غایب که ماقبل آن مرفوع بوده باشد یا مفتوح جواز چنین اشباع محتمل است مثل و لم یکن له و
عبده و رسوله و نحوها لکن خالی از اشکال نیست اگرچه اشباع فی الجمله در اینمقام بلکه در مطلق حروف
مضموم لازم است مجملا ماقبل ضمیر غایب یا مکسور است در اینصورة اشباع بحدی که موجب زیادتی
یا میشود لازم است و در صورت مجزوم بودن ماقبل ضمیر غایب مثل منه و جلیه ظاهر اینست که اشباع
حرکت بمقدار مذکور جایز نبوده باشد و در صورت مضموم بودن ماقبل یا مفتوح بودن محل اشکالست
احوط بلکه اقوی ترک آنست و اما اشباع حرکت بمقدار مز بور در غیر ضمیر غایب پس اگر در قرائة یا
اذکار واجبه بوده باشد ظاهر اینست که جایز نبوده باشد س نماز عیدین منفردة واجب است یا با
جماعت و شرایط آنرا بیان فرمایند ج نماز عیدین خواه بجماعت بوده باشد یا منفردا واجب نیست در
این اعصار بلکه مستحب است س نماز عیدین با جماعت بدون خطبه جایز است یا خیر ج جایز نیست
س در صف جماعت نماز استیجار کردن اذان و اقامه در کار است یا خیر ج بلی اذان و اقامه بگوید
اتیان بنماز استیجاری در صف جماعت از حیثیت اذان و اقامه مثل اتیان با نست در غیر صف جماعت
س مسافری که وارد بلدی شد در چه صورت نماز را اتمام میکند ج در صورتی که قاطع بوده
باشد که ده روز در انجا می ماند نماز را اتمام میکند و الا قصر میکند مگر در صورتی که متردد بوده
باشد در مکانی باینمعنی که عازم اقامه عشره ایام نبوده باشد بلکه منظورش این بوده باشد که هر وقت
که مقصودش شود حرکت نماید در اینصورت تا یکماه نماز را قصر میکند بعد از انقضای یکماه نماز
را اتمام میکند اگرچه یک نماز بوده باشد این در صورتیست که اول شهر وارد شده باشد و اگر ورود
در اول شهر نبوده باشد و متردد بوده باشد از وقت ورود تا سی روز نماز را قصر میکند بعد از
آن نماز را اتمام میکند اگرچه یک نماز بوده باشد * والمستند فی الاول الصحیح المروی فی الکافی عن
زراره عن ابی جعفر عم قال قلت له ارایت من قدم بلدة الی متی ینبغی له ان یکون مقصرا و متی ینبغی له
ان یتم قال اذا دخلت ارضا فایقنت ان لک بها مقاما عشرة ایام فاتم الصلوة و ان لم تدر مقامک بها تقول غدا
اخرج او بعد غد فقصر ما بینک و بین ان یمضی شهر فاذا تم لک شهر فاتم الصلوة و ان اردت ان تخرج
من ساعتک و فی الثانی الصحیح المروی فی الکافی عن ابی ایوب قال سئل محمد بن مسلم ابا عبد الله
عم و انا اسمع عن المسافر ان حدث نفسه باقامة عشرة ایام قال فلیتم الصلوة و ان لم یدر ما یقیم یوما او اکثر
فلیعد ثلثین یوما ثم لیتم و ان کان اقام یوما او صلوة واحدة س نوافلی که در سفر ساقط است ایا مختص
است بوقتی که نماز او قصر است پس در صورتی که مسافر در بلدی متوقف ماند تا سی روز بعد لازم
است نماز را اتمام کند در این وقت نافله ظهرین و نافله عشا را میتواند نمود یا نه ج ظاهر اینست که نافله
ظهرین و عشا در اینوقت ثابت بوده باشد و اشکالی که در این مقام میتوان نمود آنست که عمومات مانعه از
اشتغال بتطوع در وقت فریضه مقتضی عدم جواز است و تخصیص آنها در غیر سفر ثابت است و اما در سفر

اگر چه مثل صورة مفروضه نبوده باشد ثابت نیست لکن جواب این آنست که این عمومات مخصص است بان له مثبته نوافل یومیه بعنوان العموم و الاطلاق کقوله عم و علامات المؤمن خمس الی قوله ع و صلوة الاحدی و الخمسین و قوله عم اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر الا ان بین یدیها سبحة و غیرهما و تخصیص هذه الادلة انما ثبت فی صورة قصر الصلوة لقوله عم فی صحیحة ابی بصیر الصلوة فی السفر رکعتان لیس قبلهما و لا بعدهما شیء الا المغرب ان بعدها اربع رکعات و قوله ع فی موثقة سماعة قال سالته عن الصلوة فی السفر قال رکعتین لیس قبلهما و لا بعدهما شیء الا انه ینبغی للمسافر ان یصلی بعد المغرب اربع رکعات و اما فی غیر تلک الصورة فلم یظهر لها مخصص لا بد من العمل بمقتضاها فالمتحصل الحکم بثبوت النوافل فی جمیع الاوقات الا فی السفر عند قصر الصلوة فمقتضاه الحکم بثبوت النوافل فی محل الکلام مضافا الی ان التمسک بالادلة المانعة انما یستقیم فی غیر نافلة العشا و اما بالاضافة الیها فلا کما لا یخفی

س هرگاه شخصی بعد از تشهد یا بعد از اکمال سجدتین شک کند که ایا تشهد یا یکی از سجدتین را بعمل اورده ام یا خیر چه کند ج بعد از اتیان بتشهد شک در اتیان تشهد بی معنی است و همچنین شک بعد از اکمال سجدتین که یک سجده را بعمل اورده ام معنی ندارد اگر مراد اینست که بعد از اکمال سجدتین شک کند که تشهد را بعمل اورده ام یا نه در اینصورت لازم است که تشهد بخواند مگر در صورتی که بعد از قیام بوده باشد در اینصورت شک اعتبار ندارد و همچنین اگر مراد اینست که بعد از تشهد شک کند که یک سجده کرده ام یا دو شک اعتبار ندارد س شک در نماز دو رکعتی که موجب بطلان نماز میشود مختص است که شک متعلق بیک و دو بوده باشد یا نه پس اگر شک نماید بعد از اکمال سجدتین میان دو و سه چه نحو عمل نماید ج شک در صلوات ثنائیه خواه صلوة صبح بوده باشد یا نماز ظهر و عصر و عشا در سفر یا صلوة جمعه یا صلوة عیدین در صورت تحقق شرایط یا صلوات ایات مبطل است خواه شک میان یک و دو بوده یا دو و سه بلی اشکالی که هست این است که هرگاه مسافر در مواضعی که مخیر است مابین قصر و اتمام مثل مسجد الحرام یا مسجد النبی ص یا مسجد کوفه یا حایر حسینیه صلوات الله علیه شک کند مابین دو و سه بعد از اکمال سجدتین در اینصورت نیز صلوة محکوم بفساد است یا نه یا تفصیل است مابین اینکه قبل از اخذ بصلوة نیت اتمام نموده باشد یا قصر پس در صورت اولی محکوم بصحت است یعنی بنا بر سه میگذارد و نماز را اتمام میکند بعد از سلام نماز احتیاط را بعمل می اورد و اگر نیت قصر نموده باشد نماز محکوم بفساد است جواب در صورتی که قبل از اخذ بصلوة ناوی تمام بوده باشد در اینصورت نماز صحیح بنا را بسه میگذارد و نماز را اتمام نموده بعد از سلام اتیان بصلوة احتیاط خواهد نمود و اما هرگاه ناوی قصر بوده باشد مسئله محل اشکال است و حکم ان مبتنی بر این است که نیت قصر در چنین صورت معین قصر است یا نه مختار نزد حقیر این است که معین قصر نیست پس عدول بتمام میتواند نمود چنانچه در مطالع الانوار وجه ان بیان شده است بنابراین میگوئیم بعد از شک میان دو

و سه بعد از اکمال سجدتین قصد تمام مینماید در ان وقت شک او در نماز چهار رکعتی خواهد بود بمقتضای ان عمل خواهد نمود پس شک در عدد رکعت در صلوات ثنائیه موجب بطلان در صورتیست که دو رکعت معین بوده باشد در حق مکلف چنانچه این متبادر از مستند مسئله است پس مقتضای منع از ابطال عمل صحت است در محل سؤال * و لقائل ان یقول کما ان الظاهر مما ذکر هو ما اذا کانت الرکعتان متعینتین یکون الظاهر مما دل علی البناء علی الاکثر فیما اذا کان الشک فی عدد الرکعات فی الرباعیة هو ما اذا کان الاربع متعینة بل یکون وصف الرباعیة متحققة قبل الشک و فیما نحن فیه لیس کذلک فالاحوط فی محل الکلام الاتمام و اعادة الصلوة رکعتین بعد الاتیان بصلوة الاحتیاط س کسی در نماز السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته در غیر محل گفته سهوا ایا سجده سهو بر این شخص واجب است یا نه ج سجده سهو در چنین صورت واجب نیست بلکه عمدا در هر وقت از اوقات که خواهد این سلام را میتواند گفت تحقیق هر دو مطلب را در محل خود بتفصیل بیان کرده ایم س هرگاه کسی در رکعتین اخیرتین که قصد تسبیحات اربع داشت سهوا حمد و سوره خواند چه کند ج قبل از رکوع تسبیحات اربع بخواند و هرگاه بعد از رکوع متذکر شود بر او چیزی نیست و نماز صحیح است س هرگاه کسوف یا خسوف اتفاق افتاده در وقت صلوة فریضه یومیه مکلف در تقدیم و تاخیر چه کند ج این متصور بچند صورت است بعلة اینکه وقت هر دو یا موسع است یا مضیق یا احدهما موسع و دیگری مضیق در صورت ضیق وقت هر دو یا ضیق وقت حاضره لازم است که اتیان بحاضره نماید و قضای صلوة کسوف مثلا لازم نیست بجهة اینکه تکلیف باو ثابت نیست نظر بعدم جواز تکلیف ما لا یطاق و دلیل مجدد بر لزوم قضاهم نیست بلی گاه هست حکم بلزوم قضا میشود و ان در صورتیست که کسوف اتفاق افتاد در غیر ضیق وقت حاضره بحدی که متمکن بود از اتیان هر دو و مع ذلک تاخیر فریضه حاضره نمود تا ضیق وقت در اینصورت اگرچه مقدم میدارد حاضره را لکن قضا مینماید صلوة کسوف را و در صورت سعه وقت هر دو مخیر است در تقدیم و تاخیر لکن اگر مقدم دارد یومیه را احوط خواهد بود و در صورت ضیق وقت صلوة کسوف مثلا با وسعه وقت یومیه لازم است که صلوة کسوف را مقدم دارد و هرگاه صلوة کسوف را مقدم داشت باعتقاد سعه وقت هر دو و در اثنای صلوة معلوم او شد که اشتباه نموده وقت صلوة یومیه مضیق میباشد در اینصورت لازم است که اعراض نماید از صلوة کسوف و مشغول شود بصلوة یومیه و این اگرچه مخالف اصل است لکن بنص ثابت شده است و بعد از فراغ از صلوة یومیه بنا میگذارد بصلوة کسوف یعنی اتمام مینماید ما بقی ان را و استیناف لازم نیست خلافا لشیخ الطایفه مگر در صورتی که بعد از فراغ از یومیه امری که مفسد صلوة بوده باشد از او صادر شود مثل حدث در اینصورت استیناف صلوة کسوف مینماید مگر در صورتی که وقت ان خارج شده باشد و تفریطی در فعل ان در اول ننموده باشد و مخفی نبوده باشد انچه مذکور شد در این مقام و در سابق

که قضا نیست در غیر زلزله میباشد چه ممکن است که تفرقه کرده شود مابین زلزله و غیرها نظر باینکه
وقت زلزله ما دام العمر است و معتبر در حکم بوجوب صلوة این نیست که زمان زلزله متسع صلوة ان
بوده باشد بنا بر این هرگاه فرض شود که زلزله اتفاق افتاد در ضیق وقت حاضره یومیه لازم است اول
اتیان بحاضره نماید و بعد از ان ممکن است که حکم شود بلزوم اتیان بصلوة زلزله لکن نه بعنوان قضا
بلکه بنیت ادا مگر اینکه گفته شود معتبر در وجوب صلوة زلزله انست که حین تحقق سبب مکلف متمکن
باشد از اشتغال بصلوة و در فرض مذکور این ثابت نیست نظر بفرض ضیق وقت حاضره لکن اینها
همه محض احتمال است چونکه در حین نوشتن این مطلب در کشتی بودیم و اسباب مسئله مطلقا با خود
نبود که بتوانم تشخیص نمود لهذا بطریق احتمال اقتصار نمودم تا شاید باعانت الهی بعد از تمکن اسباب
رجوع عود شود انوقت کشف واقع شود و الله الموفق للطاعات س اکمال سجده بچه چیز متحقق میشود
التماس اینست که نقل خلاف در مسئله و تحقیق انرا بیان فرمایند ج انچه از تصفح کلمات فقها اعلی
الله تعالی مقامهم ظاهر میشود اول انست که رکعت تمام میشود برفع راس از سجده ثانیه و این مشهور مابین

آنست که سه قول در مسئله میباشد

فقها است و مختار مابین اقوال است دوم انست که متحقق میشود باتمام ذکر در سجده ثانیه و این مختار
محقق ثانی و شهید ثانی است سیم انست که وضع راس بارض مثلا در سجده ثانیه متحقق میشود
و این ظاهر میشود از کلام شیخ شهید در ذکری و بعضی از علما قائل شده اند که رکعت تمام میشود
بدخول در رکوع و این قول نقل شده از سید بن طاوس و محقق در مسائل عزیه بنا بر این لازم این قول
افتاده که هرگاه مصلی شک کند در نماز مابین دو و سه مثلا بعد از دخول در رکوع نماز صحیح باشد
نظر باینکه شک بعد از اکمال رکعتین شده و استدلال بر این قول شده از چند راه اول انست که
رکعت واحده رکوع است چنانچه سجده واحده سجود است پس برکوع رکعت متحقق میشود و این
استدلال در غایت ضعف است لانه ان کان المراد من کون الرکعة واحدة الرکوع ان الرکعة مفرد
الرکوع فضعفه ظاهر لوضوح ان الرکوع الذی جمع انما هو جمع للراکع کما ان السجود جمع للساجد کما فی
قوله تعالی و الرکع السجود فالمفرد للرکوع هو راکع لا الرکعة و معلوم انه بناء علی ذلک لا دخل له فیما نحن
بصدده و ان کان المراد ان الرکعة مصدر مفید للمرة فوهنه ظاهر ایضا لوضوح ان الرکوع الذی هو
المراد فی محل الکلام هو الرکوع الشرعی ای الانحناء الذی به یتمکن المصلی من وضع الکفین علی الرکبتین
و الرکعة لیست مصدرا مفید المرة للرکوع بهذا المعنی و علی فرض التسلیم غیر مجد فی محل الکلام کما
لا یخفی علی المتامل و الثانی حاصله انه لو لم یکمل الرکعة بالرکوع لما کانت صلوة الکسوف مثلا عشر رکعات
و اللازم باطل و الملازمة بینة و اما بطلان اللازم فلما ورد فی الاخبار انها عشر رکعات یقنت فی کل
رکعتین و الجواب عنه هو ان مبنی هذا الاستدلال اما فی الاخبار من ان صلوة الکسوف مثلا عشر رکعات
او یقنت فی کل رکعتین و کلاهما غیر تمام اما الاول فلوضوح ان الاستدلال انما یتم اذا کان الاطلاق

علی وجه الحقیقة و محض الاطلاق لا یکفی فی الاستدلال و المراد بعشر رکعات هنا هو الرکوع لا الرکعة
و الدلیل علیه انهم اطبقوا علی بطلان صلوة الایات بالشک فیها لکونها من الصلوات الثنائیة و منه یظهر الحال
فی یقنت فی کل رکعتین کما لا یخفی و الثالث ان جماعة بل نسب الی المشهور حکموا بصحة الصلوة فیما اذا
شک بین الاربع و الخمس بعد الرکوع قبل البلوغ الی حد السجود تمسکا بالنصوص الدالة علی ان الشک
بین الاربع و الخمس غیر مفسد و هو الاستدلال انما یتم اذا قلنا بتمامیة الرکعة بالدخول فی الرکوع و الا لم
یکن الشک بین الاربع و الخمس فلا یکون مندرجا تحت النصوص المذکورة و هذا الاستدلال غیر
صحیح لوضوح ان صدق الشک بین الاربع و الخمس یتحقق حقیقة و لو مع عدم تمامیة الرکعة و لذا یقال
الشک بین الثنتین و الثلث حال القیام مفسد و الشک بین الثلث و الاربع غیر مفسد و لو فی حال القیام و یمکن
الاستدلال للقول بتمام السجدة بوضع الجبهة علی الارض هو ان السجود مفسر بذلک و جوابه ظاهر
لوضوح ان صدق السجدة غیر مستلزم لتمامیتها للقطع بان ما یوجب صدق شیء علی شیء لا یوجب تمامه
و کیف مع انه کثیرا ما یوجب بقاؤه و الحاصل الظاهر من اتمام شیء بشیء انتهاؤه به و عدم صدقه بعده و
هذا المعنی فی محل الکلام غیر متحقق للقطع بان بعد وضع الجبهة علی الارض مثل رفع راسه عنها یصدق
علیه انه ساجد و کیف مع ان الذکر لا بد ان یکون فی السجدة و منه یظهر الحال فی القول بان اتمام السجدة
و اکمالها یحقق بالفراغ من الذکر فان المراد من الذکر اما الذکر الواجب او الاعم و علی الاول یلزم ان لا
یکون الذکر بعد الذکر الواجب واقعا فی السجدة و هو بدیهی الفساد و علی الثانی یتوجه الاشکال فی
التحدید الا ان یقال ان التحدید موکول علی نیة الساجد فان نوی ثلث مرات او اربع او خمس و هکذا
ینتهی بها لکنه غیر صحیح اذ مع نیة الثلث مثلا و الاتیان بها لو اتی بشیء اخر قبل رفع الراس لا شبهة فی انه
یصدق علیه انه اتی به فی السجدة فلو انتهی به لم یکن کذلک فالحق ان السجدة لا یتم الا برفع الراس منها
للاصل و یمکن تقریره من وجوه الاول استصحاب الموضوع بیانه هو ان الاصل بقاء ماهیة السجدة و عدم
انقضائها الا بعد التیقن بذلک و هو لا یکون الا بما ذکر و الثانی استصحاب الموضوع بیانه هو ان الاصل بقاء
المکلف علی حال السجدة و عدم انتقاله عنها الا بعد العلم بذلک و هو لا یکون الا بما نبهنا علیه و الثالث
استصحاب حال الشرع توضیحه هو ان الحکم الثابت بالشرع بطلان الصلوة بالشک المتعلق بالرکعتین و
الثلث مثلا و الاصل بقائه الا اذا علم خلافه و هذا العلم انما یکون فیما اذا عرض الشک بین الاثنین و
الثلث بعد ان رفع راسه من السجدة و اما قبله فلا لانتفاء الدلیل علیه فالمختار ان السجدة لا یتم الا برفع
الراس عنها و اما الرکعة فقد تتم بذلک ای بتمام السجدة و ذلک فی الرکعة الاولی و الثانیة و اما
الثالثة و الرابعة فلا توضیح الحال فی اثبات المرام یستدعی ان یقال انه لا شبهة فی ان التشهد من اجزاء
الصلوة و معلوم ان الصلوة عبارة عن الرکعات بهیئتها المعهودة فالتشهد الذی لا شبهة فی کونه من اجزاء

الصلوة لابد ان یکون جزء للثانیة او الثالثة و الثانی باطل و هو مع وضوحه مدلول علیه باطباق کلهم
علی ان التشهد انما یجب فی الرکعة الثانیة فتعین الاول فالرکعة الثانیة لا یتم الا بتمام التشهد فقولهم ان
الرکعة تتم بتمام السجدة ای برفع الراس منها لا یخلو من المسامحة فقول جماعة ان الشک المتعلق بین الاثنین
و الثلث بطل الا اذا کان بعد اکمال الرکعتین غیر صحیح لما عرفت من اطباقهم علی الصحة فیما اذا کان بعد
رفع الراس من السجدة الثانیة و الظاهر ان المراد ما ذکرنا و انما وقعت المسامحة فی العبارة س هرگاه
زید در ادر نماز ظهر مثلا شک نمود در میان سه و چهار عارض گردد و نماز را برهم زند از سر گیرد و
نماز را اتمام ننماید ایا زید این نماز را که برهم زده است و دو باره از سر گرفته نمازش صحیح است یا نه و ایا
زید فاسق شده در این خصوص که نماز را برهم زده است چنانچه فقها نوشته اند عمل ننموده یا نه ج
نمازی که بعد از قطع نماز اول استیناف نموده صحیح است اگر مفسدی از راه دیگر بهم نرسیده باشد لکن
در قطع نماز اثم و عاصی است س معنی این حدیث چه چیز است اول الوقت رضوان الله و اخره عفو الله و
العفو لا یکون الا من ذنب ج معنی ظاهر این حدیث انست که اتیان بنماز در اول وقت موجب خوشنودی
الهی است و اتیان بنماز در اخر وقت مقرون بعفو است و تا ذنب نباشد عفوی نمیباشد مقتضای ظاهر
حدیث اگر چه این است که تاخیر نماز در حال اختیار تا اخر وقت جایز نیست لکن حدیث محمول است بر
مبالغه در رعایت اتیان صلوة در اول وقت و ذنب در این مقام محمول است بر مرجوحیت که اجتناب از
ان از محسنات اهل ایمان است س قراء در قرائت قران خواندن چهار قسم میخوانند دو قسم جایز و
دو قسم باطل اند دو قسم جایز که همه ایشان جایز است وقف بسکون و دیگری وصل بحرکت و ان
دو تای دیگر که جایز نیست وقف بحرکت است و وصل بسکون ایا مجتهدین هم باین طور قایل اند ج
اما وقف بسکون در صورتی که قطع نفس نموده باشد تشکیکی در صحت ان نیست بلکه احسن اقسام
متصوره است و اما با عدم قطع نفس در ان تفصیلی است در سوال بعد مطلع خواهید شد و اما وصل
بحرکت پس ان نیز محتاج بتفصیل است بیان ان اینست که کلمه موصوله اگر ابتدای او همزه وصل ندارد
مطلقا عیبی ندارد و اگر اول او همزه وصل داشته باشد لازم است اسقاط ان همزه نماید و اگر اسقاط
ننماید ظاهر اینست که امتثال حاصل نشود و اما وقف بحرکت بلی اجتناب از ان لازم است و اما وصل
بسکون پس با عدم همزه وصل ظاهر اینست که صحیح بوده باشد و اگر همزه وصل داشته باشد با تخلل فصل
بان ظاهر اینست صحیح بوده باشد و با عدم فصل احوط اجتناب است تفصیل این بعد مشخص میشود س
در قرائت حمد و سوره و یا در ذکر تسبیح فاطمه زهراء علیها السلام و یا غیر ذکر وقف با قطع نفس نمودن
معتبر است که هر گاه وقف کند مصلی بدون قطع نفس نمازش باطل میشود یا نه ج اگر با وقف
و عدم قطع نفس فصلی متخلل نموده بین فراغ از کلمه سابقه و اخذ بکلمه لاحقه ظاهر اینست عیبی
نداشته باشد مطلقا خواه کلمه ماخوذ بها مفتتح بهمزه وصل بوده باشد یا نه و اگر با وقف و عدم قطع نفس

فصلی متخلل نبوده باشد ما بین کلمه موقوف علیها و کلمه ماخوذ بها در اینصورت اگر ان کلمه ماخوذ
بها مفتتح بهمزه وصل نبوده ظاهر اینست باز عیب نداشته باشد و اگر مفتتح بهمزه وصل بوده باشد احوط
اجتناب از انست و اگر در قرائة یا اذکار واجبه چنین نموده باشد احوط اعاده است س هرگاه مصلی دو
رکعت نماز ظهر نموده و سهوا سلام داده و بعد از ان از برای نماز عصر نیت کند و تکبیرة الاحرام نیز گوید
و هم چنین دو رکعت از نماز عصر بگذارد و بعد معلوم شود و یقین کند که من دو رکعت نماز ظهر
را سلام داده ام چه محو نماید ج اگر بعد از تسلیم از نماز ظهر امری که موجب بطلان نماز سهوا و عمدا
باشد مثل حدث یا استدبار از قبله از ان شخص صادر شده باشد قطعا نماز ظهر باطل است در اثنای
نماز عصر که متذکر شد بر نقصان دو رکعت از نماز ظهر در اینصورت عدول نماید از نماز عصر بنماز
ظهر و نماز را بعد از عدول به نیت نماز ظهر تمام نماید و اگر بعد از فراغ از تسلیم منافی متخلل نشده باشد
و بلا فصل شروع بنماز عصر نموده باشد بعد از اتیان بدو رکعت از عصر متذکر شده باشد در اینجا
حدیث معتبر از حضرت صاحب الامر علیه الاف التحیة و الشرف وارد است این دو رکعت را تتمه ظهر
محسوب داشته نماز ظهر را اتمام کند بعد اتیان بنماز عصر نماید عمل باین بی عیب است احوط اعاده هر دو
نماز است س شخصی نماز قضای بسیاری بر ذمه دارد ایا میتواند مستحبات نماز را ترک نماید لمثال
اذان و اقامه و استغفر الله و سمع الله و قنوت و غیره و اقل واجب را اتیان فرمایند ج نماز قضا هرگاه
از خود بوده باشد یعنی از غیر باجاره بر او لازم نشده باشد اقتصار بر امور واجبه در نماز و ترک
مستحبات بالمره ظاهر این است که جایز بوده باشد بلکه اشکال در جواز اخلال بامور مستحبه در نماز نیست
مگر در صورتی که نعوذ بالله من باب التهاون بوده باشد و اما اقل واجب در نماز پس قیام و نیت و
تکبیرة الاحرام و قرائة حمد و سوره و رکوع و ذکر در ان بگفتن سبحان ربی العظیم و بحمده یا سه
مرتبه سبحان الله در حال استقرار و طمانینه و رفع راس از رکوع و طمانینه بعد از رفع راس و
سجود و ذکر در ان در حال طمانینه بگفتن سبحان ربی الاعلی و بحمده یا سه مرتبه سبحان الله و رفع راس
از سجده و طمانینه بعد از رفع راس و سجده ثانیه مثل سجده اولی و رفع راس از سجده ثانیه و رکعت
ثانیه مثل این بعلاوه تشهد بگفتن اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و
رسوله اللهم صل علی محمد و ال محمد و رکعت ثالثه و رابعه مثل انچه مذکور شد مگر انکه سوره واجب
نیست و مخیر است ما بین قرائة سوره حمد و یک مرتبه تسبیحات اربع و در تشهد بنحوی که مذکور شد
بعلاوه یک صیغه سلام که عبارت از السلام علیکم و رحمة الله و برکاته بوده باشد یا السلام علینا و علی
عباد الله الصالحین س شخصی در نماز مدتی استغفر الله را استغفر اله میگفته و می پنداشته است که چنین
باید گفت چون از مستحبات است و جاهل بوده ایا اعاده باید کرد یا نه و هرگاه یکی از اعراب واجبات نماز را
جاهلا درست نگفته باشد چه صورت دارد ج ظاهر اینست که اخلال باعراب در اذکار مستحبه از

مثل انچه مذکور در سوال است مضر بصحة صلوة نبوده باشد واما هرکاه اخلال باعراب دراذ کار واجبه نماید این مضر بصحت صلوة است خواه موجب تغییر در معنی شود یا نه لکن این در صورتی است که اخلال باعراب نماید یعنی تغییر در اعراب دهد بنحوی که مخالف قواعد لغت بوده باشد واما هرکاه تغییر در اعراب ثابته مشهوره دهد لکن قرائة بنحوی بوده باشد که موافق لغت عرب بوده باشد حکم بفساد صلوة در چنین صورت نزد حقیر محل تامل است س شخصی نماز قضا دارد لکن بجهة تلاش معاش و تفرقه حواس قرار داده که بین الطلوعین نماز قضا میکند ایا بجهة فضیلت میتواند نماز حاضره را مقدم بدارد یا نه ج در صورت اشتغال ذمه بصلوة قضائیه اگرچه حکم بعدم جواز اتیان بحاضره در سعهٔ وقت نزد حقیر محل اشکال است لکن احتیاط شدید با امکان اجتناب از این است س شخصی در مکان غصبی نماز کرده و بعد از ان از صاحب مکان حلیت حاصل نموده نماز او صحیح است یا نه ج با علم بغصبیت مکان نماز باطل است در ان مکان در حال اختیار استیذان از مالک بعد از فراغ از نماز مثمر ثمری نخواهد بود س شخصی داخل مسجدی شد و امام ایستاده است و مشغول نماز میباشد و جمعی از مسلمین اقتدا باو نموده اند ایا این شخص میتواند اقتدا بچنین امامی نماید با وجود عدم معرفت بحال او یا نه و ثانیا اینکه امامی باذن فقیه یا خود فقیه در مسجدی نماز میکند ایا اقتدا بچنین امامین جایز است یا نه بدون معرفت بحال او و ثالثا اینکه چه قدر از معرفت کافی است از برای ماموم نسبت بامام ج معتبر در جواز اقتدای ماموم بامام انست که ماموم معتقد عدالت امام بوده باشد یعنی امام را چنین بداند که نفس او مالک حالتی است که هرکاه معصیتی اتفاق افتد و هیچ عایقی و مانعی بجهة ان شخص نبوده باشد از اتیان بان معصیت بجهة ان حالت مخالفت نماید از ارتکاب ان معصیت اگر کبیره بوده باشد یا مانع باشد ان حالت از اصرار بران اگر صغیره بوده باشد اگر علم بتحقق چنین حالت در امام حاصل باشد بسیار خوب و الا گر مظنه بتحقق چنین حالت در امام کفایت میکند بعد از انکه این مطلب دانسته شد میکوئیم هرکاه کسی را دید در مسجد مشغول امامت است و جمعی از مسلمانان اقتدای بان نموده اند اگر از ملاحظه ان مظنه بعدالت امام بمعنیی که مذکور شد حاصل شد اقتدا میتواند نمود و اگر حاصل نشد نمیتواند نمود و همچنین است حال در منصوب از جانب فقیه مجملا معتبر در جواز اقتدا ظن بعدالت امام است اگر حاصل است اقتدا میتواند نمود و الا اقتدا نمودن جایز نیست س هرکاه کسی بعد از نماز عالم شد بخون یا سایر نجاسات که در کوشه رخت او باشد و قبل از ان عالم نبوده اعاده صلوة لازم است یا نه ج ظاهر اینست که نماز صحیح باشد اعاده لازم نباشد اما احتیاط اعاده است با بقای وقت س هرکاه مصلی در حال قیام یقین کند که در رکعت اول بجای حمد و سوره تسبیح اربع خوانده چه کند ج باکی نیست صحیح است س مصلی در شک میان دو و چهار که بنا بر چهار کذاشت بعد از نماز شروع بنماز احتیاط کرد شک کرد که یک رکعت کرده ام یا دو ج بنا بر اکثر کذارد یعنی در نماز احتیاط

در رکعت ثانی

هر کس که شک کرد که در رکعت اول است یا دوم بنا بر این میکذارد که رکعت دوم است و نماز را تمام نماید س هرکاه کسی بقصد چهار فرسخی از شهر بیرون رود ایا قصر در صلوة و افطار در صوم نماید یا نه ج اگر کسی از وطن خود بقصد چهار فرسخ مثلا بیرون رود این متصور بسه صورت میشود اول انست که میرود بقصد انکه ده روز در انجا توقف نماید در ان صورت بی اشکال اتمام صلوة و استدامه در صوم متعین است قصر در صلوة و افطار در صوم جایز نیست دوم انست که میرود بقصد انکه همان روز معاودت نماید در اینصورة قصر در صلوة و افطار در صوم معین است سیم انست که قصد معاودت همان روز را ندارد چنانچه قصد توقف ده روز هم ندارد بلکه مقصودش اینست که قبل از انقضای ده روز معاودت نماید در اینصورت ظاهر اینست که قصر در حق او متعین است لکن احتیاط این است که در صلوة جمع ما بین قصر و اتمام نماید و در صوم افطار نماید لکن قضا نیز بعمل اورد و در صورت اول که قصر و افطار متعین است در صورتی است که از حد ترخص تجاوز نماید بنا بر این از اصفهان هرکاه بقریه رنان رسید بی اشکال افطار و قصر میتواند نمود س چه میفرمایند در این مسئله که هرکاه کسی داخل در نماز جماعت شد و در بین نماز نجاست در جامه امام دید چه کند اعلام او اگر بکند باعث بطلان نمازش میشود چه کند ج ظاهر اینست اعلام امام در چنین صورت لازم نبوده باشد ظاهر اینست قطع نماز واجب بلکه جایز نبوده باشد و همچنین انفراد در حق او متعین نبوده باشد پس باقی بر وصف اقتدا در حق او جایز خواهد بود س چه میفرمایند در این مسئله که هرکاه شخصی در ضیق وقت نماز ظهر را کرد و شک کرد ما بین دو و چهار و بنا را بر چهار کذاشت و بعد که میخواهد نماز احتیاط را بکند بقدر دو رکعت وقت باقی دارد میان نماز احتیاط و نماز عصر چه کند ج در این صورت عدول از نماز احتیاط لازم است یعنی لازم است که اشتغال بنماز عصر نماید بعد از فراغ از نماز عصر اتیان بنماز احتیاط نماید و این نحو ظاهر اینست که امتثال حاصل است لکن احتیاط این است بعد از فراغ از نماز احتیاط نماز ظهر را اعاده نماید بقصد قضا س شخصی در رکعت اول یک سجده را فراموش کرد و در ثانی رکوع را و همین که شروع بمحل سجده رسیده و هنوز رستکاه بمهر نرسیده یادش امد که سجده در رکعت اول نکرده و رکوع را در رکعت دوم فراموش کرده چه کند ج ان سجده را سجدهٔ رکعت اولی قرار دهد بعد از اتمام سجده نماز را اتمام نماید احتیاط اعادهٔ نماز است خصوصا در صورتی که فصل طویل متحقق شده باشد در حال قراءت حمد و سوره که موجب اخلال بموالات ما بین سجدتین شود و این در صورتیست که طمانینه ما بین سجدتین را بعمل اورده باشد و اگر طمانینه بعمل نیامده باشد در ان وقت قبل از وضع جبهه بمحل سجده جلوس را بعمل اورده بعد از ان سجود در اد جمیع صور اعاده نماز نماید قربة الی الله س کسی که نماز قضا بر ذمه او بوده باشد و عازم اتیان نماز قضا نبوده باشد وضوئی که میسازد قبل از دخول وقت فریضه

حاضره به نیت وجوب چنین وضو صحیح میباشد یا باطل ج کسی که نماز قضاء در ذمه او هست و اتیان
بوضوئی که مینماید قبل از دخول وقت حاضره این بر چند قسم میشود اول آنست که در حین فعل وضو
ناوی این هست که اتیان بنماز قضا نماید شکی نیست که در این صورت وضوء بنیت وجوب صحیح
و بی عیب خواهد بود و با آن وضوء بعد از دخول وقت اتیان بفریضه حاضره میتواند نمود دوم آنست
که ناوی عدم اتیان بنماز قضا است در اینصورت اگر موجب دیگر بجهة وضو متحقق بوده باشد مثل
اینکه نذر بر او واجب شده که در آن وقت با وضو بوده باشد یا تلاوت قران مثلا با وضوء نموده باشد
شکی نیست در صحت نیت وجوب در حین وضو میباشد و اما هرگاه موجب دیگر غیر از نماز قضا بجهة
وضو نبوده باشد بقصد وجوب در وضو مشکل نموده بانه محل اشکال است وجه اینکه نیت وجوب
نمیتوان نمود است که تدارک آن نماز فائته و قضای آن بر آن شخص واجب است و قطعا بطریق فوریه
یا بقول مضیق بطریق توسعه بنا بر قول بعدم فوریه مشخص است قصد عدم اتیان بقضا موجب
خروج از وجوب نمیشود پس نماز قضا با قصد بعدم اتیان بان در وقت معین متصف بوصف وجوب
در آن وقت خواهد بود مشخص است وجوب قضای در آن وقت مستلزم وجوب وضوی آنست
پس قصد وجوب در وضوء بنیت عدم اتیان بقضاء بی عیب خواهد بود و وجه اینکه نیت وجوب در
وضوء در این وقت صحیح نیست آنست که وجوب وضو در صورت مفروضه بر فرض تسلیم وجوب
غیری خواهد بود و مراد از وجوب غیری آنست که مطلوبیت آن بجهة غیر بوده باشد و مراد از غیر در
مقام معنی نماز قضا است مشخص است مکلف بواجب غیری همان شخص است که نماز قضاء در ذمه
اوست و معنی مطلوبیت بجهة غیر آن است که این چیز یعنی وضو در اهتمام مطلوبیت ذاتی بحدی که
مکلف ممنوع از ترک آن بوده باشد بجهة غیر است یعنی غیر که در این مقام عبارت از نماز قضا است
چونکه متعلق طلب حتمی امر میباشد و تحقق آن موقوف است بر این چیز که وضو است مثلا در این مقام پس
این چیز از این جهة مطلوب امر شده لهذا بر این شخص لازم است اتیان بان چیز نموده باشد مشخص است
این معنی با قصد عدم اتیان بنماز قضا متحقق نیست مجملا قصد وجوب در وضو در صورت مفروضه
مستلزم اراده اتیان بنماز قضا است و انتفای لازم مستلزم انتفای ملزوم است پس در صورت قصد
عدم اتیان بنماز قضا قصد این وجوب در وضو ممکن نیست و مفروض اینست وجوب دیگر بجهة
وضو در این مقام ثابت نیست پس ثابت غیر منوی است و منوی غیر ثابت پس قصد وجوب در عملی
شده که آن عمل متصف بان وجوب نبوده بنا بر این باطل خواهد بود هرگاه قصد وجوب را در غیر واجب
موجب بطلان عمل دانیم چنانچه ظاهر این است * قال العلامة فی التذکرة لو نوی الواجب مع ندب
الطهارة او بالعکس بطلت * کلامی که در این مقام میتوان گفت این است که این وضو در واقع یا واجب
است بر مکلف یا واجب نیست احتمال عدم وجوب باطل است نظر بقطع بوجوب مشروط پس مشخص

مراد بلا ضرورتی که مکلف ممنوع از ترک آن بوده باشد

شد که در واقع واجب بوده است پس اتیان بان بقصد وجوب بی عیب خواهد بود جواب این است که
مطلق وضوء واجب نیست بلکه واجب از وضو بجهة اتیان بنماز قضا است و مفروض این است که
مکلف ناوی عدم اتیان بقضا است پس اتیان بوضوی واجب نموده است پس واجب غیر ماتی به است
و ماتی به غیر واجب پس قصد وجوب در غیر واجب نموده خواهد بود اگر کسی گوید پس تارک واجب
خواهد بود میگوئیم بنا بر قول بفوریت قضا البته تارک واجب و معاقب است و اما بر قول بتوسعه پس چنین
نیست بلکه مثل تاخیر صلوة حاضره است از اول اوقات انها بنا بر این اسلم در چنین صورت آن است که
در نیت چنین وضو اقتصار شود بقربت مطلقه و ظاهر این است که نیت استحباب نیز میتواند نمود نظر بمطلوبیة
ذاتی طهارت یا باعتبار غایات مستحبه مگر بنا بر قول بفوریت قضا بمذاق کسانی که منع میفرمایند از اشتغال
بواجبات موسعه و مندوبه و مباحه در این حالت و نحو بقصد استحباب جایز نیست پس باطل خواهد بود و
این قول را مرحوم علامه در کتاب مختلف نقل فرموده است از سید مرتضی و ابن ادریس * حیث قال السید
المرتضی و ابن ادریس منع المکلف من الاشتغال بغیر القضاء فی الوقت المتسع و منعا من التکسب بالمباح
و اکل ما یزید علی ما یمسک به الرمق و بالجملة منعا من کل فعل مباح او مندوب او واجب موسع و من النوم
الا بقدر الضرورة التی لا یمکن الصبر عنها و سید مرتضی در جمل که قائل بفوریه قضا شده کلام ایشان در
آن کتاب خالی از این تفصیل است و همچنین کلام ابن ادریس در سرائر پس ظاهر اینست که این تفصیل
ماخوذ از جای دیگر بوده باشد مجملا این قول باعتقاد حقیر ضعیف است پس در صورت مفروضه وضوء
بقصد ندب صحیح خواهد بود مخفی نماند از آنچه مذکور شد ظاهر میشود حکم وضوء در اوقات فرایض
قبل از اتیان بفرایض مثل اینکه بعد از تحقق زوال هرگاه مقصود مکلف این بوده که در حین اراده
وضو که این وضو را میسازم بجهة اتیان بفریضه ظهر بین مثلا تشکیکی در صحت نیت وجوب نیست
اگر چه مقصود او این بوده باشد که بعد از فراغ از وضوء اول اتیان بنافله خواهد نمود و اما هرگاه
مقصود مکلف این بوده باشد که با این وضو اتیان بصلوة فریضه نخواهد نمود مثل اینکه اول زوال
است میخواهد درک نافله زوال را نموده باشد بعد از آن بخوابد بعد از آن اتیان بفریضه ظهر نموده
باشد در اینصورت نیز ظاهر اینست که در وضو نیت وجوب نتواند نمود نظر باینکه وضو اگر چه بعد
از دخول وقت بوده باشد وجوب ذاتی و وجوب نفسی را ندارد بلکه وجوب آن وجوب غیری
است مفروض اینست که مقصود مکلف اینست که این وضو را بجهة غیر که فریضه است اتیان نمینماید
بلکه مقصود او اینست که اتیان بفریضه با این وضو ننموده باشد پس در اینصورت این وضو واجب
نخواهد بود بنا بر این نیت وجوب در این نمیتواند نمود اگر کسی بگوید کفایت میکند در اتصاف وضو
بوجوب واجب بودن غیر که نماز بوده باشد خواه مقصود او این بوده باشد که صلوة واجبه با این وضو
بعمل آورد یا نه جواب از این آنست که معنی قول اصحاب که وضوء واجب لغیره است آنست که غایت

وجوب وضو غیری [illegible] وقت و وجوب وضو وقت
وجوب غیری [illegible] اینکه معنی مراد میه وجوب الوجوب نفسی بوده و وجوب غیری بلی
[illegible] اینجا نیست که می گوییم وجوب وضو بجهة واجب بودن غیر بوده باشد
بجهة اتیان بغیر [illegible] میگوئیم شبهه در وجوب غیر که از قضا بوده باشد در محل کلام نیست اگرچه
[illegible] عدم اتیان بان [illegible] صورت واجب خواهد بود بنابراین اتیان بان بقصد
وجوب نفسی [illegible] الرجوع الى كلمات الاصحاب و مستند الحكم فى الباب
لينكشف حقيقة الحال و يتعين ما هو التحقيق بالاختيار فنقول كلمات الاصحاب السامية للمقام مختلفة قال
فى المبسوط الوضوء [illegible] فالواجب هو الذى يجب لاستباحة الصلوة و الطواف لا
وجه لوجوبه الا لهذين و فى الوسيلة بعد تقسيم الطهارة الى الوضوء و الغسل ما هذا لفظه و كل منهما
[illegible] فالمفروض من الوضوء شيئان احدهما الصلوة فريضة لزمه اداء او قضاء و ما حاله الوضوء
و الثانى للطواف المفروض و فى المراسم الطهارة على ضربين صغرى و كبرى فالصغرى على ضربين
[illegible] يؤدى به الواجب فهو واجب و ما يؤدى به الندب فهو ندب و فى السرائر و الوضوء
على ضربين واجب و ندب فالواجب هو الذى يجب لاستباحة الصلوة الواجبة او الطواف الواجب لا
وجه لوجوبه الا لهذين و فى الجامع الطهارة تنقسم الى وضوء و غسل و ما هو بدل عنهما و كلاهما ضربان
واجب و ندب فالواجب الوضوء للصلوة و الطواف المفروضين و فى الشرايع الواجب من الوضوء ما كان
[illegible] واجبة او طواف واجب او لمس كتابة القرآن ان وجب و فى نهاية الاحكام و كل منهما ينقسم الى
واجب و ندب فالوضوء يجب للصلوة الواجبة بالنص و الاجماع و للطواف و فى الارشاد و كل منهما
واجب و ندب فالوضوء يجب للصلوة و الطواف الواجبين و مس كتابة القرآن ان وجب و فى القواعد
و كل منهما واجب و ندب فالوضوء يجب للصلوة و الطواف الواجبين و لمس كتابة القرآن ان وجب و
فى التذكرة الطهارة و هى لغة النزاهة من الادناس و شرعا استعمال الماء و الصعيد لاباحة العبادة و
فى الدروس و كل منهما واجب و ندب فالواجب منهما بحسب وجوب غايته التى هى الصلوة و الطواف
و مس خط المصحف و الظاهر من هذه العبارة باسرها ان وجوب الوضوء مثلا لاجل اتيان الصلوة اما
عبارة المبسوط فعدم شمولها لما اذا كان عزمه عدم الاتيان بالقضاء مما يظهر للمتامل لوضوح ان المراد
من الصلوة و الطواف هو الواجب منهما فيكون معنى العبارة ان الوضوء الواجب هو الذى ينوى به
المكلف استباحة الدخول فى الصلوة الواجبة او الطواف الواجب فاللازم منه ان محض اشتغال الذمة
بالصلوة الواجبة لا يكون دخيلا فى اتصاف الوضوء بالوجوب بل لا بد فى اتصافه به من ان ينوى بالوضوء انه
لاجل استباحة الدخول فى الصلوة الواجبة مثلا و ظاهر انه مع العزم على عدم الاتيان بالصلوة غير متحقق
فلا يكون الوضوء حينئذ متصفا بالوجوب فى الواقع فالتعرض اليه حينئذ تعرض بخلاف الصفة الثابتة فيه ان

قيل ليس فى عبارة المبسوط ينوى به استباحة الدخول فى الصلوة الواجبة بل الموجود فيه يجب لاستباحة
الصلوة قلنا ان الامر وان كان كذلك لكن لا بد ان يكون مراده ما ذكرناه و الا لم يتعرف المعرف لكون
ذلك من باب الاحالة الى المجهول توضيح الحال فى ذلك يستدعى ان يقال ان كان المراد من العبارة المذكورة
ما نبهنا عليه فالامر ظاهر و ان لم يكن المراد منها ذلك بل يكون المراد ان الوضوء الواجب هو الذى يكون
وجوبه لاجل استباحة الصلوة الواجبة اى الذى اوجبه الشارع لذلك نقول لو لم يكن المراد منه ما ذكرنا
لم يكن ذلك معلوما حتى يتعرف منه المعرف المجهول كما لا يخفى على المتامل ان قلت ان ذلك هو الوضوء
الذى يصدر ممن اشتغلت ذمته بصلوة مفروضة او طواف مفروض و ان كان عزمه حين الاخذ به عدم
الاتيان بهما اصلا قلنا لو كان المراد ذلك ينبغى ان يقال ان الوضوء الواجب هو الذى يصدر ممن اشتغلت
ذمته بصلوة مفروضة او طواف مفروض مضافا الى انا نطالبه بالمستند فان الظاهر من المستند الذى ستقف
عليه هو المعنى الذى ذكرناه لا المعنى المذكور و الحاصل ان حمل العبارة المذكورة على المعنى المذكور غير
صحيح لامر داخلى و خارجى اما الاول فلما عرفت من ان التعريف انما هو لتعرف المعرف و هو لم يتحصل مما
ذكر اذ هو فى قوة ان يقال ان الوضوء الواجب هو الوضوء الذى وجب لاستباحة الصلوة او الطواف و
المفروض انه غير معلوم و الا فلا حاجة الى التعريف فيكون الاحالة الى المجهول و اما الثانى فلما عرفت
ايضا من المطالبة بالمستند فلا بد ان يكون المراد منها ما نبهنا عليه حاصله ان الوضوء الواجب هو الذى
يؤتى به للاتيان بصلوة مفروضة او طواف مفروض و يرشدك الى المعنى المذكور مضافا الى ما ذكرنا
قوله و لا وجه لوجوبه الا لهذين اى لا يكون الوضوء الواجب الا لاجل الاتيان بصلوة مفروضة
او طواف مفروض ان قيل على هذا يلزم ان من توضا قبل دخول الوقت لاستباحة الدخول فى الصلوة
بعده يكون وضوءه واجبا لصدق التعريف المذكور عليه قلنا ان الكلام محمول عند اشتغال الذمة
بالواجب من احد الامرين كما نبهنا او لعل ذكر الواجب فى قوله هو الذى يجب للاحتراز عنه و التنبيه
على ما ذكرناه مضافا الى انه غير مضر فيما نحن بصدده كما لا يخفى على المتامل فذلكة ما ينبغى ان يعلم فى
المقام هو ان يقال ان حاصل العبارة المذكورة ان الفعل الصادر من العاقل المختار لا بد ان يكون له غاية و
تلك الغاية اما شرعية او غيرها فالوضوء الصادر من المكلف ان كانت الغاية له فى نظره حين الاخذ به
الاتيان بصلوة مفروضة او طواف مفروض او كليهما يكون ذلك الوضوء واجبا و الا فلا فعلى هذا
يكون مقتضى العبارة المذكورة حصر الوضوء الواجب فيما ينوى به فعل الصلوة الواجبة او الطواف الواجب
فلا يكون الوضوء عند اشتغال الذمة بالصلوة المقضية واجبا فيما اذا كان المكلف حين الاخذ بالوضوء
عازما على عدم الاتيان بتلك الصلوة و غير عازم للاتيان بها و مما ذكر فى بيان كلام المبسوط ينكشف الحال
فى عبارة السرائر فانها مثلها و اما ساير العبارات فنقول اما عبارة الوسيلة فظهور الحال فيها يغنى عن اظهاره
لوضوح ان المدلول عليه بقوله فالمفروض من الوضوء شيئان احدهما الصلوة فريضة لزمه اداء و ما حاله

الوضوء هو ان الوضوء الواجب هو الذى يكون غايته الاتيان بالصلوة المفروضه التى لزمته حين الاخذ
بالوضوء و لما كان مقصوده الحصر فلا يكون غيره واجبا و منه الوضوء حال العزم بعدم الاتيان بالقضية
المفروضه فلا يكون واجبا و اما عبارة المراسم فالظاهر ان المراد من قوله ما يؤدى به الواجب فهو واجب
ان ما ينوى به اداء الواجب فهو واجب و لما كان فى مقام التعريف و الحصر يكون اللازم ان الوضوء
الواجب هو الذى يؤدى به اداء الواجب فما لم يؤد به اداء الواجب لم يكن واجبا و معلوم ان الوضوء
مع العزم بعدم الاتيان بالقضاء من ذلك فلا يكون واجبا فنية الوجوب فيه ح يكون نية الوجوب فى غير
الواجب والحاصل ان المستفاد من كلامه قضيتان موجبتان كليتان احديهما كل ما يؤدى به الواجب
فهو واجب و الاخرى كلما يؤدى به المندوب فهو مندوب و النقص فى كل واحد منهما غير خفى
للقطع بان بعض الوضوءات المندوبة ما يؤدى به الصلوات المفروضه كالقطع بان الوضوء الواجب
يسوغ اداء المندوب به فلا بد ان يكون المراد ان الوضوء الواجب هو ما يكون لاجل اداء الواجب كما ان
الوضوء المندوب هو الذى يكون لاجل اداء المندوب فلا اشكال فالوضوء فيما اذا لم يكن لاجل اداء
الواجب لم يكن واجبا فضلا عما اذا كان مع العزم بعدم اداء الواجب و اما عبارة الجامع فان الامر فيها
يظهر مما حررناه فى عبارة الوسيله فليلاحظ و هكذا الحال فى عبارة الشرايع و نهاية الاحكام و القواعد
والتحرير و اما عبارة الذكرى فان الامر فيها اظهر من جميع فالمستفاد من جميع العبارات المذكورة ان الوضوء
الواجب هو الذى يؤتى به لاجل صلوة مفروضة او طواف مفروض كذلك او لاجل مس كتابة القران ان وجب
المس فما لم يكن كذلك لم يكن واجبا قال فى الذكرى و كل منهما واجب و ندب فالوضوء يجب للصلوة
الواجبة او الطواف الواجب او مس كتابة القران ان وجب و يستحب لما عداها و الامر فيه كما فى غيره مما
ذكر و اما ما ذكره فيما بعد ذلك حيث قال لا شئ من الطهارات الثلث بواجب فى نفسه عدا غسل الجنابة
على الخلاف و انما يجب بسببين اما النذر او وجوب ما لا يتم الا بها اجماعا حيث ان الظاهر منه انه يكفى فى
وجوبه وجوب ما لا يتم الا به و ان لم ينو حين الوضوء اتيانه لاجله لو نوى عدمه ايضا فالظاهر انه ليس
مراده بل المراد هو التنبيه على عدم ثبوت الوجوب للوضوء مثلا حال عدم وجوب المشروط به لا ان المراد هو
الحكم بوجوبه حال وجوب المشروط به مطلقا و لو لم ينو الاتيان به و هو ظاهر فلا يكون منافيا لما ذكره
فى غيره كما لا يخفى لا ان المراد وجوب الوضوء حال وجوب المشروط به مطلقا و لا نوى حينه عدم الاتيان
به كما هو الظاهر و اما المستند فقوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم و ايديكم الى المرافق
و امسحوا برؤسكم و ارجلكم الى الكعبين و وجه الدلالة هو ان الظاهر ان اذا قمتم مثل قوله تعالى اذا قرات
القران فاستعذ بالله و قوله تعالى و كم من قرية اهلكناها فجاءها باسنا بياتا او هم قائلون اى اذا اردت
قراءة القرآن و اردنا اهلاكها و التقدير فيما نحن فيه اذا عزمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم و المتبادر
منه و من امثاله فاغسلوا وجوهكم لها اى للصلوة و هذه الاية الشريفة قد تمسك بها العلماء فى اثبات

وجوب النية فى الوضوء و مقتضاها كون الوضوء للصلوة فالوضوء الواجب هو ذلك فما لم يكن كذلك لم يكن بواجب
اذا علمت ذلك نقول ان من اشتغلت ذمته بالصلوات الفائتة و توضا لاجل ادائها يكون ذلك الوضوء
واجبا للاية الشريفة و غيرها و اما اذا توضا لا لذلك بل مع العزم على عدم الاتيان بها مع ذلك الوضوء لم
يكن واجبا و هو المطلوب قال المحقق نور الله تعالى مرقده فى المعتبر النية شرط فى صحة الطهارة وضوءا
كانت او غسلا او تيمما و هو مذهب الثلثة و اتباعهم و ابن الجنيد و لم اعرف لقدمائنا نصا فيه على
التعيين و انكره ابو حنيفه فى الطهارة المائيه محتجا بقوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم و لم
يذكر النية الى ان قال و لا حجة لابى حنيفه فى الايه لانها تقتضى القصد الى الصلوة اذ هذا هو المفهوم من
قولك اذا لقيت الامير فالبس اهبتك معناه للقائه و كذلك قوله اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا اى للصلوة
ثم قال و يشترط استحضار نية التقرب و نية استباحة الصلوة او رفع الحدث و معناهما واحد و هو ازالة
المانع او استباحة فعل لا يصح الا بالطهارة كالطواف لقوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا اى اغسلوا
للصلوة و لا فرق بين ان ينوى استباحة الصلوة بعينها او الصلوة مطلقا و قال العلامه فى المنتهى فى مقام
الاستدلال على وجوب النية فى الوضوء ما هذا لفظه الخامس قوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا
المفهوم منه فى اللغة و العرف اغسلوا للصلوة كما يقال اذا لقيت الامير فالبس اهبتك اى للقائه و اذا لقيت
العدو فخذ سلاحك اى لاجل لقائه و قال شيخ الطائفة فى الخلاف عندنا ان كل طهارة عن حدث سواء
كانت صغرى او كبرى بماء كانت او بالتراب فان النية واجبة فيها و به قال الشافعى و مالك و ليث بن
سعد و ابن حنبل و قال الاوزاعى الطهارة لا تحتاج الى نية و قال ابو حنيفه الطهارة بالماء لا تحتاج الى نية
و التيمم يفتقر الى النية دليلنا اجماع الفرقة و ايضا قوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم الايه
و كان تقدير الايه اغسلوا وجوهكم و ايديكم للصلوة و لا يكون الانسان غاسلا هذه الابعاض للصلوة
الا بالنية و قال السيد بن زهره فى الغنيه اما الوضوء فيقف صحته على فروض عشرة اولها النية بالاجماع
و قوله تعالى يا ايها الذين امنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم و ايديكم الايه و التقدير اغسلوا
وجوهكم للصلوة و انما حذف ذكر الصلوة اختصارا كقولهم اذا لقيت الامير فالبس ثيابك و اذا لقيت
العدو فخذ سلاحك و تقدير الكلام افعل ذلك للقائه و اذا امر الله تعالى بهذه الافعال للصلوة فلا بد من
النية ان قيل كيف يمكن التعويل على ما ذكر و فى تفسير الاية الشريفة مع انه مخالف لما ورد من اهل العصمة
و الطهارة فى تفسيرها فى الموثق كالصحيح المروى فى تهذيب عن ابن بكير قال قلت لابى عبد الله عليه
السلام قوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة ما يعنى بذلك اذا قمتم من النوم و قال سيد الاجل المرتضى قدس
الله تعالى روحه فى الانتصار فى مقام الاستدلال فى اثبات ناقضية النوم للوضوء ما هذا لفظه دليلنا على
صحتها بقوله تعالى يا ايها الذين امنوا اذا قمتم الى الصلوة الايه و قد نقل اهل التفسير و اجمعوا على ان المراد قوله
اذا قمتم من النوم الى ان قال فكانه قال جل ثنائه اذا قمتم الى الصلوة من النوم قلنا ان ذلك غير مناف لما

وجوب وضو غیر است یعنی علت واجب شدن وضو اتیان بغیر است نه اینکه وقت وجوب وضو وقت
وجوب غیر بوده باشد چه اگر این معنی مراد میبود وجوب ان وجوب نفسی بوده نه وجوب غیری بلی
احتمالی که در این مقام است اینست که کسی بگوید وجوب وضو بجهة واجب بودن غیر بوده باشد نه
بجهة اتیان بغیر بنا براین میگوئیم شبهه در وجوب غیر که نماز قضا بوده باشد در محل کلام نیست اگرچه
ناوی عدم اتیان بان بوده باشد پس وضو در این صورت واجب خواهد بود بنا براین اتیان بان بقصد
وجوب تعین نخواهد داشت * فاللازم الرجوع الی کلمات الاصحاب و مستند الحکم فی الباب
لینکشف حقیقة الحال و یتعین ما هو الحقیق بالاختیار فنقول کلمات الاصحاب المناسبة للمقام مختلفه قال
فی المبسوط الوضوء علی وجهین واجب و ندب فالواجب هو الذی یجب لاستباحه الصلوة او الطواف لا
وجه لوجوبه الا هذین و فی الوسیله بعد تقسیم الطهارة الی الوضوء و الغسل ما هذا لفظه و کل منهما
مفروض و مسنون فالمفروض من الوضوء شیئان احدهما الصلوة فریضه لزمه اداء و ها حالة الوضوء
و الثانی للطواف المفروض و فی المراسم الطهارة علی ضربین صغری و کبری فالصغری علی ضربین
واجب و ندب فما یؤدی به الواجب فهو واجب و ما یؤدی به الندب فهو ندب و فی السرایر و الوضوء
علی ضربین واجب و ندب فالواجب هو الذی یجب لاستباحة الصلوة الواجبة او الطواف الواجب لا
وجه لوجوبه الا هذین و فی الجامع الطهارة ضربان وضوء و غسل و ما هو بدل عنهما و کلاهما ضربان
واجب و ندب فالواجب الوضوء للصلوة و الطواف المفروضین و فی الشرایع الواجب من الوضوء ما کان
لصلوة واجبة او طواف واجب او لمس کتابة القران ان وجب و فی نهایة الاحکام و کل منهما ینقسم الی
واجب و ندب فالوضوء یجب للصلوة الواجبة بالنص و الاجماع و للطواف و فی الارشاد و کل منهما
واجب و ندب فالوضوء یجب للصلوة و الطواف الواجبین و مس کتابة القران ان وجب و فی القواعد
و کل منهما اما واجب او ندب فالوضوء یجب للصلوة و الطواف الواجبین و لمس کتابة القران ان وجب و
فی الذکری الطهارة و هی لغة النزاهة من الادناس و شرعا استعمال الماء و الصعید لاباحة العبادة و
فی الدروس و کل منهما واجب و ندب فالواجب منهما بحسب وجوب غایته التی هی الصلوة و الطواف
و مس خط المصحف و الظاهر من هذه العبارة باسرها ان وجوب الوضوء مثلا لاجل اتیان الصلوة اما
عبارة المبسوط فعدم شمولها لما اذا کان عزمه عدم الاتیان بالقضاء مما یظهر للتامل لوضوح ان المراد
من الصلوة و الطواف هو الواجب منهما فیکون معنی العبارة ان الوضوء الواجب هو الذی ینوی به
المکلف استباحة الدخول فی الصلوة الواجبة او الطواف الواجب فاللازم منه ان محض اشتغال الذمة
بالصلوة الواجبة لا یکون کافیا لاتصاف الوضوء بالوجوب بل لا بد فی اتصافه به من ان ینوی بالوضوء انه
لاجل استباحة الدخول فی الصلوة الواجبه مثلا و ظاهر انه مع العزم علی عدم الاتیان بالصلوة غیر متحقق
فلا یکون الوضوء حینئذ متصفا بالوجوب فی الواقع فالتعرض الیه ح تعرض بخلاف الصفة الثابته فیه ان

لو اجب من الصلوة والطواف
ومس کتابة القران وفی
التحریر کل واحد من ثلثه
واجب او ندب فالوضوء

قیل لیس فی عبارة المبسوط ینوی به استباحة الدخول فی الصلوة الواجبة بل الموجود فیه یجب لاستباحة
الصلوة قلنا ان الامر و ان کان کذلک لکن لا بد ان یکون مراده ما ذکرنا و الا لم یتعرف المعرف لکون
ذلک من باب الاباحة الی المجهول توضیح الحال فی ذلک یستدعی ان یقال ان کان المراد من العبارة المذکورة
ما نبهنا علیه فالامر ظاهر و ان لم یکن المراد منها ذلک بل یکون المراد ان الوضوء الواجب هو الذی یکون
وجوبه لاجل استباحة الصلوة الواجبة ای الذی اوجبه الشارع لذلک نقول لو لم یکن المراد منه ما ذکرنا
لم یکن ذلک معلوما حتی یتعرف منه المعرف المجهول کما لا یخفی علی المتامل ان قلت ان ذلک هو الوضوء
الذی یصدر ممن اشتغلت ذمته بصلوة مفروضه او طواف مفروض و ان کان عزمه حین الاخذ به عدم
الاتیان بهما اصلا قلنا لو کان المراد ذلک ینبغی ان یقال ان الوضوء الواجب هو الذی یصدر ممن اشتغلت
ذمته بصلوة مفروضة او طواف مفروض مضافا الی انا نطالبه بالمستند فان الظاهر من المستند الذی ستقف
علیه هو المعنی الذی ذکرناه لا المعنی المذکور و الحاصل ان حمل العبارة المذکورة علی المعنی المذکور غیر
صحیح لامر داخلی و خارجی اما الاول فلما عرفت من ان التعریف انما هو لتعرف المعرف و هو لم یحصل مما
ذکر اذ هو فی قوة ان یقال ان الوضوء الواجب هو الوضوء الذی وجب لاستباحة الصلوة او الطواف و
المفروض انه غیر معلوم و الا فلا حاجة الی التعریف فیکون الاحالة الی المجهول و اما الثانی فلما عرفت
ایضا من المطالبة بالمستند فلا بد ان یکون المراد منها ما نبهنا علیه حاصله ان الوضوء الواجب هو الذی
یؤتی به للاتیان بصلوة مفروضة او طواف مفروض و یرشدک الی المعنی المذکور مضافا الی ما ذکرناه
قوله و لا وجه لوجوبه الا هذین ای لا یکون الوضوء الواجب الا لاجل الاتیان بصلوة مفروضة
او طواف مفروض ان قیل علی هذا یلزم ان من توضا قبل دخول الوقت لاستباحة الدخول فی الصلوة
بعده یکون وضوءه واجبا لصدق التعریف المذکور علیه قلنا ان الکلام محمول عند اشتغال الذمة
بالواجب من احد الامرین کما نبهنا او لعل ذکر الواجب فی قوله هو الذی یجب للاحتراز عنه و التنبیه
علی ما ذکرناه مضافا الی انه غیر مضر فیما نحن بصدده کما لا یخفی علی المتامل فذلکة ما ینبغی ان یعلم فی
المقام هو ان یقال ان حاصل العبارة المذکورة ان الفعل الصادر من العاقل المختار لا بد ان یکون له غایة و
تلک الغایة اما شرعیة او غیرها فالوضوء الصادر من المکلف ان کانت الغایة له فی نظره حین الاخذ به
الاتیان بصلوة مفروضة او طواف مفروض او کلیهما یکون ذلک الوضوء واجبا و الا فلا فعلی هذا
یکون مقتضی العبارة المذکورة حصر الوضوء الواجب فیما ینوی به فعل الصلوة الواجبة او الطواف الواجب
فلا یکون الوضوء عند اشتغال الذمة بالصلوة المقضیة واجبا فیما اذا کان المکلف حین الاخذ بالوضوء
عازما لعدم الاتیان بتلک الصلوة و غیر عازم للاتیان بها او مما ذکر فی بیان کلام المبسوط ینکشف الحال
فی عبارة السرایر فانها مثلها و اما سایر العبارات فنقول اما عبارة الوسیله فظهور الحال فیها یغنی عن اظهاره
لوضوح ان المدلول علیه بقوله فالمفروض من الوضوء شیئان احدهما الصلوة فریضه لزمه اداء و ها حالة

الوضوء هو ان الوضوء الواجب هو الذى يكون غايته الاتيان بالصلوة المفروضه التى لزمته حين الاخذ بالوضوء و لما كان مقصوده الحصر فلا يكون غيره واجبا و منه الوضوء حال العزم بعدم الاتيان بالقضية المفروضه فلا يكون واجبا اما عبارة المراسم فالظاهر ان المراد من قوله ما يؤدى به الواجب فهو واجب ان ما ينوى به اداء الواجب فهو واجب و لما كان فى مقام التعريف و الحصر يكون اللازم ان الوضوء الواجب هو الذى يؤدى به اداء الواجب فما لم يؤد به اداء الواجب لم يكن واجبا و معلوم ان الوضوء مع العزم بعدم الاتيان بالقضاء من ذلك فلا يكون واجبا فنية الوجوب فيه ح يكون نية الوجوب فى غير الواجب والحاصل ان المستفاد من كلامه قضيتان موجبتان كليتان احدهما كل ما يؤدى به الواجب فهو واجب و الاخرى كلما يؤدى به المندوب فهو مندوب و النقص فى كل واحد منهما غير خفى للقطع بان بعض الوضوءات المندوبة ما يؤدى به الصلوات المفروضه كالقطع بان الوضوء الواجب يسوغ اداء المندوب به فلابد ان يكون المراد ان الوضوء الواجب هو ما يكون لاجل اداء الواجب كما ان الوضوء المندوب هو الذى يكون لاجل اداء المندوب فلا اشكال فالوضوء فيما اذا لم يكن لاجل اداء الواجب لم يكن واجبا فضلا عما اذا كان مع العزم بعدم اداء الواجب و اما عبارة الجامع فان الامر فيها يظهر مما حررناه فى عبارة الوسيله فليلاحظ و هكذا الحال فى عبارة الشرايع و نهاية الاحكام و القواعد والتحرير و اما عبارة الذكرى فان الامر فيها اظهر من جميع فالمستفاد من جميع العبارات المذكورة ان الوضوء الواجب هو الذى يؤتى به لاجل صلوة مفروضة او طواف مفروض او لاجل مس كتابة القران ان وجب المس فما لم يكن كذلك لم يكن واجبا قال فى التذكرة و كل منهما واجب و ندب فالوضوء يجب للصلوة الواجبة او الطواف الواجب او مس كتابة القران ان وجب و يستحب لما عداها و الامر فيه كما فى غيره مما ذكره اما ما ذكره فيما بعد ذلك حيث قال لاشئ من الطهارات الثلث بواجب فى نفسه عدا غسل الجنابة على الخلاف و انما يجب بسببين اما النذر او وجوب ما لا يتم الا بها اجماعا حيث ان الظاهر منه انه يكفى فى وجوبه وجوب ما لا يتم الا به و ان لم ينو حين الوضوء اتيانه لاجله لو نوى عدمه ايضا فالظاهر انه ليس مراده بل المراد هو التنبيه على عدم ثبوت الوجوب للوضوء مثلا حال عدم وجوب المشروط به لا ان المراد هو الحكم وجوبه حال وجوب المشروط به مطلقا و لو لم ينو الاتيان به و هو ظاهر فلا يكون منافيا لما ذكره فى غيره كما لا يخفى لا ان المراد وجوب الوضوء حال وجوب المشروط به مطلقا و لا نوى حينه عدم الاتيان به كما هو الظاهر و اما المستند فقوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم و ايديكم الى المرافق و امسحوا برؤسكم و ارجلكم الى الكعبين وجه الدلالة هو ان الظاهر ان اذا قمتم مثل قوله تعالى اذا قرات القران فاستعذ بالله و قوله تعالى و كم من قرية اهلكناها فجاءها باسنا بياتا او هم قائلون اى اذا اردت قراءة القران و اردنا اهلاكها و التقدير فيما نحن فيه اذا عزمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم والمتبادر منه و من امثاله فاغسلوا وجوهكم لها اى للصلوة و هذه الاية الشريفة قد تمسك بها العلماء فى اثبات

وجوب الوضوء و مقتضاها كون الوضوء للصلوة فالوضوء الواجب هو ذلك فما لم يكن كذلك لم يكن بواجب اذا علمت ذلك فنقول ان من اشتغلت ذمته بالصلواة الفائتة و توضا لاجل ادائها يكون ذلك الوضوء واجبا للاية الشريفة و غيرها و اما اذا توضا لا لذلك بل مع العزم على عدم الاتيان بها مع ذلك الوضوء لم يكن واجبا و هو المطلوب قال المحقق نور الله تعالى مرقده فى المعتبر النية شرط فى صحة الطهارة وضوء كانت او غسلا او تيمما و هو مذهب الثلثة و اتباعهم و ابن الجنيد و لم اعرف لقدمائنا نصا فيه على التعيين و انكره ابو حنيفه فى الطهارة المائيه محتجا بقوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم و لم يذكر النية الى ان قال و لا حجة لابى حنيفه فى الايه لانها تقتضى القصد الى الصلوة اذ هذا هو المفهوم من قولك اذا لقيت الامير فالبس اهبتك معناه للقائه و كذلك قوله اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا اى للصلوة ثم قال و يشترط استحضار نية التقرب و نية استباحة الصلوة او رفع الحدث و معناهما واحد و هو ازالة المانع او استباحة فعل لا يصح الا بالطهارة كالطواف لقوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا اى اغسلوا للصلوة و لا فرق بين ان ينوى استباحة الصلوة بعينها او الصلوة مطلقا و قال العلامه فى المنتهى فى مقام الاستدلال على وجوب النية فى الوضوء ما هذا لفظه الخامس قوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا المفهوم منه فى اللغة والعرف اغسلوا للصلوة كما يقال اذا لقيت الامير فالبس اهبتك اى للقائه و اذا لقيت العدو فخذ سلاحك اى لاجل لقائه قال شيخ الطائفة فى الخلاف عندنا ان كل طهارة عن حدث سواء كانت صغرى او كبرى بماء كانت او بالتراب فان النية واجبة فيها و به قال الشافعى و مالك و ليث بن سعد و ابن حنبل و قال الاوزاعى الطهارة لا تحتاج الى نية و قال ابو حنيفه الطهارة بالماء لا تحتاج الى نية و التيمم يفتقر الى النية دليلنا اجماع الفرقة و ايضا قوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم الايه فكان تقدير الايه اغسلوا وجوهكم و ايديكم للصلوة و لا يكون الانسان غاسلا هذه الابعاض للصلوة الا بالنية و قال السيد بن زهره فى الغنيه اما الوضوء فيقف صحته على فروض عشرة اولها النية بالاجماع و قوله تعالى يا ايها الذين امنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم و ايديكم الايه و التقدير اغسلوا وجوهكم للصلوة و انما حذف ذكر الصلوة اختصارا كقولهم اذا لقيت الامير فالبس ثيابك و اذا لقيت العدو فخذ سلاحك و تقدير الكلام افعل ذلك للقائه و اذا امر الله تعالى بهذه الافعال للصلوة فلابد من النية ان قيل كيف يمكن التعويل على ما ذكروه فى تفسير الاية الشريفة مع انه مخالف لما ورد من اهل العصمة و الطهارة فى تفسيرها فى الموثق كالصحيح المروى فى تهذيب عن ابن بكير قال قلت لابى عبد الله عليه السلام قوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة ما يعنى بذلك اذا قمتم من النوم و قال سيد الاجل المرتضى قدس الله تعالى روحه فى الانتصار فى مقام الاستدلال فى اثبات ناقضية النوم للوضوء ما هذا لفظه دليلنا على صحتها بقوله تعالى يا ايها الذين امنوا اذا قمتم الى الصلوة الايه و قد نقل اهل التفسير و اجمعوا على ان المراد قوله اذا قمتم من النوم الى ان قال فكانه قال جل ثنائه اذا قمتم الى الصلوة من النوم قلنا ان ذلك غير مناف لما

نحن بصدد بيانه كما لا يخفى و اما الاختلاف فى الاطلاق و التقييد و ذلك مقام اخر و الحاصل ان الوضوء الواجب هو ما نطق دليل الشرع على وجوبه و هو اما الكتاب او السنة او الاجماع فقد عرفت ان مدلوله لزوم الاتيان بالوضوء عند ارادة الصلوة فيكون الوضوء الواجب الذى علم وجوبه من الكتاب ذلك واما غيره فلم يظهر منه وجوبه واما السنة فاقوى ما يناسب التمسك به فى المقام حديثان اولهما الصحيح المروى فى التهذيب عن زرارة عن ابى جعفر ع قال اذا دخل الوقت وجب الطهور و الصلوة والثانى الصحيح المروى فى الفقيه عن زرارة عن ابى جعفر ع قال يا زرارة و الوضوء فريضة والجواب عن الثانى ظاهر لان الظاهر من سياقه ان المراد من الفريضة فيه فى مقابل السنة والحديث هكذا سئل زرارة اباجعفر ع عن الرجل يقلم اظافيره و يجز شاربه و ياخذ من شعر لحيته و راسه هل ينقض ذلك الوضوء فقال يا زرارة كل هذا سنة و الوضوء فريضة و ليس شىء من السنة ينقض الفريضة و المراد من الفريضة فى المقام و نحوه هو ما تعلق الامر به فى الكتاب حققناه فى اواخر المجلد الرابع من مطالع الانوار فعلى هذا يكون المراد من الصحيح ان الوضوء هو الذى تعلق به الامر فى الكتاب و هو مسلم و قد عرفت ان الوضوء الذى تعلق به الامر فى الكتاب هو الذى يكون عند ارادة الصلوة لاجلها والوجوب فى مثل هذا الوضوء مسلم فيما اذا كانت الصلوة المرادة واجبة فلا يمكن التمسك به فى اثبات الوجوب لمطلق الوضوء كما لا يخفى واما الجواب عن الاول فبان غاية ما يستفاد منه وجوب الوضوء بعد دخول الوقت و نحن نقول بذلك لكن نقول انه لاجل الصلوة فالوضوء الواجب انما هو لاجل الصلوة المفروضة فاذا نوى ذلك اصح منه نية الوجوب فيكون اتيا بالمامور به محصلا للامتثال و الحاصل هو انا نقول الظاهر ان مراده من ذلك تحديد الوقت الذى يمكن اتصاف الطهور فيه بالوجوب و بين ع انه اذا دخل وقت الصلوة اذ ح يجب الصلوة فيجب ما تتوقف الصلوة عليه فيكون الطهور ح واجبا لكونه من ذلك و ليس المقصود من الحديث انه بعد دخول الوقت يكون الطهور واجبا مطلقا و لو مع عدم ارادة الصلوة و ارادة عدمها و لذا لم يحتمل احد وجوب الطهور بعد ان اتى المكلف بالصلوة كما لا يخفى فالمتحصل مما ذكر ان المراد من الصحيح المذكور وجوب الطهور لاجل الاتيان بالصلوة فلا يكون منافيا لما نحن بصدده و على فرض الاغماض عن دعوى الظهور نقول غاية ما يمكن ان يقال انه مطلق يشمل حال ارادة الصلوة و عدمها لكن لا بد من تقييده بالاول لمفهوم الشرط فى الاية الشريفة كما انه تقييد اطلاق الاية الشامل لما قبل الوقت و بعده بما بعده للصحيح المذكور فالمتحصل مما ذكر وجوب الوضوء بعد دخول الوقت لاجل الاتيان بالصلوة ولذلك اطبق الاصحاب على ان وجوب الوضوء انما هو للغير فعلى هذا نقول انه اذا زالت الشمس و اراد التوضؤ و لم يكن من عزمه الاتيان بالظهر كما اذا فرض له انه يريد الاتيان بنافلة الزوال فى وقتها ثم النوم قبل الاتيان بالفريضة لا يسوغ له نية الوجوب فى الوضوء و كذا الحال فيما اذا اراد احدى غاياته المندوبة كقرائة القران بذلك الوضوء ثم الحدث ثم الوضوء للفريضة فقد تحقق بما تقرر امكان نية الندب

فى الوضوء مع اشتغال الذمة بالصلوة المفروضة فيما اذا لم يكن مقصودا من الوضوء عدا فعل المندوب بل عدم جواز نية الوجوب ح فلا بد حينئذ اما من نية الندب او القربة المطلقة فبما ذكرناه تبين لك عدم استقامة ما ذكره صاحب المدارك حيث قال و اعلم ان المعروف من مذهب الاصحاب ان الوضوء انما يجب بالاصل عند اشتغال الذمة بمشروط به فقبله لا يكون الا مندوبا تمسكا بمفهوم قوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وليس المراد نفس القيام و الا لزم تاخير الوضوء عن الصلوة وهو باطل بالاجماع بل المراد والله اعلم اذا اردتم القيام الى الصلوة اطلاقا لاسم المسبب على السبب فانه مجاز مستفيض وقول ابى جعفر ع فى صحيحة اذا دخل الوقت وجب الطهور والصلوة و المشروط نعدم عند عدم الشرط و يتوجه على الاول ان اقصى ما يدل عليه الاية الشريفة ترتب الامر بالغسل و المسح على ارادة القيام الى الصلوة والارادة تتحقق قبل الوقت و بعده اذ لا تعتبر فيه المقارنة للصلوة والا لما كان الوضوء فى اول الوقت واجبا بالنسبة الى من اراد الصلوة فى اخره انتهى كلامه رفع مقامه و وجه عدم الاستقامة من وجوه منها ان ما عزاه الى الاصحاب من وجوب الوضوء عند اشتغال الذمة بمشروط به لا يخفى ما فيه من المسامحة لوضوح ان مقتضى كلماتهم عدم كفاية محض اشتغال الذمة بالواجب المشروط بالوضوء فى الاتصاف بوجوبه بل لا بد من كونه لاجل اتيان ذلك الواجب ومقتضى ما عزاه اليهم كفاية محض اشتغال الذمة بالواجب المشروط به فى اتصافه بالوجوب و لو يكن مقصوده الاتيان به بل كان عدمه و قد عرفت التحقيق فى ذلك و منها ما ذكره من قوله والا لزم تاخير الوضوء عن الصلوة فان وجه اللزوم غير ظاهر لظهور ان غاية ما يظهر من ترتب الجزاء على الشرط كون غسل الوجه و اليدين مثلا بعد القيام الى الصلوة و ظاهر انه على حذف المضاف مثلا اى بعد القيام الى اتيان الصلوة واين ذلك من الدلالة على لزوم تاخير الوضوء عن الصلوة و نحن وان قلنا بحمل القيام على الارادة لكنه ليس لاجل ما ذكره بل لاجل عدم صحة التعليق فان مقتضى تعليق الامر بغسل الوجه و اليدين على القيام انتفائه عند انتفائه وهو غير صحيح للقطع بثبوت الوجوب للوضوء و لو مع عدم تحقق القيام من المكلف كما فى حال الجلوس وغيره و الذى يليق ان يجعل معلقا عليه للوجوب انما هو الارادة سواء تحقق فى ضمن القيام او فى ضمن الجلوس او غيرهما كما لا يخفى و لذا قلنا ان المراد اذا اردتم و عزمتم الى الاتيان بالصلوة فاغسلوا وجوهكم الخ فان التعليق ح صحيح لا غبار عليه و منها قوله ان الارادة متحقق الى قوله من اراد الصلوة فى اخره فانه ايضا غير صحيح اذ ليس المذكور فى الاية الشريفة اذا اردتم الصلوة حتى يتجه ما ذكره بل الاية اذا قمتم الى الصلوة فلا بد فى حال التقدير من رعاية جميع ما فى الاية ولذا قلنا فى التقدير اذا اردتم و عزمتم الى اتيان الصلوة والعزم باتيان الصلوة انما يكون بعد دخول الوقت او نقول ان الظاهر منه ذلك فلا يشمل قبل الوقت فلا يصح التمسك به فى مقام اثبات الوجوب فيما قبله و على فرض الاغماض عنه نقول ان غاية ما فيه انه بعنوان الاطلاق و معلوم ان حجية المطلق انما يكون عند انتفاء المقيد و هو موجود فى محل الكلام و هو الصحيح المذكور لوضوح ان مقتضى

تعليق وجوب الطهور على دخول الوقت انتفاؤه فيما قبله ولا ايراد فالتمسك بالاية الشريفة لاثبات
الوجوب ولو قبل دخول الوقت غير صحيح ثم على فرض الاغماض عنه ايضا نقول ان غاية ما يلزم منه لزوم
وجوب الوضوء مهما تعلقت الارادة بالصلوة ولو قبل دخول الوقت ومعلوم ان مقتضى التعليق انتفاء
الوجوب عند انتفاء الارادة فيكون وجوب الوضوء ح ايضا للغير فلا يصح التمسك بالاية فى اثبات
الوجوب النفسى كما لا يخفى على المتامل الزكى غاية ما فى الباب انه يتجه الايراد فى الحصر المستفاد من
كلماتهم من عدم وجوب الوضوء بالاصالة الا حال اشتغال الذمة بالواجب المشروط به لكنك قد عرفت
ان عند الجمهور الى اطلاق الاية الشريفة فللغفلة عن المقيد المذكور والا فلا ايراد اصلا فما ذكره من
الايراد ساقط عن درجة الاعتبار ثم ان ما ذكره من قوله والا لما كان الوضوء فى اول الوقت واجبا بالنسبة
الى من اراد الصلوة فى اخره مشتبه المراد فان التحقيق فى ذلك ما نبهنا عليه توضيح الحال فى ذلك يستدعى
تقرير مرامه ثم الاشارة الى ما فيه فنقول مراده انه لو اعتبرت المقارنة بين الارادة للصلوة ونفسها لزم انتفاء
الوجوب للوضوء فى اول الوقت فيما اذا كان المراد الاتيان بالصلوة فى اخره واللازم بط لاطباقهم على
وجوب الوضوء بعد دخول الوقت ولو كان عزمه الاتيان بالصلوة فى اخره فالملزوم مثله ونحن نقول لم يقل
احد باعتبار المقارنة بين الوضوء والصلوة فى اتصاف الوضوء بالوجوب بل المعتبر فى ذلك كونه لاجل
الصلوة الواجبة سواء كان فى عزمه اتيان الصلوة متصلة بالوضوء او منفصلة عنه اذ الوضوء الذى يمكننا
الحكم بوجوبه عن الكتاب والسنة والاجماع انما هو ذلك لا ازيد منه فعلى هذا نقول من اراد الوضوء ولم
يكن فى عزمه الاتيان بالصلوة المفروضة بذلك الوضوء سواء نوى به الاتيان بالنافلة فقط كصلوة الزوال
مثلا او امر اخر مما استحب الوضوء لاجله لا يمكن فى حقه قصد الوجوب ولو كان بعد دخول الوقت
لانتفاء الدليل عليه ان قيل يكفى فى ذلك اطلاق قوله ع فى الصحيح السالف اذا دخل الوقت وجب
الطهور قلنا قد بينا وجه الحال فى ذلك فيما ابرزناه تبين لك ان بطلان اللازم فيما ذكره صاحب المدارك
مسلم على تقدير ومم على تقدير اخر كما لا يخفى على المتامل تنقيح المقام يستدعى ان يقال ان من توضا بعد
ان دخل الوقت الصلوة المفروضة فحاله لا يخ من اقسام الاول ان ينوى به انه لاجل الاتيان بتلك الصلوة
فقط سواء نوى به الاتيان بها بعده من غير فصل او معه والثانى ان ينوى به الاتيان بالصلوة المفروضة
والنافلة وغيرهما من الغايات التى يستحب لاجلها الطهارة والثالث ان لا ينوى به النافلة ولم يكن فى
عزمه الاتيان بالفريضة بذلك الوضوء بل كان فى عزمه عدم الاتيان بها معه والاول لا شك فى نية
الوجوب فيه والثالث لا يمكن فيه قصد الوجوب بل ينوى فيه الاستحباب وان جاز الاجتزاء بالقربة المطلقة
فى القسمين واما الثانى فيمكن التامل فيه لكونه جامعا بين الغاية الواجبة والمستحبة فاما ينوى التداخل
بان ينوى فيه الوجوب بالاضافة الى الغاية الواجبة والاستحباب بالاضافة الى الغايات المستحبة فيلزم
ان يكون شيئا واحدا شخصيا مصداقا للواجب والمستحب مع تضادهما او ينوى فيه الوجوب فقط او

الاستحباب كذلك او لا هذا ولا ذاك بل ينوى فيه القربة المطلقة والاول قد عرفت الحال فيه واما
الثانى فاللازم فيه قصد الوجوب بالاضافة الى غاية المستحبة ايض فيكون ناويا للوجوب فيما ليس بواجب
لاجتماعه مع الواجب كما ان فى الثالث عكس ذلك فاللازم فيه قصد الاستحباب حتى بالاضافة الى الغاية
الواجبة لاجتماعه مع المستحب فاللازم فى الثانى تغليب الواجب على المستحب كما ان اللازم فى الثالث
تغليب المستحب على الواجب فيحتمل بطلان الوضوء فيهما من راس سيما فى الثالث واما الرابع فلا ريب
فيه فلا ينبغى الاعراض عنه ويمكن قصد الوجوب بنحو اخر توضيح الحال فى ذلك يستدعى ان يعلم كما ان
بالوضوء المستحب اى الذى يؤتى به لغاياته المستحبة يسوغ الاتيان بالواجب يكون الامر فى الواجب ايض
كذلك اى اذا اتى الغايات المستحبة للوضوء مع الوضوء الواجب كانه يؤتى بها مع الوضوء المستحب وذلك
مما لا ريب فيه والسر فى ذلك خفى المتاملين هو ان الحدث مانع عن الاشتغال بالصلوة كما انه مانع عن
ترتب الكمال فى الغايات المستحبة فاذا توضا المكلف لاجل غاية من غاياته المستحبة يكون ذلك موجبا لرفع
الحدث المانع فح لا يبقى مانع عن الاشتغال بالفريضة فيسوغ الاتيان بها والدليل الموجب للوضوء للصلوة
من الكتاب والسنة والاجماع انما هو فى حق المحدث اما الكتاب فالصحيح المروى فى اوايل التهذيب عن
ابن ابى عمير عن ابن اذينة عن ابن بكير قال قلت لابى عبد الله ع قوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة ما يعنى
بذلك قال اذا قمتم من النوم الحديث وقد سمعت من كلام سيدنا المرتضى قدس الله روحه دعوى
اطباق المفسرين عليه ومعلوم ان النوم من الاحداث الموجبة للوضوء كما هو المدلول عليه بالاية الشريفة
بمعونة ما ذكر وغيرها فيكون المدلول عليه بالاية الشريفة وجوب الوضوء بالاضافة الى المحدث واما السنة
فلان المدلول عليه بقوله ع اذا دخل الوقت وجب الطهور وجوب الطهور اى ما يرفع الحدث ومعلوم
ان ذلك انما هو عند تحقق الحدث واما مع انتفائه ورفعه فلا والحمل على ما كان كك عند وجوده ويجب
ولو مع عدم وجوده مخالف للظ لا يصار اليه الا لداع وهو منتف فيما نحن فيه واما الاجماع فغير مفتقر الى
البيان لامكان دعوى اطباق الاصحاب على ان وجوب الوضوء انما هو فى حق المحدثين دون المتطهرين
اذا تحقق ذلك فلنعد الى ما كنا بصدد بيانه فنقول من اشتغلت ذمته بالواجب المشروط بالطهارة واراد
الوضوء لاجل اتيانه وكان فى عزمه الاتيان بالغايات المستحبة ايض فهو اما ينوى القربة المطلقة وقد عرفت
انه مما لا ينبغى الريب فيه وان كان مقتضى كلام المفسرين للوجه خلافه ويحتمل حمل كلامهم على غير
الصورة المفروضة اى اذا كان المنوى منحصرا فى المفروض مثلا وينوى الوجوب فقط وهو ايض مما
لا ريب فيه لكن ينبغى ان يجعل الغاية الصلوة المفروضة فاذا اتى بالوضوء الواجب للصلوة المفروضة
يوجب ذلك رفع حدثه بالمرة فله ان ياتى بالغايات المستحبة مقدما للواجب او موخرا عنه لما بيناه وهل
يسوغ فى حقه الاتيان بالوضوء المستحب بعده نظرا الى غاياته المستحبة فياتى بالوضوء المستحب عند غاياته
المستحبة الظ لا لانتفاء المقتضى وهو الحدث نعم يسوغ بقصد التجديد ولكن فى محل التجديد واما اتيان

الوضوء بقصد الاستحباب فقط فی الصورة المفروضة ای فیما اذا کان عزمه الاتیان بکل من الواجب و
المستحب فیاتی بالوضوء المستحب ثم یاتی بالمشروط الواجب به فالظ عدم جوازه لما عرفت من ان مقتضی
الکتاب والسنة ان الوضوء مع نیة اتیان الواجب به یکون واجبا فنیة الاستحباب فیه ح یکون نیة الاستحباب
فی الواجب وهو غیر صحیح نعم لا باس به فیما اذا لم یکن عزمه الا الاتیان المستحب لکنه خارج عن المفروض
و انت اذا احطت خبرا بما ابرزناه فی المقام من البدایة الی هنا تبین لک حقیقة الحال فی حکم موضع السوال
لکنا نعید المقال خوفا عن غفلة اهل السوال و تنبیها لما ینبغی التنبیه علیه لاهل الفضل و الکمال فنقول
من اشتغلت ذمته بالصلوة المفروضة فهی اما اداء او قضاء فههنا مقامان احدهما ان یکون الذمة مشغولة
بالصلوة الادائی فح لو توضا لاجلها یکون ذلک الوضوء واجبا فلا یجوز فیه قصد الاستحباب اما لو توضا
لا لاجلها بل لاجل غایة من غایاته المستحبة فیکون الوضوء مستحبا فلا یسوغ فیه نیة الوجوب بل یاتی به
بقصد الاستحباب و الظ جواز اتیان المفروضة به و عدم جواز اعادته بقصد اللزوم لما فصلنا. و الثانی
ان یکون الذمة مشغولة بالقضاء فعلی القول بالمواسعة یکون الامر مثل الواجبة الادائیة فاذا توضا لاجل
الاتیان بالصلوة المقضیة یکون الوضوء واجبا یصح فیه قصد الوجوب و اما اذا توضا لا لذلک بل لاجل
غایاته المستحبة فلا یصح فیه قصد الوجوب بل ینوی فیه اما الاستحباب او القربة و بالجملة ان الامر ح کما
فی اشتغال الذمة بالصلوة الادائیة وقد فصلنا الحال فی ذلک واما علی القول بالمضایقة فبناء علی ما حکاه
العلامة فی المختلف عن السید المرتضی و ابن ادریس المنع عن الاشتغال بالافعال المباحة و الاعمال
المندوبة بل الواجبات الموسعة و من النوم الا بقدر الضرورة لا یمکن فی حقه الاتیان بالوضوء المستحب
لکن لا باعتبار وجوب الوضوء و لو مع العزم بعدم الاتیان بالقضاء بل لاجل المنع و النهی عن الاعمال
المندوبة ح و اما علی القول بامکان صدور الندب بناء علی هذا القول من المضایقة و الفوریة فیکون
الوضوء فیما اذا لم ینو به الاتیان بالفوات بل نوی به احدی الغایات المندوبة مندوبا و الحاصل ان اشتغال
الذمة بالمقضیة لا یوجب اتصاف الوضوء بالوجوب علی ای نحو کان لانتفاء الدلیل علیه بل نقول ان
الوضوء الواجب بالاصالة انما یکون فیما اذا نوی به لاجل الاتیان بالفائتة مثلا فلا یتفاوت الحال من
اشتغال الذمة بالفائتة و غیره فیما ذکر نعم ان الفرق بینهما هو انه مع اشتغال الذمة بالفائتة یمکن قصد
الوجوب فی الوضوء فی جمیع الاحوال بخلافه مع اشتغال الذمة فانه انما یمکن بعد دخول الوقت و قبل
الاتیان بالفریضة و لا یتفاوت من هذه الجهة بین القول بالمضایقة و المواسعة فی الفوات کما علمت
* تنبیه اعلم انه ربما یتوهم من العلامة فی نهایة الاحکام صحة نیة الوجوب فی الوضوء لمن علیه مقضیة و لو
لم ینو انه لاجلها قال لو نوی من لا قضاء علیه قبل دخول الوقت الوجوب لظن الدخول ثم ظهر الکذب
فان کان مع تعذر العلم صح وضوءه و الا فلا و لو نواه مع العلم بعدم دخول الوقت لم یصح وضوءه
و یحتمل ضعیفا صحته بناء علی ان الموجب للطهارة هو الحدث وقد وجد الا ان وقتها یتضیق علیه بدخول

الوقت و لانه اکد فید خل تحته حکما اذ الممیز جواز الترک و هو غیر مراد فعلی الاول لو صلی الفرض به
بطلت صلوته فان لم یعد و توضا اخری قبل دخول وقتها و اجبا صح وضوءه و اذا صار علیه صلوة واجبة
فیجب لها الوضوء و لو توضا قبل دخول الوقت ندبا فدخل قبل کماله فالاقرب الاستیناف علی وجه
الوجوب لانه محدث دخل علیه وقت الفریضة و یحتمل الاتمام بنیة الوجوب لئلا یبطل العمل انتهی کلامه
رفع مقامه و فی مواضع منه یتوهم ذلک منها قوله لو نوی من لا قضاء علیه قبل دخول الوقت الوجوب.
اذ مقتضی المفهوم صحة ذلک فیمن علیه قضاء مطلقا و منها قوله فان لم یعد و توضا اخری قبل دخول وقتها
واجبا صح وضوءه اذ قد صار علیه صلوة واجبة و منها قوله لانه محدث دخل علیه وقت فریضة لوضوح
ان الظاهر من هذا الکلام هو ان محض دخول وقت الفریضة یکفی لنیة الوجوب کما لا یخفی و الجواب اما
عن الاول فلان المفهوم منه حکمان عدمی و هو عدم صحة نیة الوجوب قبل دخول الوقت فیمن لا قضاء
علیه و صحته فیمن علیه قضاء والمقصود فی الاول سلب الکلی فاللازم فی الثانی هو الایجاب الجزئی لا الکلی
و هو مسلم ای فیما اذا کان الوضوء للقضاء ن بعضی مدعی این مطلب شده اند که در نوافل لازم است
اقتصار بصیغه السلام علیکم و عدول از ان بصیغه دیگر جایز نیست و هم چنین جمع ما بین السلام علیکم
و ما بین دو صیغه دیگر در نوافل جایز نیست بلکه این از خواص فرایض است ج این سوال مشتمل
بر دو مطلب است اول انکه لازم است در تشهد نوافل اقتصار بصیغه السلام علیکم و عدول از ان
بصیغه السلام علینا او علی عباد الله الصالحین جایز نیست و این صحیح نیست بلکه چنانچه در فرایض
عدول از السلام علیکم و اقتصار بصیغه السلام علینا و علی عباد الله الصالحین جایز است و هم چنین است
در نوافل عدول از السلام علیکم و اقتصار بصیغه السلام علینا جایز است و تفاوتی در این باب ما بین
فرایض و نوافل مطلقا نیست و ظاهر از شیخ طوسی قدس الله تعالی روحه دعوی اجماع شیعه است
در این باب چنانچه مطلع خواهی شد و دلیل بر این مطلب اطلاقات نصوص وارده در مسئله است مثل
حدیث مستفیض منقول از طرق عامه و خاصه بطرق مختلفه از جناب مخزن اسرار ربانی و منبع فیوضات
سبحانی جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و اله که فرموده تحریم الصلوة التکبیر و تحلیلها التسلیم بنا بر انکه
تسلیم در این حدیث چنانچه شامل السلام علیکم هست شامل السلام علینا نیز هست چنانچه شیخ صدوق
نور الله تعالی ضریحه در عیون اخبار الرضا حدیث حسن قریب بصحیح نقل نموده که در ان حدیث تصریح
شده که لفظ تحلیلها التسلیم شامل السلام علینا نیز میباشد و هم چنین در کتاب خصال حدیثی ذکر فرموده
که صریح بر این مطلب است چنانچه تحقیق این مطلب را با ایراد احادیث در کتاب مطالع الانوار ذکر
نموده ایم بنا بر این میگوئیم صلوة در حدیث مذکور اعمست از فریضه و نافله پس مقتضای حدیث مذکور
چنانچه جواز اقتصار است در فریضه بهر یک از صیغتین جواز اقتصار است بهر یک از انها در نافله
پس لازم نیست در نوافل اقتصار بصیغه السلام علیکم و عدول از این بصیغه السلام علینا جایز

خواهد نیز و هم چنین دلالت میکند بر این مطلب حدیثی که ابن ادریس در اخر سرائر از کتاب حریز نقل
کرده از ابی بصیر که او از حضرت باقر ع نقل نموده که حضرت فرمود که جدا کن مابین هر دو رکعت از
نوافل خود را بتسلیم زیرا که تسلیم چنانکه دانستی شامل السلام علینا نیز می باشد و هم چنین دلالت میکند
بر این مطلب حدیث صحیحی که ثقة الاسلام و شیخ الطائفه نور الله مضجعهما در کتاب کافی و کتاب تهذیب
روایت نموده اند که حاصل مضمون ان اینست که اگر بگوئی در تشهد نماز السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین پس منصرف و فارغ میشوی از نماز و این نیز اعم است از صلوة واجبه و مندوبه پس مقتضای
حدیث مذکور جواز اقتصار است در هر یک از انها بصیغه مذکوره بعلاوه ان احدی از علمای
قائل بتفرقه مابین صلوة فریضه و نافله نشده و توهم این مطلب از کلام شیخ طوسی در مصباح بسیار
بی جهت است لکه غالب انچه از ایشان صادر شده در ان کتاب اینست که اقتصار فرموده اند در
تشهد نافله زوال بصیغه السلام علیکم و از این لازم نمی اید که ایشان تجویز نکنند عدول از این
صیغه و اقتصار بصیغه السلام علینا را کما لا یخفی بعلاوه انکه ایشان در موضعی از تهذیب تصریح
فرموده بجواز گفتن السلام علینا در نافله بلکه ظاهر ایشان دعوی اجماع شیعه است بر این مطلب و مطلب
ثانی انست که در فرایض جمع مابین السلام علیکم و دو صیغه دیگر از سلام جایز و مستحب است و در
نوافل این مطلب ثابت نیست پس بدعت خواهد بود جواب این مطلب نیز صحیح نیست و فی الحقیقه در
اثبات استحباب صیغتین در نوافل محتاج بدلیلی که دال بر این مطلب باشد بخصوصه نیستیم و ما این مطلب
را بذکر مثالی که مناسب فهم عوام باشد بیان میکنیم پس میگوییم مثال ما نحن فیه انست که سلطانی معجونی
قرار میدهد مرکب از اجزای متعدده که بعض از ان اجزا مدخلیت در تحقق ثمرات ان معجون دارد که
با انتفای ان اجزا ثمره مطلوبه از ان معجون متحقق نمیشود و بعضی دیگر نه اینچنین است بلکه با انتفای ان
بعض ثمره ان معجون متحقق میشود لکن نه بر وجه کمال پس ان جزء مدخلیت در کمال ان ثمره دارد و با
عدم ان نیز ثمره مطلوبه ان معجون متحقق میشود لکن تحقق ان بر وجه کمال موقوف بر مراعات جمیع اجزا
است پس ان سلطان اسمی تعیین میکند بجهة ان معجون و دفعه طلب میکند ان معجون را از عبید
خود در ضمن ان اسم که از برای او تعیین نموده بعنوان حتم و الزام و دفعه دیگر همان معجون را طلب
مینماید در ضمن همان اسم لکن نه بعنوان حتم و الزام بلکه بعنوان ندب و رجحان بنابر این تعلیم ان
معجون در صورتی که متعلق طلب حتمیست کفایت میکند در تعلیم ان در صورتی که متعلق طلب رجحانی
است و در صورت ثانیه محتاج به بیان مجددی نیست و هذا امثال لا ریب فیه و لا شک یعتریه هر گاه این
مراتب را دانستی میگوییم ماهیة صلوة مثل ان معجون است اجزای واجبه بجهة ان همست و اجزاء مندوبه
اجزای واجبه او اینست که انتفای انها باعث عدم حصول امتثال است و اجزای مستحبه اجزائیست که
انتفای انها موجب انتفای کمال است نه عدم امتثال و اسمی که از برای صلوة قرار داده شارع بجهة این ماهیة

تعیین نموده و دفعه این ماهیة را در ضمن این اسم اراده نموده بطریق حتم و دفعه دیگر بطریق استحباب
و معلومیة این ماهیة در احد قسمین کفایت میکند در علم بمطلوب در قسم دیگر پس در صورت ثانیه
محتاج به بیان علی حده نخواهد بود و مفروض اینست اجزای واجبه صلوة و اجزای مندوبه ان در
صورتی که متعلق طلب حتمی است معلوم شده و همین لفظ در وقت دیگر متعلق طلب استحبابی شده
از اینجا مشخص میشود که مراد در این صورت نیز همان ماهیة با همان اجزاست بهمان نحو مگر در صورتی
که دلیل بخصوصه دلالت کند در عدم اعتبار امری از امور معتبره در اول یا اعتبار امری دیگر
ما دامی که دلیل منتفی است ظاهر میشود مراد همان نحو اول است پس در صورتی که صلوة متعلق طلب
ندبیست در حکم بقای اجزای ان محتاج بدلیل مجددی نخواهیم بود پس جمیع اجزای مستحبه در صورت
ثانیه محکوم بر بقا است تا خلاف ان مشخص شود بنابر این میگوییم جمع مابین صیغ ثلث در فرایض راجح
است پس در نوافل نیز راجح خواهد بود نظر باینکه دلیلی بر عدم ان نداریم و هو المدعی بنابر این است
حکم میکنیم در نوافل باستحباب اموری که مستند انها ظاهرا است در فرایض مثل قول بسم الله و بالله و
قول و تقبل شفاعته فی امته در تشهد و قول بحول الله و قوته عند القیام من السجود و قول سمع الله لمن
حمده بعد الانتصاب من الرکوع و قول الحمد لله رب العالمین بعد از ان و هم چنین است دعاها در
هر یک از رکوع و سجود و امثال اینها و اگر مستند در بعضی از امور مذکوره بعنوان اطلاق بوده
باشد فی الحقیقه در اثبات مرام محتاج باطلاق او نخواهیم بود اگر گوئی این مسلم است لکن دلیل بر عدم
ندر باظر استحباب جمیع صیغ ثلث داریم و این چنانست که شیخ طوسی در مصباح در تشهد نافله زوال اقتصار
بصیغه السلام علیکم فرموده و اگر جمع مستحب میبود اقتصار نمینمود خصوصا در همان تشهد اقتصار بر امور
واجبه ننموده بلکه بعضی از امور مندوبه را نیز ذکر فرموده لا سیما اینکه در تشهد صلوة ظهر جمع فیما
بین صیغ ثلث فرموده جواب از این از چند راه میگوییم اول اینکه قول فقیه واحد دلیل بر مطلب شرعی
نمیتواند شد که تواند مخرج از مقتضای قاعده مذکوره شود و ثانیا انکه مرحوم شیخ طوسی در تهذیب
تصریح فرموده بجواز جمع مابین السلام علینا و السلام علیکم چنانچه فرموده با ایراد احادیثی که مشتمل است
بر جواز تسلیم در دو رکعت شفع و عدم ان عبارتی که حاصل ان اینست که ما این احادیث را حمل میکنیم
بر تسلیم مخصوص یعنی السلام علیکم زیرا که نزد ما که شیعه ایم هر گاه کسی بگوید در تشهد السلام
علینا و علی عباد الله الصالحین از نماز فارغ میشود و بعد از صیغه مخیر است مابین گفتن السلام علیکم و
رحمة الله و برکاته و عدم ان و این بعینه حکم فریضه است که هر گاه در تشهد ان بگوید السلام علینا
و علی عباد الله الصالحین از نماز خارج میشود و بعد مخیر است مابین گفتن السلام علیکم و عدم ان و
معلوم است مراد اباحه متساوی الطرفین نیست پس مقصود استحباب و عدم تعیین است مجملا این کلام
از شیخ طوسی نص است در جواز جمع مابین صیغتین در نافله پس بنابر این اعتماد کردن بچیزی که کلام

این کلام

ایشان در مصباح موهم است بیصورت است در جمع مابین السلام علینا و السلام علیکم بود در نافله
واما السلام علیك ایها النبی و رحمة الله و برکاته پس ممکن است استدلال کرده شود بان دو حدیث یکی
ازان دو حدیثی است که شیخ صدوق در فقیه و شیخ الطایفه در تهذیب اعلی الله مقامهما روایت نموده
اند از ابی کهمش که سوال نموده از جناب حضرت امام جعفر صادق ع از دو رکعت اولین پس هرگاه
نشستم در انها از برای تشهد پس گفتم در حالت جلوس السلام علیك ایها النبی و رحمة الله و برکاته باین
انصراف از نماز حاصل خواهد شد یا نه حضرت فرمودند خیر باین صیغه فراغ از صلوة حاصل نمیشود ولکن
وقتی که گفتی السلم علینا وعلی عباد الله الصالحین پس باین انصراف از صلوة حاصل خواهد شد پس میگوئیم
دو رکعت که در ان انصراف از نماز بشود در فرایض یومیه نداریم مگر صلوة صبح و ذکر اولین مناسب
ان نیست بخلاف انکه هرگاه مقصود نافله باشد مثل رکعتین اولین از نافلهٔ ظهر یا عصر یا نافله مغرب یا
نماز شب و ظاهر از سوال سائل اینست که معتقد جواز السلام علیك ایها النبی و رحمة الله و برکاته هست
ولکن نمیداند که انصراف از نماز بان متحقق میشود یا نه جناب معصوم او را منع از ان اعتقاد نفرموده
بلکه همان اعتقاد باقی گذاردند و فرمودند فراغ از نماز بان صیغه نیست بلکه صیغه دیگر است پس
جمع مابین دو صیغه در نافله مستفاد از این حدیث شد بعلاوه انکه محتاج بادعای ظهور و مورد
سوال در نافله نیستیم بلکه همان اطلاق مورد سوال کفایت میکند در اثبات مرام نظر باینکه مجیب حکم
تفرقه مابین صلوة واجبه و مستحبه نفرموده حکم جواب بر سبیل اطلاق فرموده و حدیث ثانی حدیث
صحیحی است که ثقة الاسلام و شیخ الطایفه در کافی و تهذیب روایت فرموده اند از حلبی که او از حضرت
صادق ع روایت نموده که انحضرت فرمود هرچه ذکر کنی خدای عز و جل را بان و همچنین ذکر کنی
بان جناب رسول خدا را در نماز پس ان از جمله نماز است و معلوم است السلام علیك ا ه در نماز نافله
در مقام تشهد ذکر جناب رسول خداست پس بمقتضای این حدیث صحیح از جمله اجزای ان صلوة خواهد
بود و اجماع منعقد است بر اینکه از اجزای واجبه نیست پس از اجزای مستحبه خواهد بود و هو المطلوب
حال مقصود تنبیه بر این بود که مستفاد از احادیث چه چیز است و الا بعد از تامل در کلمات فقها در مباحث
تشهد و غیرها ظاهر میشود که احدی از علما قائل بتفرقه مابین صلوة واجبه و مندوبه در این باب
نشده و اگر جمع مابین صیغ ثلث در نافله جایز نبود البته تصریح بان مینمودند چنانچه می بینیم اموری که در
فریضه ثابت است و در نافله ثابت نیست تنبیه بران فرموده اند مثل اینکه اتیان بجماعت در فریضه از
امور مستحبه است و در نافله ثابت نیست مگر در بعضی موارد مثل الاستسقاء و تصریح بعدم جواز
فرموده اند تشکیکی در این نیست مدخلیت صیغ سلام در نماز زیاده از مدخلیت جماعت است پس اگر
جمع مابین صیغ ثلث جایز نمی بود این اولی بود که متعرض شوند و تنبیه نمایند نسبت باتیان بجماعت
چنانچه ظاهر است و از جمله چیزهائی که موید است بر این مطلب که تفاوتی مابین فرایض و نوافل در این

باب نمیباشد استدلالیست که صاحب مدارك قدس الله روحه نموده بر اینکه سلام در صلوات واجب
نیست و استدلال نموده بر این مطلب بحدیث صحیحی که معویة ابن عمار از حضرت صادق ع روایت
نموده که ان حضرت فرموده وقتی که فارغ شدی از طواف خود پس بیا بمقام حضرت ابرهیم پس دو
رکعت نماز در مقابل ان مقام میکنی و میخوانی در رکعت اولی قل هو الله احد و در رکعت ثانیه قل یا
ایها الکافرون بعد از ان تشهد میخوانی و حمد و ثنای جناب اقدس الهی میکنی و صلوات بر محمد و
ال محمد میفرستی و سوال میکنی که جناب حضرت باری تعالی شانه از تو قبول کند وجه استدلال
چنانست که ظاهر این حدیث این است که سلام در دو رکعتی طواف واجب است و طواف اعم است از
طواف واجب و مستحب و نماز بجهة طواف واجب اگرچه واجب است لکن نسبت بطواف مستحب مستحب
است و احدی از علما قائل بتفرقه مابین فرایض و نوافل و مابین انواع فرایض نشده پس سلام واجب
نخواهد بود مطلقا از این استدلال ظاهر میشود که حکم سلام در فرایض و نوافل یکی است پس هر سلام
ثابت در فرایض ثابت در نوافل خواهد بود و هو المطلوب و ایضا می بینیم جماعت از فقها سلام در سجدتی
سهو متعرض اند بعضی حکم میکنند بتعیین سلام مخرج از صلوة و بعضی غیران را * قال فی الدروس
و یتشهد بعدهما تشهدا خفیفا و یسلم التسلیم المخرج من الصلوة و قال الحلبی یخرج منهما بالتسلیم علی
النبی ص و احدی از علما ندیده ایم در تسلیم نافله تفرقه گذارده باشند میان ان و تسلیم فرایض و اگر
فرق میبود البته متعرض می شدند چنانچه در سلام سجدتی سهو متعرض شده اند س اسم مبارك جناب
پیغمبر ص را در نماز زید بشنود یکدفعه صلوات بفرستد یا متعدد میشود متعدد صلوات بفرستد ج
در حین استماع اسم شریف ان فخر عالم صلوات مستحب است خواه در نماز بوده باشد یا غیر نماز و در
صورتی که مکرر استماع نمود تکرار در صلوات نیز مستحب خواهد بود خصوصا در صورتی که فصلی
مابین استماع و استماع دیگر متحقق شده باشد س هرگاه بعضی از عوام الناس تحقیق بعضی از مسایل
اتفاقیه را ننمایند یا جاهل باشند تعلیم ایشان نمودن ضرور است یا نه و از کتاب مجتهد حی مسائل را با انها
تعلیم کردن چه صورت دارد ج احسن عبادات تعلیم امور دینیه است بجهال از قرائة و کیفیت قراءة
و مسائل معتبره در نماز لکن این شخص معلم در مسائل شرعیه میباید یا مجتهد بوده باشد یا اخذ از
مجتهد نموده باشد بیواسطه یا بواسطه شخصی عادل یا اخذ از کتاب مجتهد نموده باشد بشرط انکه بفهمد
تا بفهماند مجملا تعلیم مسائل شرعیه بجهال از کتاب مجتهد در صورتی که این شخص معلم بفهمد بی عیب
بلکه بسیار مطلوب و مستحسن است س هرگاه در اثنای نماز کسی حمد را فراموش کند چه کند ج اگر
قران حاضر بوده باشد از قران بخواند و اگر حاضر نباشد نماز را قطع کند تا از قران بخواند یا از کسی
تعلیم بگیرد و هرگاه وقت وسعت نداشته باشد بقدر حمد یا قران یا ذکر بخواند س کسی که شغل
او زراعت باشد هر سال در اوقات بیکاری پنج شش ماه چار واداری کند بنهجی که ده روز

در خانه نماند ایا کثیر السفر محسوب میشود یا نه ج بلی کثیر السفر است س شخصی ظن قوی دارد که
قضای نماز یومیه و کسوف و خسوف و زلزله در ذمه دارد ایا بمجرد ظن بدون علم قضای ان نماز ها
واجب است یا نه و برفرض عدم وجوب اگر مکلف خواسته باشد احتیاطا ان نماز ها را بنیت قربة مطلقه
بدون انضمام نیت وجوب یا ندب قضا نماید ایا صحیح است و شرعیت دارد و تشریع نخواهد شد و با
وضوی ان نماز های اداء یومیه را میتواند کرد یا نه و اگر این شخص در نفس الامر مشغول ذمه این نماز ها
بوده باشد با این طور قضا نمودن برائة ذمه واقعی بعمل می اید یا نه و اگر این شخص قبل از دخول وقت صلوة
یومیه بجهة این نماز ها وضو بسازد ایا بچه وضع باید نیت نماید ایا واجب است و نمود ابنیت قربة مطلقه
بسازد مثل اینکه وضو میسازم از برای مباح بودن نماز و رفع حدث قربة الی الله یا طور دیگر است
ج اگر باشتغال ذمه ظن بقضای نماز یومیه و قضای نماز کسوف و خسوف مسبوق بعلم باشتغال ذمهٔ
بصلوة مذکوره بوده باشد مثل اینکه این نماز ها از این شخص فوت شده بوده و قضائی هم بعمل اورده
و حال قطع باشتغال ذمه ندارد لکن مظنه باشتغال ذمه دارد در چنین صورت تدارک واجب است
قضا را بنیت وجوب و قربة هر دو میتواند بعمل اورد و اگر چنین نبوده باشد بلکه ظن ابتدائی بوده
باشد ظاهر اینست که معاقب نبوده باشد لکن در چنین صورت اتیان قضا ء بنیت قربة مطلقه بسیار
خوبست و اگر بنیت مطلقه اتیان نماید و در واقع ذمهٔ او مشغول بوده باشد انشاء الله مسقط ان خواهد
بود و در نیت وضو میتواند همین قصد نیت نماید باین نحو که وضو میسازم بجهة اباحهٔ چنین نمازی
قربة الی الله و میتواند به نیت طهارت مطلقه اتیان بوضو نماید یعنی چونکه مستحب است وضو بجهة کون
مکلف بر طهارت باین قصد اتیان نماید بوضو و این وضو میتواند چنین نماز ها را اتیان نموده باشد
س شخص مذکور در مسئله سابقه محدث است بحدث اصغر یا اکبر و اراده قضای صلوات مفروضه را
هم ندارد و هنوز وقت فرایض یومیه داخل نشده است و این شخص هم دوست میدارد که تا دخول
وقت یومیه جنب یا بی وضو نماند و میخواهد با وجود مراتب مفروضه وضوئی بسازد یا غسل جنابت
بکند بطوری که شرعیت داشته بعد از دخول وقت بتواند با ان وضو و غسل جنابت نماز کند ایا نیت
این طهارتین را بچه وضع باید کرد که بعد از دخول وقت احتیاج باعاده نداشته و با انها عمل مشروط بطهارة
تواند بعمل اورد ج اگر قصد ان شخص اینست که اتیان بغسل جنابت بجهة اتیان بصلواة مفروضه
بوده باشد و مفروض اینست قضای چنین نمازی بفتوای مجتهدی که مقلد اوست لازم نیست در چنین
صورت اتیان بغسل بقصد استحباب میتواند نمود و هم چنین در نیت اقتصار بقربة مطلقه میتواند نمود
و اگر این قصد او نیست یعنی نیت اتیان بصلواة مقضیه را ندارد باز غسل را همین نحو که مذکور شد
میتواند بعمل اورد باین نحو غسل میکنم بجهة انکه رضای الهی جل شانه در انست در ان وقت چنین
غسلی بی اشکال صحیح است و هم چنین است حال در وضو با چنین غسل و با چنین وضو بعد از

دخول وقت نماز فریضه اتیان بنماز مفروضه میتواند نمود س در نماز عید بنیت راو اجب باید کرد
یا سنت و اذان و اقامه در کار هست یا نه ج اذان و اقامه در نماز عید ثابت نیست و در این ازمنه
نماز عید را بنیت استحباب یا قربت اتیان نماید و نیت واجب صحیح نیست س هرگاه کسی اعمال شکیات
را نداند اعاده نماز را باید کرد یا نه ج در ترک تعلم اثم و عاصی است و اما هرگاه در نماز شک نکند
دور نیست که نماز صحیح بوده باشد اگر چه احوط اعاده ان نماز است بعد از علم باحکام شک س رای
شریف در ادراک نماز جماعت بچه چیز است ایا در حال رکوع اگر کسی امام را دریابد ادراک جماعت
را نموده یا باید در حال قیام ادراک نماید امام را ج عدم درک امام در حال قیام موجب عدم درک جماعت
نمیشود بلکه همین که درک امام در رکوع نمود این کفایت میکند در درک رکعت در جماعت لکن
این متصور بچهار صورت میشود اول انست که در حین اخذ امام بذکر رکوع ملحق با امام در رکوع
شد دوم انست که امام مشغول بذکر در رکوع بود این شخص داخل در رکوع شد و اتیان بذکر نمود
لکن باین نحو که امام مشغول بذکر اخر رکوع بوده این شخص اتیان بذکر اول نمود سیم انست که این
شخص داخل در رکوع شد و اتیان بیک ذکر نمود در وقتی که امام مشغول بصلوات بوده و ظاهر این
است در کل صور ثلث مذکوره درک رکعت را بجماعت نموده است چهارم انست که داخل در رکوع
شد و درک امام را در رکوع نمود لکن در وقتی که امام از کل اذکار فارغ شده بود و امام رفع
راس نمود از رکوع پیش از انکه این شخص یک ذکر را اتمام نموده باشد و اما هرگاه درک امام در
رکوع ننموده باین نحو که بعد از انکه منحنی شد بجهة رکوع قبل از بلوغ بحد رکوع امام رفع راس
نموده باشک دارد که بعد از بلوغ بحد رکوع امام در ان وقت در رکوع بوده است یا نه در این دو
صورت درک رکعت ننموده است استیناف نماز لازم است انچه مذکور شد شش صورت در مسئله است
هفتم انست که تکبیرة الاحرام گفت بقصد اقتدا با امام جماعت لکن قبل از انحناء بجهة رکوع امام رفع
راس از رکوع نمود در این صورت نماز این شخص ظاهرا صحیح است یا بمعنی که قطع نماز در حق این
شخص لازم نیست بلکه جایز نیست لکن مخیر است میان دو امر اول انست که قصد انفراد نموده نماز را
منفردا اتیان نماید دوم انست که تامل نماید یعنی باقی بر وصف اقتدا و ایتمام بماند تا امام بعد از فراغ از
سجده برخیزد ان وقت این شخص قصد متابعت با امام نماید رکعت اول این شخص خواهد بود و رکعت
ثانی امام لکن قصد انفراد اسلم است از بقاء بر وصف ایتمام این در صورتی بود که در رکعت اول نماز
ملحق با امام بوده باشد و اما هرگاه در رکعت ثانی امام ملحق با امام شده باشد باز امر بنحویست که مذکور
شد در صورتی که امام در تشهد اقتصار نماید بمقدار متعارف و اما هرگاه در تشهد اختیار نماید تشهد
طویل را در این صورت بقاء بر وصف ایتمام گاه هست منجر میشود بر اینکه لازم اید زیادتی قیامی که
ماحی صورت نماز شود پس در چنین صورت عدول از ایتمام بانفراد نماید نماز را منفردا اتیان نماید

فما اشروع بذکر رکوع دو این دو صورت [illegible] ادراک رکعت
اجماعا کرده باشد لکن احتیاطا انست که اعاده نماید [illegible] نماز این چهار صورت
در وقتی بوده که [illegible] اتمام بوده در رکوع [illegible]

و هم چنین است هرگاه در سجود ذکر سجود را بسیار طول بدهد اما هرگاه چنین حالت در رکعت ثالثه اتفاق افتد پس هرگاه قصد انفراد نمود اشکالی در ان نیست و اما هرگاه بر وصف ایتمام باقی ماند چونکه قراءت در حق این شخص در چنین صورت مطلوب و لازم است ایا لازم است که صبر نموده تا امام برخیزد بجهة رکعت چهارم مثل ان وقت این شخص مشغول قراءة شود یا لازم نیست تامل نمودن بلکه در حال اشتغال امام بسجود اشتغال بقرائت در حق چنین ماموم جایز خواهد بود و هم چنین است حال هرگاه چنین امری بجهة ماموم در رکعت ثانی امام اتفاق افتاده باشد نظر بانکه بعد از قیام امام بعد از فراغ از تشهد رکعت سیم امام خواهد بود و اول ماموم قراءة در حق ماموم در این صورت ثابت است ایا لازم است که تامل نماید یعنی مشغول قراءة نشود تا امام برخیزد یا خیر تامل لازم نیست بلکه در حال اشتغال امام بسجود و تشهد اشتغال ماموم بقراءت جایز خواهد بود حکم بجواز قراءت قبل از قیام امام در این صورت اشکل از سابق خواهد بود نظر بانکه هر یک از سجود و تشهد که امام اتیان مینماید از اجزای رکعت ثانیه است پس لازم می اید در وقتی که امام مشغول رکعت ثانیه باشد ماموم اتیان بقراءت نموده باشد با انکه قراءت از ماموم در وقتی که ملحق بامام شد در رکعت ثانیه ساقط است لکن دور نیست که حکم بجواز قراءت توان نمود حکم بسقوط قراءت در صورتی است که رکوع رکعت ثانیه را با امام درک کرده باشد مفروض در محل کلام خلاف انست لکن اسلم در این صورت اینست که تامل نموده تا امام برخیزد ان وقت مشغول بقراءت شود بلکه اسلم از این انست که عدول از اقتدا بانفراد نماید چنانچه در سابق بیان شد س هرگاه در حالت برخواستن بنماز وقت مشتبه باشد قضا و اداء ان نماز بچه نوع است ج اگر مراد این است که در اخر وقت شک دارد که وقت خارج شده یا نه در چنین وقت نماز را به نیت ادا میتوان نمود احتیاط این است که اکتفا بقربة مطلقه کند و اگر مراد در اول وقت است یعنی شک دارد که وقت داخل شده است یا نه در چنین وقت شروع بنماز نمیتواند نمود س هرگاه رطوبت ظاهری بنحوی که کمتر از درهم بغلی بوده باشد برسد یا این معفو عنه در صلوة هست مثل خونی که کمتر از درهم بغلی بوده باشد یا نه ج این مسئله متصور بچند صورت میشود اول انست رطوبت ظاهری برسد بنحوی که اقل از درهم بوده باشد و جدا شود از ان خون و ببدن یا ثوب مصلی رسد ظاهر اینست این رطوبت در این صورت معفو عنه نبوده باشد خواه این رطوبت اقل از درهم بوده باشد در حال عدم یبوست یا اکثر بجهة انکه عفو از دم است و مفروض اینست این دم نیست و عفو از نجس غیر دم در صلوة ثابت نیست دوم انست این رطوبت بخون کمتر از درهم رسید و این رطوبت منتشر شد و احاطه باطراف دم نمود ظاهر اینست باز عفو ثابت نباشد سیم انست که این رطوبت باقل از درهم رسیده باعث انتشار اصل خون شد لکن خون باز بحد درهم نرسیده در این صورت ظاهر اینست که عفو ثابت بوده باشد س هرگاه زید یا هند فوت شود و در ذمه اش نمازی باشد بر ورثه اش

واجب است اداء ان یا نه بر فرض وجوب بر کدام وارث واجب است از پدر و مادر و زن و اولاد از ذکور و اناث یا متعین است بولد ذکر اکبر و بر باقی چیزی نیست بر فرض وجوب نماز بر ولد اکبر ایا کدام نماز برائة واجب است هر نمازی که از میت فوت شده چه با عذر و چه بی عذر چه در سفر و چه در حضر چه در مرض موت و چه در غیر ان یا متعین است و بجهة والدین واجب است یا والدون والده یا مطلق میت چه والدین بوده باشد یا غیر ان از جد و جده و فرزند و غیره و هم چنین هرگاه در ذمه میت سایر واجبات بوده باشد از روزه و خمس و زکوة و حج بر وارث واجب است ادای انها یا نه و بر فرض وجوب واجبات مذکوره از صلوة و صوم و غیرهما ایا میتواند با جاره بدهد بغیر یا متعین است که خود اتیان نماید ج تحقیق حال در جواب این سوال محتاج است به بسط کلام در چند مقام اول در ذکر عبارات فقها قدس الله تعالی اسرارهم که مناسب این مقام است مقام ثانی در استقصای احادیثی است که مناسب این مطالب است مقام ثالث در تحقیق جواب هر یک از احتمالات مذکوره در سوال است مقام اول در ایراد کلمات اصحاب نور الله تعالی مراقدهم که مناسب این مقام است پس میگوئیم * قال فی المقنع اذا مات رجل و علیه صیام فعلی ولیه ان یقضی عنه و کذلک من فاته فی السفر او المرض الا ان یکون مات فی مرضه من قبل ان یصح فلا قضاء علیه اذا کان کذلک و اذا کان للمیت و لیان فعلی اکبرهما من الرجال ان یقضی عنه و ان لم یکن له ولی من الرجال قضی عنه ولیه من النساء و فی الفقیه و اذا مات رجل و علیه صوم شهر رمضان فعلی ولیه ان یقضی عنه و کذلک من فاته فی السفر و المرض الا ان یکون مات فی مرضه قبل ان یصح بمقدار ما یقضی به صومه فلا قضاء علیه اذا کان کذلک و ان کان للمیت ولیان فعلی اکبرهما من الرجال ان یقضی عنه فان لم یکن له ولی من الرجال قضی عنه ولیه من النساء و فی المقنعة اذا مات انسان و قد صام من شهر رمضان بعضه فانه ینبغی للاکبر من ولده من الرجال ان یقضی عنه بقیة الصیام فان لم یکن له ولد من الرجال قضی عنه اکبر اولیائه من اهله و اولاهم به و ان لم یکن له من النساء فان لم یکن صیام من الشهر شیئا لعذر ثم مات لم یجب علی احد من اولیائه ان یتکلف عنه القضاء و لو کان وجب علیه صیام ثلثة ایام فی کفارة و غیرها او صیام نذر او کفارة یمین ففرط فیه حتی اذا ادرکه الموت لوجب علی ولیه ان یقضی عنه ذلک فرضا واجبا کما ذکرناه فان لم یکن فرط فیه فلا یجب علی ولیه القضاء و فیه فی مباحث الارث اذا ترک الانسان ابنین احدهما اکبر من صاحبه او اولادا ذکورا فیهم احد هو اکبرهم سنا یحبی الاکبر من ترکته بثیاب بدنه و بخاتمه الذی کان یلبسه و بسیفه و مصحفه و علی هذا الاکبر ان یقضی عن والده ما فاته من صیام و صلوته دون اخوته و فی الانتصار و مما انفردت به الامامیة و لها فیه موافق و سنذکر القول بان الصوم یقضی عن المیت کانا اذا فرضنا رجلا مات و علیه ایام من شهر رمضان لم یقضها بغیر عذر فیتصدق عنه لکل یوم بمد من طعام فان لم یکن له مال صام عنه ولیه فان کان له ولیان فاکبرهما و باقی الفقهاء یخالفون فی ذلک و لا یرون انه یصام

عن الميت فى قضاء شهر رمضان وفى النذر بل يتصدق عنه و حكى عن ابى ثور انه يصام عن الميت فى
قضاء شهر رمضان وفى النذر وهذا موافق للامامية والحجة للامامية الاجماع المتكرر وقد طعن ما نقوله
بقوله تعم وان ليس للانسان الا ما سعى وان ذلك ينبغى ان يكون سعى غيره وبما روى عن النبى صم
من قوله عم اذا مات المومن انقطع عمله الا من ثلث صدقة جارية و ولد صالح يترحم عنه و علم ينتفع و لم
يذكر عم الصوم عنه والجواب عن ذلك ان الاية انما تقتضى ان لا يثاب الانسان الا بسعيه و نحن لا نقول
ان الميت يثاب بصوم الحى و تحقيق القول فى هذا الموضع ان من مات وعليه صوم فقد جعل الله هذه الحالة
سببا فى وجوب صوم وليه و سماه قضاء لان سببه التفريط المتقدم والثواب على الحقيقة فى هذا الفعل
لفاعله دون الميت فان قيل وما معنى قولهم صام عنه اذا كان لا يلحقه و هو ميت ثواب و لا حكم لاجل
هذا الفعل قلنا معنى ذلك انه صام وسبب صومه تفريط الميت و لا حصلت علته قبل وقيل صام عنه من حيث
كان التفريط المتقدم سببا فى لزوم هذا الصوم فاما الخبر الذى رووه فمحمول ايضا على هذا المعنى وان
المومن ينقطع بعد موته عمله فلا يلحقه ثواب و لا غيره و الذى ذهبنا اليه يخالف ذلك و خبرهم هذا
يعارض بما يروونه عن عايشه ان النبى صم قال من مات و عليه صيام صام عنه وليه و فى خبر اخر ان مرءة
جاءت الى النبى صم فقالت له ان كان على امى صوم شهر افاقضيه عنها فقال صم ارايت لو كان على امك دين
اكنت تقضيه قالت نعم يا رسول الله قال عم فدين الله احق ان يقضى و بما رواه ابن عباس عن النبى صم
فى صوم النذر انه امر وليه ان يصوم عنه وفى المبسوط من فاته شىء من شهر رمضان لمرض لا يخ حاله من
ثلثة اقسام اما ان يبرء من مرضه او يموت فيه او يستمر به المرض الى رمضان اخر فان برء وجب عليه القضاء
فان لم يقض ومات فيما بعد كان على وليه القضاء عنه والولى هو اكبر اولاده الذكور فان كانوا جماعة
فى سن واحد كان عليهم القضاء بالحصص او يقوم به بعضهم فيسقط عن الباقين وان كانوا اناثا لم يلزمهن
القضاء وكان الواجب الفدية من ماله عن كل يوم بمدين من طعام واقله مد الى ان قال وان مات من مرضه
ذلك صيام وليه عنه ما فاته استحبابا وكل صوم كان واجبا عليه باحد الاسباب الموجبة له متى مات وكان
متمكنا منه فلم يصمه فانه يتصدق عنه وليه و الكفارة يكون من اصل المال القدر الذى ذكرناه و حكم
المرءة فى هذا الباب حكم الرجل سواء و كل ما يفوتها فى ايام حيضها وجب عليها القضاء فان لم تقض و
ماتت وجب على وليها القضاء عنها اذا فرطت فيه او يتصدق عنها على ما قدمناه وفى الخلاف اذا افطر
شهر رمضان و لم يقضه ثم مات فان كان تاخيره لعذر مثل استمرار مرض لم يجب القضاء عنه و لا
الكفارة الى ان قال فان اخر قضاءه لغير عذر و لم يصم ثم مات فانه يصام عنه وقال الشافعى فى القديم و
الجديد معا يطعم عنه و لا يصام عنه و به قال مالك و الثورى و ابو حنيفة و اصحابه و قال احمد و اسحق
ان كان صومه نذرا صام عنه وليه و ان لم يكن نذرا اطعم عنه وليه وقال ابو ثور يصوم عنه نذرا كان
او غيره وقال اصحاب الشافعى هذا قول ثانى للشافعى و هو ان يصام عنه دليلنا اجماع الفرقة و الاخبار

التى رويناها فى الكتاب المقدم ذكره وروى عروة عن عايشه عن النبى صم من مات وعليه صيام صام
عنه وليه و روى سعيد بن جبير عن ابن عباس قال جاء رجل الى النبى صم فقال يا رسول الله صم ان امى
ماتت و عليها صوم شهر افاقضيه عنها قال لو كان على امك دين اكنت قاضيه عنها قال نعم قال فدين الله
احق ان تقضى و هذا الحديث فى الصحيح و هو نص وفيه ايضا اذا اخر قضاءه لغير عذر حتى يلحق رمضان
اخر ثم مات قضى عنه وليه الصوم و اطعم عنه لكل يوم مدين الى ان قال دليلنا اجماع الفرقة وفى ط
فى كتاب الصلوة من فاتته صلوة فريضة لمرض لا يزيل عقله لزم قضاؤها فان ادركته الوفات وجب على
وليه القضاء عنه وفى النهاية فان لم يصح المريض ومات من مرضه الذى افطر فيه يستحب لولده الاكبر
من الذكور ان يقضى عنه ما فاته من الصيام و ليس ذلك بواجب عليه فان برء من مرضه ذلك و لم يقض
ما فاته ثم مات وجب على وليه ان يقضى عنه و كذلك ان فاته شىء من الصيام فى السفر ثم مات قبل ان
يقضى و كان متمكنا من القضاء وجب على وليه ان يصوم عنه الى ان قال و المريض اذا كان قد وجب
عليه صيام شهرين متتابعين ثم مات تصدق عنه عن شهر و يقضى عنه وليه شهرا اخر و المرءة ايضا حكمها ما
ذكرناه فى ان ما يفوتها من الصيام بمرض او طمث لا يجب على احد القضاء عنها الا ان يكون قد تمكنت من
القضاء فلم تقضه فانه يجب القضاء عنها و يجب ايضا القضاء عنها ما يفوتها حسب ما قدمناه فى حكم الرجال و
فيه فى كتاب الارث اذا خلف الميت ولدين ذكرين احدهما اكبر من الاخر اعطى الاكبر منهما ثياب بدنه
وخاتمه الذى كان يلبسه و سيفه و مصحفه و على الاكبر ان يقضى عنه ما فاته من صيام او صلوة دون
اخيه الاخر وفى الجمل و الاحوال ثلثة فيما بعد ان يبرء او يموت او يستمر به المرض الى رمضان اخر فان برء
او وجب عليه القضاء فان لم يقض ومات وجب على وليه القضاء عنه بالحصص او يقوم به بعضهم فيسقط
عن الباقين الى ان قال و كل صوم كان واجبا على المريض باحد الاسباب الموجبة له ثم مات تصدق عنه
او يصوم عنه وليه وفى الاقتصاد والمريض لا يخ من ثلثة احوال اما ان يموت فى مرضه او يبرء او يستمر
به المرض الى رمضان اخر فان مات فى مرضه ذلك يستحب لوليه القضاء عنه و ليس ذلك بواجب وان برء
او وجب عليه القضاء بنفسه فان لم يقض ومات وجب على وليه القضاء عنه و الولى هو اكبر اولاده
الذكور دون الاناث وان كانوا جماعة فى سن واحد كان عليهم القضاء بالحصص او يكفل به بعضهم و
يقوم به فيسقط عن الباقين فان لم تمت و كان فى عزمه القضاء من غير توان و لحقه رمضان اخر صام
الثانى و قضى الاول و لا كفارة الى ان قال و كل صوم وجب عليه و توانى عنه ومات تصدق عنه
وليه او يصوم عنه كلك وفى الوسيلة و الثامن اى من برء من المريض ثم يمرض و يموت يلزم وليه القضاء ولم يقض
عنه وجوبا والولى هو اكبر اولاده الذكور فان كان له جماعة اولاد فى سن واحد قضوا عنه بالحصص
وان خلف البنت و ترك ما لا فدت عنه بما ذكرنا و فيه فى مباحث الارث و ياخذ الابن الكبير ثياب بدن
الوالد و خاتمه الذى يلبسه و سيفه و مصحفه بخمسة شروط ثبات العقل و سداد الراى و فقد اخر فى

والولد هو اكبر الاولاد الذكور فان كانوا جماعة فى سن واحد كان عليهم القضاء

سنه و حصول تركه سوى ما ذكرناه و قيامه بقضاء ما فاته عن صلوة و صيام و فى المهذب و لدين ذكرين احدهما اكبر من الاخر دفع الى الاكبر منهما ثيابه و خاتمه الذى كان يلبسه و مصحفه و سيفه و على هذا الاكبر ان يقضى ما فاته من صلوة او صوم و فى الكافى و من مات و عليه شىء من ضروب الصوم لم يوده مع تعين فرضه عليه و تفريطه فيه على فعلى وليه القضاء عنه و ان لم يكن له ولى اخرج من ماله الى من يقضى عنه و ان لم يتعين ذلك عليه فلا شىء على وليه و لا حق فى ماله و فى السرائر فان لم يصح المريض و مات من مرضه الذى افطر فيه يستحب لولده الاكبر من الذكور ان يقضى عنه ما فاته من الصيام و ليس ذلك بواجب عليه فان برء من مرضه ذلك و لم يقض ما فاته ثم مات وجب على وليه ان يقضى عنه و كذلك ان كان قد فاته من الصيام من السفر ثم مات قبل ان يقضى و كان متمكنا من القضاء وجب على وليه ان يصوم عنه الى ان قال و المريض اذا كان قد وجب عليه صيام شهرين متتابعين ثم مات تصدق عنه عن شهر و يقضى وليه شهرا اخر هذا مذهب شيخنا ابى جعفر فى نهايته اورده الى ان قال و قال شيخنا المفيد فى كتاب الاركان يجب على وليه ان يقضى عنه كل صيام فرط فيه من نذر او كفارة او قضاء رمضان ثم قال مصنف هذا الكتاب ره و الذى اقوله فى ذلك ان هذين الشهرين ان كانا نذرا او قدر على الاتيان بهما و لم يفعل فالواجب على وليه و هو اكبر اولاده الذكور الصيام للشهرين و يكون تكليفه ذلك لا يجزيه غيره و ان كان عليه كفارة مخيرة فيها فانه ايضا يجزى فى ان يصوم شهرين او يكفر من ماله قبل قسمة تركته اعنى الولى و لا يتعين عليه الصيام و لا يجزيه الا ان يفعل من الكفارة جنسا واحدا اما صياما او اطعاما هذا اذا كانت مخيرا فيها فليتامل على ذلك ما قلناه من فقه المسئلة قال شيخنا ابو جعفر و المراة يلزم حكمها ما ذكرناه فى ان ما يفوتها من الصيام بمرض او طمث لا يجب على احد القضاء عنها الا ان يكون قد تمكنت من القضاء فلم تقضه فانه يجب القضاء عنها ما يفوتها بالسفر حسب ما قدمناه فى حكم الرجال ه كذا اورده شيخنا ابو جعفر فى نهايته و الصحيح من المذهب و الاقوال ان الحاق المراة فى هذا الحكم بالرجال يحتاج الى دليل و انما اجماعنا منعقد على ان الوالد يتحمل ولده الاكبر ما فرط فيه من الصيام و يصير ذلك تكليفا للولد و كذلك ما يفوته من صلوة مرضه التى توفى فيها فانه يجب على الولد الاكبر قضاء ذلك عنه فاما ما فاته من الصلوات فى زمانه كله سواء كان صحيحا او مريضا فلا يجب على الولد القضاء عنه الا ما فاته فى مرضه التى مات فيها على ما بيناه و ليس هذا مذهب لاحد من اصحابنا و انما اورده شيخنا ايراد الاعتقاد او اورد فى جمله عقوده فقال فان برء المريض وجب عليه القضاء فان لم يقض و مات وجب على وليه القضاء و الولى هو اكبر اولاده الذكور فان كانوا جماعة فى سن واحد كان عليهم القضاء بالحصص قال و ان يقوم به بعضهم يسقط عن الباقين فهذا غير واضح لان هذا التكليف كل واحد بعينه و ليس هو من فروض الكفايات بل من فروض الاعيان فاذا صام واحد منهم ما يجب على جميعهم لم يبرء الا ذمته من صيام ما وجب عليه فحسب و ذمم الباقين مرتهنة حتى يصوموا ما تعين عليهم و وجب فى ذمة كل واحد بانفراده و الذى كان ترك

يقتضيه الادلة و يجب تحصيله فى هذه الفتيا انه لا يجب على كل واحد منهم قضاء ذلك لان الاصل براءة الذمة و الاجماع غير منعقد على ذلك و القائل بهذا شيخنا الطوسى ره و الموافق له من اصحابنا المصنفين قليل جدا و السيد المرتضى لم يتعرض لذلك و كذلك شيخنا المفيد محمد بن النعمان و غيرهما و انما اجمعنا على تكليف الولد الاكبر و التعليل قائم ههنا من استحقاقهم السيف و المصحف و ثياب بدنه فجميع ما قيل و ردفى عين مسئلة الولد الاكبر لم يصح فى الجماعة و فى الغنية و من مات و عليه صلوة وجب على وليه قضاؤها او ان تصدق عن كل ركعتين بمد اجزاه فان لم يستطع فعن كل اربع بمد فان لم يجد فمد لصلوة الليل و ذلك بدليل الاجماع الماضى ذكره و طريقة الاحتياط و كذلك نقول فى وجوب قضاء الصوم و الحج على الولى و قوله تعالى و ان ليس للانسان الا ما سعى و ما روى من قوله عم اذا مات المومن انقطع عمله الا من ثلث لا ينافى ما ذكرناه لانا نقول ان الميت يثاب بفعل الولى و لا ان عمله لم ينقطع و انما نقول ان الله تعالى تعبد الولى بذلك و الثواب له دون الميت و يسمى قضاء عنه من حيث حصل عند تفريطه و تعارض المخالف فى قضاء العبادة عن الميت بما رواه عن عائشه ان النبى ص قال من مات و عليه صيام صام عنه وليه و روى ان امرءة جاءت الى النبى ص فقالت انه كان على امى صوم شهر فاقضيه عنها فقال ص ارايت ان كان على امك دين اكنت تقضيه قال نعم فقال ص فدين الله احق ان يقضى و مثل ذلك رووا فى الحج فى خبر الخثعمية عنه حين سالته عن قضائه عن ابيها و روى ابن عباس عنه ص فى صوم النذر انه امر ولى الميت ان يصوم عنه و فيه فى مباحث الصوم و الولى يقضى الصوم عن الميت على ما بيناه فى قضاء الصلوة و فى الجامع يقضى الابن ما فات اباه من صلوة مرضه و فيه فى كتاب الصوم المرض الذى يخاف بالصوم فيه الهلاك او الزيادة فيه يجب فيه الافطار فان صام لم يجزه و اذا برء قضاه فان لم يقضه حتى مات قضى عنه وليه فان كان له وليان فاكبرهما فان استويا فمن بادر بالقضاء فقد حصل و الا صاما معا فان كان الاكبر امرءة لم تصم و ان مرض حتى مات لم يقض الولى و ان اوصى الى من يقضى لم يلزمه القضاء و يقضى عنه ما فات بالسفر بكل حال و يقضى عن المراة ما فات بالحيض و المرض اذا فرطت فى قضائه و يصام عنها ما فاتها بالسفر بكل حال و فى الشرايع يجب على الولى ان يقضى ما فات الميت من صيام واجب رمضان كان او غيره سواء فات بمرض او غيره و لا يقضى الولى الا ما تمكن الميت من قضائه و اهمله الا ما يفوت بالسفر فانه يقضى و لو مات مسافرا على رواية و الولى هو اكبر اولاده الذكور و لو كان الاكبر انثى لم يجب عليه القضاء و لو كان له وليان او اولياء متساوون فى السن تساووا فى القضاء و فيه تردد و لو تبرع بالقضاء بعض سقط و هل يقضى عن المراة ما فاتها فيه تردد و فيه اذا لم يكن له ولى او كان الاكبر انثى سقط القضاء و قيل يتصدق عنه عن كل يوم بمد من تركته و لو كان عليه شهران متتابعان صام الولى شهرا و تصدق من مال الميت عن شهر و فيه فى كتاب الميراث يحبى الولد الاكبر من تركة ابيه بثياب بدنه و خاتمه و سيفه و مصحفه و عليه قضاء ما عليه من صلوة و صيام و فى النافع يقضى عن الميت اكبر ولده

عن ترکه من صیام لمرض و غیره مما یتمکن من قضائه و لم یقضه و لو مات من مرضه لم یقض منه و جوبا و
استحب و روی القضاء عن المسافر و لو مات فی ذلك السفر و الاولی مراعات التمکن لیتحقق الاستقرار
و لو کان له و لیان یقضی بالحصص و لو تبرع بعض صح و یقضی عن المرءة ما ترکته علی تردد و فیه اذا
کان الاکبر انثی فلا قضاء و قیل یتصدق من الترکة عن کل یوم بمد و لو کان علیه شهران متتابعان جاز
ان یقضی الولی شهرا و یتصدق عن شهر الاخر و فیه فی مباحث المیراث یحبو الولد الاکبر بثیاب بدن
المیت و خاتمه و سیفه و مصحفه ان خلف المیت غیر ذلك و لو کان الاکبر بنتا اخذه الاکبر من الذکور و
یقضی عنه ما ترکه من الصلوة و الصیام و فی المعتبر یقضی عن المیت اکبر ولده الذکور ما فاته من صیام
لمرض و غیره تمکن من قضائه و لم یقضه و هو مذهب الشیخ فی [illegible] و قال المفید اذا لم یکن الا انثی
قضت عنه و ما ذهب الیه الشیخ اظهر فی المذهب و فی التلخیص و یقضی عن المیت اکبر اولاده الذکور
علیه ما تمکن منه او فات بالسفر علی روایة و یتصدق مع عدم الولی عن کل یوم بمد و قیل بها
بعکس الترتیب و لو [illegible] و افقه علی رای و لو کان علیه شهران متتابعان صام شهرا و
تصدق عن الاخر [illegible] مع تمکن المیت علی رای و فیه فی مباحث الارث یحبو الولد الاکبر
بثیاب البدن و الخاتم و السیف و المصحف و علیه قضاء ما علیه من صلوة و صیام بشرط عدم السفه و فساد
[illegible] ما ذکر و لو کان الاکبر انثی اعطی اکبر الذکور و لو تعدد الاکبر تشارکوا و فی الارشاد
[illegible] فی مرضه سقط و استحب لولیه القضاء عنه الی ان قال و لو مات بعد
استقراره وجب علی ولیه القضاء و هو اکبر اولاده الذکور و لو تعدد و اقتضوا بالتقسیط و ان اتحد
[illegible] و الکفارة واجب علی الکفایة و لو تبرع احد سقط و لو کان الاکبر انثی لم یجب علیها و یتصدق
عن کل یوم بمد من ترکته و لو کان علیه شهران متتابعان صام الولی شهرا و تصدق من ترکة المیت عن
[illegible] فی مباحث الارث یحبی الولد الذکر الموسر الاکبر غیر السفیه بثیاب بدن ابیه و خاتمه و
سیفه و مصحفه [illegible] و علیه ما فاته الاب من صلوة و صیام و لو کان الاکبر انثی خص اکبر
الذکور و فی المنتهی [illegible] مرضه زمانا یتمکن فیه من القضاء و لم یقض عنه حتی مات قضی عنه
[illegible] و به قال الشافعی فی القدیم و ابو ثور و قال الشافعی فی الجدید یطعم عنه عن کل یوم مد
الی ان قال لنا ان الصوم استقر فی ذمته بالتمکن منه فلا یسقط بموته کالدین و یجب علی ولیه القیام بما
وجب و یجب علیه من الصیام لما رواه الجمهور عن ابن عباس قال رکبت امرءة فی البحر فنذرت
ان الله ان نجاها ان تصوم شهرا فانجاها الله تعم فلم تصم حتی ماتت فجائت قرابة لها الی النبی صم فذکرت ذلك
فقال صومی و عن عایشة ان النبی صم قال من مات و علیه صیام صام عنه ولیه و عن ابن عباس قال
جاء رجل الی النبی صم فقال یا رسول الله ان امی ماتت و علیها صوم شهر افاقضیه عنها قال نعم قال فدین
الله احق ان یقضی و فی روایة جاءت امرءة الی ان قال و الذی یقضی عن المیت هو اکبر ولده الذکر ما فاته

قال [illegible] دین [illegible]

من الصیام بمرض و غیره مما تمکن من قضائه و لم یقضه ذهب الیه الشیخ ره فان لم یکن له ولد ذکر و کان
له اناث قال الشیخ ره یتصدق عنه بمدین من ماله عن کل یوم و اقله مد و قال المفید ره اذا لم یکن الا انثی
قضت عنه و الاقرب اختیار الشیخ ره لنا الاصل برائة الذمة من قضاء ما وجب علی غیر المکلف الی ان قال
لو لم یکن له ولی من الذکور قال الشیخ یتصدق عنه عن کل یوم بمدین و اقله مد و السید المرتضی اوجب
الصدقة او لا فان لم یکن له مال صام عنه ولیه ثم قال و الاقرب قول الشیخ و فیه ایض لو کان له اولاد
ذکور فی سن واحد قال الشیخ ره قضوا بالحصص او یقوم به البعض فیسقط عن الاخرین و اختار ره
ابو جعفر بن بابویه ره و قال ابن ادریس لا یجب متوهما ان لفظ الاکبر یقتضی الواحد و ان النص علی
الاکبر یمنع المتساویین و لیس بصحیح و فیه ایض قال الشیخ ره و لو لم یکن له ولد ذکر و کان له اناث سقط
القضاء و وجبت علیه الصدقة و اذا لم یکن له ولی تصدق عنه بما قال الشیخ ره و یخرج عن اصل المال
لانه حق واجب عن المیت یخرج من الاصل کالدین و فیه لو صام اجنبی عن المیت بعد قول الولی ففیه
تردد ینشاء من کون الوجوب علی الولی فلا یخرج عن العهدة بفعل المتبرع کالصلوة عنه حیا و من کون
الحق علی المیت فاسقط بفعل المتبرع عنه الوجوب کالدین اما الوامر فهل یجزیه ام لا للشافعی وجهان
و فیه ایض و هل یجوز للولی ان یستاجر عنه من یصوم و الاقرب فی ذلك کله عدم الاجزاء عملا بالاصل
قال و قال الشیخ ره کل صوم واجب علی المریض باحد الاسباب الموجبة کالیمین و النذر و العهد اذا
مات وجب علیه مع الامکان القضاء و لو لم یقضه وجب علی ولیه القضاء عنه او الصدقة و علیه دل
عموم النصوص و فیه ایضا قال ره اذا وجب علیه صیام شهرین متتابعین تصدق عنه عن شهر و یقضی
ولیه شهرا اخر و هو روایة الوشا و قال ایض لو وجب علیه صوم شهرین متتابعین علی التعیین فالحکم فیه
ما ذکرنا و قال ابن ادریس یجب علیه صیام الشهرین معا اما لو وجب علی التخییر فی کفارة افطار رمضان
مثلا فالوجه فیه تخییر الولی بین ان یصوم شهرین متتابعین او یتصدق من مال المیت من اصله او یعتق
منه من اصل المال ایض لانه صوم وجب مخیرا فلا یتضیق علی الولی و الصدقة عن المیت لیست واجبة و
التخییر سقط فی حق المیت فیتخیر القائم مقامه و فیه ایض قال الشیخ ره حکم المرءة حکم الرجل فی ذلك فی ان
ما یفوتها فی زمن الحیض او سفر او مرض لا یجب علی احد القضاء عنها و لا الصدقة الا اذا تمکنت من قضائه
و اهملته فانه یجب علی ولیه القضاء او الصدقة علی ما مر فی الرجل سواء و انکر ابن ادریس ذلك و
الوجه ما قاله الشیخ ره و هو قول اکثر الجمهور و فی التذکرة لو برء من مرضه زمانا یتمکن فیه القضاء و لم
یقض حتی مات قضی عنه عند علمائنا و به قال الشافعی فی القدیم و ابو ثور ثم قال الذی یقضی عن
المیت هو اکبر اولاده الذکور و یقضی ما فاته من صیام بمرض و غیره اذا تمکن من قضائه و لم یقضه و ان لم
یکن له ولد ذکر و کان له اناث تصدق عن ماله عن کل یوم بمدین قال الشیخ ره و قال المفید اذا لم یکن
الا انثی قضت عنه و الوجه قول الشیخ لاصالة البراءة الی ان قال اذا عرفت هذا فلو لم یکن له ولی من

الذكور قال الشيخ يتصدق عنه عن كل يوم بمدين واقله مد والسيد المرتضى ره عكس فاوجب الصدقه
اولا فان لم يكن له مال صام وليه ثم قال والمعتمد قول الشيخ ره لان الواجب في الاصل الصوم قال فروع
الاول لو لم يكن له الا ولد واحد ذكر وجب عليه القضاء لانه ولى له الثاني لو كان له اولاد ذكور
في سن واحد قضوا بالحصص فان قام بالجميع بعضهم سقط عن الباقين الثالث لو لم يكن له ولد ذكر وكان
له اناث سقط القضاء ووجب الصدقة وكذا لو لم يكن له ولى ولو كان له اولاد ذكور واناث وكان
الاكبر انثى وجب القضاء على الاكبر الذكور الرابع لو تعدد الولى قضوا بالحصص فان انكسر العدد
فاليوم المنكسر واجب عليهم على الكفاية كما لو كانوا في سن واحد وعليه اربعة الخامس يجوز اتحادهم
في الزمان فلو فاته يومان وله ولدان قضيا معا يوما واحدا كما قضيا عن اليومين السادس لو صام اجنبى
عن الميت بغير قول الولى سقط الصوم عن الميت والولى معا وان صام بامر الولى فالاقرب الاجزاء و
للشافعي فيه وجهان وكذا يجوز للولى ان يستاجر عنه من يصومه السابع قال الشيخ ره كل صوم واجب
على المريض باحد الاسباب الموجبة كاليمين والعهد والنذر اذا مات من وجب عليه مع امكان القضاء
ولم يقضه وجب على وليه القضاء عنه او الصدقة وكذا يجب عليه قضاء ما فاته من الصلوة ثم قال قال
الشيخ ره ثم المراة حكم الرجل في ان ما يفوتها من زمان الحيض او السفر او المرض لا يجب على احد القضاء
عنها ولا الصدقة الا اذا تمكنت من قضائه واهملته فانه يجب على وليها القضاء او الصدقة على ما مر
في الرجل سواء وهو قول اكثر العامة وانكر ابن ادريس ذلك ابن ادريس وليس بشيء لما رواه ابو
بصير في الصحيح عن الصادق عم قال سئلته عن امراة مرضت في شهر رمضان وماتت في شوال فاوصتني
ان اقضي عنها وقد اوصتني بذلك قال وكيف تقضي شيئا لم يجعله الله عليها فان اشتهيت ان تصوم
لنفسك فصم استفسره عم عن حصول البرء لانه لو لم يجب القضاء مع البرء لم يكن للسؤال معنى لا يقال انه
قد حصلت الوصية فجاز ان يكون الوجوب بسببها لانا نقول الوصية لا تقتضي الوجوب اما مع عدم القبول
فظاهر واما معه فلانه راجع الى الوعد انتهى عبارة التذكرة وفيه دلالة على عدم وجوب الوفاء بالوعدة
بل انه من الامور المسلمة لكن لا يخفى ما فيه لاقتضائه عدم وجوب العمل بمقتضى الوصية ولو مع القبول
بعد موت الموصى ولا شبهة في ضعفه وفي التحرير لو استمر به المرض حتى مات تقضى عنه الذي يقضي
عن الميت اكبر اولاده الذكور سواء فاته بمرض او غيره مع ترك الميت القضاء وتمكنه ولو لم يكن له ولد ذكر
وكان له اناث قال الشيخ يتصدق عن كل يوم بمدين من ماله واقله مد وقال المفيد يقضي الانثى والاول
اقوى وفيه ايضا اذا كان الولى واحدا سنا عليه قضاء الجميع ولو كانوا جماعة في سن واحد قضوا عنه بالحصص
ان تطوع به البعض فقد سقط عن الاخرين ولو اتحد اليوم او انكسر فالاقرب انه عليهم كواجب الكفاية ولم
نقف فيه على نص وفيه ايضا قد بينا وجوب الصدقة مع عدم الولى ويخرج من صلب المال ولو صام اجنبى
عن الميت بغير قول الولى فالاقرب عدم الاجزاء ولو امره او استاجره ففي الاجزاء نظر كل صوم واجب

قال فهل برئت من مرضها قلت لا ماتت فيه قال لا تقضي عنها
فان الله لم يجعله عليها قلت فاني اشتهي ان اقضي عنها

على المريض او غيره كالمنذور وغيره اذا مات مع امكان القضاء ولم يقض وجب على الولى القضاء
عنه او الصدقة ولو وجب عليه صوم شهرين متتابعين ثم مات تصدق عن شهر من مال الميت والظاهر انه
اما بمدين عن كل يوم او بمد وقضى وليه شهرا او للولى ان يصوم شهرين عنه من غير صدقة سواء
كان وجوبهما على التعيين او على التخيير نعم في المخير للولى ان يصوم شهرين او يتصدق من صلب
مال الميت او يعتق من اصل المال وفيه ايضا قال الشيخ ره حكم المراة في ذلك حكم الرجل فيما يفوتها في
زمن الحيض والسفر او المرض لا يجب قضاؤه ولا الصدقة عنه الا مع تمكنها من القضاء والاهمال
فيجب على الولى القضاء او الصدقة كما قلنا في الرجل خلافا لابن ادريس وفيه في مباحث الارث
يخص اكبر الاولاد الذكور من تركة ابيه بثياب جسده وخاتمه وسيفه ومصحفه بشروط ثلثة ان
لا يكون الولد سفيها وان لا يكون فاسد الاعتقاد وان يخلف الميت شيئا سوى هذه فلو لم يخلف
غيرها لم يخص بشيء وعلى هذا الولد قضاء ما على ابيه من صلوة وصيام وفي القواعد ولو فات رمضان
او بعضه لمرض واستمر حتى مات لم يجب القضاء عنه بل يستحب ولا فدية وكل صوم واجب رمضان
او غيره فات وتمكن من قضائه ولم يقض حتى مات وجب على وليه وهو اكبر اولاده الذكور
القضاء عنه سواء فات بمرض او سفر او غيرهما ولو فات بالسفر ومات قبل التمكن من قضائه ففي
رواية وجب على الولى قضاؤه ولو كان الاكبر انثى لم يجب عليها القضاء ويحتمل سقوط القضاء وقيل
يتصدق عنه من اصل تركته عن كل يوم بمد وكذا لو لم يكن له ولى ولو كان له وليان فازيد تساووا
في القضاء بالتقسيط وان اتحد الزمان وان كان في كفارة وجب التتابع فان تبرع بعضهم سقط عن
الباقين وان انكسر يوم فكالواجب على الكفاية فان صاماه وافطرا بعد الزوال دفعة او على التعاقب
او احدهما ففي الكفارة وجوبا ومحلا اشكال وفي القضاء عن المراة والعبد اشكال ولو كان عليه شهران
متتابعان صام الولى شهرا وتصدق عنه من مال الميت عن شهر وفيه في كتاب الارث يحبى الولد
الاكبر (الذكر) من تركة ابيه بثياب بدنه وخاتمه وسيفه ومصحفه وعليه قضاء ما فات الاب من صلوة وصيام
وفي التبصرة يحبى الولد الذكر الاكبر الذكر بثياب بدن الميت وخاتمه وسيفه ومصحفه اذا لم
يكن سفيها ولا فاسد الراى بشرط ان يخلف الميت غير ذلك وعليه قضاء ما على الميت من صلوة و
صيام وفي المختلف لو فات المريض وقد فاته الشهر او بعضه بمرض فان برء بعد فواته وتمكن من
القضاء ولم يقضه وجب على وليه القضاء عنه ذهب اليه الشيخان وابنا بابويه والسيد المرتضى
وابن البراج وابن حمزة وابن ادريس وقال ابن ابي عقيل وقد روى عنهم عليه السلام في بعض
الاحاديث ان من مات وعليه قضاء من شهر رمضان صام عنه اقرب الناس اليه من اوليائه كما
يقضي دينه وكذلك من مات وعليه صلوة قد فاتته وزكوة قد لزمته وحج قد وجب عليه
قضى عنه وليه بذلك كله جاء نص الاخبار بالتوقيف عن ال الرسول على لسان عترته وشيعتهم

[illegible]

... الصادق ... حتى يموت و كان

... الاصح و الاول ... بعد ان

... الكفارة ... اذا كان

[illegible]

... الواجب ... من قبيل الواجب على الكفاية فعلى ذلك قال فكالواجب على الكفاية و

... على الكفاية ... من المباحث المهمة هنا و الاقوى انه واجب على الكفاية عليهما

[illegible]

و ثاني اما ان يفطر احدهما او كلاهما و الثاني اما ان يكون افطارهما دفعة او على التعاقب فالمسائل اربع الاولى ان يصوم احدهما و يفطر و الاقوى وجوب الكفارة لاختصاصها بقضاء رمضان و انه افطر فيه بعد الزوال و كلما كان كذلك وجب الكفارة و المقدمتان ظاهرتان و يحتمل العدم لانه لم يتعين عليه و الكفارة تجب فيما وجب على الاعيان و هذا لم يجب عليه الا على الكفاية ... ان ولا يلزم من انتفاء احدهما انتفاء الكفارة ... الوجوب على الكفارة ... السقوط و عدم الاثم بالترك و هو ضعيف و الحق الاول لعموم النص على من افطر في قضاء رمضان خصوصا على القول بان الواجب على الكفاية يتعين بالشروع ابتداء الثاني لو صاما معا و افطر واحد منهما خاصة فهذا يبتني على مسألة اصولية هي ان الواجب على الكفاية يجب على الكل و انه يسقط بفعل واحد من المكلفين به عن الاخر فقبل التمام يكون الواجب على الكل لم يسقط عن احد فعلى ما تبين المقدمتين يحتمل وجوب الكفارة لانه اولى من الوجوب لو افطرت ثم حاضت او جد التكليف حال الافطار بخلاف الحائض على ما حرره و الحق عدم الوجوب لانعقاد و وقع قضاء ذلك اليوم في ذلك الزمان و اجزاء عن الفطر كما لو ... الاشكال هنا في موضعين احدهما في ايجاب هذا الافطار الكفارة فنقول يحتمل العدم لاحتمال كون الصوم ... او صحة القضاء عن ذلك اليوم و احدهما ترجيح بلا مرجح و احدهما لا بعينه لا يوجب الكفارة فيه لا لعلمه بتعين الصوم و لهذا اشترط في قضاء رمضان كونه بعد الزوال فيتعين و يحتمل الوجوب لانه افطار في قضاء رمضان بعد الزوال فيدخل تحت العموم و الموضع الثاني على تقدير وجوب الكفارة و الاشكال في محلها فيحتمل الوجوب عليهما بمعنى انه على كل واحد كفارة لوجوب الواجب على الكفاية على الكل و لم يحصل فيسقط عن احدهما و يحتمل عن احدهما مع الكفارة واحدة لان القضاء واحد و لا ترجيح و الوجوب هنا على الكفاية كما اصل و هو الاقوى عندي و الرابع ان يفطرا على التعاقب فالاشكال في وجوب الكفارة كما مر و في محلها ايضا فيحتمل على الاخير لتعينه لقضاء رمضان ... الاول و يحتمل عليهما لان كل واحد قد افطر في قضاء رمضان و لم يجد لان الاداء صوم واحد فلا يتعدد القضاء و احدهما غير قضاء و لا نعلم القضاء ما هو منهما و شرط التكليف العلم لاستحالة تكليف الغافل و لم يدل دليل على ترجيح احدهما و الاصح عندي انه لا كفارة اذا عرفت ذلك فقول المصنف و ان صاما و افطرا بعد الزوال دفعة اشارة الى المسألة الثانية و قوله او على التعاقب اشارة الى الرابعة و قوله او احدهما اشارة الى المسألة الاولى و ثانيه او احدهما صامه ثم افطره او احدهما افطره خاصة و في الدروس و لو تمكن من القضاء و مات قبله فالمشهور وجوب القضاء على الولي سواء كان صوم رمضان او لا و سواء كان له مال او لا و مع عدم الولي يتصدق من اصل ماله عن كل يوم بمد و قال المرتضى يتصدق عنه فان لم يكن له مال صام وليه و قال الحسن يتصدق عنه لا غير و قال الحلبي مع عدم الولي يصام عنه من ماله كالحج و الاول اصح و المرأة هنا كالرجل على الاصح و اما العبد

نعم لو كان للمساوات قريبة ثم الولي عند الشيخ اكبر اولاده الذكور لا غيره عند المفيد لو فقد اكبر الولد
فالاكبر اهله من الذكور وان فقدوا فالنساء وهو ظاهر القدماء والاخبار والمختار ولو كان له وليان فصاعدا
متساويان توزعوا الايام ويرجع بعضهم وقال القاضي يقرع بينهما وقال ابن ادريس لا قضاء
والاول اثبت فروع خمسة الاول لو استاجر الولي غيره فالاقرب الاجزاء سواء قدر او عجز ولو تبرع
الغير بفعله احتمل ذلك لان ولم يات الولي فلا قضاء فان لم يتمكن من القضاء فلا شيء على وليه وان
تمكن فمات قبل الوجوب عليه ويحتمل الصدقة من تركته والاستيجار الثالث لو انكسر يوم فكفرض الكفاية
في الوجوب عليهما ويحتمل سقوطه عنهما فلو كان من قضاء رمضان او افطرا فيه بعد الزوال فالاقرب عدم
الكفارة لو وقعا بمعنى تعددها او اتحدها عليهما بالسوية او كونها فرض كفاية كاصل الصوم نظر
لو افطر احدهما فلا شيء عليه اذا ظن بقاء الاخر الا الاثم لا غير الرابع لو استاجر احدهما صاحبه على الجميع
بطل في حصة الاجير ولو استاجره على ما يخصه فالاقرب الجواز الخامس لو تصدق الولي بدلا عن الصوم
من مال الميت او ماله لم يجز يظهر من كلام الشيخ التخيير نعم لو كان عليه شهران متتابعان صام الولي شهرا
وتصدق من مال الميت عن اخر ولكن الشهر الثاني لرواية الوشاء واوجب ابن ادريس قضاءهما الا ان
يكونا من كفارة مخيرة فيتخير وتابعه الفاضلان لضعف الرواية والاول ظاهر المذهب وفيه في كتاب
الصلوة يجب ان يقضي الولي جميع ما فات الميت وفي البيان يجب على الولي قضاء ما فات ابا مطلقا ومنهم
من خصه بما فات لعذر كالمرض والنسيان وفي اللمعة وشرحه اذا تمكن من القضاء ثم مات تقضى عنه
اكبر ولده الذكور وهو من ليس له اكبر منه وان لم يكن له ولد متعدد دون من بلوغه عند موته ولو
كان صغيرا ففي الوجوب عليه بعد بلوغه قولان ولو تعددوا وتساووا في السن اشتركوا فيه على الاقوى
فيقسط عليهم بالسوية ويحتمل الكل منه فكفرض الكفاية ولو اختص احدهم بالبلوغ والاخر بكبر السن
فالاقرب تقديم البالغ ولو لم يكن له ولد بالوصف لم يجب القضاء على باقي الاولياء وان كانوا اولادا
اقتصارا فيما خالف الاصل على محل الوفاق والتعليل بانه في مقابل الحبوة وقيل يجب القضاء على الولي
مطلقا مرتبا كالارث حتى الزوجين والمعتق وضامن الجريرة ويقدم الاكبر من ذكورهم فالاكبر ثم
الاناث واختاره في الدروس ولا ريب انه احوط ولو مات المريض قبل التمكن من القضاء سقط وفي
قضاء ما فات المسافر بسبب السفر خلاف اقربه مراعات تمكنه من المقام والقضاء ولو بالاقامة في اثناء
السفر كالمريض وقيل يقضي عنه مطلقا لاطلاق النص وتمكنه من الاداء بخلاف المريض وهو الممنوع
بجواز كونه ضروريا كالسفر الواجب فالتفصيل اجود ويقضي عن المراة والعبد ما فاتهما على الوجه السابق
كالحر لاطلاق النص ومساواتهما للرجل الحر في كثير من الاحكام وقيل لا لاصالة البراءة وانتفاء النص
الصريح والاول في المراة اولى وفي العبد اقوى والولي فيهما كما تقدم والانثى من الاولاد على
ما اختاره لا تقضي لاصالة البراءة وعلى القول الاخر تقضي مع فقده وحيث لا يكون هناك ولي او لم

يجب عليه القضاء يتصدق عن التركة عن الصوم بدلا في المشهور هذا اذا لم يوص الميت بقضائه والا سقطت
الصدقة حيث يقضي عنه ويجوز في الشهرين المتتابعين صوم شهر والصدقة عن اخر من مال الميت على
المشهور وهذا الحكم تخفيف عن الولي بالاقتصار على قضاء الشهر ومستند التخيير رواية في سندها ضعف
فوجوب قضاء الشهرين اقوى وعلى القول به فالصدقة عن الشهر الاول والقضاء الثاني لانه مدلول
الرواية ولا فرق في الشهرين بين كونهما واجبين تعيينا كالمنذورين وتخييرا ككفارة رمضان ولا
يتعدى الى غير الشهرين وقوفا مع النص لو عمل به وفي اللمعة في مباحث الارث يحبى الولد الاكبر من
تركة ابيه بثيابه وخاتمه وسيفه ومصحفه وعليه قضاء ما فاته من صلوة وصيام وفيهما في كتاب الصلوة و
يجب على الولي وهو الولد الذكر الاكبر وقيل كل وارث مع فقده قضاء ما فات اباه من الصلوة في مرضه
الذي مات فيه وقيل ما فاته مطلقا وهو احوط وفي الدروس قطع بقضاء مطلق ما فاته وفي الذكرى
نقل عن المحقق ره وجوب قضاء ما فاته لعذر كالمرض والسفر والحيض لا ما تركه عمدا مع قدرته عليه
ونفى عنه الباس ونقل عن شيخه عميد الدين ره نصرته فصار للمص في المسئلة ثلثة اقوال والروايات
تدل باطلاقها على الوسط والموافق للاصل ما اختاره هنا وفعل الصلوة على غير الوجه المجزي شرعا كتركها
عمدا للتفريط واحترز المص بالاب عن الام ونحوها من الاقارب فلا يجب القضاء عنهم على الوارث في
المشهور والروايات مختلفة ففي بعضها ذكر الرجل وفي بعض الميت ويمكن حمل المطلق على المقيد خصوصا
في الحكم المخالف للاصل ونقل في الذكرى عن المحقق وجوب القضاء عن المراة ونفى عنه الباس اخذا
بظاهر الروايات وحملا للفظ الرجل على التمثيل ولا فرق على القولين بين الحر والعبد على الاقوى وهل
يشترط كمال الولي عند فوته قولان واستقرب في الذكرى اشتراطه لرفع القلم عن الصبي والمجنون و
اصالة البرائة بعد ذلك ووجه الوجوب عند بلوغه اطلاق النص وكونه في مقابل الحبوة ولا يشترط خلو
ذمته من صلوة واجبة لتغاير السبب فيلزمان معا وهل يجب تقديم ما سبق سببه وجهان اختار في الذكرى
الترتيب وهل له استيجار غيره يحتمله لان المطلوب القضاء وهي مما يقبل النيابة بعد الموت ومن تعلقها بحي و
استنابته ممتنعة واختار في الذكرى المنع وفي صوم الدروس الجواز وعليه يتفرع تبرع غيره به
والاقرب اختصاص الحكم بالولي فلا يتحملها وليه وان تحمل ما فاته عن نفسه وفي جامع المقاصد بعد ان
عنون وهو اكبر اولاده ما هذا لفظه هل يشترط بلوغه حين الوفاة فلا يجب لو كان غير بالغ الظاهر نعم وفيه
ايضا بعد ان عنون فان صاما وافطرا بعد الزوال دفعة او على التعاقب او احدهما ففي الكفارة وجوبا
ومحلا اشكال ما هذا عينه والاحوط وجوب الكفارة على من افطر تعددا او اتحد دفعة او على التعاقب
لان ما وجب من باب المقدمة واجب قطعا فيندرج في قضاء رمضان واتحاد الاصل لا ينافي التعدد
باعتبار المقدمة الا ان يدعى ان احدهما لا يعد قضاء رمضان فان صح ذلك اتجه عدم الوجوب للجهل
بمحله وفي الاول رجحان واحتياط قال لو صام اجنبي عن الميت بغير اذن الولي او باذنه ففي الاجزاء نظر

وقد اعترض من قال من الشيعه بهذ الخبر بان قال زعم من انكر علينا هذا ممن خالفنا ان الميت جايز ان يحج عنه
ولا يجوز ان يصام و يصلى عنه ردا على رسول الله صم وخلافا لما امر وقد جاء الخبر فى قضاء الصوم و
الصلوة على الميت كما جاء فى قضاء الحج عنه فلم كان احدهما اولى بالقضاء عنه من الاخر ولا التحكم فى
دين الله والخروج عما سنه رسول الله صم وقد روى ان من مات وعليه صوم من رمضان تصدق عنه
عن كل يوم بمد من طعام وبهذا تواترت الاخبار عنهم عم والقول الاول مطروح لانه شاذ والمعتمد الاول
لنا انها عبادة تامة بعد وجوبها فوجب قضاؤها عنه كالحج ولانه دين الله تعم فيدخل تحت قوله عم للخثعمية
وقد سالته عن قضاء الحج ارايت ان كان على ابيك دين اتقضيه قالت نعم قال دين الله احق ان يقضى و
لعموم قوله تعم فعدة من ايام اخر ولم ينص فى الايه على المباشرة للقضاء وفى الايضاح الذى يقضى
عن الميت هو الولد الذكر المكلف عند موته فلو كلف بعد موته ولو بلحظة لم يجب عليه القضاء فان تعدد
الذكور بالوصف المذكور وجب على الاكبر وان كانوا ذكورا واناثا فالذكر الاكبر ولو كان اصغر من
الانثى واما البحث هنا فيما اذا لم يكن له ولد ذكر مكلف وله انثى مكلفة سواء كان هناك ذكر غير مكلف
او لم يكن ولعلمائنا فيه اقوال ثلثة لا قضاء ولا فداء لاصل البراءة واصل عدم تكليف مكلف بقضاء ما
وجب على غيره ولقوله تعم وان ليس للانسان الا ما سعى خص بالنص على اكبر الذكور فبقى الباقى على
الاصل وروى حماد بن عثمن عمن ذكره الى ان قال فهذه ضعيفة السند مرسلة لكن الايه والاصل
بعضدانها الثانى انه يجب عليها القضاء وهو قول المفيد وابن بابويه لانها وليه وكل وليه يجب عليه القضاء
اما الاولى فلان الولى هو الوارث واما الثانيه فلقوله ابا عبد الله عم فان مرض فلم يصم شهر رمضان ثم
صح بعد ذلك ولم يقضه ثم مرض ومات فعلى وليه ان يقضى عنه الحديث واتفق الكل على عمومه و
الجواب المنع من الاولى وقد دلت الروايات الصحيحة عن تفسير الولى انه اكبر اولاده الذكور الثالث ليس
عليها قضاء و يجب الفداء عن كل يوم بمد وهو قول الشيخ فى ط و ابن حمزه وابن ادريس لما رواه ابو مريم
عن الصادق عم فى حديث فلم يزل مريضا حتى يموت فليس عليه شىء وان صح ثم مرض حتى يموت وكان
له مال تصدق عنه الحديث وقد ظهر ان عوض الصوم الفداء وهو مذ الاصح والاول وفيه ايضا بعد ان
عنون فان اتسع ر يوم الى قوله السالف فى الكفارة وجوبا ومحلا اشكال ما هذا عينه اقول اذا كان
وليان وانكسر عليهما يوم كما لو وجب قضاء خمسة ايام فصام كل واحد يومين بقى الخامس او كان خمسة
اولياء و وجب عليه ستة ايام فالكلام هنا فى موضعين الاول كيفية وجوب ذلك اليوم عليهما ولا شك
فى سقوطه عن كل واحد بفعل الاخر فهل عدم فعل كل واحد شرط فى وجوبه على الاخر فيكون من
قبيل الواجب المشروط وجوبه او من قبيل الواجب على الكفاية فلذلك قال فكالواجب على الكفاية و
لم يجزم بكونه واجبا على الكفاية وليس من المباحث المهمة هنا والاقوى انه واجب على الكفاية عليهما
الثانى فى الكفارة ولو حصل افطار فى هذا اليوم بعد الزوال فيقول الصائم اما احدهما او كلاهما

والثانى اما ان يفطر احدهما او كلاهما والثانى اما ان يكون افطارهما دفعة او على التعاقب فالمسائل
اربع الاولى ان يصوم احدهما و يفطر فالاقوى وجوب الكفارة لانه قضاء عن رمضان واجب
افطر فيه بعد الزوال وكلما كان كذلك وجب الكفارة والمقدمتان ظاهرتان ويحتمل العدم لانه لم يتعين
عليه والكفارة وجبت فيما وجب على الاعيان وهذا لم يجب عينا بل الكفاية والوجوب بان متغايران
فلا يلزم من اقتضاء احدهما الكفارة اقتضاء الاخر اياها لان الوجوب على الكفاية معرض للسقوط وعدم
الاثم بالترك وهو اضعف والحق الاول لعموم النص على من افطر فى قضاء رمضان خصوصا على القول
بان الواجب على الكفاية يتعين بالشروع ابتداء الثانى لو صاما معا وافطر واحد منهما خاصة فهذا يبنى
على مسئلة اصولية هى ان الواجب على الكفاية يجب على الكل وانه يسقط بتمام فعل واجب من المكلفين
به عن الاخر فقبل التمام يكون الواجب على الكل لم يسقط عن احد فعلى هاتين المقدمتين يحتمل وجوب
الكفارة لانه اولى من الوجوب لو افطرت ثم حاضت لوجود التكليف هنا حال الافطار بخلاف الحايض
على ما اخترناه والحق عدم الوجوب لانه قد وقع قضاء ذلك اليوم فى ذلك الزمان واجزاء عن المفطر كما لو
فعله هو الثالث ان يفطرا معا فالاشكال هنا فى موضعين احدهما فى ايجاب هذا الافطار الكفارة فنقول يحتمل
العدم لاستحالة كون الصومين لو صحا قضاء عن ذلك اليوم واحدهما ترجيح بلا مرجح واحدهما لا بعينه
لا يوجب الكفارة فيه لانها تابعة لتعين الصوم ولهذا اشرط فى قضاء رمضان كونه بعد الزوال فيتعين
ويحتمل الوجوب لانه افطار فى قضاء رمضان بعد الزوال فيدخل تحت العموم والموضع الثانى على
تقدير وجوب الكفارة والاشكال فى محلها فيحتمل الوجوب عليهما بمعنى انه على كل واحد كفارة
لوجوب الواجب على الكفاية على الكل ولم يحصل فيسقط عن احدهما ويحتمل عن احدهما معا كفارة
واحدة لان القضاء واحد ولا ترجيح والوجوب هنا على الكفاية كالاصل وهو الاقوى عندى و
الرابع ان يفطرا على التعاقب فالاشكال فى وجوب الكفارة كما مر وفى محلها ايضا فيحتمل على الاخير
لتعينه لقضاء رمضان بافطار الاول ويحتمل عليهما لان كل واحد قد افطر فى قضاء رمضان وليس
ببعيد لان الاول ادى صوم واحد فلا يتعدد قضاؤه فاحدهما غير قضاء ولا نعلم القضاء ما هو منهما وشرط
التكليف العلم لاستحالة تكليف الغافل ولم يدل دليل على ترجيح احدهما والاصح عندى انه لا كفارة
اذا عرفت ذلك فنقول المصنف وان صاما وافطرا بعد الزوال دفعة اشارة الى المسئلة الثانيه وقوله او على
التعاقب اشارة الى الرابعة وقوله او احدهما اشارة الى المسئلة الاولى والثانيه او احدهما صامه ثم افطره
او احدهما افطره خاصة وفى الدروس ولو تمكن من القضاء ومات قبله فالمشهور وجوب القضاء على
الولى سواء كان صوم رمضان او لا وسواء كان له مال او لا ومع عدم الولى يتصدق من اصل ماله عن
كل يوم بمد وقال المرتضى يتصدق عنه فان لم يكن له مال صام وليه وقال الحسن يتصدق عنه لا غير
وقال الحلبى مع عدم الولى يصام عنه من ماله كالحج والاول اصح والمراة هنا كالرجل على الاصح واما العبد

فمشكل والمساوات قريبة ثم الولى عند الشيخ اكبر اولاد الذكور لاغيره وعند الشهيد لو فقد اكبر الولد
فاكبر اهله من الذكور وان فقدوا فالنساء وهو ظاهر القدماء والاخبار والمختار ولو كان له وليان فصاعدا
متساويان توزعوا الا ان تبرع به بعضهم وقال القاضي يقرع بينهما وقال ابن ادريس لاقضاء
والاول اثبت فروع خمسة الاول لو استاجر الولى غيره فالاقرب الاجزاء سواء قدر او عجز ولو تبرع
الغير بفعله احتمل ذلك الثانى لو مات الولى ولما يقض فان لم يتمكن من القضاء فلاشيء على وليه وان
تمكن فالظاهر الوجوب عليه ويحتمل الصدقة من تركته والاستيجار الثالث لو انكسر يوم فكفرض الكفاية
فان لم يصم به احدهما وجب عليهما فلو كان من قضاء رمضان او افطرا فيه بعد الزوال فالاقرب عدم
الكفارة ولو قلنا بها ففى تعددها او اتحادها عليهما بالسوية او كونها فرض كفاية كاصل الصوم نظر
ولو افطر احدهما فلاشيء عليه اذا ظن بقاء الاخر الا الاثم لا غير الرابع لو استاجر احدهما صاحبه على الجميع
بطل فى حقه الاجير ولو استاجره على ما يخصه فالاقرب الجواز الخامس لو تصدق الولى بدلا عن الصوم
من مال الميت او ماله لم يجز ويظهر من كلام الشيخ التخيير ثم لو كان عليه شهران متتابعان صام الولى شهرا
وتصدق من مال الميت عن اخر ولكن الشهر الثانى لرواية الوشاء واوجب ابن ادريس قضاءهما الا ان
يكونا من كفارة مخيرة فيتخير وتابعه الفاضل لان لضعف الرواية والاول ظاهر المذهب وفيه فى كتاب
الصلوة يجب ان يقضى الولى جميع مافات الميت وفى البيان يجب على الولى قضاء مافات اباه مطلقا ومنهم
من خصه بمافات لعذر كالمرض والنسيان وفى اللمعة وشرحه اذا تمكن من القضاء ثم مات قضى عنه
اكبر ولده الذكور وهو من ليس له اكبر منه وان لم يكن له ولد متعدد ودون مع بلوغه عند موته فلو
كان صغيرا ففى الوجوب عليه بعد بلوغه قولان ولو تعددوا وتساووا فى السن اشتركوا فيه على الاقوى
فيجب عليهم السوية ويصوم ان يكسر منه فكفرض الكفاية ولو اختص احدهم بالبلوغ والاخر بكبر السن
فالاقرب تقديم البالغ ولو لم يكن له ولد بالوصف لم يجب القضاء على باقى الاولياء وان كانوا اولادا
اقتصارا فيما خالف الاصل على محل الوفاق والتعليل بانه فى مقابل الحبوة وقيل يجب القضاء على الولى
مطلقا من مراتب الارث حتى الزوجين والمعتق وضامن الجريرة ويقدم الاكبر من ذكورهم فالاكبر ثم
الاناث واختاره فى الدروس ولا ريب انه احوط ولو مات المريض قبل التمكن من القضاء سقط وفى
القضاء عن المسافر لما فاته منه بسبب السفر خلاف اقربه مراعاة تمكنه من المقام والقضاء ولو بالاقامة فى اثناء
السفر كالمريض وقيل يقضى عنه مطلقا لاطلاق النص وتمكنه من الاداء بخلاف المريض وهو الممنوع
بجواز كونه ضروريا كالسفر الواجب والتفصيل احود ويقضى عن المراة والعبد ما فاتهما على الوجه السابق
كالحر لاطلاق النص ومساواتهما للرجل الحر فى كثير من الاحكام وقيل لا لاصالة البراءة وانتفاء النص
الصريح والاول فى المراة اولى وفى العبد اقوى والولى فيهما كما تقدم والانثى من الاولاد على
ما اختاره لا تقضى لاصالة البراءة وعلى القول الاخر تقضى مع فقده وحيث لا يكون هناك ولى او لم

يجب عليه القضاء يتصدق عن التركة عن اليوم بمد فى المشهور هذا اذا لم يوص الميت بقضائه والا سقطت
الصدقة حيث يقضى عنه ويجوز فى الشهرين المتتابعين صوم شهر والصدقة عن اخر من مال الميت على
المشهور وهذا الحكم تخفيف عن الولى بالاقتصار على قضاء الشهر ومستند التخيير رواية فى سندها ضعف
فوجوب قضاء الشهرين اقوى وعلى القول به فالصدقة عن الشهر الاول والقضاء للثانى لانه مدلول
الرواية ولا فرق فى الشهرين بين كونهما واجبين تعيينا كالمنذورين وتخييرا ككفارة رمضان ولا
يتعدى الى غير الشهرين وقوفا مع النص لو عمل به وفى اللمعة فى مباحث الارث يحبى الولد الاكبر من
تركة ابيه بثيابه وخاتمه وسيفه ومصحفه وعليه قضاء مافاته من صلوة وصيام وفيهما فى كتاب الصلوة و
يجب على الولى وهو الولد الذكر الاكبر وقيل كل وارث مع فقده قضاء مافات اباه من الصلوة فى مرضه
الذى مات فيه وقيل مافاته مطلقا وهو احوط وفى الدروس قطع بقضاء مطلق مافاته وفى الذكرى
نقل عن المحقق ره وجوب قضاء مافاته لعذر كالمرض والسفر والحيض لا ما تركه عمدا مع قدرته عليه
ونفى عنه الباس ونقل عن شيخه عميد الدين ره نصرته فصار للمص فى المسئلة ثلثة اقوال والروايات
تدل باطلاقها على الوسط والموافق للاصل ما اختاره هنا وفعل الصلوة على غير الوجه المجزى شرعا كتركها
عمدا للتفريط واحترز المص بالاب عن الام ونحوها من الاقارب فلا يجب القضاء عنهم على الوارث فى
المشهور والروايات مختلفة ففى بعضها ذكر الرجل وفى بعض الميت ويمكن حمل المطلق على المقيد خصوصا
فى الحكم المخالف للاصل ونقل فى الذكرى عن المحقق وجوب القضاء عن المراة ونفى عنه الباس اخذا
بظاهر الروايات وحملا للفظ الرجل على التمثيل ولا فرق على القولين بين الحر والعبد على الاقوى وهل
يشترط كمال الولى عند فوته قولان واستقرب فى الذكرى اشتراطه لرفع القلم عن الصبى والمجنون و
اصالة البراءة بعد ذلك ووجه الوجوب عند بلوغه اطلاق النص وكونه فى مقابل الحبوة ولا يشترط خلو
ذمته من صلوة واجبة لتغاير السبب فيلزمان معا وهل يجب تقديم ما سبق سببه وجهان اختار فى الذكرى
الترتيب وهل له استيجار غيره يحتمله لان المطلوب القضاء وهى مما يقبل النيابة بعد الموت ومن تعلقها بحى و
استنابته ممتنعة واختار فى الذكرى المنع وفى صوم الدروس الجواز وعليه يتفرع تبرع غيره به
والاقرب اختصاص الحكم بالولى فلا يتحملها وليه وان تحمل مافاته عن نفسه وفى جامع المقاصد بعد ان
عنون وهو اكبر اولاده ما هذا لفظه هل يشترط بلوغه حين الوفاة فلا يجب لو كان غير بالغ الظاهر نعم وفيه
ايضا بعد ان عنون فان صاما وافطرا بعد الزوال دفعة او على التعاقب او احدهما ففى الكفارة وجوبا
ومحلا اشكال ما هذا عينه والاحوط وجوب الكفارة على من افطر تعددا او اتحد دفعة او على التعاقب
لان ما وجب من باب المقدمة واجب قطعا فيندرج فى قضاء رمضان واتحاد الاصل لا ينافى التعدد
باعتبار المقدمة الا ان يدعى ان احدهما لا يعد قضاء رمضان فان صح ذلك اتجه عدم الوجوب للجهل
بمحله وفى الاول رجحان واحتياط قال لو صام اجنبى عن الميت بغير اذن الولى او باذنه ففى الاجزاء نظر

بنشامن كون الوجوب على الولى فلا يسقط بفعل الغير ومن ان اصل الوجوب على الميت فيسقط به وعدم
الاجزاء اقوى واليه ذهب فى المنتهى وفيه ايضا بعد عنوان وفى القضاء عن المراة والعبد اشكال لاقضاء
عن المراة والاحوط فى العبد القضاء وفيه ايضا بعد عنوان وتصدق من مال الميت عن شهر الظاهر عن كل
يوم بمد وفى تعليقاته على الشرايع فى شرح والولى هو اكبر اولاده الذكور ما هذا عينه المراد بالاكبر من
ليس ثم ذكر اكبر منه ولو لم يخلف الميت الا ذكرا واحدا تعلق به الوجوب ولو خلف ذكورا فى سن واحدا
تعلق الوجوب بهم جميعا على الاصح واليه الاشارة بقوله ولو كان له وليان او اولياء متساوون فى السن
تساووا فى القضاء على تردد منشا التردد من انتفاء الاكبر فى صورة الفرض لاستوائهم فى السن ومن صدقه
على الجميع فان كل واحد لو انفرد تعلق به الوجوب فلا يسقط ذلك بانضمام غيره اليه وهو الاقوى ولو
كان الاكبر غير بالغ تعلق به الوجوب اذا بلغ وفيها فى شرح وهل يقضى عن المراة ما فاتها فيه تردد المراد
انه هل يجب على ولى المرءة قضاء ما فاتها من الصوم اذا تمكنت من قضائه كالرجل ومنشا التردد من استواء
الذكور والاناث فى الاحكام غالبا وما يلوح من رواية ابى بصير وغيرها ومن انتفاء النص الصريح
واصالة البرائة فلا يجب وهو الاصح وفى شرح قوله اذا لم يكن له ولى او كان الاكبر انثى سقط القضاء وقيل
يتصدق عنه عن كل يوم بمد من تركته ما هذا لفظه لو لم يكن للميت الا انثى لم يجب القضاء عليها ولو كان
له ذكور واناث وكان الاكبر انثى تعلق القضاء بالولد الذكور وهذه الصورة مندرجة فى العبارة فلابد
من استثنائها والقول بوجوب الصدقة عن كل يوم بمد من طعام من التركة مع فقد الولى قول الشيخ و
جماعة وهو احوط وفى شرح قوله ولو كان عليه شهران صام الولى شهرا وتصدق من مال الميت عن
شهر ما هذا كلامه اى لو وجب على الميت شهران متتابعان سواء كانا على التعيين او التخيير لكونهما فى
كفارة مخيرة تخير الولى فان شاء صامهما وان شاء صام شهرا وتصدق عن الشهر الثانى من تركة الميت عن
كل يوم بمد من الطعام على الاصح وقيل يتعين صوم الواجبين ولا ريب انه احوط وفى تعليقاته على
الارشاد ولو لم يكن الاكبر بالغا تعلق به وجوب القضاء عند البلوغ وفيها فى شرح قضوا بالتقسيط وان
اتحد الزمان اى وان اتحد زمان قضائهم لعدم وجوب الترتيب فى الصوم بخلاف الصلوة فلا يقضيها
الوليان بالتوزيع فى زمان واحد وفى شرح ويوم الكسر واجب على الكفاية اى اليوم الذى يبقى
بعد التوزيع ولا يمكن التوزيع فى المجموع الا بكسر كالخامس والاولياء اثنان والعاشر وهم ثلثة واجب
على الكفاية بالنسبة الى الاولياء بمعنى ان الجميع مخاطبون بفعله ويسقط الخطاب بفعل البعض ولا ريب
انه وجوبه عينى لكن بسبب تعدد الاولياء حصل له ما الحقه بالواجب على الكفاية وفى شرح ولو كان
الاكبر انثى لم يجب عليها ويتصدق عن كل يوم بمد من تركته لو لم يكن الا انثى فلا قضاء ولو كان له ذكور
واناث وكان الاكبر انثى تعلق وجوب القضاء بالولد الاكبر وهذه الصورة مندرجة فى العبارة فلابد
من استثنائها والقول بوجوب الصدقة عن كل يوم بمد من طعام من التركة مع فقد الولى قول الشيخ

وجماعة وهو احوط وفى شرح قوله ولو كان عليه شهران متتابعان صام الولى شهرا وتصدق عن تركة
الميت عن اخر ما هذا عينه اى لو وجب على الميت شهران متتابعان سواء كانا على التعيين او التخيير لكونهما
من كفارة مخيرة تخير الولى فان شاء صامهما وان شاء صام شهرا وتصدق عن شهر عن تركة الميت عن كل
يوم بمد على الاصح وقيل يتعين صوم الواجبين على التعيين وفى المسالك بعد ان عنون العبارة السالفة
ولا يقضى الولى الا ما تمكن من قضائه الا ما يفوته بالسفر فانه يقضى ولو مات مسافرا على رواية هى
رواية منصور بن حازم عن ابى عبد الله عليه السلام فى الرجل يسافر فى شهر رمضان فيموت قال يقضى
عنه وان امرءة حاضت فى شهر رمضان فماتت لم يقض عنها وكذا المريض قبل البرء فى وجوب القضاء
على المسافر خاصة تمكن المسافر من الاداء وهو ابلغ من التمكن من القضاء بخلاف المريض والحايض و
يشكل الفرق فى السفر الواجب ومن ثم ذهب جماعة من الاصحاب الى اعتبار التمكن من القضاء وفى
وجوب القضاء عنه كغيره ولو بالاقامة فى اثناء السفر وهو الاقوى والرواية مع صحة سندها يمكن حملها
على الاستحباب او على الوجوب لكون السفر معصية وان بعد وفيه بعد ان عنون والولى هو اكبر
اولاده الذكور ما هذا كلامه هذا هو المشهور بين المتاخرين والمراد بالاكبر من ليس هناك ذكر اكبر منه
ولو لم يخلف الميت الا ذكرا تعلق به الوجوب وهل يشترط فى تحمله بلوغه حين موت ابيه فلو كان صغيرا لم
يجب عليه شىء وان بلغ ام يراعى الوجوب ببلوغه فيتعلق به ح قولان والمعتبر الاكبر بالسن عند الاشتراك
فى البلوغ وعدمه اما لو اختص احدهما بكبر السن والاخر بالبلوغ بالانبات او الاحتلام ففى تقديم
ايهما نظر اقربه تقديم البالغ ولو لم يكن هناك ولى بالوصف المذكور لم يجب القضاء على باقى الوارث
وان كانوا اولادا اقتصارا فى وجوب ما خالف الاصل على موضع الوفاق ولانه فى مقابلة الحبوة و
ذهب جماعة من القدماء واختاره الشهيد فى س وبعض المتاخرين الى وجوب القضاء عند عدم الولد
الذكور على كل وارث حتى المعتق وضامن الجريرة والزوج والزوجة ويقدم الاكبر فالاكبر من
الذكور ثم الاناث كل ذلك وهو احوط وفى شرح العبارة السالفة ولو كان له وليان او اولياء متساوون فى
السن تساووا فى القضاء وفيه تردد ما هذا عينه منشا التردد من انتفاء الاكبر فى صورة الفرض لاستوائهم
فى السن ومن صدقه على الجميع فان كل واحد لو انفرد تعلق به الوجوب فلا يسقط ذلك بانضمام
غيره اليه وهو الاقوى فعلى هذا يقسط عليهم الفائت بالسوية فان انكسر منه شىء وجب عليهم كفاية و
يصير عينيا عند عدم قيام احد به ولو كان الفائت من قضاء رمضان فصاما معا وافطرا فيه بعد الزوال
ففى وجوب الكفارة عليهما او وجوب واحدة بالسوية او كونها فرض كفاية كالاصل اوجه اوجهها
عدم الكفارة ولو افطر احدهما فلا شىء عليه اذا ظن بقاء الاخر والا اثم ولو تبرع احدهما بالجميع
او استاجرت ثالثا او احدهما الاخر فالاقرب الجواز وفى شرح قوله ولو تبرع بالقضاء بعض سقط ما هذا
لفظه يمكن ان يريد به تبرع بعض الاولياء المتساويين فى السن بناء على الوجوب عليهم جميعا وتبرع

اجنبى عن الولى مطلقا وما هو اعم ثم وجه السقوط حصول المقتضى وهو براءة ذمة الميت عن الصوم ويحتمل عدم الاجزاء لان المكلف به هو الولى فلا يجزى فعل غيره عنه عملا بظاهر الاية ولو صام الاجنبى باذن الولى او احد الوليين اذن الاخر فاولى بالجواز فى شرح قوله ره وهل يقضى عن المراة ما فاتها فيه تردد ما هذا عينه منشاؤه من اشتراك الذكور والاناث فى الاحكام غالبا وظاهر رواية ابى بصير ومن اصالة البراءة وانتفاء النص الصريح والاول اولى والثانى اقوى وحيث لم توجب على الوارث القضاء لو اوصى به الميت وجب انفاذ وصيته وقضاؤه عنه ولو لم يوص به فالمشهور عدم الوجوب خلافا لابى الصلاح حيث جعله كالحج وفى شرح قوله اذا لم يكن له ولى او كان الاكبر انثى سقط القضاء وقيل يتصدق عنه عن كل يوم بمد من تركته ما هذا كلامه هذا مبنى على اختصاص الولى بالولد الذكر كما مر ووجه سقوط القضاء حينئذ اصالة عدم الوجوب واما الصدقة فاوجبها الشيخ ره وجماعة كما ذكر وتوقف عنها المص وجعلها قولا لعدم النص الصريح بها على هذا الوجه وان الموجود فى ذلك رواية ابى مريم الانصارى وهى متضمنة لتقديم الصدقة على قضاء الولى وعمل بها المرتضى والجماعة لا يقولون بترتيبها واعلم انه متى كان الاكبر انثى وكان الذكر دونه فى السن والقضاء متعلق به مع بلوغه ومع عدمه عند بلوغه كما مر وانما يسقط القضاء مع كون الاكبر انثى اذا لم يكن له الا اناث او لم يكن له غيره على ما فسرنا به الاكبر من ان المراد به انه ليس هناك اكبر سواه ثم هذه الصور كلها داخلة فى عبارة المص مقتضية لسقوط القضاء فى الجميع وليس كذلك فكان عليه ان يستثنى الاولين او الاولى اللهم الا ان يذهب المص الى ان المراد بالولى هو الاكبر ان كان ذكرا والا فلا كما يظهر من كلامه هنا فلا يجب على تقدير كون الاكبر انثى عليها ولا على الذكر الصغير وان كان بالغا فيتم الاطلاق هذا الا ان الاجود الاول والمقام الثانى فى ذكر النصوص الواردة فى المقام فنقول منها الصحيح المروى فى الكافى عن ابن ابى عمير عن حفص بن البخترى عن ابى عبد الله عم فى الرجل يموت وعليه صلوات او صيام قال يقضى عنه اولى الناس بميراثه قلت فان كان اولى الناس به امراة فقال لا الا الرجال ومنها المعتبر المروى فى الكافى ايضا عن حماد بن عثمن عمن ذكره عن ابى عبد الله عم قال سالته عن الرجل يموت وعليه دين من شهر رمضان من يقضى عنه قال اولى الناس به قلت فان كان اولى الناس به امراة قال لا الا الرجال ومنها الصحيح المروى فيه ايضا عن محمد بن يحيى عن محمد والظاهر ان المراد منه محمد بن الحسن الصفار قال كتبت الى الاخير عم والمراد منه مولانا الحسن العسكرى عم ووقع التصريح بهما فى الفقيه كما ستقف عليه فعلى هذا يكون المراد محمد بن الحسن الصفار قال كتبت الى مولانا الامام ابى محمد الحسن العسكرى عم رجل مات وعليه قضاء من شهر رمضان عشرة ايام وله وليان هل يجوز لهما ان يقضيا عنه جميعا خمسة ايام احد الوليين وخمسة ايام الاخر فوقع عم يقضى عنه اكبر وليه عشرة ايام ولاء ان شاء الله تعالى وفى الفقيه باسناده الى محمد بن الحسن الصفار وطريقه اليه صحيح هكذا وكتب محمد بن الحسن الصفار الى ابى محمد الحسن بن على عليهما السلام فى رجل مات الى اخر ما فى الكافى ثم قال

ره وهذا التوقيع عندى مع توقيعاته الى محمد بن الحسن الصفار بخطه عم وبه صرح فى مواضع من الفقيه منها ما قد سمعته ومنها ما فى اواخر باب غسل الميت من طهارة قال وكتب محمد بن الحسن الصفار الى ابى محمد بن الحسن بن على عليهما السلام كم حد الماء الذى يغسل به الميت كما رووا ان الجنب يغتسل بستة ارطال من ماء والحائض بتسعة ارطال فهل للميت حد من الماء الذى يغسل به فوقع عم حد غسل الميت يغسل حتى يطهر ان شاء الله تعالى وهذا التوقيع فى جملة توقيعاته بخطه عندى فى صحيفة ومنها ما ذكر فى باب الرجلين يوصى اليهما فينفرد كل واحد منهما بنصف التركة من كتاب الوصايا قال كتب محمد بن الحسن الصفار الى ابى محمد بن الحسن بن على عليهما السلام رجل اوصى الى رجلين ايجوز لاحدهما ان ينفرد بنصف التركة والاخر بالنصف فوقع عم لا ينبغى لهما ان يخالفا الميت ويعملان على حسب ما امرهما ان شاء الله تعالى وهذا التوقيع عندى بخطه عم ومنها الصحيح المروى فى الكافى ايضا عن محمد بن مسلم عن احدهما عم قال سالته عن رجل ادركه رمضان وهو مريض فتوفى قبل ان يبرأ قال ليس عليه شىء ولكن يقضى عن الذى يبرأ ثم يموت قبل ان يقضى ومنها المعتبر المروى فيه ايضا عن ابان بن عثمان عن ابى مريم الانصارى عن ابى عبد الله عم قال اذا صام الرجل شيئا من شهر رمضان ثم لم يزل مريضا حتى مات فليس عليه شىء وان صح ثم مرض ثم مات وكان له مال تصدق عنه مكان كل يوم بمد وان لم يكن له مال صام عنه وليه ورواه فى الفقيه باسناده الى ابان بن عثمان وطريقه اليه صحيح فسند الفقيه اقوى مما فى الكافى ومنها ما رواه فى الفقيه مرسلا عن مولانا الصادق عم انه قال اذا مات الرجل وعليه صوم شهر رمضان فليقض عنه من شاء من اهله ومنها الصحيح المروى فى الكافى والفقيه عن ابى حمزة عن ابى جعفر عم قال سالته عن امراة مرضت فى شهر رمضان او طمثت او سافرت فماتت قبل ان يخرج شهر رمضان هل يقضى عنها قال اما الطمث والمرض فلا واما السفر فنعم ومنها الصحيح المروى فى يب عن ابى مريم عن ابى عبد الله عليه السلام قال اذا مرض الرجل رمضان فلم يزل مريضا حتى يموت فليس عليه شىء وان صح ثم مرض حتى يموت وكان له مال تصدق عنه وان لم يكن له مال تصدق عنه وليه ومنها الموثق المروى فى يب ايضا عن على بن الحسن بن فضال عن محمد واحمد بن الحسن عن ابيهما عن عبد الله بن بكير عن بعض اصحابنا عن ابى عبد الله عليه السلام فى الرجل يموت فى شهر رمضان قال ليس على وليه ان يقضى عنه الصيام فان مرض ولم يصم شهر رمضان فلم يزل مريضا حتى مضى رمضان وهو مريض ثم مات فى مرضه ذلك فليس على وليه ان يقضى عنه الصيام فان مرض ولم يصم شهر رمضان ثم صح بعد ذلك فلم يقضه ثم مرض ومات فعلى وليه ان يقضى عنه الصيام لانه قد صح ولم يقض ووجب عليه اعلم ان قوله فى صدر السند الحسن بن فضال نسبه الى الجد اذ الحسن والده على فالمناسب الحسن بن على بن فضال لكن نسبة الحسن هذا الى جده فى الاسانيد غير عزيز والظاهر ان محمدا واحمد فيه هما ولداه فان للحسن بن على بن فضال ابناء منهم على ومنهم محمد ومنهم احمد فان الكشى حكى عن محمد بن مسعود انه قال عبد الله بن

من الفقيه

بكير و جماعة من الفطحية هم فقهاء اصحابنا ثم ذكر منهم على و احمد و محمد بنو الحسن بن على بن فضال فعلى
هذا يكون المراد ان عليا احمد بنى الحسن بن فضال روى عن اخويه محمد واحمد و همار و يا عن ابيهما
الحسن بن على بن فضال و هو روى عن عبد الله بن بكير و هما من اصحاب الاجماع فلا يضر الارسال و
منها الصحيح المروى فى وب عن ابى بصير عن ابى عبد الله عم قال سالته عن امرءة مرضت فى شهر
رمضان فماتت فى شوال فاوصتنى ان اقضى عنها قال هل برات من مرضها قلت لا ماتت فيه قال لا يقضى
عنها فان الله لم يجعله عليها قلت فانى اشتهى ان اقضى عنها و قد اوصتنى بذلك قال و كيف تقضى شيئا
لم يجعله الله عليها فان اشتهيت ان تصوم لنفسك فصم ومنها ما رواه فى يب ايضا عن منصور بن حازم عن
ابى عبد الله فى الرجل يسافر فى شهر رمضان فيموت قال يقضى عنه و ان امراة حاضت فى شهر رمضان
فماتت لم يقض عنها و المريض فى رمضان و لم يبرء حتى مات لا يقضى عنه ومنها الموثق المروى فى يب
ايضا عن محمد بن مسلم عن ابى عبد الله عم فى امرءة مرضت فى شهر رمضان او طمثت او سافرت فماتت
قبل ان يخرج رمضان هل يقضى عنها فقال اما الطمث و المرض فلا و اما السفر فنعم و منها الموثق كالصحيح
المروى فى زيادات يب عن ابى بصير قال سالت ابا عبد الله عم عن رجل سافر فى رمضان فادركه
الموت قبل ان تقضيه قال يقضيه افضل اهل بيته و منها المعتبر المروى فى الكافى عن الحسن بن على الوشا
عن ابى الحسن الرضا عم قال سمعته يقول اذا مات رجل و عليه صيام شهرين متتابعين من علة فعليه ان
يتصدق عن الشهر الاول و يقضى الشهر الثانى فهذه هى النصوص المتعلقة بالمسئلة التى اوردناها فى هذا
المقام و ستقف على غيرها مما ستقف عليه فى بعض المباحث الاتية باعانة الله سبحانه والمقام الثالث فى تحقيق
الجواب فى الفروض المفروضة فى السوال المذكور * بس ميكوئيم تنقيح مقام در تحقيق جواب مقتضى
ايراد كلام است از چند مطلب اول انست هر كاه والد كسى متوفى شود و بر ذمه او نمازى بوده باشد
ايا واجب است بر فرزند او اتيان بان نماز نمايد يا خير جواب اگرچه توهم ميشود از بسيارى از عبارات
فقهاء در كتاب صوم عدم وجوب تدارك نمازى كه در ذمه والد بوده باشد نظر باينكه حكم بوجوب
فرموده اند نسبت بصوم بنحوى كه موهم اختصاص حكم است نسبت بصوم و عدم لزوم انست نسبت
بصلوة مثل عبارت مقنع و فقيه و انتصار و اقتصاد و جمل العقود و كافى ابى الصلاح و غير اينها * قال
فى المقنع اذا مات رجل و عليه صيام فعلى وليه ان يقضى عنه الى اخر عبارته السالفة و فى الكافى من
مات و عليه شىء من ضروب الصوم لم يؤده مع تعين فرضه عليه و تفريطه فيه فعلى وليه القضاء عنه *
لكن حكم چنين نيست بلكه لزوم تدارك چنانچه در صوم ثابت است در صلوة نيز ثابت است و كلام
بسيارى از فقها اگرچه موهم اختصاص است بصوم در كتاب صوم لكن تصريح بتعميم فرموده اند در
صوم و صلوة در مباحث ميراث در مقام بيان مسئله حبوه فلاحظ العبارات السالفة من المقنعة و النهاية
و الوسيلة و المهذب لابن البراج و غيرهم من العبارات السالفة اگرچه بسيارى تصريح بران در غير

كتاب ارث نفرموده اند لكن مرحوم شيخ در كتاب مبسوط و ابن ادريس در سرائر و ابن زهره و صاحب
جامع و شيخ شهيد در دروس و بيان و ذكرى و صاحب موجز در موجز و غيرهم در مباحث صلوة
نيز تصريح براين فرموده اند * قال فى ط من فاتته صلوة فريضة لمرض لا يزيل عقله لزمه قضاؤها فان
ادركته الوفاة وجب على وليه القضاء عنه و ان شئت فلاحظ غيره فى جملة العبارات السالفة و المستند
فى ذلك مضافا الى الاجماع عليه فى الغنية الصحيح السالف عن حفص بن البخترى عن ابى عبد الله عم فى
الرجل يموت و عليه صلوة او صيام قال يقضى عنه اولى الناس بميراثه و التصريح فى السوال فى الصلوة
الثابتة فى ذمة الميت و جوابه عم بانه يقضى عنه اولى الناس بعنوان الاطلاق دليل على ثبوت الحكم فى
الصلوة ايضا كما لا يخفى و هو المطلوب * و اين محل تامل نيست لكن كلامى كه در اين مقام است اينست ايا حكم
مذكور ثابت است نسبت بهر نمازى كه در ذمه والد بوده باشد خواه عمدا ترك كرده باشد يا سهوا يا ترك
نكرده باشد لكن مشخص شود كه نماز زمانى به محكوم ببطلان بوده است يا بجهة ترك تقليد مجتهد حى يا تمكن
از ان يا بجهة ترك بعضى از امور معتبره در نماز و خواه نماز از خود والد بوده باشد يا از غير مثل اينكه
نمازى بطريق اجاره در ذمه والد بوده باشد و يا عدم اتيان بان فوت شده باشد يا اينكه نمازى از
جد ابى او فوت شده باشد و بر والد نظر باينكه ولد اكبر او بود لازم بود كه اتيان نموده باشد قبل از
اتيان بان فوت شده باشد و بر والد نظر باينكه ولد اكبر او بود لازم بود كه اتيان نموده باشد قبل از
اتيان بان فوت شده باشد خواه بعد از انقضاى زمانى بوده باشد كه متمكن از اتيان بان نماز بوده باشد
و اتيان بان نكرده باشد يا قبل از ان مدلول عليه كلام اين ادريس عدم وجوب است بر ولد مگر قضاء
صلوتى كه از والد فوت شده باشد در مرض موت پس نمازى كه از والد فوت شده است در غير مرض
موت قضاى ان بر ولد واجب نخواهد بود خواه در حال مرض غير مرض موت فوت شده باشد يا در حال
صحت خواه متعمدا بوده باشد يا ساهيا قال فى السرائر بعد از حكم بوجوب * قضاء الصوم على الولد ما
هذا لفظه و كذلك ما يفوته من صلوة مرضه التى توفى عنها فانه يجب على الولد الاكبر قضاء ذلك عنه فاما
ما فاته من الصلوات فى زمانه كله سواء كان صحيحا او مريضا لا يجب على الولد الاكبر القضاء عنه الى اخر
عبارته السالفه و وافقه سبطه يحيى بن سعيد فى الجامع قال يقضى الابن ما فات اباه من صلوة مرضه * و
لكن فوت صلوة در مرض در كلام صاحب جامع اعم است از مرض موت و غيره پس كلام صاحب جامع
اگرچه اختصاص دارد بصلوة فائته در حال مرض لكن مرض شامل غير مرض موت نيز هست * الظاهر
من الغنية و الشرايع و التلخيص و التحرير و التبصرة و غيرها ثبوت الحكم بعنوان العموم قال فى الغنية
من مات و عليه صلوة وجب على وليه قضاؤها الى اخر عبارته السالفة و قوله و عليه صلوة شامل لجميع
الفروض المذكورة و فى الشرايع قال يحبى الولد الاكبر من تركة ابيه من ثياب بدنه و خاتمه و سيفه و مصحفه
و عليه قضاء ما عليه من صلوة و صيام و فى التلخيص يحبى الاكبر بثياب البدن و الخاتم و السيف و المصحف

و علیه قضاء ما علیه من صلوة و صیام و فی التحریر فعلی هذا الولد قضاء ما علی ابیه من صلوة و صیام و فی
التبصرة و علیه قضاء ما علی المیت من صلوة او صیام و اوجب جماعة علی الولی قضاء ما فات من الوالد من
صیام او صلوة فالمناط عندهم فی وجوب القضاء علی الولی صدق فوت الصلوة و الصوم من الوالد و
هو المدلول علیه بمحاق النهایة و الوسیلة و المهذب لابن البراج و الارشاد و التذکرة و القواعد و غیرها
و الفرق بینه و بین القولین المذکورین هو انه اعم من الاولی و اخص من الثانی اما الاعمیة فغیر مفتقر
الی البیان و اما الاخصیة فلظهور عدم شمول ظاهر الفوت لمثل ما وجب علی الوالد قضاؤه باعتبار
الجد و کذا الحال لما وجب علیه باعتبار الاجارة و قد عرفت ظهور شمول الثانی بهما و المختار هو القول
الثالث لقوله ع فی صحیحة حفص بن البختری یقضی عنه اولی الناس بمیراثه فی جواب کلام السائل فی
الرجل یموت و علیه صلوة او صیام الشامل لجمیع الصور المفروضة من غیر استفصال بین محتملات السوال
و قد قرر فی محله ان ترک الاستفصال فی مقام السوال مع قیام الاحتمال یفید شمول الحکم فی جمیع محتملات
السوال و لم اظفر فی النصوص بما اشتمل علی لفظ الصلوة غیر هذا الحدیث و الحدیث الآتی الذی رواه ابن
طاوس عن عبد الله بن سنان و لعل المستند فی الاول هو ان الاصل براءة ذمة الولد الا اذا ثبت خلافه و
القدر الثابت هو قضاء الصلوات التی فاتته منه فی مرض موت الوالد لاطباقهم علیه و اما غیره فلا و جوابه
ان ذلک انما یحسن عند عدم ملاحظة الصحیح المذکور و اما معها فلا کما لا یخفی لکن ابن ادریس مشی
علی اصله من عدم حجیة خبر الواحد فهو ماخذ باصله لا بفتواه و یمکن التفرقة بینه و بین صاحب الجامع
هو ان کلامه یفید وجوب القضاء علی الابن للصلوة التی فاتت من الوالد فی مرضه سواء کان مرض موته
ام لا کما هو المدلول علیه بکلام المبسوط صریح فی الاختصاص بالاول فعلی هذا یکون الاقوال فی المسئلة
اربعة و المستند فی الثالث هو ان المتبادر من قوله و علیه صلوة هو ما فاتت منه و لا یشمل مثل ما کانت
علیه باجارة و غیرها بل شموله لما اخل به متعمدا فیه کلام و الجواب عنه منع التبادر سیما بعد الالتفات
الی العموم المستند الی ترک الاستفصال * مطلب ثانی در بیان اینست که ایا حکم مذکور که عبارت از
وجوب قضای صلوات فائته بوده باشد مختص است بولد یا ثابت است نسبت بکل اقارب میگوئیم
تشکیکی در ثبوت در حق ولد نیست کلامی که هست نسبت بغیر ولد است تحقیق این مطلب محتاج است
به بسط کلام پس میگوئیم مسئله متصور میشود بچند صورت اول انست که کسی فوت شده فرزندی
بجهة او نیست لکن والد دارد خواه والد مع والده بود باشد یا منفرد چنانچه ممکن است که والده تنها
داشته باشد نه والد در صورت اول که میت منفی الولد است و وارث او والد است خواه مجتمع بوده
باشد با والده یا منفرد بوده باشد در اینصورت مقتضای حدیث صحیح مذکور انست که قضای صلوات
ثابته در ذمه میت واجب بوده باشد بر والد * لقوله ع یقضی عنه اولی الناس بمیراثه * نظر باینکه
مقطوع به اینست اولی ناس بمیراث فرزند در صورت انتفای ولد والد اوست * فنقول ان الوالد فی

الفرض المذکور اولی الناس بمیراث المیت فیجب علیه قضاء الصلوات الثابتة فی ذمة المیت اما الصغری
فغنی عن البیان و اما الکبری فللحدیث المذکور اذ دلالته مع صحة سنده ظاهرة فینبغی الحکم بمقتضاه و
لا فرق فی ذلک بین انفراد الوالد من الوالدة و اجتماعه معها کما لا یخفی لا یقال ان دلالة الحدیث و ان
کانت مسلمة لکنه مخالف للاجماع لانا نقول ان مخالفة الاجماع غیر مسلمة اذ القدر المسلم علی فرض تسلیمه
عدم تعرض الاصحاب لذلک و لا یلزم من عدم التعرض الانکار کما لا یخفی علی اولی التامل و الانظار
علی انا لا نسلم عدم تعرض الاصحاب لشمول کلام شیخ الطائفة و غیره لذلک ایضا قال و من فاتته صلوة
فریضة لمرض لا یزیل عقله لزمه قضاؤها فان ادرکته الوفات وجب علی ولیه القضاء عنه انتهی و
معلوم ان الولی شامل للوالد ایضا بل اطلاقه علیه لو لم یکن اولی من اطلاقه علی الابن فلا اقل من
المساوات لظهور فساد دعوی اولویة عکسه و کذا الحال فی عبارة الغنیة قال و من مات و علیه صلوة
وجب علی ولیه قضاؤها نعم ان الابن مذکور فی کثیر من عباراتهم لکنه باعتبار بیان الحکم فی الحبوة
و هی لما کانت مختصة بالابن خصوه بالذکر و اضافوا الیه لزوم قضاء الصلوات علیه ایضا فلاحظ کلماتهم
السالفة حتی یتضح لدیک الحال و ستقف علی مزید کلام فی هذا المطلب فی قضاء الصوم * صورت
دیگر انست که میت منفی الولد است باز لکن وارث او منحصر است در والده یا والده مثل والد است
در این حکم یا خیر ظاهر اینست که حکم در حق والده ثابت نبوده باشد نظر باینکه مقتضی ثبوت حکم
منحصر است در صحیحه مذکوره و این نص است در اختصاص بمذکور و عدم ثبوت ان در حق اناث
لقوله ع لا الا الرجال ظاهر از کلام شیخ صدوق و والد بزرگوار ایشان و شیخ مفید ثبوت قضا است
اگر چه کلام این بزرگوار ان در صوم است لکن ظاهر اینست که فرق نباشد ما بین مقامین کلام در
مسئله مذکور خواهد شد صورت ثانیه انست که والد جمع شده باشد با چهار ولد یا کمتر در این صورت
وجوب قضا در حق ولد خواهد بود نه والد نظر باینکه اولی بمیراث در چنین صورت ولد است
ظاهر اینست که مراد از اولی بمیراث اکثر نا بوده باشد چنانچه نظر این را فقها در مباحث صلوة میت
تفسیر باین فرموده اند و صورت ثالثه انست که والد جمع شده باشد با شش ولد فصاعدا در ان صورت
اکثر نا والد خواهد بود پس اولی بمیراث والد خواهد بود بنا بر این در چنین صورت وجوب قضای
صلوات در حق او ثابت خواهد بود صورت رابعه انست که والد جمع شده باشد با پنج ولد و پس در
این صورت والد و ولد مساوی در ارث خواهند بود نظر باینکه هر یک مستحق سدس میباشند در
این حکم بتوزیع است یا بقرعه حکم ان در صوم انشاء الله تعالی مبین خواهد شد مخفی نماند از انچه مذکور شد
ظاهر میشود حکم در صورتی که وارث منحصر بوده باشد در برادر یا در جد یا در عم یا خال و همچنین
است حال در صورت اجتماع بعضی با دیگری چنانچه وجه ان باد نی تامل ظاهر میشود پس هرگاه
وارث میت منحصر در برادر باشد در این صورت مشخص است اولی بمیراث او خواهد بود و همچنین

است مثل هرگاه وارث منحصر در جد یا در عم یا در خال بوده باشد و هم چنین است هرگاه برادر پدری و مادری یا برادر پدری تنها جمع شود با خواهر یا عم جمع شود با عمه پس مقتضای حدیث صحیح انست
که قضای که بر ذمه میت هست در صورت مذکوره بر برادر یا جد یا عم یا خال بوده باشد و اما هرگاه صلوتی
وارث منحصر در خواهر یا عمه یا خاله بوده باشد پس حکم ان ظاهر میشود از انچه مذکور شد در صورت
انحصار وارث در والد کما لا یخفی علی المتامل مطلب ثالث در بیان مشارکت مادر است با والد در
این حکم بعدم انست یعنی هرگاه نمازی در ذمه مادر بوده باشد و فوت شود ایا لازم است قضای
ان نماز بر فرزند او یا نه حکم حالی از اشکال نیست نظر بانچه مذکور شد که مقتضای حدیث صحیح
انست که بر برادر لازم است در صورتی که اولی با رث میت بوده باشد قضای صلواتی که در ذمه
پدر او بوده باشد پس قضای صلواتی که در ذمه مادر بوده باشد بر فرزند او بطریق اولی لازم
خواهد بود و عموم عبارت مبسوط و غنیه مقتضی لزوم در محل کلام هست و تذکره ضمنا بر در این
عبارت آتی از این نیست نظر برعایت ظاهر من و صوله قال فی ط من فاتته فریضة لمرض لا یزیل عقله
لزمه قضاء و ما فاتها ادرکه الوفات وجب علی ولیه القضاء عنه و فی الغنیة من مات و علیه صلوة وجب
علی ولیه قضاءها * انچه مذکور شد وجه لزوم بود و اما عدم لزوم پس وجه ان اصالة برائة ذمه
مکلف است از تکلیف و حدیث نظر باینکه مورد ان رجل است چنانچه سابق اشاره شد تمسک بان
در مخالفت اصل در محل کلام صحیح نیست پس اصالة براءت با قیست من غیر معارض پس عمل بمقتضای
ان لازم است ممکن است جواب از این این بنحو غایت انچه که از این لازم می اید انست که تمسک بمنطوق
حدیث در این مقام ممکن نیست و از این لازم نمی اید عدم صحة تمسک بعنوان الطلاق نظر بثبوت دلالت
مفهوم بطریق اولی چنانچه دانسته شد لکن نظر باینکه قیاس بطریق اولی استدلال است از حکم
مذکور نسبت بغیر مذکور این معنی ثبوت حکم نسبت بمذکور مقتضی ثبوت حکم است نسبت بمسکوت
عنه بطریق اولی پس صحت استدلال موقوف است بر ثبوت حکم در منطوق و مذکور تا تعدی شود از
ان بغیر مذکور پس در ما نحن فیه صحت استدلال موقوف است بر اینکه لازم بوده باشد بر برادر در
صورتی که اولی با رث بوده باشد قضای نمازهائی که در ذمه برادر بوده باشد و این مطلب اگر چه
مدلول علیه است بحدیث صحیح مذکور چنانچه مذکور شد لکن کلامی که در این مقام است اینست که
چنین حکمی معمول به ترد فقها نیست بلکه اجماع بر خلاف ان منعقد است بنابراین پس اعتماد بحدیث در
این باب ممکن نخواهد بود پس عمده در این مقام تحقیق این مطلب است میگوئیم اگر چه ظاهر میشود از
ظاهر جمله از عبارات عدم تسلیم حکم مذکور * قال فی ط و الولی هو اکبر اولاده الذکور و فی النهایة
فان لم یصح المریض و مات من مرضه الذی افطر فیه یستحب لولده الاکبر من الذکور ان یقضی عنه ما
فاته من الصیام و لیس ذلک بواجب علیه فان برء من مرضه ذلک و لم یقض ما فاته ثم مات وجب علی ولیه

ان یقضی عنه الی اخر ما تقدم و التصریح فی الاول بالولد الاکبر دلیل علی ان المراد بالولی فیما بعد هو
ذلک و فی الاقتصاد و الولی هو اکبر اولاده الذکور دون الاناث و فی الجمل و الولی هو اکبر اولاده
الذکور و فی الوسیلة و الولی هو اکبر اولاده الذکور و فی السرائر فالواجب علی ولیه و هو اکبر اولاده
الذکور الی اخر ما تقدم و فیه ایضا و انما اجماعنا منعقد علی ان الوالد یتحمل ولده الاکبر ما فرط فیه من
الصیام و یصیر ذلک تکلیفا للولد و کلما یفوته من صلوة فی مرضه التی توفی فیها فانه یجب علی الولد
الاکبر قضاء ذلک عنه و فی الجامع یقضی الابن ما فات اباه من صلوة مرضه و فی الشرایع و الولی هو اکبر
اولاده الذکور و فی المعتبر یقضی عن المیت اکبر اولاده الذکور ما فاته من صیام بمرض و غیره و فی
المنتهی و الذی یقضی عن المیت هو اکبر ولده الذکور ما فاته من صیام بمرض و غیره و فی التلخیص یقضی
عن المیت اکبر اولاده الذکور و فی الارشاد وجب علی ولیه القضاء و هو اکبر اولاده الذکور و فی
التحریر الذی یقضی عن المیت اکبر اولاده الذکور سواء فاته بمرض و غیره و فی التذکرة و الذی یقضی
عن المیت هو اکبر اولاده الذکور و فی القواعد وجب علی ولیه و هو اکبر اولاده الذکور القضاء عنه
و فی اللمعة اذا تمکن من القضاء ثم مات قضی عنه اکبر ولده الذکور * مخفی نماند عبارات مذکوره
باسرها صریح است در اینکه کسی که قضا بر او واجب هست اکبر ذکور از اولاد است و مراد از ولی
در اینمقام اینست پس در صورت فوت ولد بر والد لازم نیست قضای فائته فرزند را بعمل اورده
باشد و هم چنین است حال در برادر نسبت به برادر و هکذا پس حکم در مقیس علیه مسلم الثبوت
نیست مشخص است ثبوت حکم در مقیس که مسکوت عنه بوده باشد فرع ثبوت انست در مقیس علیه
ممکن است جواب از این باین نحو که تفسیر ولی در اینمقام باکبر ذکور از اولاد میت اگر چه صادر شده است
از مرحوم شیخ الطائفه قدس الله تعالی روحه و متابعت ایشان نموده اند آنهائی که متاخر از ایشان لکن نظر باین
که تا حال ماخذی بجهة تفسیر مذکور ندیده ایم اعتماد بان نمیتوان نمود خصوصا در صورتی که مخالف
بوده باشد با ظاهر حدیث صحیح و غیره و دور نیست داعی بر این تفسیر التفات بمسئله حبوه بوده باشد نظر
باینکه اخبار معتبره وارد است در اینکه ثیاب میت و مصحف و خاتم و شمشیر میت مختص باکبر ذکور
از اولاد میت است و در این مقام تصریح فرموده اند باینکه لازم است بر اکبر ذکور اولاد قضای صوم
و صلوة میت باین سبب در کتاب صوم و غیره تفسیر ولی فرموده اند باکبر ذکور از اولاد توضیح این
اجمال مقتضی این است که گفته شود مقتضای حدیث صحیح و غیره مروی در کافی انست که قضای نماز
و روزه میت لازم است بر کسی که اولای بارث میت بوده باشد حدیثین در سابق مذکور شد حدیث
اول حدیث صحیحی است روایت نموده ابن ابی عمیر از حفص بن البختری عن ابی عبد الله ع فی الرجل
یموت و علیه صلوة او صیام قال یقضی عنه اولی الناس بمیراثه الی اخره و حدیث ثانی باز مروی در کتاب
مزبور است از حماد بن عثمن عمن ذکره عن ابی عبد الله ع قال سالته عن الرجل یموت و علیه دین من شهر

رمضان من يقضى عنه قال اولى الناس به الى اخر ما سلف * ثقة الاسلام روايت فرموده است ابن حديث را
از حسين بن محمد از معلى بن محمد عن الحسن بن على الوشا عن حماد بن عثمن عمن ذكره عن ابى عبد الله
عم اشكالى در اين سند نيست مگر از دو راه اول بجهة معلى بن محمد و ثانى بجهة ارسال لكن هيچ يك
مضر نيست اما معلى پس بجهة انكه مرحوم علامه مجلسى ره و غيره تصريح فرموده اند باينكه او از مشايخ
اجازه بوده است و اما ارسال پس بسبب انكه حماد بن عثمن كه مرسل است از اصحاب اجماع است وظهور
دلالت حديث در عدم اختصاص حكم باولاد بنحويست كه محتاج باظهار نيست چنانچه مفصلا
بيان شد مجملا مدلول عليه بحديث صحيح انست كه قضاى صلواتى كه در ذمه ميت هست بر كسى است كه
اولى بارث او بوده باشد و اينمعنى چنانچه صادق است بر ولد صادق است بر والد و گاه هست
صادق است براخ چنانچه گاه هست صادق است بر عم و هكذا چنانچه اين لفظ وارد شده است در صلوة
ميت فرموده يصلى على الجنازة اولى الناس بها و حمل فرموده اند اين لفظ را در ان مقام بمعنى كه مذكور
شد بانكه حمل لفظ مذكور در حديث صحيح در محل كلام باين معنى اولى است * تنقيح المقام يستدعى
ان يقال ان الالفاظ المذكورة فى النصوص الواردة فى هذ المطلب اى فى القاضى للصلوة المقضية والصوم
المقضى مختلفة منها ما فى الصحيح المذكور من قوله عليه السلام يقضى عنه اولى الناس بميراثه و منه قوله
عليه السلام فى المرسل المعتبر اولى الناس به فى جواب من يقضى عنه اذ المذكور فى الصحيح دليل على
انه على حذف المضاف و منها انه افضل اهل بيت الميت كالموثق السالف عن ابى بصير قال سالت
ابا عبد الله عليه السلام عن رجل سافر فى رمضان فادركه الموت قبل ان يقضيه قال يقضيه افضل اهل
بيته و منها انه من شاء من اهله كالمرسل السالف اذا مات الرجل و عليه صوم شهر رمضان فليقض عنه
من شاء من اهله و منها انه وليه كالموثق المتقدم فان مرض و لم يصم شهر رمضان ثم صح بعد ذلك فلم
يقضه ثم مرض فمات فعلى وليه القضاء ان يقضى عنه و مثله رواية ابى مريم الانصارى لكن بعد ان لم يكن
للميت مال يتصدق عنه قال و ان لم يكن له مال صام عنه وليه و منها الكبر وليه كقوله عم فى المكاتبة
الصحيحة السالف يقضى عنه اكبر وليه و منها الامر باتيان القضاء من غير تعيين القاضى كصحيحة محمد بن
مسلم السالفة قال عم ليس عليه شئ و لكن يقضى عن الذى يبرء ثم يموت قبل ان يقضى و رواية
منصور بن حازم عن ابى عبد الله عليه السلام فى الرجل يسافر فى شهر رمضان فيموت قال يقضى عنه
الى اخر ما سلف و منه صحيحة ابى حمزة قال سالته عن امراة مرضت فى شهر رمضان او طمثت او سافرت فماتت
قبل ان يخرج شهر رمضان هل يقضى عنها قال اما الطمث والمرض فلا و اما السفر فنعم و مثلها موثقة محمد بن
مسلم السابعة اذا علمت ذلك فنقول احسن النصوص المذكورة سندا و اظهرها دلالة صحيحة حفص بن البخترى
اذ مضمونها ان المراد بالقضاء عن الميت هو اولى الناس بميراثه وقد مر الظاهر ان المراد منه اكثر ارثا و لا منافات
بينه و بين الالفاظ الباقية لامكان ارجاع الكل اليه اما ما اشتمل على الامر بالقضاء من غير تعيين القاضى

فظاهر لوضوح ان ما عين فيه القاضى يكون مبينا لذلك و اما ما اشتمل على انه افضل اهل بيته فكذلك ايضا لوضوح
انه ليس المراد منه الافضل بحسب العلم او بحسب الزهد لانتفاء المناسبة فيكون المراد ما ذكرنا فيحمل على
ان المراد منه افضل اهل بيته و ارافقهم بالاضافة اليه و مصداقه بالاغلب هو ما كان اكثر ارثا كما لا يخفى
و اما ما اشتمل على انه من شاء من اهله فلان التعارض بينه و بين ما قدمناه من تعارض المطلق و المقيد
لوضوح ان من شاء اعم من ان يكون اولى بميراثه و غيره فيحمل على الاول للصحيحة المذكورة و اما ما
اشتمل على الولى فلانا لم نجد فى النصوص الواردة فى المقام تفسير الولى فيكون مجملا و ما ذكرناه مبين
له فيما فصلناه تبين لك ان ما ذكره فخر المحققين قدس الله تعالى روحه فى عبارته السالفة فى مقام
الاستدلال على انتفاء القضاء على الانثى خص بالنص على الكبر الذكور غير معلوم الصحة لانا لم نجد فى
شئ من النصوص ما اشتمل على ذلك و كلامه لا يخ من غرابة و اغرب منه ما ذكره بعد ذلك حيث قال
و قد دلت الروايات الصحيحة على تفسير الولى انه اكبر اولاده الذكور و نحن لم نظفر على رواية ضعيفة
اشتملت بذلك فضلا عن الروايات الصحيحة فنقول ان تفسير الولى باكبر الذكور فى محل الكلام غير معلوم
و الوجه عندنا اما ما اليه ما ورد فى مسئلة الحبوة من انها لاكبر الذكور من الاولاد فالمناسب ان يكون
هو المامور بالقضاء لكنه ليس على حد يمكن التعويل عليه لا سيما فى مقابلة الصحيحة الظاهرة الدلالة على
خلافه فيما ابرزناه تبين ان ما ذهب اليه شيخنا المفيد قدس الله تعالى روحه السعيد مقرون بالصواب
قال فى المقنعة اذا مات انسان و قد صام من شهر رمضان بعضه فانه ينبغى للاكبر من ولده من الرجال
ان يقضى عنه بقية الصيام فان لم يكن له ولد من الرجال قضى عنه اكبر اوليائه من اهله و اولاهم به
و وافقه شيخنا الشهيد نور الله تعالى روحه السعيد بعد حكايته عنه و عن ظاهر القدماء قال فى س
و عند المفيد لو فقد اكبر الولد فاكبر اهله من الذكور فان فقد وافالنساء وهو ظ القدماء والاخبار و المختار
انتهى كلامه رفع مقامه و لا يخفى عليك ان كلام شيخنا المفيد مشتمل على مطلبين احدهما انه عند فقد
اكبر الولد من الذكور يتعلق قضاء الفائت على اكبر اهله من الذكور و الثانى هو انه عند فقد الذكور فى
اهله و اقاربه يتعلق تدارك القضاء بالنساء من اهله و فى س عزاهما الى ظاهر القدماء و ظاهر الاخبار
اقول ان نسبة المطلب الاول الى ظاهر القدماء و الاخبار مطابقة للواقع اما المطابقة لظاهر القدماء فلانه قال
شيخنا الصدوق فى الفقيه و اذا مات رجل و عليه صوم شهر رمضان فعلى وليه ان يقضى عنه الى ان
قال و ان كان للميت وليان فعلى اكبرهما من الرجال ان يقضى عنه فان لم يكن له ولى من الرجال قضى
عنه وليه من النساء و بمثله افتاه فى المقنع وقد اوردنا عبارته فى اول المبحث وحكى فى المختلف عن والده
عن على بن بابويه انه قال من مات و عليه صوم شهر رمضان فعلى وليه ان يقضى عنه و ان كان للميت
وليان فعلى اكبرهما من الرجال قضى عنه وليه من النساء ومثلها الكتاب المشتبه الحال قال اذا كان للميت
وليان فعلى اكبرهما من الرجال ان يقضى عنه فان لم يكن له ولى من الرجال قضى عنه وليه من النساء

فان لم يكن له من الرجال

ثم مقتضى هذه العبارات ثبوت قضاء الميت على ذمة اقاربه ولو لم يكونوا من ولد الميت كما لا يخفى
ه ومقتضى الكلام المحكى عن ابن الجنيد ايضا قال اولى الناس بالقضاء عن الميت اكبر ولده الذكور
واقرب اوليائه اليه ان لم يكن له ولد وهو لافادته على تقديم الاولاد على غيرهم من الاقارب اولى
مما قبله وان كان الظاهر انه المراد منها ايضا والمحكى عن ابن براج قال على ولده الاكبر من الذكور ان يقضى
عنه ما فاته ذلك من الصلوة ايضا فان لم يكن له ذكر فالاولى به من النساء واما المطابقة لظاهر الاخبار فلما
سمعت من قوله عم فى صحيحة حفص بن البخترى يقضى عنه اولى الناس بميراثه الشامل للاولاد وغيره
كما لا يخفى وقوله عم فى المرسل المعتبر السالف يقضى عنه اولى الناس به وغيرهما واما نسبة المطلب
الثانى الى ظاهر العلماء وان كان الامر فيها كما افاده لكن النسبة الى ظاهر الاخبار غير جيدة لكون صحيحة
حفص بن البخترى والمرسل المعتبر السالف نصا فى خلافها قال فى الاول قلت فان كان اولى الناس به
امراة فقال لا الا الرجال ومثله المرسل المذكور والاطلاق فى بعض الاخبار بعد هذا التصريح غير ملتفت
اليه كما لا يخفى وقد تبين مما ذكرناهم بعد اطباقهم على ثبوت الولاية فى القضاء للاولاد اختلفوا فى انه
عند انتفاء الاولاد هل الولاية ثابتة لغيرهم من ذكور اقارب الميت ام لا فذهب شيخنا المفيد الى الاول
وهو ظاهر ثقة الاسلام وشيخنا الصدوق فى الفقيه والمقنع وابن الجنيد وابن البراج واختاره شيخنا
الشهيد فى س فى كتاب الصوم وقد سمعت عبارته بعد ان جعله فى كتاب الصلوة منه احوط والولى
هو الولد الاكبر وظاهر الروايات انه الاقرب مطلقا وهو الاحوط واختاره فى الذكرى والبيان ايضا قال
فى الذكرى بعد نفى الباس عن القول بانه الولد الاكبر ما هذا لفظه وان كان القول بعموم كل ولى
ذكر اولى حيثما تضمنه الروايات وفى البيان يختص الوجوب بالاكبر وفى قضاء غيره من الاولياء وجه
قوى وهو مختار صاحب المدارك والذخيرة والكفاية قال فى المدارك مشيرا الى الحديثين المذكورين
مقتضاهما عدم اختصاص الوجوب بالولد الاكبر بل تعلقه بالاولى بالميراث من الذكور مطلقا وبمضمونها
افتى ابن الجنيد وابنا بابويه وجماعة ولا باس به وفى الذخيرة والكفاية والوقوف على مقتضى الاخبار
الحكم بوجوب القضاء على الولى الذكر سواء كان ولدا ام لا انتهى وهو كذلك لكن لا على وجه التخيير
بل على الترتيب لوضوح انه مقتضى قوله عم يقضى عنه اولى الناس بميراثه والظاهر انه المراد لكن تسامح فى
العبارة كما فى العبارات السالفة من جماعة من قدماء الاصحاب مضافا الى عدم صدق الولى على الاخ
مع وجود الولد فلا تسامح وذهب الشيخ الطايفة الى الثانى فلا يجب قضاء الفايت الا على اكبر الذكور
من الاولاد وقد سمعت كلامه فى طوبه والجمل والاقتصاد ووافقه فى الوسيلة والسرائر والجامع
والشرايع والمعتبر والمنتهى والتذكرة والتحرير والتلخيص والقواعد والارشاد واللمعة ومستند
هم الاصل والاقتصار فيما خالفه على القدر المتفق عليه وقد عرفت الجواب عنه حاصله ان الاصل انما
يصار الى مقتضاه عند انتفاء المعارض وقد عرفته وهو صحيحة حفص بن البخترى ومرسلة حماد بن عثمن

السالفتان وكذا ما رواه شيخنا الشهيد فى الذكرى عن ابن طاوس انه روى عن عبد الله بن سنان عن مولينا
الصادق عم انه قال الصلوة التى حصل وقتها قبل ان يموت الميت يقضى عنه اولى الناس به ومنه نعلم
الجواب عن الثانى لوضوح ان لزوم الاقتصار على القدر المتفق عليه انما هو عند انتفاء الدليل على الزايد
عليه واما معه فلابد من المصير الى مقتضاه فما ذهب اليه ابن الجنيد وشيخنا المفيد وشيخنا الشهيد فى الذكرى
وس والبيان وصاحب الموجز والمدارك وغيرهم قوى اذا تحقق ذلك فلنعد الى ما كنا بصدد بيانه
فنقول لو مات شخص وعليه قضاء الصلوات وكان وارثه اخا وجب عليه ان يقضيه للنصوص المذكورة
المعتضدة بعمل الاعاظم المذكورة فوجب قضاء الولد لما فى ذمة امه بطريق اولى بل يمكن التمسك
لاثبات المرام باطلاق المروى عن ابن طاوس لظهور شمول الميت فى قوله قبل ان يموت الميت للاناث ايضا
ثم مقتضى قوله عم يقضى عنه اولى الناس به لزوم القضاء على الابن ولو عن الام ايضا ولا ينافيه التذكير
فى قوله عم عنه لانه بالاضافة الى لفظ الميت فتم وبالصحيح السالف المروى فى الكافى والفقيه عن ابى
حمزة عن ابى جعفر عم قال سالته عن امرءة مرضت فى شهر رمضان او طمثت او سافرت فماتت قبل ان
يخرج شهر رمضان هل يقضى عنها قال اما الطمث والمرض فلا واما السفر فنعم وهو اوضح الجميع ومثله
الموثق السالف المروى فى يب عن محمد بن مسلم لقوله عم فيه اما الطمث والمرض فلا واما السفر فنعم و
مقتضاهما وجوب قضاء الصوم عن المراة والقاضى وان لم يذكر فيهما لكن الظاهر ان المراد هو الاولى
بارثها وهو يختلف باختلاف الفروض ومصداقه الولد فى اغلبهما ثم وانهما وان وردا فى الصوم
لكن الظاهر انتفاء الفرق والفارق بين الصوم والصلوة فى ذلك وهذا هو مقتضى الكلام المحكى عن
المحقق ونفى عنه الباس فى الذكرى قال وكلام المحقق يؤذن بالقضاء عن المراة ولا باس به اخذا بظاهر
الروايات والمراد من كلام المحقق ما حكاه عنه فى رسالة البغدادية المنسوبة الى سؤال جمال الدين بن
حاتم ره من قوله الذى يظهر ان الولد يلزمه قضاء ما فات الميت من صلوة وصيام لعذر كالمرض والسفر
والحيض لا ما تركه الميت عمدا مع قدرته عليه واختاره شيخنا ابو العباس بن فهد فى موجزه قال والام
كالاب فمشاركة الام مع الاب فيما ذكر من لزوم تحمل الولى فى ما فاتهما مستفادة من كلام المحقق المذكور
وان تردد فيه فى الشرايع والنافع قال فى الاول وهل يقضى عن المراة ما فاتها فيه تردد وفى الثانى
يقضى عن المراة ما تركته على تردد انتهى والحاصل ان المشاركة المذكورة مستفادة من كلام المحقق وشيخنا
الشهيد فى الذكرى وصاحب الموجز وقد عرفت انه المختار والمطلب الرابع فى بيان ما يظهر من صاحب
الغنية من كون الولى مخيرا بين قضاء الصلوات التى على ذمة الميت وبين الفدية عن كل ركعتين بمد
عند تمكنه منه والا فعن كل اربع بمد فان لم يتمكن فمد لصلوة النهار ومد لصلوة الليل وهو موافق لما
حكاه فى الذكرى عن ابن الجنيد قال قال ابن الجنيد ره والعليل اذا وجبت عليه صلوة فاخرها عن وقتها
الى ان مات قضاها عنه وليه كما يقضى عنه حجة الاسلام والصيام ببدنه وان جعل بدل ذلك مدا لكل

ركعتين اجزاه فان لم يقدر فلكل اربع مد فان لم يقدر فمد لصلوة النهار ومد لصلوة الليل ومستندهما
فى هذا التخيير غير معلوم وما رواه ابى مريم الانصارى فانها وان اشتملت على الصدقة بمد لكن لا دخل
لها فيما ذكراه اما اولا فلان مدلولها الصدقة عن كل يوم بمد واما ثانيا فلانها صريحة فى تقديم الصدقة
على صوم الولى واين ذلك من تخيير الولى بينهما واما ثالثا فلان مدلولها تعين كون الصدقة من مال
الميت بخلاف كلامهما نعم ان الرواية المذكورة ظاهر الانطباق بما ذكره السيد المرتضى ره وعلى اى حال
لا ربط بينها وبين ما ذكراه بل مستندهما غير معلوم كما عرفت نعم ان التفصيل المذكور فى كلامهما
مدلول عليه بما رواه فى الكافى فى تدارك قضاء النوافل وهو ما رواه عن عبد الله بن سنان قال قلت لابى
عبد الله عن رجل عليه من صلوة النوافل ما لا يدرى ما هو من كثرته كيف يصنع قال فليصل لا يدرى كم صلى
من كثرته فيكون قد قضى بقدر علمه قلت فانه لا يقدر على القضاء من كثرة شغله فقال ان كان شغله فى
طلب معيشة لا بد منها او حاجة لاخ مؤمن فلا شىء عليه وان كان شغله لدنيا تشاغل بها عن الصلوة فعليه
القضاء والا لقى الله مستخفا متهاونا مضيعا لسنة رسول الله ص قلت فانه لا يقدر على القضاء فهل يصلح ان
يتصدق فسكت مليا ثم قال نعم فليتصدق بصدقة قلت وما يتصدق فقال بقدر طوله وادنى ذلك مد
لكل مسكين فكان كل صلوة قلت وكم الصلوة التى يجب عليه فيها مد لكل مسكين فقال لكل ركعتين
من صلوة الليل وكل ركعتين من صلوة النهار فقلت لا يقدر فقال مد لكل اربع ركعات فقلت لا يقدر
فقال مد لكل صلوة الليل ومد لصلوة النهار والصلوة افضل والحاصل ان المستند فيما يدل عليه كلامهما
غير ظاهر واما الحديث المذكور فانه وان اشتمل عليه لكنه فى تدارك نوافل الفائتة واين ذلك مما فيه
الكلام فالقول المذكور ضعيف لعدم ظهور مستنده فى انه هل يجوز للولى تفويض الصلوات التى
يجب عليه قضاؤها باعتبار الولاية الى الغير بالاستيجار وغيره ام لا وهل يمكن الحكم بسقوطها عنه بفعل
الغير ولو بعنوان التبرع من غير اذن الولى او لا والمدلول عليه بجملة من العبارات هو الجواز و
السقوط قال فى التذكرة لو صام اجنبى عن الميت بغير قول الولى سقط الصوم عن الميت والولى معا وان
صام بامر الولى فالاقرب الاجزاء وللشافعى فيه وجهان وكذا يجوز للولى ان يستاجر عنه من يصومه و
فى الدروس لو استاجر الولى غيره فالاقرب الاجزاء سواء قدر او عجز ولو تبرع الغير بفعله احتمل ذلك
وفيه ايضا لو استاجر احدهما صاحبه على الجميع بطل فى حصة الاجير ولو استاجره على ما يخصه فالاقرب
الجواز وفى المسالك ولو تبرع احدهما بالجميع او استاجر ثالثا او احدهما الاخر فالاقرب الجواز ثم انهم
وان ذكروه فى الصوم لكن الظاهر انتفاء الفرق والفارق بينه وبين الصلوة وفى كشف الالتباس و
استقرب فى الذكرى عدم جواز الاستيجار لمخاطبته بها والصلوة لا تقبل التحمل عن الحى قال ويمكن
الجواز لما ياتى ان شاء الله تعالى فى الصوم ولان الغرض فعلها عن الميت وهذا هو المعتمد انتهى ما فى كشف
الالتباس وفى شرحه على الشرايع المسمى بغاية المرام الثانى لو استاجر الولى غيره جاز سواء كان عاجزا او

قادرا عليه وكذا الكلام فى الصلوة وهو اختيار الشهيد وابى العباس ويحتمل المنع لما قلناه فى الفرع
الاول انتهى وكلامه فى الفرع الاول هذا ولو تبرع غير الولى القضاء احتمل قويا الاجزاء لانه كالدين
فيجوز التبرع ويحتمل العدم لانه حق بدنى وجب على مكلف به وجوبا شرعيا فلا يجوز التبرع به عن
الغير كالعبادة اللازمة للمكلف بالاصل وفى المناهج السوية ينبغى ان لا يرتاب فى انه اذا قضى غير
الولى اجزا ذلك عن الميت ولم يكن على الولى ان يفعله ثانيا سواء كان تبرعا او عن امر الولى او استيجار
من غير فرق فانه لا شبهة فى ان ما فات الميت يقبل النيابة عنه ولا اختصاص لذلك بالولى فانه لو لم يكن
ولى اجزاء عنه فعل غيره وذهب جماعة منهم الى العدم فلم يجوز وا للولى الاستيجار عليه منهم العلامة
فى المنتهى قال وهل يجوز للولى ان يستاجر عنه من يصوم والاقرب فى ذلك كله عدم الاجزاء عملا
بالاصل وفى التحرير لو صام اجنبى عن الميت بغير قول الولى فالاقرب عدم الاجزاء ولو امره او استاجره
ففى الاجزاء نظر ومنهم شيخنا الشهيد فى الذكرى مع احتماله الجواز بعد قال الاقرب ليس له الاستيجار
لمخاطبته بها والصلوة لا تقبل التحمل عن الحى ويمكن الجواز لما ياتى ان شاء الله تعالى فى الصوم ولان
الغرض فعلها عن الميت فان قلنا بجوازه وتبرع اجزات ايضا ومنهم المحقق الثانى قال فى جامع المقاصد
لو صام اجنبى عن الميت بغير اذن الولى او باذنه ففى الاجزاء نظر ينشا من كون الوجوب على الولى فلا
يسقط بفعل الغير ومن ان اصل الوجوب على الميت فيسقط به وعدم الاجزاء اقوى ومنهم صاحب المدارك
قال قال الشارح قدس سره ووجه السقوط حصول المقصود وهو براءة ذمة الميت من الصوم ويتوجه
عليه ان الوجوب يتعلق بالولى وسقوطه بفعل غيره يحتاج الى دليل ومن ثم ظاهر ابن ادريس والعلامة
فى المنتهى الى عدم الاجزاء بفعل المتبرع وان وقع باذن من تعلق به الوجوب لاصالة عدم سقوط الفرض
عن المكلف بفعل غيره وقوته ظاهرة ومنهم صاحب الكفاية قال والاقرب انه ليس له الاستيجار عليه
ثم ان ابن ادريس وان لم يتعرض للاجارة بل المصرح به فى كلامه ان تبرع بعض الاولياء بجميع ما على
ذمة الميت لا يوجب السقوط عن جميعهم لكن يلوح من استدلاله عدم السقوط ولو كان باذن الولى و
لو بطريق الاجارة فلاحظ ما ذكره فى عبارته السالفة ثم ان جواز الاستيجار للولى وسقوط الواجب به
عنه مصرح به فى عبارة التذكرة والدروس والمسالك كما سمعت وهو المستفاد من شيخ الطائفة فى
الجمل والاقتصاد والمبسوط والمحقق من الشرايع والنافع والعلامة من الارشاد والقواعد لتصريحهم
بسقوط الواجب عن الولى بفعل المتبرع قال فى المبسوط فان كانوا جماعة فى سن واحد كان عليهم القضاء
بالحصص او يقوم به بعضهم فيسقط عن الباقين وبمثله عبر فى الجمل والاقتصاد ووجه الاستفادة هو ان
المقصود من الكلام هو انه عند استواء الذكور فى السن وجب القضاء عليهم جميعا والمصرح به فى العبارة
هو انه عند قيام بعضهم بالجميع يسقط عنه وعن الباقى نقول ان قيام ذلك بما وجب على غيره اما باذنه من
غير عوض او معه او من غير اذن وعلى التقادير يستلزم المطلوب اما على الثانى فظ واما على الثالث فلوضوح

الجاريه تجرى من بعد موته و الولد الطيب يدعو لوالديه بعد موتهما و يحج و يتصدق و يعتق عنهما
و يصلى و يصوم عنهما فقلت اشركهما فى حجى قال نعم وجه الاستدلال هو ان الولد فى قوله عم و الولد
الطيب اعم من الكبر الذكور وغيره كما ان قوله عم يصلى و يصوم عنهما اعم من الصلوة و الصوم الذين
فى ذمتهما و غيرهما بل كلمة عن فى قوله عم عنهما ترجح الاول فالمتحصل منه تجويز الصلوة التى فى ذمة
الوالد الميت لبعض او لاد مع وجود من هو اكبر منه وهو يوجب السقوط عن ذمة الوالد فتسقط عن الكبر
الذكور ايضا اذ الواجب عليه ما كان فى ذمة والده فالسقوط عنه يوجب السقوط عنه فنقول انه اعم من ان
يكون باذن اكبر الذكور فيما اذا كان غيره وعدمه بل يمكن دعوى ظهوره فى الثانى فيقتضى السقوط
على الحالين اما بالاطلاق او بالفحوى و منها ما روى عن على بن موسى بن طاوس انه روى فى كتاب
غياث سلطان الورى لسكان الثرى عن شيخ الطايفه باسناده الى عمار بن موسى عن كتاب اصله المروى
عن الصادق عم فى الرجل يكون عليه صلوة او صوم هل يجوز له ان يقضيه غير عارف قال لا يقضيه الا
مسلم عارف وجه الدلالة هو ان قضاء الرجل العارف اما بطريق التبرع او باذن الولى مع عدم الاجرة
او معها و القدر المتيقن هو الاول فقد دل على برائة ذمة الميت عن الصلوة التى فى ذمته بفعل الاجنبى
متبرعا و هو المطلوب و منها ما رواه فى باب البر بالوالدين من كتاب الايمان و الكفر من اصول الكافى
عن محمد بن مروان قال قال ابو عبد الله عم ما يمنع الرجل منكم ان يبر والديه حيين و ميتين يصلى عنهما
و يتصدق عنهما و يحج عنهما فيكون الذى صنع لهما و له مثل ذلك فيزيده الله تعالى ببره و صلته
خيرا كثيرا فان الرجل فى قوله عم ما يمنع الرجل منكم وان كان المراد منه الابن لكنه اعم من الكبر الذكور و
غيره و قوله عم يصلى عنهما بعد قوله حيين و ميتين لا صراحة فيه فى جواز الصلوة عن الابوين فى حال
حيوتهما لامكان ان يقال ان ذكر الحيات انما هو للترغيب على مطلق البر اليهما غير الصلوة و يكون المراد من
قوله عم يصلى عنهما الصلوة عنهما فى حال الممات فنقول ان الصلوة فيه اعم من المفروضة التى فى ذمة
الوالدين و غيرها فمقتضى قوله عم فيكون الذى الى اخر سقوط الصلوة عن ذمة الوالدين و لو بفعل
غير اكبر الذكور وان لم يكن ماذونا عنه و منها ما رواه الثقة الجليل على بن جعفر فى مسائله قال فى اخرها
و سالته عن الرجل هل يصلح له ان يصلى او يصوم عن بعض موتاه قال نعم يصلى ما احب و يجعل ذلك
للميت اذا جعل ذلك له و قوله عن بعض موتاه يشمل و لو كان الميت غير الوالدين و كلمة عن فى قوله
عن بعض موتاه تومى الى الصلوة و الصوم ما فى ذمة الميت و قوله ما احب يرشد الى ان الرجل القاضى
غير اكبر الذكور و بعبارة اخرى غير من وجب عليه التدارك و قوله عم و يجعل ذلك للميت اذا جعل
ذلك له الظاهر ان المراد منه انه اذا اتى به الرجل عن ذلك الميت يثبته الكرام الكاتبون فى صحيفة عمل ذلك
الميت كالصلوات الصادرة منه نفسه فى حيوته فالنصوص المذكورة باسرها اقتضت سقوط الصلوة التى
فى ذمة الميت عنه بفعل المتبرع كما لا يخفى و اما السقوط عنه فيما اذا اتى بها الغير باذنه فللقطع بان اذن

ان فعل الغير لو اوجب سقوط الواجب على الغير مع عدم اذنه فسقوطه مع اذنه بطريق اولى و بالجملة ان
القطع حاصل بان عدم الاذن لا مدخلية له فى تاثير السقوط كما ان الاذن ليس مما يؤثر فى عدم السقوط
و هو مما لا شبهة فالقائل بسقوط الواجب عن المكلف بفعل المتبرع كما هو الظ من العبارة يقول بسقوطه
عنه مع الاذن و الاجرة ايض و هو المط و منه يظهر الحال فى كلام المحقق و العلامة قال فى الشرايع و لو تبرع
بعض بالقضاء سقط و فى القواعد و لو كان له وليان فازيد تساووا فى القضاء بالتقسيط الى ان قال فان
تبرع بعضهم سقط عن الباقين فالقول بسقوط الواجب عن الولى المكلف بالاستيجار و غيره و هو الظ من
المبسوط و الجمل و الاقتصاد و الشرايع و النافع و القواعد و الارشاد و المصرح به فى التذكرة و الدروس
و المسالك و اختاره فى الموجز ايض قال و يقضى الولد الذكر الاكبر المكلف حين موت ابيه ما تركه
لمرض او سفر او نوم من صلوة و صوم و تممها كالاحتياط و سجدة تمكن منه لا ما تركه عمدا او يحمله باجرة
او عن ابيه و الام كالاب كالجد و العبد و لو اوصى بهما الميت برئ و له الاستيجار من ماله ابتداء انتهى
و الضمير المجرور بحرف الجر و المضاف يعود الى الولد الاكبر فالمراد ان للولد الاكبر استيجار ما وجب عليه
مما فات من والده من ماله و هذا القول هو المختار لكن لا اختصاص للواجب على الولى بما فات من الوالد
لعذر بل مطلقا كما فصلنا المقال فى ذلك فيجب عليه قضاء الصلواة الثابتة فى ذمة الوالد و لو كان السبب
هو الاخلال بما اعتبر فى الصلوة عامدا و لو بترك التعلم لكن يسقط عنه بفعل المتبرع مطلقا سواء كان
باذنه ام لا و على الاول باجرة و غيرها اما السقوط بفعل المتبرع فيمكن الاستدلال لاثباته بعدة نصوص
منها الصحيح المروى فى باب التعزية و الجزع من الفقيه عن عمر بن يزيد قال قلت لابى عبد الله عم ايصلى
عن الميت فقال نعم حتى انه ليكون فى ضيق فيوسع عليه ذلك الضيق ثم يؤتى فيقال خفف عنك هذا
الضيق بصلوة فلان اخيك عنك وجه الاستدلال هو ان قوله ايصلى عن الميت اعم من الصلوة التى فى
ذمته و غيرها و ترك الاستفصال مع الجواب بالجواز يفيد ثبوت الحكم فيهما بل يمكن ان يدعى ان قوله عم
حتى انه ليكون فى ضيق الى اخره ملايم للاول و كذا كلمة عن فى قوله عن ميت و قوله عم بصلوة فلان
اخيك يومى الى انه بعنوان التبرع و منها ما رواه فى الباب المذكور من الفقيه ايض لكن مرسلا حيث قال
و قال عم من عمل من المسلمين عن ميت عملا صالحا ضعف له اجره و نفع الله به الميت لوضوح ان الموصول
يعم الولى و غيره و كذا قوله عم عملا صالحا يعم الصلوات المفروضة و غيرها و منها ما رواه فى الباب
المذكور مرسلا ايضا قال قال عم يدخل على الميت فى قبره الصلوة و الصوم و الحج و الصدقة و البر و
الدعاء و يكتب اجره للذى يفعله و للميت بناء على ان الصلوة و الصوم و الحج يعم المفروضة و غيرها
كما ان قوله عم للذى يفعله يعم الولى و غيره كما لا يخفى و منها الصحيح المروى فى باب ما يلحق الميت
بعد موته من وصايا الكافى عن معوية بن عمار قال قلت لابى عبد الله عم ما يلحق الميت بعد موته فقال
سنة سنها يعمل بها بعد موته فيكون له مثل اجر من يعمل بها من غير ان ينقص من اجورهم شىء و الصدقة

الولى الغير واستدعائه ليس مما يمنع عنه او لم يوكد ذلك بوجه الدلالة على المدعى اى السقوط عن
الولى بفعل المتبرع هو ان النصوص المسطورة اقتضت سقوط الصلوة الثابتة فى ذمة الميت عن ذمته بفعل
المتبرع فتسقط عن ذمة الولى ايضا للوضوح ان الواجب عليه ما كان ثابتا فى ذمة الميت فحيث برئت
ذمته بفعل متبرع كما هو المدلول عليه بالنصوص المذكورة انتفى مقتضى الايجاب على الولى فيلزم من
انتفى مقتضى الايجاب على الولى فيلزم من انتفاء المقتضى انتفاء المقتضى وذلك كالدين الثابت فى ذمة
المديون فانه لاشتغال ذمته بحق الغير وجب عليه ابراء ذمته بادائه فاذا تبرع احد بادائه وايصاله الى
الدائن برئت ذمة المديون عن ذلك فيسقط مقتضى وجوب الاداء عنه فلا يجب عليه ح لانتفاء الموضوع
فالامر فيما نحن فيه كذلك للوضوح ان المقتضى لوجوب القضاء على الولى اشتغال ذمة الوالد مثلا
بالقضاء فحيث برئت ذمته بفعل الغير المتبرع يسقط عنه لانتفاء الموضوع اذح لا يمكن للولى ان ينوى
فى مقام العمل اتيان ما فى ذمته والذى يسقط ذمته عنه انما السقوط ذمته بفعل المتبرع فللنصوص
المذكورة واما استلزامه السقوط على الولى فلما عرفت من انتفاء الموضوع ان قلت ان ذلك انما يسلم اذا
كان المقتضى للوجوب هو اشتغال ذمة الوالد مثلا حين عمل الولى وهو ممنوع لامكان ان يكون
المقتضى هو اشتغال ذمته حين الموت بل قبل فعل المتبرع وهو ثابت ولو بعده ففعل المتبرع غير موجب
لانتفائه والحاصل ان اللازم من فعل المتبرع هو رفع اشتغال خاص والمقتضى للايجاب على الولى مطلق
الاشتغال ولا يلزم من انتفاء الاخص انتفاء الاعم فنقول ان الساقط من فعل المتبرع هو الاشتغال بعد
الممات والمقتضى للايجاب على الولى هو الاشتغال حين الممات فالساقط بفعل المتبرع غير الموجب على
الولى فلا يكون الموجب على الولى ساقطا بفعل المتبرع فلا يكون فعله مسقطا عنه فيجب عليه ولو مع
فعل المتبرع قلنا لما كان الاصل برائة ذمة المكلف عن التكليف فلا يصار الى القول بثبوته الا بعد ان
قام الدليل عليه فلا بد من النظر والتامل فيه حتى تبين ان الثابت منه ما هو فيقتصر عليه اقتصارا فيما
خالف الاصل على مورده فنقول ان المقتضى لثبوت التكليف على الولى فيما نحن فيه الاجماع والنص
اما الاجماع فالقدر الثابت منه ان اللازم على الولى قبل فعل المتبرع واما بعده فلا لما علمت من تصريح
جماعة من الاعاظم بالسقوط عنه بفعله واما النص فكذلك اذ الظاهر من صحيحة حفص بن البخترى السالفة عنه
عم فى الرجل يموت وعليه صلوة او صيام قال يقضى عنه اولى الناس بميراثه هو الواجب على الولى ما كان
فى ذمة المورث عند اشتغال الولى به واما صورة اقدام غيره بذلك تبرعا فلا ينصرف النص اليه فلا يمكن
العدول عن مقتضى الاصل بذلك اصالة البراءة فى الصورة المفروضة سالمة عما يصلح للمعارضة ان
قيل ان قوله وعليه صيام جملة حالية وذو الحال هو الرجل فى قوله فى الرجل يموت فالمستفاد منه ان المقتضى
للوجوب على الولى موت المورث حال اشتغال ذمته بالقضاء وهو متحقق ولو برئت ذمته بفعل المتبرع
فيما بعد فالساقط غير الموجب والموجب غير ساقط قلنا ان المتبادر من قوله عم فى الجواب عن هذا السؤال

يقضى عنه اولى الناس بميراثه وجوب القضاء على اولى الناس بالارث ما كان ثابتا فى ذمة المورث حين
اشتغاله بالقضاء كما نبهنا عليه فلا يمكن التمسك به فى الحكم بالوجوب فيما اذا برئت ذمته بفعل المتبرع فى
ان يكون الشك فى اصل التكليف لا فى سقوط المكلف فلا شبهة ح فى صحة التمسك لدفعه اذا علمت ذلك
فنقول ان المدلول عليه بالنصوص المذكورة سقوط ذمة الميت عن الصلوة التى فى ذمته مثلا بفعل المتبرع ولا
يتفاوت الحال بالاصل بين كونه باذن الولى وعدمه للقطع بان اذن الولى لو لم يكن له مدخلية فى السقوط
لم يكن مضرا به كما لا يخفى مضافا الى امكان ادعاء الشمول لبعضها لصورة الاذن ايضا فعلم من ذلك ان
الولى ليس له مدخلية فى جواز المباشرة بل مدخليته انما هى فى الوجوب عليه بقى الكلام فى جواز
الاستيجار فنقول يمكن ان يقال بعنوان القاعدة كل فعل يسوغ الاتيان به عن الغير تبرعا من غير اجرة يسوغ
الاتيان به عنه معها او بعبارة اخرى كل فعل يصح فيه الاستنابة من غير اجرة يصح معها للوضوح انه ليس
الا التاكيد فى ذلك واما استيجار الولى عما وجب عليه فنقول قد علمت ان فعل المتبرع كما اوجب
السقوط عن ذمة الميت اوجب السقوط عن الولى فيسقط كل واجب يسقط عن المكلف بفعل غيره تبرعا
يسوغ لذلك المكلف تفويضه اليه باجرة وغيرها وهو ظ لا خفاء فيه فعلم مما ذكر براءة ذمة الميت عن
الصلوة مثلا بفعل المتبرع مع اذن الولى وعدمه وكذا جواز اصل الاستيجار فى ذلك واستيجار الولى
عما وجب عليه من ماله كما هو المط ويمكن الاستدلال لذلك ايضا بوجوه الاول هو انا نقول يكفى فى
الحكم بجواز استيجار الولى فيما وجب عليه مما فى ذمة مورثه انتفاء الدليل على عدم جوازه فان
انتفاء الدليل على العدم دليل على انتفاء العدم وبعبارة اخرى انتفاء الدليل على الحرمة دليل على انتفاء
الحرمة اذ لا تكليف الا بعد البيان لا يكلف الله نفسا الا ما اتيها وقد اطردت العادة فى الشريعة على
بيان المحرمات واستقصائها قال الله تعالى قل تعالوا اتل ما حرم عليكم ربكم وقال ايضا وما لكم الا تاكلوا مما
ذكر اسم الله عليه وقد فصل لكم ما حرم عليكم وقد روى شيخ الطائفة فى التهذيب فى الصحيح عن
زرارة عن احدهما عليهما السلام انه قال ان اكل الغراب ليس بحرام انما الحرام ما حرمه الله فى كتابه وفى
الصحيح عن محمد بن مسلم قال سالت ابا عبد الله عم عن الجرى والمارماهى الى ان قال فقال لى يا محمد اقراء
هذه الاية التى فى الانعام قل لا اجد فيما اوحى الى محرما على طاعم يطعمه قال فقراءها حتى فرغ منها فقال
انما الحرام ما حرم الله ورسوله وفى الصحيح عن مولانا الباقر عم انه سئل عن سباع الطير والوحش الى ان
قال عم ليس الحرام الا ما حرم الله فى كتابه فنقول ان المستفاد من النصوص المذكورة وامثالها قاعدة كلية
وهى ان كلما لم ينطق الكتاب بحرمته لا يكون حراما فنقول بذلك الا اذا دل دليل من سنة او اجماع على
حرمته فيخصص بذلك العموم المذكور واما عند انتفائهما فيحكم بانتفاء الحرمة عملا بالعمومات
المذكورة فالقاعدة المذكورة من انتفاء الدليل على الحرمة دليل على انتفاء الحرمة مستفادة من العقل
والكتاب والسنة فنقول ان استيجار الولى لما وجب عليه مما فى ذمة مورثه لم يقم على حرمته دليل فيكون

جایزاو یؤیده العمومات الناطقه بانتفاء العسر و الحرج فی الدین اذ قد یتفق ان یکون مافی ذمة المورث خمسین سنة من الصلوة و الصوم و لایخفی مافی ارتکاب الولی بنفسه لذلک من المشقة الشدیدة و الثانی قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لاتاکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجارة عن تراض منکم بناء علی ان المستفاد من الایة الشریفة منع و جواز اما الممنوع عنه فهو التصریف فی الاموال بالباطل و اما الجواز فهو التصرف فیها بالتجارة عن تراض من الطرفین احدهما معلوم لاتضاح المعنی فیه وهو التصرف فی الاموال بالتجارة عن تراض من الجانبین فالمستفاد منه جواز کل تصرف فی الاموال اذا کان ذلک بطریق التجارة عن تراض من الجانبین والظاهران المراد من التجارة هو المعاملة المشتملة لاخذ العوض فیشتمل مثل الاجارة ایض و الاخر غیر معلوم و هو التصرف فی الاموال بالباطل الممنوع عنه و الظاهر ان المراد منه ما نطق الشرع او العقل بعدم جوازه کالغصب و الربا والقمار فالمستفاد من الایة الشریفة جواز کل تصرف فی الاموال اذا کان ذلک بطریق التراضی من الجانبین الا اذا دل دلیل علی عدم جوازه فجواز التصرف فی الاموال بطریق الاجارة بعنوان الاطلاق مستفاد من الایة الشریفة و لم یثبت دلیل علی خلافه و لو فیما نحن فیه فیحکم بالجواز و لک ان تقول ان الطرز المذکور من الاستدلال وان کان متینا ونتیجة الاستدلال بالایة الشریفة علی جواز الاستیجار ایض لکن فیما اذا کان ذلک موجبا للتصرف فی المال من الجانبین کاجارة المساکن و المراکب ونحوهما لتصرف الموجر فی مال الاجارة و المستاجر فی العین المستاجرة واما فیما نحن فیه ای فی اجارة النفس لعمل معین فلا فان التصرف فی المال وان تحقق من طرف الموجر لکنه غیر متحقق فی طرف المستاجر و یمکن الجواب عنه بانه لیس المراد من قوله تعالی اموالکم تحقق التصرف فی المال بالاضافة الی کل واحد من المتعاقدین فانه یکفی فی الصدق تحقق التصرف فی المال و لو فی احدهما و هو متحقق فیما نحن فیه والثالث خصوص عموم ماورد فی الاجارة مما طبقت المشایخ العظام اسکنهم الله تعالی فی اعلا غرفات الجنان اما ثقة الاسلام فی باب کراهة اجارة الرجل نفسه من الکافی عن علی بن محمد بن بندار عن احمد بن ابی عبد الله عن ابیه عن ابن سنان و اما شیخنا الصدوق ففی اواخر باب المکاسب من الفقیه عن محمد بن خالد البرقی عن محمد بن سنان و اما الشیخ الطائفه ففی اوسط کتاب المکاسب عن احمد بن محمد عن ابیه عن ابن سنان عن ابی الحسن عم قال سالته عن الاجارة فقال صالح لاباس به اذا نصح قدر طاقته فقد اجر موسی عم نفسه واشترط فقال ان شئت ثمانی و ان شئت عشرا فانزل الله تعم فیه ان تاجرنی ثمانی حجج فان اتممت عشرا فمن عندک وجه الاستدلال هو ان الظاهر من جوابه عم ان مقصود السائل هو السوال عن اجارة الاجیر نفسه فقد اجاب عم بالجواز من غیر تفرقة بین بعض الاشیاء دون غیره فقال عم اذا نصح قدر طاقته قال فی القاموس نصح خلص والظاهر ان المراد لاباس باجارة الاجیر نفسه اذا خلص نفسه و بذل طاقته فی الاشتغال بالمستاجر فیه وعدم ذکر متعلق الاجارة یفید الجواز فی کل شیء الا فیما دل الدلیل علی عدم الجواز فیه و معلوم ان ما نحن فیه مما لم یقم

دلیل علی عدم الجواز فیه فمقتضی الحدیث المذکور جواز ها فیه وهو المطلوب و یمکن المناقشة فی الجمیع اما فی الاول فلانا نمنع انتفاء التامل علی العدم فی محل الکلام لوضوح ان الظاهر من قوله عم فی صحیحة حفص بن البختری السالفة یقضی عنه اولی الناس بمیراثه لزوم مباشرة اولی الناس بالمیراث للقضاء بنفسه و کذا الحال فی قوله عم فی المرسل المعتبر السالف یقضی عنه اولی الناس به و معلوم ان جواز الاستیجار مناف لذلک و اما فی الثانی فیعلم مما ذکر اذ مقتضی قوله عم یقضی عنه اولی الناس بمیراثه تعین مباشرة الولی للقضاء بنفسه فلا یسوغ الاستیجار فیه فاللازم فیه بعد تسلیم دلالة الایة الشریفة علی جواز فی محل الکلام تخصیصها بغیره فلا یصح التمسک به فی المقام و اما فی الثالث فلان غایة ما یستفاد منه جواز اجارة الاجیر نفسه بعنوان العموم الا فیما دل الدلیل علی خلافه و المفروض ان المستفاد من قوله عم یقضی عنه اولی الناس بمیراثه فیخصص بغیر ما نحن فیه فالاقتصار فی جواز الاستیجار للولی بما ذکرناه اولا اولی و یمکن الجواب عن ذلک بان ذلک کله مبنی علی امکان حمل قوله عم یقضی عنه اولی الناس بمیراثه علی ظاهره وهو غیر ممکن لما علمت مما سلف من السقوط عن الولی فیما اذا اتی بما فی ذمة المیت غیر الولی متبرعا فلابد من تقییده بما اذا لم یقم به احد او لایقوم به فلا یمکن التمسک به فی الحکم بعدم جواز صدوره من المستاجر و لا بعدم جواز الاستیجار من الولی کما لایخفی علی المتامل و الرابع اطلاق جملة من النصوص السالفة کقوله عم من عمل من المسلمین من میت عملا صالحا اضعف له اجره وقوله عم یدخل علی المیت فی قبره الصلوة و الصوم و الحج و الصدقة و البر و الدعاء و یکتب اجره للذی یفعله وللمیت لشمولهما و لو کان ذلک بعنوان الاستیجار و لو من الولی فنقول ان صحة العمل ممن استاجره الولی یستلزم صحة اصل الاستیجار منه و هو المطلوب و کذا الحال فی الموثق السالف ای قوله فی الرجل یکون علیه صلوة او صوم هل یجوز له ان یقضیه غیر عارف قال لا یقضیه الا مسلم عارف بناء علی ان الرجل فی السوال یعم الولی و غیره و علی الاول یکون الداعی للسوال هو ان السائل اعتقد جواز التفویض الولی الی الغیر لما وجب علیه مما فی ذمة مورثه لکن شکه فی کون المفوض الیه غیر عارف ای غیر عارف بالائمة کما هو المعهود فی الاخبار فقرره عم مع اعتقاده من جواز الاستیجار للولی لکن صرح باعتبار العرفان فی النایب و علی تقدیر ان یکون المراد من الرجل هو المیت نقول ان الظاهر اعتقاده جواز تفویض فعل الصلوات فی ذمته الی الغیر لکن الداعی لسواله هو التحیر فی جواز کون المفوض الیه غیر عارف و قرره عم علی اعتقاده لکن صرح بعدم جواز التفویض الی غیر العارف و معلوم انه اعم من ان یکون للمیت ولی او لا بل حمله علی الثانی بعید جدا سیما علی المختار من کون المراد من الولی فی المقام هو الاولی بالارث لا خصوص اکبر الذکور هذا کله فیما اذا کان تفویض الولی لما وجب علیه مما فی ذمة مورثه الی العامل بطریق الاجارة و یمکن للولی تفویضه الیه بطریق الصلح ایضا بل یمکن ان یدعی انه اسلم من الاجارة لعموم الصحیح المروی فی الکافی والتهذیب عن حفص بن البختری عن ابی عبد الله عم

الاستیجار

قل صلح جايز بين المسلمين اذ الظاهر ان الالف واللام فى قوله عم للاستغراق فالمراد كل صلح جايز بين المسلمين و يلزم عليهم العمل بمقتضاه فقول الولى للعامل انى صالحتك عن هذ المبلغ بان تصلى شهرا مثلا عن مورثى وقول العامل قبلت ذلك صلح بين المسلمين فيجب العمل بمقتضى ذلك للعموم المذكور والحديث على النحو المروى فى الفقيه اظهر فى الدلالة على ماذكر اذ المروى فيه هكذ الصلح جايز بين المسلمين الا صلحا احل حراما او حرم حلالا بناء على ان الظاهر ان معناه كل صلح يجب العمل للمتصالحين بمقتضاه الا الصلح الذى اوقعه المصالح فى مقام تحليل مادل الدليل الشرعى على تحريمه على وجه الاطلاق او فى مقام تحريم مادل الدليل على تحليله كلية وقد حققنا الحال فى معنى الحديث فى بعض رسائلنا الموضوع فى جواز الصلح فى اسقاط حق الرجوع لابقائه وان كان كذلك الا ان قوله عم يقضى عنه اولى الناس بميراثه مناف لذلك لما ابيناه انفا فليلاحظ المطلب السادس فى تحقيق الحال فيما اذا صدرت الوصية من الوالد مثلا فى قضاء الصلوات الثابتة فى ذمته فهل يكون ذلك مسقطا للتكليف عن اكبر الذكور من اولاده او لا و على الثانى هل يعمل بالوصية ايضا او لا بل وجودها كعدمها فيجب القضاء على اكبر الذكور فقط والمختار هو الاول والمستند فى ذلك مادل على وجوب العمل بمقتضى الوصية من الكتاب والسنة اما الكتاب فقوله تعم فمن بدله بعد ماسمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه واما السنة فمنها المكاتبة الصحيح المروى فى الفقيه وباب الاوصياء من التهذيب قال كتب محمد بن الحسن الصفار رضع عنه الى ابى محمد بن الحسن بن على عليهما السلام رجل اوصى الى رجلين ايجوز لاحدهما ان يتفرد بنصف التركة والاخر بالنصف فوقع عم لا ينبغى لهما ان يخالفا الميت و يعملان على حسب ما امرهما انشاء الله قال فى الفقيه وهذ التوقيع عندى بخطه عم ومنها مكاتبته الاخرى المروية فى الفقيه قال كتب محمد بن الحسن الصفار رضع عنه الى ابى محمد الحسن بن على عليهما السلام رجل اوصى بثلث ماله فى مواليه ومواليات الذكر والانثى فيه سواء او للذكر مثل حظ الانثيين من الوصية فوقع عم جايز للميت ما اوصى به على ما اوصى به انشاء الله والمراد من الجواز فى المقام ونحوه هو اللزوم اى لازم ان ينفذ للميت ما اوصى به على ما اوصى به ومنها المعتبر المروى فى الباب المذكور من الكافى عن على بن مهزيار قال كتب ابو جعفر والمراد به هنا مولانا الجواد عم الى جعفر وموسى فيما امرتكما من الاشهاد بكذا وكذا النجاة لكما فى اخرتكما وانفاذ لما اوصى ابواكما وبر منكما لهما واحذرا ان لا تكونا بدلتما وصيتهما ولا غيرتماها عن حالها لانهما قد خرجا من ذلك رضى الله عنهما وصار ذلك فى رقابكما وقد قال الله تبارك وتعم فى كتابه فى الوصية فمن بدله بعد ماسمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه ان قيل ان المدعى لزوم العمل بوصية الوالد مثلا المتعلقة بقضاء صلوته الثابتة فى ذمته والتمسك بالاية الشريفة فى اثباته غير صحيح اذ الضمير فى قوله تعالى فمن بدله عايد الى وصية الولد بالمال للوالدين والاية هكذا كتب عليكم اذا حضر احدكم الموت ان ترك خيرا الوصية للوالدين والاقربين بالمعروف حقا على المتقين فمن بدله بعد ماسمعه فانما

اثمه على الذين يبدلونه فمدلول الاية الشريفة المنع عن تبديل الوصية المتعلقة للوالدين فلا يصح التمسك بالاية الشريفة فى عدم جواز تبديل مطلق الوصية قلنا ان سياق الاية وان اقتضى ذلك الا ان الظاهر من تصفح النصوص التى تمسك فيها ائمتنا عليهم السلام ارجاعه الى مطلق الوصية فها انا اورد جملة منها فى المقام للاطلاع على حقيقة الحال فنقول منها الصحيح المروى فى باب انفاذ الوصية من وصايا الكافى و باب وجوب انفاذ الوصية من الفقيه وباب الوصية لاهل الضلال من التهذيب عن محمد بن مسلم قال سالت ابا عبد الله عم عن رجل اوصى بماله فى سبيل الله تعالى فقال اعطه لمن اوصى به له وان كان يهوديا او نصرانيا ان الله تبارك وتعم يقول فمن بدله بعد ماسمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه ومعلوم ان استناده عم بالاية الشريفة مع كون المفروض فى السوال تعلق الوصية بالمال فى سبيل الله انما يستقيم اذا كان الضمير فى بدله عايد الى مطلق الوصية سيما بعد الالتفات الى قوله عم وان كان يهوديا او نصرانيا كما لا يخفى وان كان فى اندراج ذلك تحت المفروض فى السوال من ذكر فى سبيل الله لا يخفى ما فيه ومنها الصحيح المروى فى باب ان الوصى اذا كانت الوصية فى حق وغيرها من الكافى وفى باب ضمان الوصى لما يغيره وعما اوصى به الميت من الفقيه واواخر باب وصية الانسان لعبده وعتقه له قبل موته من التهذيب عن محمد بن سنان عن ابن مسكان عن ابى سعيد عن ابى عبد الله عم قال سئل رجل اوصى بحجة فجعلها وصيه فى نسمة فقال يغرمها وصيه ويجعلها فى حجة كما اوصى به فان الله عز وجل يقول فمن بدله بعد ماسمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه ومنها ما روى فى الكتب الثلثة المذكورة عن يونس بن يعقوب ان رجلا كان بهمدان ذكر ان اباه مات وكان لا يعرف هذا الامر فاوصى بوصية عند الموت فقال لو ان رجلا اوصى الى ان اضع ماله فى يهودى او نصرانى لوضعته فيهم ان الله عز وجل يقول فمن بدله بعد ماسمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه فالمستفاد من النصوص المذكورة وما ضاهاها ان الضمير فى قوله تعالى بدله عايد الى مطلق ما يصدق عليه انه وصية فلابد من المصير اليه فنقول ان المدلول عليه بالاية الشريفة والنصوص المذكورة وجوب العمل بمقتضى الوصية وعدم جواز العدول عنها وتبديلها مطلقا فيكون التعارض بينها وبين الصحيحة السالفة يقضى عنه اولى الناس بميراثه من تعارض الظاهرين والعموم من وجه لوضوح ان مقتضاه وجوب القضاء على اولى الناس بالميراث سواء صدرت الوصية من المورث فى تلافى ما فى ذمته من الصلوات ام لا ومقتضى الاية الشريفة و النصوص المذكورة عدم جواز التغيير فى الوصية سواء كان متعلقها الصلواة التى فى ذمته ام غيرها لكن الترجيح للاية والنصوص المذكورة للقطعية فى المتن والكثرة فى العدد والاعتضاد بفتاوى ممن رأينا من المتصدين للمسئلة قال فى البيان ولو اوصى بها الميت سقطت عن الولى وفى الدروس عند البحث عن قضاء الصلواة لو اوصى الميت بقضائها سقطت عنه و وجب اخراجها من ثلث ماله مع عدم الاجازة وقيل هى كالحج من اصل المال ولو لم يوص بها و لا باس به وفى الذكرى لو اوصى الميت بقضائها عنه باجرة

من ماله او اسندها الی احد او لیائه او الی اجنبی وقیل فالاقرب سقوطها عن الولی لعموم وجوب العمل بما رسمه الموصی وفی الموجز لواوصی بهما المیت بری ای لواوصی بالصلوة والصوم بری ذمة الولی عنهما وفی کشف الالتباس ولواوصی بها المیت باجرة من ماله او اسندها الی احد او لیائه او الی اجنبی وقیل سقطت عن الولی المخاطب بها لوجوب العمل بما رسمه الموصی وفی الروضة لواوصی المیت بقضائها علی وجه بنفذ سقطت عن الولی وبالبعض وجب الباقی وفی الذخیرة لواوصی المیت بقضائها عنه باجرة من ماله او اسندها الی احد او لیائه او الی اجنبی فهل یسقط عن الولی فیه وجهان اقربهما السقوط عملا بما رسمه الموصی واقتصارا فی الوجوب علی الولی بالمتیقن س بیان فرمایند که فاصله بین الصفین چه قدر باید باشد ج احتیاط شدید در اینست که فصل بین الصفین زیاده از یک کام که خطوه است نباشد و در صورت زیاده از اینقدر احتیاط مقتضی اعاده ان نماز است س اتصال در طول صف را بیان فرمایند تا چه قدر مجزی خواهد بود بنابر رای شریف ج معلوم نشد که مراد از اتصال صف در طول چه چیز است اگر مراد اینست مقدار انفراج اهل صف یعنی مقدار بعد بعضی از اهل صف از دیکری ظاهر اینست بعد بعضی از اهل صف از دیکری که در ان صف باشد مضر بصحت صلوة اهل ان صف نباشد لکن اشکال در صحت صلوة کسی میشود که در عقب ایستاده است باین نحو که اگر پیش روی این شخص عقبی واز باشد بحدی که یک نفر باز یاد تر در انجا تواند ایستاد احتیاط شدید نسبت بان شخص که در عقب ایستاده است انست که نماز را اعاده نموده باشد س اشخاصی که قرائة انها قطعا صحیح نیست بچه قسم نیت بکنند واقتدا بکنند در صورتی که جاهل باشند باینکه نماز واجب دارد و مستحب دارد و در صورتی که عالم باشد باینکه نماز مرکبست از واجب و مستحب ولکن نمیداند که واجب کدام است و مستحب کدام است ج هرگاه قراءة صحیح نباشد لکن ذکر رکوع و سجود و تشهد وسلام صحیح باشد واتیان نماز بجماعت یعنی اقتدا ممکن باشد چنین شخصی در چنین حالت مخیر است ما بین تعلم قراءة واتیان نماز بجماعت اقتدا در چنین صورت واجب تخییری است و اما هرگاه متمکن از تعلم نباشد اقتدا کردن واجب عینی است و در هر دو حالت در نیت اکتفا بقصد قربت میتواند نمود و هرگاه کسی نداند که نماز مشتمل بر واجب و مستحب هست ولکن اتفاقا انچه را که اتیان نماید همه واجب باشد و هیچ یک از مستحبات را اتیان نماید در این صورت قصد وجوب در نیت بی عیب است و هم چنین نیت قربت مطلقه و اما هرگاه اقتصار باجزای واجبه ننماید و جمع ما بین اجزای واجبه و مستحبه نماید باعتقاد اینکه همه انها واجب است وقصد وجوب در همه انها نماید ظاهر اینست که نماز او باطل باشد و اگر قصد وجوب مطلقا ننماید بلکه اقتصار نماید بقربت مطلقه حکم بصحت نماز مشکل است حکم کسی که عالم باشد که صلوة مشتمل بر امور واجبه و مستحبه هست لکن امتیاز واجب از مستحب ننموده باشد در رساله مفصلا مذکور است س کسی که عالم بانچه در باب نیت

در رساله فرموده اند بوده باشد و تشخیص واجب و سنت نماز را داده لکن در حال قیام و تکبیرة الاحرام از اقسام اربعه که فرموده اند نیت واجب در واجب و مستحب در مستحب در صورت اجمال یا کل قربت مطلقه یا در واجب قربت و در سنت سنت یا در سنت قربت و در واجب واجب هیچ متعرض این اقسام اربعه نشود عمدا و تکبیر بکوید نماز او چه صورت دارد در صورت عدم تعیین ج ظاهر اینست که صحیح بوده باشد س در نماز جماعت در چه صورت قرائت از ماموم ساقط است و در کجا قرائت بر ماموم ثابت است استدعا انکه مفصلا بیان فرمایند ج تشکیکی نیست در ثبوت قراءة در حق ماموم در رکعتین اخیرتین در نماز چهار رکعتی و هم چنین در رکعت ثالثه در نماز سه رکعتی خواه ماموم مسبوق بوده باشد یا نه لکن در صورت عدم مسبوقیت ماموم مخیر است ما بین قرائت حمد و تسبیحات اربع مثل اینکه نماز او منفرد بوده باشد و اما در صورت مسبوقیت مثل اینکه ماموم در رکعت ثانیه ملحق بامام شد در این صورت اگر چه در رکعت اولی ماموم و رکعت ثانیه امام قرائت از ماموم ساقط است لکن در رکعت ثانیه ماموم که رکعت ثالثه امام است قراءت در حق ماموم متعین است و اما در رکعتین اولیین از نماز چهار رکعتی یا سه رکعتی پس در اینصورت اگر ماموم درک امام نمود در رکعت اولی امام در اینصورت در هر دو رکعت قرائت از ماموم ساقط است و اما هرگاه درک امام نمود در رکعت ثانیه امام در اینصورت اگر چه قراءت از ماموم در رکعت اولی که رکعت ثانیه امام است ساقط است لکن در رکعت ثانیه ماموم که رکعت ثالثه امام است اتیان بقرائت بر ماموم لازم است اخلال بقراءة در اینصورت جایز نیست و اما هرگاه درک امام نمود در رکعت ثالثه امام در اینصورت اتیان بقراءة بر ماموم لازم است خواه در رکعت اولی ماموم بوده باشد یا رکعت ثانیه لکن در صورتی که درک امام در رکعت ثالثه نمود در رکعت رابعه امام که رکعت ثانیه ماموم است اگر چه مطلقا قراءة بر ماموم لازم است لکن در رکعت ثالثه امام که رکعت اولی ماموم است گاه هست اتیان بقراءة لازم است و گاه هست لازم نیست تفصیل ان اینست که اگر وارد شد در وقتی که امام در رکوع رکعت ثالثه بود در اینصورت بی اشکال میتواند نیت نماز را اقتدا نموده ملحق بامام شود در رکوع قراءة از ماموم در انوقت ساقط است اگر چه رکعت ثالثه امام است و رکعت اولی ماموم و هم چنین است حال هرگاه درک امام نمود در وقتی که امام تکبیر رکوع کفت و داخل در رکوع شد در اینصورت نیز ظاهر اینست که قراءة از ماموم ساقط است میتواند همان وقت بعد از نیت و تکبیرة الاحرام داخل در رکوع شود و اتیان بقراءة ننماید و اما هرگاه درک امام نمود در حال قیام امام پس در اینصورت اگر داخل در نماز شد و بعد از دخول اگر متمکن از اتیان بقراءة بوده باشد ظاهر اینست که در اینصورت قراءة در حق او مطلوب و لازم بوده باشد س چه میفرمایند که شخصی از مادر متولد شده و چشم بینائی داشته و بعد از شش ماه چشم او نابینا شده و حال با وجود قراءة و صحیح بردن مخارج و دانستن مسائل واجبی

میتواند امامت بکند از برای جمعی که قراءت و مخارج الفاظ صحیح نباشد یا نه و دیگر نیت نماز و غیره را بزبان جاری میتواند کرد یا نه و نماز میت را آن مرد کور میتواند امامت بکند یا نه حکم شرعی را بیان فرمایند ج در صورتی که مأمومین آن شخص را عادل دانند یعنی معتقد این باشند که این شخص مسائل نماز و روزه را اخذ کرده باشد از مجتهد حی و هم چنین معتقد این باشند که اجتناب و احتراز مینماید از معاصی سیما از کذب و غیبت در چنین صورت آن اشخاص اقتدا میتوانند نمود بچنین شخص نابینا بودن باعث عدم جواز امامت نمیشود بلی در صورتی که امر مردد شود مابین امامت شخص بینا و امامت کردن نابینا اولی و افضل اینست که بینا امامت نماید و اما حکایت نیت بلفظ میگوئیم نیت از امور قلبیه است لسانرا در آن مدخلیتی نیست بلکه هرگاه کسی تلفظ نماید باعتقاد اینکه این لفظ نیت است چنین شخصی در این اعتقاد آثم خواهد بود و فرقی در امامت کردن مابین نماز یومیه و نماز میت نمیباشد هر کس که امامت در نماز یومیه میتواند نمود امامت در نماز میت هم میتواند نمود بشرط صدور اذن از ولی میت و علم بامور واجبه در آن س مدیونی که متمکن بر ادای دین خود بوده باشد و ادا نمیکند آیا میتواند نماز خود را در اول وقت بکند یا نه بر فرض نتوانستن آیا می تواند که نماز قضائی که در سابق در ذمه داشت قبل از این بعمل بیاورد یا نه مدیون مزبور میتواند تلاوت قران و ادعیه و تعقیب و زیارات نماید یا نه غسل جنابت و وضو را میتواند در سعه وقت به نیت قربه محض یا به نیت مستحب بعمل آورده همان غسل و وضو اکتفا نموده نماز را در ضیق وقت بعمل آورد یا نه ج مدیون در صورت تمکن از ادای دین و مطالبهٔ صاحب حق و عدم رضای او بتاخیر در چنین صورت جمعی از معتقدین علما نماز را در سعه وقت باطل میدانند و باعتقاد این خادم شریعت مطهره اگرچه نماز باطل نیست لکن خلاف احتیاط در دین است لهذا هر کسی که بر ذمه او دین باشد باید صاحب حق را راضی نماید بتاخیر یا تاخیر در ادای آن ننماید مجملا کلام در صحت نماز و بطلان آنست اما معصیت در ترک در ادای دین در صورت مفروضه محل تشکیک و ریب نیست همین قدر کفایت میکند در مبادرت در ادای دین و اجتناب از ترک آن و از آنچه مذکور شد حکم نماز قضا در صورت مفروضه ظاهر میشود و هم چنین است حال در تلاوت قران و ادعیه و تعقیب و زیارت یعنی در ترک مسارعت در ادای دین در صورت مفروضه اگرچه آثم و عاصی میباشد همین کفایت میکند در حق کسی که در ذمه دین داشته باشد لکن موجب این نمیشود که گفته شود که اعمال مسطوره صحیح نباشد و اما سوال از جواز اتیان غسل به نیت قربت در سعهٔ وقت پس اگر در حق مدیون است در صورت تمکن از اداء و عدم رضای مالک در تاخیر پس حکم آن از آنچه مذکور شد ظاهر میشود و اگر مقصود مدیون نیست بلکه مراد اینست کسی در اول وقت غسل جنابت میکند یا وضو میسازد لکن اراده ندارد که نماز واجب را با آن غسل یا وضو بعمل آورده باشد آیا میتواند در چنین صورت غسل جنابت را به نیت وجوب بعمل آورد یا نه ظاهر

اینست که در چنین صورت نیت وجوب نمیتواند نمود بلکه غسل را به نیت قربه اتیان نماید یا به نیت استحباب و هم چنین وضو را س نماز شک نماز علیحده است یا جزو همان نماز است چنانچه اختلاف کرده اند ج ظاهر اینست که جزو نماز مشکوک فیه نباشد بلکه نماز مستقلی است لکن مکمل آن نمازی است که شک در آن موجب این نماز شده است س نیت را رکن دانیم یا خارج و شرط ج اختلاف در این نیست که نیت نماز رکن نماز است یا آنکه رکن نیست اگرچه بعض عبارت موهم اینست بلکه رکنیت نیت محل وفاق است لکن خلاف در اینست که آیا نیت از اجزای رکنیه است یا شرایط رکنیه است مختار اینست که از شرایط رکنیه است نه اجزای رکنیه مجملا حق اینست که نیت عمل خارج از آن عمل است و شرط و موقوف علیه امتثال است و از شرایط رکنیه است که اخلال بآن عمدا یا سهوا مبطل است س بجهة سفر از محله بمحله نقل مکان مثلا از پای قلعه بچهار سوق شیرازی قصر یا اتمام است ج در بلاد عظیمه مثل اصفهان مثلا ظاهر اینست که اعتبار بمحله برده باشد بنابراین در فرض مذکور ظاهر اینست قصر نماید اگرچه احتیاط مقتضی جمع مابین قصر و اتمام است س در نماز قضا ترتیب لازم باشد یا نه ج ظاهر اینست که در صورت معلومیت مقدار قضا ترتیب لازم باشد س الاذان للمراة مستحب ام لا ج استحباب اذان اختصاص برجال ندارد بلکه در حق نساء هم استحباب آن ثابت است لکن مبالغه و تاکید بنحوی که در حق رجال است در حق نساء نیست مجملا اذان از مستحبات اکیده است در حق رجال و مستحب غیر موکد است در حق نساء س هم چنانکه جمیع نوافل را ادا یا قضا یا نماز جعفر طیار و نمازهای پیغمبر یا ائمه ع میتوان در راه رفتن و سواره کرد و رکوع و سجود آنرا بایماء کرد اگرچه بهر سمتی باشد حتی پشت بقبله باشد در حال اختیار در حال نشستن نیز به بسمتی باشد با اختیار با ایماء در رکوع و سجود میتوان کرد و مرخص فرموده اند ج اتیان بنوافل مطلقا بچندین نحو میتوان نمود اول آنست که رو بقبله بوده نافله را بجا آورد و رکوع و سجود را بطریق متعارف بعمل آورد دوم مثل آنست مگر اینکه رکوع و سجود را بایما بعمل آورد سیم مثل دوم است مگر اینکه سجود را بسجود متعارف بعمل آورد پس نماز نافله را ایستاده رو بقبله بعمل آورد بعد از فراغ از قرائت ایماء بجهة رکوع بعمل آورده و سجود را بطریق متعارف بعمل آورد چهارم آنست که نافله را نشسته بعمل آورد رو بقبله و رکوع و سجود را بطریق متعارف بعمل می آورد پنجم آنست که نافله را نشسته بعمل آورد رو بقبله و رکوع و سجود را بایماء بعمل آورد ششم مثل پنجم است مگر آنکه سجود را بطریق متعارف بعمل آورد پس نماز نافله را نشسته رو بقبله بعمل می آورد و بعد از فراغ از قرائت ایماء بجهة رکوع میکند و بعد از آن سجود را بطریق متعارف بعمل می آورد هفتم آنست که نماز نافله را ایستاده بعمل می آورد بدون توجه بسمت قبله بلکه با توجه بسمت مشرق و رکوع و سجود را بطریق متعارف بعمل می آورد هشتم آنست که نماز نافله را ایستاده بسمت مشرق نماید و بجهة رکوع و سجود ایماء نماید نهم آنست که نماز نافله را بجانب مشرق

ایستاده نماید و بعد از فراغ از قرائت ایماء بجهة رکوع نماید لکن سجود را بطریق متعارف نماید دهم
انست که نماز نافله را بجانب مشرق نماید نشسته و رکوع و سجود را بطریق متعارف نماید یازدهم
انست که نماز نافله را بجانب مشرق نماید نشسته لکن رکوع و سجود را بطریق ایماء بعمل اورد دوازدهم
انست که نماز نافله را نشسته بجانب مشرق بعمل اورد و بعد از فراغ از قرائت ایماء بجهة رکوع نماید
وسجود را بطریق متعارف بعمل اورد سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم وشانزدهم وهفدهم و هیجدهم
مثل هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و دوازدهم است مگر اینکه در حال اتیان بنافله متوجه بجانب
مغرب میشود نوزدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و دوم و بیست و سیم و بیست و چهارم مثل
صور مذکوره است مگر انکه در حال اشتغال بنافله پشت بقبله کرده است ظاهر اینست که جمیع اقسام
مذکوره جایز بوده باشد بنابراین هرگاه کسی در مجلس نشسته باشد پشت بقبله و در تاخیر نافله خوف
خروج وقت نافله را داشته باشد ظاهر اینست که بهمان حالت اتیان بنافله میتواند نمود و در رکوع و
سجود اکتفا بایماء میتواند نمود لکن در ایماء بجهة سجود سر را قلیلی بیشتر کج نماید مخفی نماناد که حکم بجواز
در کل صور مذکوره اگر چه مسلمست لکن نظر باینکه در غیر دو شش صوره که اولا مذکور شد امر مردد
است مابین اتیان بمستحب ظاهر و فعل حرام محتمل نظر باینکه جماعتی از فقها در حالت وقوف و استقرار اتیان
بنافله را بغیر از سمت قبله تجویز نفرموده اند لهذا احتیاط اجتناب خواهد بود و انچه مذکور شد از اقسام
مذکوره همه در اشتغال بنافله بود در حالت وقوف و استقرار و اما در حال مشی یعنی در حال راه رفتن
پس تشکیکی در جواز ان نیست خواه کل نافله اتیان شود بسمت قبله یا کل اتیان شود بغیر از سمت قبله یا
بعضی بسمت قبله و بعضی بغیر از سمت قبله و خواه رکوع و سجود را بطریق متعارف عمل اورد
مثل انکه در اثنای مشی شروع نمود بنافله بعد از فراغ از قرائت میتواند رکوع و سجود را بطریق
متعارف بعمل اورد یا ایما نماید بجهة هر یک از رکوع و سجود لکن در ایماء بجهة سجود سر را زیادتر کج
نماید و میتواند جمع مابین هر دو نماید باین نحو که بجهة رکوع ایماء نماید و سجود را بطریق متعارف بعمل
اورد و در صورتی که نافله را بغیر از سمت قبله اتیان نماید احتیاط مقتضی این است که در حال تکبیرة
الاحرام رو بقبله نماید لکن لازم نیست س زید در جائی قصد اقامه کرده از محل اقامه بجائی که از حد
ترخص میگذرد میتواند برود یا نه و هرگاه تواند برود بجائی برود شب در انجا میتواند بماند یا نه و هرگاه
تواند رفتن فرقی در عشره اول و ثانی هست یا نه و درصورتی که از محل اقامه بجائی برود بقصد اینکه
در مراجعت باز ده روز دیگر در همان محل اقامه بماند میتواند رفتن یا نه در صورتی که بتواند رفت
مثلا یک سفر رفت و مراجعت نمود پیش از انکه ده روز دیگر بعد از این مراجعت نماید بمحل اقامه نمانده
باشد باز می تواند بجائی برود یا انکه هر سفر که بجائی رفت و مراجعت بمحل اقامه نمود قصد بکند ده روز
بماند باز یک سفر دیگر برود بعد از انکه مسافر در جائی یک ماه تمام ماند باز این شروط را در کار دارد

وحد ترخص باندک موذن معتبر است یا سواد بلد و قری و در سواد اعظم مثل اصفهان یا شهر کوچک
از محله بمحله دیگر که مسافت ان بقدر ترخص باشد میتواند رفت یا نه ج در حین نیت اقامه عشرة ایام
اگر منظور این شخص ان بوده که از محل اقامه در اثنای عشرة ایام بان موضع که خارج از ان مکان است
یعنی توابع ان نیست تردد خواهد نمود ظاهر اینست در چنین صورت اقامه عشره متحقق نشده است پس
قصر نماز لازم است و اما هرگاه در حین نیت اقامه عشرة ایام جازم باشد که ده روز در ان مکان توقف
خواهد نمود لکن در اثنای عشرة ایام باعثی هم رسید که خواهد از ان محل اقامه بان مکان رفته باشد
پس هرگاه قصد او این باشد که بعد از عود از ان مکان ده یوم توقف خواهد نمود در ان محل اقامه پس
نماز را در محل اقامه در چنین صورت تمام میکند و اما هرگاه قصد توقف ده یوم را در ان محل اقامه
نداشته باشد احتیاط در دین مقتضی جمع مابین قصر و اتمام است و اما هرگاه قصد حرکت از محل اقامه بان
مکان بعد از انقضای عشرة ایام بوده باشد در اینصورت اگر قصد عود بمحل اقامه را ندارد و قصد
توقف ده یوم در ان مکان نیز ندارد بلکه مقصود اینست که دو یوم مثلا در ان مکان توقف نموده از
انجا بوطن خود خواهد رفت نماز قصر خواهد بود و اما هرگاه قصد توقف ده یوم در انجا داشته باشد
مشخص است نماز تمام خواهد بود و اگر قصد عود بمحل اقامه را داشته باشد در اینصورت اگر مقصود این
باشد بعد از عود باز ده یوم توقف در محل اقامه خواهد نمود البته نماز تمام خواهد بود و اما هرگاه قصد
عود بان مکان را باین محل اقامه را داشته باشد لکن قصد توقف ده یوم را نداشته باشد نماز را در
اوان ذهاب بان مکان و در نفس ان مکان تمام نماید و در محل اقامه باز ظاهر اینست که تمام باشد اما
احتیاط در اینصورت در محل اقامه جمع مابین قصر و اتمام است س هرگاه کسی نماز واجبی خود را اکثر را
از روی سهل انگاری بدون عذر ترک نماید حال پشیمان و نادم شده ایا توبه اش چه چیز است و
قضای انرا چگونه بعمل اورد موسع است یا مضیق ج نظر بتصریح ایات قرانیه واخبار وارده از حجج
الهیه جلت عظمته توبه امثال این معصیت که مذکور شد مقبول است هرگاه فی الحقیقة نادم از این عمل
قبیح بوده باشد و این ندامت واقعیت داشته عازم بر عود بان در استقبال نبوده باشد بلکه ناوی عدم
عود بمثل ان بوده باشد خداوند عالم جلت عظمته مواخذه از انچه از او شده نخواهد فرمود توبه او
همین ندامت است که مذکور شد و قضای چنین نماز ها واجب است انچه از نماز ها که باین نحو اخلال
نموده قضا نماید احتیاط اینست مهما امکن تعجیل در اتیان بصلوات مقضیه نماید تا فارغ شود س شخصی
مدیون و مقروض باشد و ملک و املاک و خانه و اثاث البیت هم داشته باشد و علاوه بر انها خط خوبی
داشته باشد چنانچه کتابت بکند هر هزار بیت پنج هزار میدهند و بخواه طلب مردم را حبس نموده نرساند
نافله شب بکند یا این نافله شب از برای چنین شخصی عبادت است یا معصیت ج در صورتی که
صاحب حق راضی بتاخیر نشده باشد بر مدیون واجب است ادای دین خود نماید اگر چه بطریق کتابت

بوده باشد اما ممکن ادای ترك ان و اشتغال بنوافل در حق او در صورت عدم رضای صاحب حق جایز
نیست بلکه جماعتی از فحول و اعاظم علما حکم فرموده اند در چنین صورت نماز واجبی را هرگاه در
سعهٔ وقت بعمل بیاورد باطل خواهد بود س اگر کسی خود را عادل نداند و بعضی او را تکلیف کنند
که پیش نمازی ایشان را کند و باو بگویند که ما عدالت ترا فهمیده ایم و ترا عادل میدانیم ایا در
اینصورت اگر ان شخص پیش نمازی کند ایشان را نا خوشی بجهة او ندارد دیاد ارد مسئله دیگر اگر پیش
نمازی او باعث کسر قلب پیش نمازی که معلم ان شخص در بعضی اوقات بوده باشد بشود در
اینصورت کسر قلب ان معلم مرجوح تر است یا کسر قلب ان بعض ج باعتقاد این خادم شریعت
مطهره عدالت شرط ایتمام است نه امامت بنابراین هرگاه ماموم کسی را عادل داند اقتدا باو میتواند نمود
اگرچه امام خود را عادل نداند بلی هرگاه امام اخبار بعدم عدالت خود نماید و این اخبار موجب تزلزل
ماموم شود در عدالت امام ان مقام دیگر است مجملا در صورتی که ماموم کسی را عادل دانست در نماز
یومیه اقتدا باو می تواند کرد اگرچه مقتدا به راضی باقتدای باو نبوده بلکه عالم باینکه دیگری باو
اقتدا میکند نبوده باشد و اما انچه قلمی شده که امامت شاگرد موجب کسر قلب استاد میشود این سخن سوء
ظن است بمسلمان چه نحو ممکن است که کسی عادل متدین باشد راضی نباشد که کسی اقدام نماید بامر
مستحسن در شریعت مطهره مجملا این سوء ظن بمسلمانی اجتناب از این لازم است س در خصوص
قصر صلوة و صوم بباغ قوچ خانه بفرمایند ج احتیاط در دین رعایت قصر و اتمام است س فوات صلوة
عشا نسیانا موجب روزه است یا نه ج بلی اخلال بنماز عشا ناسیا باعتقاد این خادم شریعت مطهره
موجب صوم همان روز است لکن در مسئله تفصیلی هست مثل انکه هرگاه اخلال بنماز عشاء در حق
مسافر اتفاق افتاد یا در شب عید فطر یا عید اضحی اتفاق افتاد تفصیل مسئله علی ما ینبغی مذکور در تحفة
الابرار است رجوع بان مناسب بلکه لازم است س در نماز شفع قنوت دارد یا نه ج بلی قنوت
ثابت و مستحب است در نماز شفع و قول بعدم ثبوت قنوت در ان ضعیف است س ماموم قبل از امام
سر بردارد باید دو باره بسجده برود یا نه ج ماموم هرگاه قبل از امام رفع راس از سجود نمود باعتقاد
اینکه امام رفع راس از سجود نموده است بعد از رفع راس ماموم فساد اعتقاد او ظاهر شد در این
صورت اگر ممکن باشد از درك امام در سجود لازم است بر ماموم که عود بسجده نماید پس هرگاه در
صورت مفروضه ملحق بامام نشود در سجود نماز او باطل خواهد بود و اما هرگاه متمکن از لحوق بامام
در سجود نباشد باین نحو که امام بلافصل رفع راس از سجده نمود در چنین صورت ظاهر اینست که عود
ماموم بسجود لازم نباشد بلکه ظاهر اینست که عود ماموم بسجود در این صورت جایز نبوده باشد س
هرگاه شکی حاصل شود در حال قیام مابین سه و چهار در جائی که یقین یك سجده فراموش شده
نماید از رکعت ما تقدم بعد از تروی ایا حکم حالت شك مابین دو و سه دارد که محکوم ببطلان است

باخبر شك در مابین سه و چهار وقتی است که مصلی قاطع است باینکه از سه کمتر نیست لکن احتمال
انکه رکعت چهارم باشد قایم است بنا براینکه قیام را منهدم نموده احتمال میدهد رکعتی که اخلال بیك
سجده او نموده رکعت دوم باشد چنانچه احتمال میرود در رکعت سیم باشد بنا بر این شك او راجع میشود
بدو و سه و چونکه قبل از اکمال سجدتین است بنا بر این نماز باطل خواهد بود این در صورتی است
که همان حالت شك باقی باشد و گاه هست در اینصورت بعد از تروی مظنون شود که رکعت دوم
است یا سیم است بنا بر این عمل بمقتضای مظنه خواهد نمود س از رکعت اول یك سجده را فراموش
نمود و از رکعت دوم رکوع انرا فراموش نمود و سجده اول را بعمل اورده حال متذکر شد ایا صحیح
است ج اگر قبل از دخول در سجده متذکر شود که سجده را در رکعت اول فراموش نموده در اینصورت
مسئله میداند که این سجده را که بعمل می اورد از سجده رکعت اولی است نماز او صحیح خواهد بود
و اما هرگاه بعد از دخول در سجده یا بعد از رفع راس از سجده متذکر شود چونکه سجده را بقصد
رکعت ثانیه بعمل اورده است چونکه مفروض اینست که رکوع ان رکعت را فراموش نموده است نماز
باطل خواهد بود س درباره شخص مسافری که قصد اقامه ده روز در بلدی نماید و بعد از اتمام
ایام اقامه یقینا ده روز دیگر میداند که در این بلد نخواهد بود که قصد اقامه مجدد نماید در خصوص
نماز و روزه در اتمام و قصر صوم و افطار چه کند هر کدام در شرع شریف مقرر است بیان فرمایند
و دیگر زن مسافره وارد بلدی شد و قصد اقامه ده یوم نمود در ان حین عادتی که زنان داشته اند
براو طاری شد بعد از تطهیر حکم نماز و روزه از چه قرار است ج اقامه مجدد ضرور نیست بلکه
هر قدر که در محل اقامه است اگرچه یك روز بوده باشد لازم است اتمام صلوة و اتیان بصوم نموده باشد
ضعیفه بعد از رفع حیض غسل می نماید بعد از غسل لازم است اتمام صلوة و اتیان بصوم نموده باشد
نظر باینکه فرض این است که قصد اقامه عشرة ایام نموده بوده است تخلل عادت در اثنای مدت اقامه
موجب تغیر حکم نمیشود س التماس این است جهر و اخفاتی که در نماز ثابت است بیان فرمایند ج اقوال
واذکار ثابته در صلوات باعتبار جهر و اخفات منقسم میشود بر چهار قسم واجب الجهر و واجب الاخفات
و راجح الاخفات و راجح الجهر توضیح مطلب مقتضی این است که گفته شود در نماز جهری مثل نماز مغرب
و نماز عشا اقسام اربعه مذکوره در هر یك از دو نماز مذکور متحقق است اما انچه جهر در ان واجب
است مثل قرائت حمد و سوره در هر یك از دو رکعت اولی از این دو نماز و اما انچه اخفات در ان
لازم است مثل فاتحة الکتاب یا تسبیحات اربعه بدل ان در رکعت ثالثه از نماز مغرب و رکعت ثالثه و
رابعه در نماز عشا و انچه اخفات در ان راجح است در استعاذه یعنی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم در
رکعت اولی قبل از شروع بقراءت حمد و اما انچه جهر در ان مستحب است در ما عدای اقسام ثلثه که
مذکور شد مثل ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم و قنوت و دعای بعد از رفع راس از رکوع

و سجود و تکبیرات مثل تکبیرة الاحرام و غیر ان از تکبیرات واقعه در اثنای صلوات که تکبیرة الرکوع
و تکبیرات سجود است و اما نماز صبح پس در ان بلک قسم که وجوب اخفات بوده باشد منتفیست و اما اقسام
ثلثه غیر از ان ثابت است مثل انکه جهر در قرائت حمد و سوره در هر دو رکعت لازم است و اخفات
در استعاذه مستحب است و در سایر اذکار و ادعیه جهر راجح است چنانچه در نماز ظهرین وجوب جهر
منتفی است و سایر اقسام برقرار است مثل انکه اخفات لازم است در حمد و سوره در رکعت اولی و ثانیه
و هم چنین اخفات لازم است در حمد یا تسبیحات بدل ان در رکعت اخیرتین و جهر مستحب است در
بسم الله الرحمن الرحیم در حمد و سوره و هم چنین جهر مستحب است در قنوت و هم چنین مستحب است
در دعای بعد از رفع راس از رکوع یعنی در سمع الله لمن حمده و الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت
والکبریاء والعظمة لله رب العالمین و اخفات مستحب است در ما عدای انچه مذکور شد از وجوب اخفات
و رجحان جهر مخفی نماند انچه مذکور شد در حق رجال است و اما نساء پس وجوب جهری بلکه رجحان
جهری در حق انها ثابت نیست و هم چنین انچه مذکور شد در حق منفرد است و اما در حق امام پس
رجحان اخفاتی در حق او ثابت نیست مگر در استعاذه و تکبیرات سته افتتاحیه اگر چه ممکن است که گفته
شود که تکبیرات مذکوره خارج از محل کلام بوده باشد و اما در حق منفرد پس عکس امام است پس
رجحان جهری در حق او ثابت نیست اگر چه در نماز جهری بوده باشد چنانچه در حق امام رجحان اخفاتی
ثابت نیست اگر چه در نماز اخفاتی بوده باشد مگر در استعاذه در جمیع صلوات س بیان فرمایند که شخصی
فرشی بقدر نشستن چهار پنج نفر در مسجدی شب پهن میکند بجهة فردا که نماز بکند و این مانع است از
اینکه دیگران در ان مکان بنشینند یا در اینصورت دیگری میتواند این فرش را بردارد و در ان
مکان بنشیند و نماز بکند یا خیر و شخصی که فرش را پهن کرده مردم را منع از نشستن میکند و بعضی
از دوستان و اشنایان خود را جای میدهد بیان فرمایند که نماز صاحب فرش و کسانی را که بر روی
فرش جای میدهد و کسی که فرش را بر میچیند و در ان نماز میکند چه صورت دارد ج نظر باینکه
مسجد وقف است بر مصلین هر شخص مصلی میتواند بقدری که خود در ان نماز کند بجهة نماز خود
تصرف نموده باشد و در صورتی که تصرف نمود ان شخص احق و اولی است نسبت بدیگران مادامی که
در انجا نشسته است یا باشد لکن بقصد عود و رحل او در انجا باقی باشد مثل مهر یا تسبیح یا
جوراب یا جای نماز و مثل اینها و هرگاه علاوه بر این قدر را تصرف کند پس هرگاه وکالت از دیگری
در این باب داشته باشد و بقصد وکالت موکل تصرف کرده باشد ظاهر اینست در چنین صورت ان
شخص موکل اولی و احق از دیگری هست یعنی دیگری را تسلط نیست مکانی را که شخص وکیل بجهة
موکل خود تصرف نموده انتزاع نمود باشد و اما هرگاه چنین تصرف بقصد وکالت از شخصی نبوده باشد
بلکه مکانی را در مسجد تصرف نموده هرکس را که خواهد جا داده باشد و هرکس را که نخواهد ممانعت

نموده باشد ظاهر اینست که چنین تصرفی موجب اولویة ان شخص نسبت بغیر و ان مصاحبان نشود پس
دیگری را در چنین صورت از نماز در ان مکان ممانعت نمیتواند نمود پس ممانعت در چنین صورت
مخالف شریعت مطهره خواهد بود بنا بر این دیگری با عدم رضای ان شخص در ان مکان نماز میتواند
گذارد س نماز جمعه را در امثال این زمان جایز میدانند یا نه و حکم نماز جمعه کدام یک از احکام
خمسه است ج صلوة جمعه در این اعصار که غیبت امام زمان است پس قول بوجوب عینی ان که از
جماعت از متاخرین مستحدث شده انصاف اینست که بین الضعف و ظاهر الخطاء باشد و اما قول بحرمت
ان اگر چه ان هم ضعیف است لکن نظر باینکه قایل بان جماعتی از اعاظم فقها میباشند لهذا ترک نمودن ان
اقرب باحتیاط خواهد بود پس مختار در این اعصار در نظر این خادم شریعت سید ابرار قول بتخییر
است یعنی مکلف مخیر است بعد از زوال جمعه مابین اتیان بصلوة جمعه و ترک ظهر یا بعکس ظاهر اینست
امامت در صلوة جمعه مختص بمجتهد و فقیه نیست چنانچه اختصاص مفتی به لمعه و تنقیح و محقق ثانی است
در جامع المقاصد و جعفریه و تعلیقات ان مرحوم بر شرایع و ارشاد بلکه چنانچه در حق مجتهد ثابت است
مقلد مجتهد نیز امامت میتواند نمود در اینصورت تحقق شرایط ان از تمکن اتیان بخطبتین و عدد و غیرهما
س هرگاه شخصی نماز قضا بر ذمه خود داشته باشد نماز یومیه خود را اول وقت میتواند بجا اورد و
مشغول اعمال مستحبه میتواند شد یا نه ج ظاهر اینست اشتغال ذمه بفریضه مانع از ارتکاب مستحبه
نشود و هم چنین ظاهر اینست که اشتغال ذمه بقضاء فریضه مانع از اشتغال بحاضره در سعه وقت نشود
س شخصی اعمال مستحبه بدون اجازه مجتهد حی از کتاب میت مثل جامع عباسی و زاد المعاد تواند
بجا اورد یا نه ج اعمال مستحبه مثل ادعیه از هر کتاب باشد تلاوت میتواند نمود س هرگاه کسی
بامام نرسد و صفها برجا باشد و منفرد نماز بخواند اذان و اقامه جایز است یا نه ج در صورتی که صفوف
باقی باشد همان نماز که امام فارغ شده این شخص خواهد اتیان نموده باشد در چنین صورت اذان
و اقامه ساقط است س هرگاه ماموم مسبوق در رکعتین اخیرتین امام پیش از قرائت بعض فاتحة الکتاب را
نتواند درک نمود متابعت کند یا قصد انفراد و هرگاه در اتمام حمد را خاصه نموده و نسوره قصد
انفراد نماید یا متابعت کند ج هرگاه رکعت اولی ماموم باشد و رکعت ثالثه یا رابعه امام و امر در چنین
صورت مردد میشود مابین اتمام حمد و عدم درک رکوع با امام ظاهر اینست هر دو جایز باشد با افضلیت
ثانی نظر باینکه در اول قصد انفراد مینماید نماز منفرد خواهد بود اولی این است در چنین صورت اگر
قبل از دخول در صلوة عالم باشد که متمکن از اتمام حمد نخواهد بود داخل در نماز نشود مگر بعد از
دخول امام در رکوع س در کلام بیجا و سلام بیجا سجده سهو باشد یا نه و غیر این دو که یک سجده
و تشهد فراموش شده و شک میان چهار و پنج بوده باشد سجده سهو هست یا نه ج در هر پنج موضع سجده
سهو لازم است س با علم بنجاست در مسجد و عدم ازاله ان صلوة در سعه وقت صحیح است یا نه ج

در چنین صورت اگرچه حکم ببطلان نماز نمیکنیم لکن احوط اعادهٔ ان نماز است س با متنجس محمول مثل ثوب محمول در جیب و بغل و دستمال و امثال ان صلوة جایز است عمداً یا نه ج متنجس محمول اگر مایتم به الصلوة است مثل لباس نجس که در جیب باشد نماز با ان جایز نیست و اگر ما لایتم به الصلوة باشد عیب ندارد س کسی نماز قضا واجبی بر ذمه دارد در سفر بدون قصد اقامه میتواند اتیان نماید یا خیر ج نماز قضا را در سفر و حضر اتیان میتوان نمود در سفر حاجت بقصد اقامه نیست س اذان و اقامه را با استقبال نشسته میتوان اتیان نمود یا نه ج بلی میتوان لکن افضل در اذان و احوط در اقامه انست که امور معتبره در اصل نماز رعایت در ان شده باشد س اذکار مستحبه که در کتابها دیده میشود مثلا مثل اینکه حدیث است که سلام الله علی الحسین ع و لعنة الله علی قاتل الحسین ع از این قبیل هر گاه اذن از مجتهد نخواهد و دیدن همان حدیث در همان کتاب بگوید بداند به سنت نموده یا خیر ج دور نیست که اکتفا توان نمود لکن با سوال از مجتهد اوثق خواهد بود س هر گاه موصی وصیت نموده که از تاریخ مکلف شدن او تا یوم ممات بجهة او استیجار صوم و صلوة نمایند ایا پانزده سال را بجهة ایام عدم تکلیف محسوب داشته ما بقی را صوم و صلوة بجهة او بگیرند یا انکه میتوانند من باب الاحتیاط دو سال یا سه سال زیادتر استیجار صوم و صلوة نمایند بجهة احتمال اینکه شاید در چهارده سالگی یا سیزده سالگی مکلف شده باشد ج اگر زمان تکلیف ان شخص مشخص نبوده باشد پانزده سال را موضوع نموده علاوه را استیجار نمایند ظاهر اینست همین قدر کفایت میکند در عمل بمقتضای وصیت س بیان فرمایند که موصی قرار معینی بجهة استیجار صوم و صلوة ننموده و تعیین انرا باوصیاء واگذاشته ایا اوصیاء میتوانند که بهر مبلغ که صلاح دانند بجهة صوم و صلوة بدهند یا انکه حد وسطان یا اعلی یا اقل انچه کمتر نمیگیرند باید بدهند ج در صورتی که تعیین را باوصیاء واگذارده باشد بهر نحوی که صلاح دانند میتوانند نمود س چنانچه وجود حائل مابین امام و ماموم در رجال مانع از اقتدا است در حق زن نیز چنین است یا بمعنی که هر گاه مرد امامت نماید و زن در جائی بایستد که حایل باشد بنحوی که نه مشاهدهٔ امام میتواند نمود و نه مشاهدهٔ احدی از ماموین که مشاهدهٔ امام نماید ایا در حق چنین زن اقتدا بمرد در چنین صورت جایز هست یا نه ج این مسئله محل خلاف مابین فقهای شیعه است انچه حال در نظر هست این است که ابن ادریس منع فرموده از اقتداء در چنین صورت یعنی تفرقه مرد و زن ننموده است که وجود حایل را در هر دو صورت مانع از اقتدا دانسته عبارت ان مرحوم در این باب اینست * لا تکون جماعة بین الماموین و الامام او بین الصف حایل من حایط او غیره الی ان قال و قد وردت الرخصة للنساء ان یصلین اذا کان بینهن و بین الامام حایل و الاول الاظهر و الاصح * ظاهر اینست که وجود حایل در حق زنان مانع از اقتدا نبوده باشد * و وفاقا لاکثر الاصحاب قال فی الذکری الحایل انما یمنع اذا کان الماموم رجلا و خنثی علی الاقرب اما لو اقتدت المراة بالرجل و بینهما حایل فانه جایز و ظاهر

العلامة فی التذکرة دعوی الاجماع علیه قال یجوز ان تصلی المراة من وراء الجدار مقتدیة بالامام و ان لم تشاهده و لا من یشاهده عند علمائنا و المستند فی ذلک الموثق المروی فی باب احکام الجماعة من یب عن عمار قال سالت ابا عبد الله عن الرجل یصلی بالقوم و خلفه دار فیها نساء هل یجوز لهن ان یصلین خلفه قال نعم ان کان الامام اسفل منهن قلت فان بینهن و بینه حایطا او طریقا قال فلا باس هو العالم س در سقوط اذان و اقامه در حق قادم بر مسجد اتحاد صلوتین را شرط فرموده اند حال که نماز ظهر و عصر و یا مغرب و عشا که با هم گذارده میشود و کسی بقصد ظهر یا مغرب بیاید و بعد از هر دو نماز برسد ایا ساقط است یا نه در صورت عدم سقوط از نماز اول ایا از نماز دوم ساقط است یا بقای صفوف یا نه ج معلوم است ان شخص که بقصد ادای نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا رسید در این وقت نسبت بصلوة ظهر و مغرب اتیان باذان و اقامه مینماید اما نسبت بنماز عصر و نماز عشا ظاهر اینست که اذان و اقامه ساقط باشد در صورت بقای صفوف و ثابت باشد در صورت تفرق صفوف کل اینها مستفاد میشود از تحفة الابرار حاصل انچه قلمی نموده انست در صورتی که کسی بقصد ادا ظهرین یا عشائین وارد مسجد شد مشخص شد که امام از هر دو نماز فارغ شده است اتیان باذان و اقامه نماید بجهة نماز ظهر و نماز مغرب و همچنین نسبت بنماز عصر و نماز عشا در صورتی که حین اشتغال بصلوتین صفوف متفرق شده باشد و اما هر گاه از انوقت متفرق نشده باشد اذان و اقامه ساقط خواهد بود س ایا کسانی که قشون و تفنگچی حکام جور میباشند و در سفر قصد ظلم نداشته باشند نماز در سفر قصر کنند یا اتمام ج سفر حکام اگر مشروع باشد مثل اینکه سفر بجهة دفع ارس است در اینصورت نماز همه قصر خواهد بود هر گاه فساد از راه دیگر نباشد و اگر سفر مشروع نباشد نماز تمام خواهد بود مگر بعضی از راه اضطرار و عدم قدرت بر ترک اختیار ان سفر را نموده باشد در اینصورت در حق چنین شخصی نماز قصر خواهد بود س اگر چنانچه شخصی نماز قضا در ذمه او باشد ایا میتواند که نماز نافله شب را بکند ج شخصی که نماز قضا در ذمه او باشد و اشتغال بنماز شب نماید اگرچه چنین کسی ظاهر اینست که اشتغال بنماز شب در حق او جایز باشد لکن در صورتی که نماز قضا از خود باشد احتیاط در دین مقتضی اینست که سعی و اهتمام نموده ذمه خود را اول از نماز قضا بری نموده بعد از ان اشتغال بنوافل نماید س اگر ثوب مصلی از اب مغصوب تر باشد ایا نماز با ان صحیح است یا نه ج ثوب که باب غصبی تر باشد اگر رطوبت فاحش داشته باشد نماز با چنین ثوب نمیتوان نمود و اگر رطوبت فی الجمله یعنی رطوبت خفیفی باشد حکم بعدم جواز صلوة در ان نمیتوان نمود مگر در صورتی که این رطوبت خفیف مسبوق باشد برطوبت کثیر مجملا اگر رطوبت باین نحو بوده باشد که قطره از اب غصبی یا قطرات از ان ثوب چکید در چنین صورت حکم بعدم جواز نماز نمیتوان نمود بلکه ظاهر اینست که جایز باشد خصوصا لا لب در امثال این مقام اذن شاهد حال موجود است و اگر باین نحو نباشد بلکه باختیار یا بی اختیار ثوب واقع

از صورت نوشته ظاهر میشود که سائل معتقد وجوب ذکر در سجده واجبه تلاوت هست چنین نیست
ظاهر اینست که اصل ذکر واجب نباشد بلکه مستحب است مشخص است اقتصار بماثور اولی است س
شخصی که امامت میکند ایا بر ماموم لازم است که فحص نماید و بداند که امام مجتهد است یا مقلد یا انکه
بمحض ثبوت عدالت کفایت میکند شرعا میتوان بچنین امامی اقتدا نمود یا نه ج ظاهر اینست ماموم همین
که امام را عادل دانست اقتدا باو جایز باشد اگر چه علم باجتهاد یا تقلید او نداشته باشد پس در صورت
ثبوت عدالت امام فحص از اینکه او مجتهد است یا مقلد لازم نیست س در بین نماز جماعت قصد انفراد
ایا جایز است مطلقا یا جایز نیست یا احتیاج بتفصیل است مثل در حال اختیار یا اضطرار بیان فرمایند ج
ظاهر اینست که شروع در نماز بقصد جماعت در غیر جماعت واجبه منشاء وجوب اتمام ان نماز بجماعت
نباشد پس هر وقت که خواهد قصد انفراد میتواند نمود اگر چه در حالت اختیار بوده باشد بلی هرگاه جماعت
دران نماز واجب باشد مثل نماز جمعه مثلا مشخص است قصد انفراد در حال اختیار جایز نخواهد بود س
ذکر سجده سهو ایا بیان فرمایند که بچه نوع بگوید جواب ذکر سجده سهو بچند نحو وارد شده است
اول بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و ال محمد دوم بسم الله و بالله السلام علیك ایها النبی و رحمة الله
و برکاته هر یك از این دو نحو که بخواند خوب است دور نیست که اول اسلم باشد س هرگاه عرقچین
یا بره کلاهی یا دستمال مصلی حرام باشد نمازش صحیح است یا نه و هرگاه اینها نجس باشد چه صورت
دارد ج عرقچین یا دستمال حرام نماز با هر یك از اینها که بوده باشد یعنی نماز در صورتی که عرقچین
حرام یا دستمال حرام با مصلی بوده باشد و در وقت نماز عالم بحقیقة حال بوده باشد نماز باطل خواهد بود
خواه عرقچین در سر مصلی بوده یا جای دیگر بلی هرگاه جاهل بحقیقة حال بوده باشد یعنی نمیدانست که
ان عرقچین که با او هست حرام بوده است ظاهر اینست که نماز او صحیح بوده باشد و اما هرگاه عرقچین نجس
بوده باشد ظاهر اینست که نماز با او صحیح بوده باشد اگر چه در حالت نماز عالم بحقیقت حال بوده باشد
س امامی است مدعی اجتهاد بر فرض ثبوت اجتهاد چنین امامی تقلید میت را جایز میداند ماموم که
تقلید مجتهدی میکند که او تقلید میت را جایز نمیداند میتواند بچنین امامی اقتدا نماید یا جایز نیست و
بر فرض عدم جواز اگر مدتی که بدون اطلاع ان مجتهد نماز کرده نماز او چه صورت دارد ج اعتقاد
مجتهد بجواز بقاء بر تقلید مجتهد میت مانع از اقتداء بان مجتهد نیست اگر چه ماموم مقلد مجتهدی باشد
که بقاء بر تقلید مجتهد میت را تجویز نکند و اما هرگاه کسی اقتدا بچنین مجتهدی کرده باشد با عدم
اطلاع بفتوای مجتهدی که تقلید او مینموده پس اگر در حین اقتدا شك داشته باشد در صحت عمل نماز
او باطل و اعاده ان لازم و اگر شك نداشته باشد بلکه معتقد صحت ان بوده دور نیست که نماز او صحیح
بوده باشد نظر باینکه دور نیست که مسئله محل وفاق فقها بوده باشد س در اینکه زمین مباحی که
در او عمارت بنا کنند و چوب و خشت و سفال ان عمارت غصبی باشد بعبارة اخری در زیر سقف

در اب غصبی بند اگر اذن شاهد حال هست چنانچه غالب چنین است نماز بی عیب است و الا ظاهر
اینست که نماز صحیح نباشد اگر در طوبت خفیف باشد س مامومین که در عقب صفوف هستند قبل از
انکه صفوف پیشین تکبیرة الاحرام بگویند اینها اگر تکبیرة الاحرام بگویند عیب نخواهد داشت ج
همین که ان شخص که در پیش روی این شخص است تکبیر گفت شخصی که در عقب او ست تکبیر و
اقتدای او بی عیب است اگر چه سایر اشخاص که در صف مقدم هستند تکبیر نگفته باشند س ابی که
متنجس از خون باشد اگر قطره از ان بر لباس مصلی بچکد میتوان با ان نماز کرد یا غسل ان واجبست ج ابی
که از خون نجس میشود ان خون یا کمتر از درهم بغلی است یا بقدر درهم یا اکثر از درهم بر جمیع تقادیر ان اب
متنجس از خون که بثوب یا بدن رسیده سعه ان اب اگر کمتر از درهم بوده باشد در جمیع صور مذکوره نماز
دران جایز است و اما هرگاه سعه ان اب بقدر درهم یا اکثر از درهم بوده باشد نماز دران ثوب جایز نیست
خصوصا در صورتی که ان خون که این اب از ان نجس شده بقدر درهم یا اکثر از درهم بوده باشد س صلوة
استیجاری که عمل ان موقت بوقتی نباشد و هم چنین مدتی از برای او قرار داد نکنند اجاره ان صحیح خواهد
بود یا نه و بر فرض صحت وقت ان در این صورت موسع است یا مضیق ج حکایت استیجار در صلوة است
توقیت ان بوقت معین مثلا از طلوع شمس الی الزوال مثلا در صورتی است که چند سال صلوة از شخص
واحد باشد و نایب متعدد باشد در چنین صورت که منوب عنه واحد باشد و نایب متعدد چونکه
مطابق احتیاط رعایت ترتیب است و ترتیب با عدم توقیت متحقق نمیشود لهذا مقتضای احتیاط توقیت است
باین نحو که یك نفر قرار شود نماز را بعمل اورد از طلوع شمس * الی الزوال و دیگری من الزوال الی
الغروب و ثالث من الغروب الی نصف اللیل و دیگری من نصف اللیل الی طلوع الفجر و خامس من
طلوع الفجر الی طلوع الشمس * باین نحو که هر یك نماز یك روز را که شروع میکند از نماز ظهر نماز
ان روز را اتمام کند تا دیگری که در وقت دیگر شروع بنماز ظهر میکند ترتیب در قضا حاصل شود و
هکذا این شخص که شروع بظهر میکند نماز همان روز را اتمام نموده و هم چنین است حال با نایب اخر و
اما هرگاه تعدد نایب نباشد این توقیت ضرور نیست و اما تقیید مدت مثل اینکه یکساله نماز را از یك
ماه نگذراند نیز مطابق احتیاط است که جهل در زمان عمل نباشد لکن لازم نیست لکن احتیاط در
صورت عدم تقیید بمدت تعجیل و مسارعت در فعل نماز است اگر چه حکم بلزوم نمیتوان نمود س
مستحبات متعارفه را در نماز استیجار ترك میتوان نمود یا نه ج در ترك مستحبات نماز است در نماز اجاره
ترك بعض مستحبات مثل ترك دو تسبیحات اربعه در رکعت ثالثه نماز مغرب و رکعت ثالثه و رابعه
نماز چهار رکعتی مشکل است بلکه ظاهر اینست که جایز نبوده باشد مگر در صورت تصریح در حین
صیغه اجاره و هم چنین است ترك تکبیرات رکوع و سجود و صیغه اولی از سه صیغه سلام و صیغه ثالثه
س در سجده واجب قران اکتفا بیك ذکر میتوان نمود یا انکه بایست ان دعای بخصوص را بخواند ج

صحن و جداری که سقف بر روی است غصبی باشد نماز ش صحیح است یا نه و هم چنین اگر بر
روی دیوار جدار غصبی چوب حلال بکشند از قبیل بالاخانه عمارت و غرفه که زمین عمارات حلال
باشد و می که بر روی ان چوب گذارده اند و چوبهای حلال نماز در این صورت جایز است یا نه ج در
صورتی که زمین اطاق و فضای ان مباح بوده باشد و سقف و جدران از الات غصب ساخته شده
باشد و وقت اشتغال بنماز هیچ عضوی از اعضای مصلی بجدران و سقف نرسد در چنین صورت
حکم ببطلان نماز در نظر این خادم شریعت مطهره مشکل است لکن احتیاط در دین مقتضی اجتناب
از این است و اما هرگاه چوب مباح بوده باشد و واقع ساز ندو طرف چوب را بجدار غصبی که بالا
خانه در ان ساخته شود و در حالت نماز بایستد بالاخانه یعنی اشتغال بنماز در ان بالاخانه نماید
حکم بصحت چنین نماز مشکل است دور نیست که نماز در ان بالاخانه باطل باشد پس اجتناب لازم
خواهد بود س ایا کسی که تقلید میت میکند و حرفش اینست که من در این یک مسئله اجتهاد کرده ام و
بنا بر فلان مجتهد حی که تقلید میت را جایز میداند تقلید کرده ام این یک مسئله را ایا مقلد شما میتواند که
بچنین امام اقتدا کند یا نه ج کسی که میگوید من تقلید میت میکنم در نماز خود نماز ان کس باطل خواهد
بود پس با حکم ببطلان نماز اقتدا بچنین کسی نمیتوان نمود بلی اگر امام کسی باشد که تقلید مجتهد حی نموده
بعد ان مجتهد از دار فنا بعالم بقا رحلت نمود شخص مقلد بتقلید مجتهد حی باقی بر ان تقلید باشد و چنین
کسی امامت کند کسی که تقلید مجتهدی کند که بقای بر تقلید را تجویز نمیکند گاه هست اقتدا بچنین امام
میتوان نمود و گاه هست اقتدا نمیتوان نمود تفصیل مطلب مقتضی اینست که گفته شود اگر ان امام که باقی
بر تقلید میت است اتیان نماید هر چه را که مجتهدی که بقاء بر تقلید میت را تجویز نمیکند لازم میداند و
هم چنین اجتناب نماید هر چه را که مجتهد مذکور اجتناب از انها را لازم میداند در چنین صورت مقلد
این مجتهد اقتدا با امام مسطور میتواند نمود و هرگاه چنین نباشد مثل اینکه امام ایشان بنماز میاید با کمربند
از حریر مثلا بتقلید مجتهد میتی که قایل بجواز ان بود و شخص ماموم تقلید مجتهدی مینماید که نماز
با کمربند حریر را تجویز نمی نماید در چنین صورت اقتدا بچنین شخصی بچنین امامی جایز نیست ملخص
مقال در این مقام اینست که اعتقاد امام بجواز چیزی که مجتهدی که ماموم تقلید ان مجتهد را میکند که
تجویز ان نمیکند مضر باقتدا نمودن نیست بلکه موجب عدم جواز اقتدا اتیان امام است در نماز چیزی را
که مجتهدی که ماموم تقلید ان مجتهد میکند انرا تجویز نمیکند تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود یا
معلوم است که امام بعمل می اورد در اثنای نماز چیزی را که مجتهد ماموم تجویز نمیکند یا معلوم است
که بعمل نمی اورد چنین چیزی را اصلا یا اتیان چنین چیزی در اثنای نماز و عدم اتیان ان هیچ یک
معلوم نیست و در قسم ثالث یا معلوم میشود بر ماموم که امام اتیان بچنین چیزی در اثنای نماز نموده
یا نه و در صورت معلوم شدن بر ماموم میگوییم این معلوم شدن بعد از فراغ از نماز است یا در اثنای

نماز پس اقسام مسئله متعدد است اول انست که معلوم است بر ماموم قبل از شروع در نماز که امام اتیان
مینماید چیزی را که مجتهد ماموم تجویز نمی نماید در چنین صورت اقتدای چنین ماموم بچنین امام جایز
نیست دوم انست که ماموم عالم است بر اینکه امام اتیان نمی نماید در نماز چیزی را که مخالف با رای مجتهد
ماموم است در چنین صورت اقتدا جایز است سیم انست که موافقت و مخالفت هیچ یک بر ماموم مشخص
نیست در چنین صورت ظاهر اینست که اقتدا جایز باشد بنا بر این اقتدا نمود و موافقت و مخالفت هیچ یک
مشخص هم نشد نه در اثنای نماز و نه بعد از فراغ از نماز نماز او صحیح و بی عیب است چهارم مثل سیم است
لکن مخالفت بعد از فراغ از نماز مشخص شد یعنی بعد از فراغ از نماز مشخص شد که امام در اثنای
نماز بعمل اورده است امری را که مجتهد ماموم تجویز ان را نمی نمود ظاهر اینست که نماز ماموم صحیح
است پس اعاده بر ماموم مسطور لازم نباشد پنجم مثل رابع است لکن مخالفت در اثنای نماز مشخص
شد و این دو قسم است یک قسم اینست مخالفت مشخص شد که مستمر بوده از اول نماز تا انوقت که حقیقت
حال مشخص شد مثل اینکه بعد از دو رکعت از نماز مشخص شد کمربند ابریشمی با او بوده از اول نماز
تا انوقت که حقیقت حال مشخص شد دوم انست که چنین نیست بلکه مخالفت با رای مجتهد ماموم در
همان حین واقع شده مثل اینکه امام در رکعت ثانیه مثلا رکوع را فراموش نموده بعد از دخول در
سجده اولی متذکر شد امام رفع راس نمود عود کرد بر رکوع نظر بتقلید مجتهد خود و مجتهد ماموم حکم
میکند ببطلان نماز چنین کسی در مثل این دو صورت ظاهر اینست که نماز صحیح باشد لکن لازم است
بر ماموم بمحض اینکه مطلع بر مخالفت شد قصد انفراد نموده نماز را منفردا تمام کند هرگاه چنین نماید نماز او
صحیح خواهد بود س مسموع میشود که شما فرموده اید که چند نفر در زمان واحد عبادت استیجاری
از نیابت میت واحد نکنند ایا فرموده شما است و بر سبیل حتم است یا احتیاط ج نیابت اشخاص متعدده
از جانب میت واحد بلی چنین است که شنیده اید وجه ان اینست که چون که ترتیب در قضا مطلوب است
در صورتی که منوب عنه واحد باشد و نایب متعدد هرگاه ترتیب در حق نایب متعدده ملاحظه نشود
ترتیب در قضا متحقق نمیشود نظر باینکه هرگاه دو نفر در زمان واحد بنیابت شخص واحد مشغول
نماز بشوند مثل نماز ظهر مشخص است نماز ظهر نسبت بهر شخص در یک روز نیست مگر یک نماز ظهر
پس هرگاه دو نفر در یک وقت مشغول بنماز ظهر شوند بنیابت شخص واحد یک نماز ظهر از روزی
خواهد بود نماز ظهر دیگر از روز دیگر پس لازم می اید نماز ظهر یوم لاحق مقدم شود بر نماز عصر
و نماز مغرب و عشاء یوم سابق و نماز مغرب و عشاء و نماز صبح همان روز پس اختلال در ترتیب
میشود لهذا قرار این خادم شریعت مطهره اینست در صورتی که نایب متعدد از شخص واحد باشد
ترتیب را ملاحظه مینماییم باین نحو قرار میشود یکی از طلوع شمس الی الزوال مشغول میشود دیگری
در انوقت مشغول نماز نشود و شخص دیگر مشغول نماز میشود من الزوال الی الغروب مثلا و دیگری

دران زمان مشغول نماز نشود و هکذا از غروب تا نصف شب و از نصف شب الی طلوع الفجر و قرار هم
چنین میدهم که نماز یک روز را تمام نکذارد یعنی هر تفریق نماز یک روز را تمام نموده باین نحو ابتداء
از نماز ظهر کرفته ختم بنماز صبح نماید تا دیگری که ابتداء از ظهر نماید ترتیب حاصل شود اکرچه در حتم بودن
این طریقه اشکال است لکن تشکیکی در رجحان و احتیاط بودن آن نیست س اکر امام نماز قضای غیر را
که بر او لازم شده میکند ایا جایز است بر ماموین که نماز قضای خود را یا غیر را بان امام اقتدا کنند
یا نه ج ظاهر اینست که جایز باشد لکن اسلم اجتناب است اما در صورتی که نماز قضا از خود بوده باشد
اشکالی در جواز اقتدا بان شخص نیست خواه نماز قضای مقتدی از خود بوده باشد یا از غیر مجملا اقتدا
در نماز قضا بنماز قضا چهار قسم میشود نماز قضای امام از خود و نماز قضای ماموم هم از خود اشکالی
در اقتدا در اینوقت نیست دوم نماز قضای امام از خود و نماز قضای ماموم از غیر در این قسم هم
اقتدا جایز سیم و چهارم اینست که نماز قضای امام از غیر است خواه نماز قضای ماموم از خود بوده باشد
یا از غیر در این دو قسم نیز ظاهر اینست که اقتدا جایز باشد لکن اجتناب اسلم خواهد بود س شخصی
مشغول بنماز عشا میباشد در بین نماز در حالت قیام یقین کرد که نماز مغرب را دو رکعت کرده بعد از ان
شک کرد فیما بین سه و چهار که ایا این رکعت سیم است یا چهارم و بر حالت شک باقی میباشد تکلیف او
چیست ج بعد از انکه در اثنای نماز عشا یقین کرد که نماز مغرب را دو رکعت کرده عدول میکند
از نماز عشا بنماز مغرب و هر کاه بعد از ان شک کند میانه سه و چهار ترک اشتغال بافعال نماز میکند
تامل میکند در تحصیل مظنه اکر مظنون شد که رکعت سیم است ان رکعت را اتمام میکند بعد از سلام اتیان
بنماز عشا مینماید و هر کاه مظنون او شد که رکعت چهارم است رکعت را منهدم میکند سلام میکوید
بعد از فراغ قربة الی الله اتیان بدو سجده سهو مینماید و هر کاه بعد از تامل ظن او متعلق بهیچ یک نشد
نماز او باطل خواهد بود استیناف نماز را خواهد نمود س شخصی در نماز چهار رکعتی شک کرد فیما
بین سه و چهار و پنج اکر در حال قیام است تکلیف چیست و اکر در رکوع رفته تا سر از سجده ثانیه
برنداشته تکلیف چیست و اکر بعد از اکمال سجدتین باشد تکلیف چیست ج اکر این شک در حال قیام
باشد قیام را منهدم میکند مینشیند شک ان راجع بدو و چهار میشود بنا بر چهار میکذارد بعد از اتیان
بتشهد و تسلیم دو رکعت نماز احتیاط بعمل اورد بعد دو سجده سهو بجهة زیادتی قیام قربة الی الله
بعمل می اورد و اکر احتیاطا اعاده اصل نماز نماید بسیار خوبست و اکر این شک در حالت رکوع یا در حالت
سجود یا بعد از رفع راس از سجود باشد ظاهر اینست که نماز باطل باشد پس استیناف نماز لازم خواهد
بود س شخصی که نماز قضای مظنه بذمه او باشد و لکن مظنه اینست مسبوق بعلم بسبب کردن نماز
قضا علم او رفع شده و حال مظنه دارد بنماز قضا با شخصی که نماز قضای یقین دارد میتواند بان امام
اقتدا کند یا نه ج ظاهر اینست در چنین صورت اقتدا نتواند نمود بلکه ظاهر اینست که اقتدا اولی از انفراد

بوده باشد س چه میفرمایند که دست بردن در تکبیرة الاحرام تا محاذی کوش واجب است یا نه و در
قراءة وقف بحرکت و وصل بسکون مبطل قرائت است یا نماز یا هیچ کدام و نیت را عبارت از داعی بر
فعل میدانید ج این سوال مشتمل بر چند مطلب است اول انست که رفع یدین در تکبیرة الاحرام تا
محاذی کوش واجب است یا نه رفع یدین مطلقا اکرچه تا محاذی کوش نرسد واجب نیست خواه در
تکبیرة الاحرام باشد یا سایر تکبیرات لکن مستحب است تا محاذی کوش باینمعنی که این افضل و اکمل
خواهد بود پس برفع یدین در حال تکبیرة الاحرام اکرچه بمحاذی کوش نرسد اتیان بمستحب میشود لکن
افضل و اکمل انست که رفع یدین نماید تا بمحاذی کوش برسد مطلب ثانی در وقف بحرکة است در قرائة
ظاهر اینست که وقف بحرکة عمدا در قراءت موجب بطلان باشد مطلب سیم وصل بسکون است در
قرائة این مطلب باعتقاد این خادم شریعت مطهره محتاج بتفصیل است نظر باینکه کلمه که بعد از ان کلمه
ایست که انرا ساکن نموده یا اول او همزه وصل است یا نه اکر اول ان کلمه همزه وصل نداشته باشد مثل
مالک یوم الدین در اینصورت ظاهر اینست که وصل بسکون موجب بطلان نباشد و اکر اول همزه وصل
داشته باشد مثل الرحمن الرحیم که بعد از العالمین در الحمد لله رب العالمین است در اینصورت اکر فصلی
واقع سازد مابین فراغ از عالمین و شروع با الرحمن الرحیم ظاهر اینست که باز قراءت صحیح باشد و اشکال
در صورت عدم تخلل فصل است در اینصورت حکم بصحت بسیار مشکل است بلکه ظاهر اینست که
موجب بطلان شود بطلان قراءت موجب بطلان نماز است س غلط در مستحبات مبطل است در نماز
یا نه و در ذکر رکوع زیاده از ذکر واجب اکر بکوید تعیین واجب ضرور است یا نه و در تسبیحات
اربعه یکی را واجب میدانید یا هر سه را و بر فرض وجوب یکی یا اختیار هر سه ایا تعیین واجب است یا نه
ج غلط در اذکار مستحبه فی نفسه موجب بطلان نماز نمیشود لکن کاه هست غلط در ذکر موجب
این میشود که ان ذکر از اذکار و دعا خارج میشود در این صورت اتیان بان در اثنای صلوة موجب
بطلان نماز میشود و در صورتی که اتیان باذکار متعدده در رکوع و سجود نماید ظاهر اینست که ذکر
اول واجب باشد و ماعدای ان مستحب خواهد بود و اما تسبیحات اربعه که بدل حمد است در رکعت
ثالثه نماز مغرب و رکعتین اخیرتین نماز عشاء و ظهرین پس واجب از ان یک دفعه است که دفعه اولی
بوده باشد و ضم دو یا دفعه اولی مستحب است لکن این در نماز خود مکلف است خواه ادا بوده باشد
یا قضا اما نمازی که بطریق اجاره بر این شخص لازم میشود پس ظاهر اینست که اجتزاء بیکی نمیتوان نمود
مکر در صورتی که در حین عقد اجاره تصریح بان شود س مرحوم سید بین المشرق والمغرب را از برای
مختار قبله میدانستند ایا رای انجناب در این مسئله چه چیز است و ایا قبله در نماز و در حال بول و غایط
یکی است یا تفاوت دارد ج عزیز من این نسبت اشتباه است بلکه احدی از علمای شیعه این ادعا را
نکرده است که در هر بلد که بوده باشد در حق مختار قبله مابین مغرب و مشرق بوده باشد خواه مراد

مابین مشرق و مغرب وسط حقیقی مشرق و مغرب بوده باشد یا اعم یعنی هر جزو از اجزائی که مابین
مشرق و مغرب واقع باشد هر یک از دو احتمال که بوده باشد صحیح نیست بل احتمال اول در بلدی
صحیح است که نقطه سمت قبله آن بلد نقطه جنوب بوده باشد در آن بلد قبله وسط حقیقی مابین مشرق و
مغرب خواهد بود و در غیر این بلد این مطلب صحیح نیست بلی معنی ثالث هست که صحیح است بیان آن
اینست که نسبت هر بلدی بیک جزء معین از اجزاء واقعه مابین مشرق و مغرب قبله است باین معنی که
در بعض بلد نقطه جنوب است چنانچه مذکور شد و در بعضی بلاد دو درجه مثلا از نقطه جنوب
مایل است بجانب مغرب یا مشرق و در بلدی دیگر ده درجه مثلا سمت قبله مایل است از نقطه جنوب
بجانب مشرق یا مغرب و هکذا این معنی صحیح و بی عیب است پس در حق مختار این مطلب بعنوان اطلاق
صحیح نیست همان قبله که در حال صلوة توجه بان لازم است همان قبله است که اجتناب از ان در حال
بول و غائط لازم است س امام جماعت اغلب اوقات در رکعت اول عادت این بود که بعد از فراغ از
سوره مبارکه حمد سوره مبارکه انا انزلناه میخواند و لکن در یکدفعه بعد از فراغ حمد غفلة سوره توحید
خواند توحید که تمام شد مطلع شد که همینه سوره قدر میخواند و لکن برکوع نرفته تکلیف او چیست
و اگر برکوع رفته مطلع شد تکلیف او چیست و در صورت اول که برکوع نرفته مطلع شدند آیست
تکلیف او چیست بدون اعاده سوره قدر برکوع رفته نماز را اتمام نمود بعد از فراغ از نماز تکلیف
او چیست و اگر بایست اعاده نماید نماز خود را اعاده کرده ماموین که اقتدا کرده اند نماز آنها چه صورت
دارد بر امام لازم است که اعلام ماموین نماید که نماز خود را اعاده کنید یا نه ج هرگاه قبل از دخول
در رکوع متذکر شدند بحقیقت حال که منظور او این بود نظر بعادة مستقره قرائت سوره قدر نموده باشد
غفلة قرائت توحید نموده اجتزاء باین قرائت نمیتواند نمود بلکه لازم است با قرائت سوره قدر نموده یا همان
سوره توحید را بعد از تعیین قرائت نماید بنا بر این هرگاه اکتفا بهمان قرائت نموده نماز باطل است اعاده
لازم است لکن اعلام ماموین واجب نیست و اما هرگاه بعد از دخول در رکوع متذکر شد نماز صحیح
خواهد بود س اگر امام جماعت در جیب دندان بی گوشت انسان حی بوده باشد فراموش نمود نماز
کرد نماز او چه صورت دارد ج اگر دندان از خود مصلی بوده باشد ظاهر اینست که موجب بطلان
نماز نشود اگر چه در حال نماز متذکر بوده باشد و اما هرگاه از غیر مصلی بوده باشد ظاهر اینست که موجب
بطلان نماز نشود اگر چه جاهل بحکم بوده باشد س در هر زیاده و نقیصه نماز لازم است سجده سهو
یا لازم نیست مثل قیام موضع قعود یا قعود موضع قیام هرگاه اتفاق افتد چیزی برای او هست یا نه ج حکم
بوجوب سجده سهو بجهة هر زیادتی یا نقصانی که بوده باشد ممکن نیست لکن اتیان بسجده سهو بقصد
قربة بی عیب است بلکه قریب باحتیاط است سیما مثل قعود در محل قیام یا قیام در محل قعود س اگر
شخصی در نماز جزئی را اخلال نمود و بسبب ترک آن جزء برای او سجده سهو لازم شده باشد و بعد از نماز

اگر عمداً اخلال نماید هر دو را باعث بطلان صلوة میشود یا نه و اگر احدهما را اخلال نماید حکم او چیست
و اگر سهواً اخلال بهر دو یا احدهما نماید تکلیف چیست و اگر فعل منافی بعد از نماز و قبل از جزء منسی
و سجده سهو عمداً یا سهواً اتفاق افتاد باعث بطلان صلوة میشود یا نه ج اگر عمداً یا سهواً اخلال بجزء
منسی نموده باشد احتیاط مقتضی اینست که اولا جزء منسی را بعمل آورد و بعد از آن اعاده اصل نماز
نماید این در صورتی است که فصل طویلی متخلل شده یا فعل منافی دیگر بعمل آورده باشد و اما
هرگاه جزء منسی را بعمل آورده و اخلال بسجده سهو نموده باشد دور نیست که موجب بطلان اصل نماز
نشود بلکه همان سجده سهو را بعمل آورد و لکن اگر احتیاطا نماز را هم اعاده نماید خوب است س
شخصی شک کرد در نماز چهار رکعتی میان چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین بنا بر چهار گذاشت و
نماز را اتمام نمود و بعد دو سجده سهو بعمل آورد بعد از دو سجده سهو یقین کرد که نماز دو یا سه بوده
حال تکلیف او چیست بفعل منافی فاصله شده باشد تفاوتی هست یا نه ج هرگاه قبل از تخلل فعل
منافی باشد که مبطل نماز بوده باشد سهواً و عمداً تلافی نماید باتیان ناقص و اگر بعد از تخلل فعل منافی
بوده باشد ظاهر اینست که نماز باطل بوده باشد پس لازم است که اعاده آن نماز نموده باشد بلکه احتیاط
مقتضی اعاده اصل نماز است اگر چه قبل از تخلل فعل منافی بوده باشد نظر باینکه مفروض اینست که
بعد از اتیان بدو سجده سهو عالم شده بحقیقة حال بلی هرگاه علم بحقیقة حال قبل از اتیان بسجده سهو
بوده باشد ظاهر اینست که سجده سهو ضرور نباشد و اکتفا نماید بتلافی آنچه مشخص شده که از نماز ناقص
شده مثل اینکه مشخص شده که نماز سه رکعت بوده قبل از اتیان سجده سهو در اینصورت ایستاده یک
رکعت نماز بقصد اینکه رکعت آخر از آن نماز است اتیان نموده ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد س
در خصوص خون بواسیر قلمی فرمایند که در این نماز معفو می باشد یا نه و چنانچه قبل از نماز آمده
باشد با عدم علم یا علم چه حال دارد ج در خصوص خونی که در بدن انسان یا ثوب انسان باشد و
جاهل باشد و همچنین سایر نجاسات مجملا نمازی که با جهل بنجاست ثوب یا بدن شده باشد نماز صحیح و
اعاده آن لازم نیست و هرگاه عالم باشد و در اجتناب آن صعوبتی و مشقتی شدید نباشد اجتناب
لازم است صلوة با چنین نجاست در چنین حالت جایز نیست و خونی که در اثنای نماز خارج میشود اگر
در اجتناب از آن مشقتی نیست و خون هم بقدر درهم یا زیادتر بوده باشد و در اثنای نماز متمکن
از ازاله بنحوی که مستلزم فعل کثیر نشود نباشد قطع نماز لازم است و اما هرگاه در اجتناب از آن مشقتی
باشد که متحمل نتوان شد نماز صحیح است س کسی که یقین است بعدم صحت نماز او یا در صف جماعت
در پیش روی شخصی باشد باعث فساد صلوة آن میشود یا نه ج ظاهر اینست که محض بطلان نماز کسی
که پیش روی این شخص باشد موجب بطلان نماز شخص متاخر نشود لکن اشکال در صحت نماز متاخر
از راه دیگر هست نظر باینکه بعد از علم به بطلان نماز لازم است بر این شخص از یا بتام بمرو و نعلم

نماز او را نموده باشد این لازم است بود او ترک تعلیم در صورت ظن بتاثیر و اشتغال بنماز دران حالت مشکل است در صورت سعه وقت اگر چه باعتقاد این خادم شریعت مطهره نماز نمیگویم به بطلان نیست لکن اجتناب یعنی تقدیم تعلیم بر اشتغال بنماز در سعه وقت اولی خواهد بود س مردی که از برای زن صلوة بعمل می اورد ایا در صلوة جهری باید رعایت جهر نماید یا خیر ایا رعایت واجب است یا مستحب و از منوب عنها صلوة در سفر هم ساقط شده یا انکه از راه دیگر اخلال بصلوة نموده لکن نمیداند که چه قدر نماز از او فوت شده است در این وقت بچه نحو استیجار صلوة نماید و بعمل بیاورد ج کیفیت صلوة مرد در صورتی که نایب از زن شود یا بعکس ظاهر اینست در چنین صورت عبره بحال نایب باشد نه منوب عنه بنا بر این هرگاه مرد نایب باشد لازم است رعایت جهر نماید در نماز جهری و رعایت اخفات نماید در نماز اخفاتی اگر چه منوب عنه زن بوده باشد و هر چه از نماز در سفر فوت شده تعیین نایب نموده که صلوة سفری بعمل اورده باشد و در صورت عدم معلومیت عدد ان اقتصار بقدر متیقن ظاهر اینست میتوان نمود و هرگاه رعایت نماید که اتیان بصلوة سفر نماید بنحوی که قاطع باشد که علاوه بران نبوده است اسلم خواهد بود س مصلی در اثنای حمد یا تسبیحات اربعه متذکر شد که تشهد را نخوانده است و بعد نشست و تشهد را خواند ایا بعد از ان باید حمد یا تسبیحات اربع را از سر گیرد یا از همان جا که بوده است اتمام نماید ج کسی که در اثنای حمد یا تسبیحات اربعه متذکر شود با خلال بتشهد لازم است عود نموده بنشیند تشهد را بعمل اورد و بعد استیناف حمد یا تسبیح نماید بنا گذاردن از همانجا که قطع نموده جایز نخواهد بود س مصلی در اثنای نماز شک کند که این نماز را که میخوانم مغرب است یا عشا مثلا چه کار کند ج جواب از این انست که این متصور به صورت میشود نظر باینکه این شک یا در وقت مختص بنماز مغرب است یا در وقت مختص بنماز عشا است یا در وقت مشترک میان دو نماز است اگر در وقت مختص بنماز مغرب باشد لازم است که قرار دهد که ان نماز نماز مغرب باشد و هم چنین است حال هرگاه این شک در وقت مشترک میان دو نماز بوده باشد در این صورت نیز ظاهر اینست که قرار دهد براینکه ان نماز نماز مغرب باشد با این نیت تمام نماید و اما هرگاه این شک در وقت مختص بنماز عشا باشد در این صورت لازم است که قرار دهد براینکه ان نماز نماز عشا است بهمین نیت نماز را اتمام نماید در این صورت احتیاط مقتضی اینست که نماز مغرب را بعد از فراغ از نماز عشا قضا نماید س ادعیه و صلوات مستحبه ایام و لیالی متبرکه شهور و سنه که در زاد المعاد است رای عالی دران چه چیز است ایا همه اش بطریقی که در ان ثبت است روا است که مقلدین ان خدایگان ان را بعمل اورند یا بعضی دون بعضی است و برفرض ثانی همه ادعیه را جایز است دون از صلوة یا بعکس یا بعضی از هر یک از صلوات و ادعیه برفرض ثانی موقوف است بتعیین ان خدایگانی ج بسم الله تعالی چگونه ممکن است که گفته باشیم عمل بانچه مذکور در زاد المعاد است صحیح و بی عیب است و حال انکه مشخص است

بعضی از انچه مذکور در انست اشتباه شده است مثل حکایت عمل لیالی قدر که فرموده اند که قران در دست بگیرد و بگشاید و این دعا را بخواند و این اشتباه است بلکه مدلول علیه بحدیثی که مستند این عمل است اینست که قران را بردارد و باز نماید پیش روی خود بگذارد و دعا را بخواند مجملا حکم باینکه جمیع انچه در زاد المعاد است صحیح و متبع است ممکن نیست لکن عمل بمقتضای اکثر ان بی عیب و صحیح است مثل ادعیه در روزهای ماه مبارک و شبهای ان و صلوات مسنونه که در غیر اوقات فرایض یومیه است و هو العالم س اگر در نماز سهوا نیت خلاف مقصود را کند چه صورت دارد ج همان نماز که مقصود و منظور او بوده که بعمل اورده باشد همان کفایت در حصول امتثال مینماید اگر چه اشتباها ملتفت بغیر ان شده باشد س هرگاه کسی شک کند در اجزای نماز قبل از دخول در جزء دیگر رای جناب سرکار براینست که لازم است عود نموده جزء مشکوک فیه را بعمل اورد یا انکه مراد اینست که در جزء واجب عود واجب و در جزء مستحب عود مستحب یا اینکه در جزء مستحب هم عود واجب است ج جزء مشکوک فیه یا واجب است یا مستحب علی التقدیرین این شک یا قبل از دخول در جزء دیگر است یا بعد از دخول در جزء دیگر هرگاه شک قبل از دخول در جزء دیگر باشد عود بمشکوک فیه مینماید بر سبیل وجوب هرگاه جزء مشکوک فیه واجب باشد و بعنوان استحباب هرگاه ان مستحب باشد و اما هرگاه شک بعد از دخول در جزء دیگر بوده باشد عود نکند خواه جزء مشکوک فیه واجب باشد یا مستحب و هم چنین است خواه جزئی که داخل شده است واجب باشد یا مستحب در هیچ یک اتیان بمشکوک فیه ننماید پس هرگاه بعد از دخول در جزء مستحب مثل قنوت مثلا شک کند که تلاوت سوره کرده ام ظاهر اینست که بنا بر قراءة سوره نماید عود بسوره نکند و هکذا

کتاب الزکوة والخمس

س هرگاه شخصی عیال دیگری بوده باشد و صاحب عیال غایب باشد و علم یقینی از برای او حاصل نباشد که صاحب عیال زکوة فطره او را خواهد داد یا نه در اینصورت بر این شخص واجبست که زکوة فطره خود را بدهد یا نه ج شخص مذکور یا واجب النفقه ان شخص میباشد یا نه و بر تقدیر اول سبب وجوب اتفاق اما القرابة او الملکیة او الزوجیة و بر تقدیر زوجیت زوجه یا موسره است یا معسره و بر جمیع این تقادیر عیلوله بالفعل متحقق هست یا نه و بر تقدیر ثانی ان شخص یا موسر است یا معسر و در جمیع تقادیر شخص معیل نیز یا موسر است یا معسر صور متکثره است محل سوال گنجایش تفصیل همه را ندارد لکن اقتصار میشود بچیزی که ظاهر امراد از سوال از او معلوم میشود پس میگوئیم هرگاه عیلوله بالفعل متحقق باشد و شخص معیل هم موسر باشد فطره شخص معال بر ذمه معیل ثابت و لازم است در جمیع صور و بی اشکال بر او فطره نیست هرچند اداء فطره از معیل معلوم او نبوده باشد بلکه اداء فطره از او منشاء سقوط تکلیف از معیل نخواهد بود س خمس در تنخواهی که قرض نمایند جهة سفر مکه معظمه که بعد حاصل املاک که بعمل اید از شتوی و صیفی فروخته ادا نمایند وجه مقروض خمس دارد یا نه اگر حاصل را افت برسد و بعمل نیاید چگونه است ج اخراج خمس از چنین تنخواه لزوم ندارد س هرگاه ملک موروثی مبیع نمایند جهة مصارف حج یا اخراجات دیگر ثمن ان خمس دارد یا نه ج خمس لازم نیست مگر در صورتی که مشخص شود مورث ان ملک را از تنخواهی ابتیاع نموده که خمس ان نداده باشد در چنین صورت اخراج خمس از ان ملک یا از ثمن ان لازم است و در صورت عدم معلومیت این مطلب اخراج خمس از ثمن ملک موروثی یا خود ملک لازم نیست س هرگاه حیوانی را معاوضه بحیوانی یا شیء دیگر نمودند و بعد معوض را فروختند خمس تعلق میگیرد به تنخواه ان یا نه ج اگر حیوان اول را از وجهی ابتیاع نموده باشد که خمس ان را داده باشد یا اخراج خمس از ان ثمن لازم نبوده باشد در چنین صورت اخراج خمس از ثمن حیوانی که بمعاوضه منتقل باو شده لازم نیست مگر در صورتی که این حیوان را مدتی تربیت نموده ترقی در قیمة او هم رسیده مثل اینکه حیوان اول فرضا ده تومان گنجایش اوست و حیوان ثانی را بعد از تربیت و ترقی فروخت بمبلغ بیست تومان در این صورت اخراج خمس از ده تومان لازم است س وجوب اداء خمس چه وقت است ج وقت ظهور تحقق ربح وقت اداء خمس است لکن تاخیر در اداء خمس تا یکسال جایز است بعد از انقضای سال از روی حساب نماید مئونه سال را وضع نموده هرچه از ربح و نماء علاوه باشد اخراج خمس لازم است تاخیر جایز نیست س در چند چیز خمس واجب است و حد خمس در طلا و نقره چه قدر است ج در ارباح تجارات و زراعات خمس لازم است و حدی بجهة خمس در ارباح تجارات و زراعات نمی باشد بلکه هر قدر

که بعد از وضع مؤنه سنه خود و عیال خود باقی بماند اخراج خمس از ان لازم است اگرچه پنج شاهی
باقی بماند یا کمتر س خمس بکه باید داد ج خمس منقسم میشود بشش قسم سه قسم ان که عبارت
از نصف خمس بوده باشد در این اعصار مختص بجناب صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه میباشد و سهم
انحضرت در حال غیبت میبایست بمجتهد عصر رسانند یا باذن مجتهد بارباب استحقاق رسانند و سه قسم
دیگر متعلق بفقرای سادات عظام که مالک مؤنه سنه یا کسبی که وفا بمعیشت او کند نداشته باشند میباشد
س هرگاه کسی اسباب موروثی را بفروشد مثلا از منقولات جهة اخراجات یا معامله باید خمس
بدهد یا نه ج در سابق مذکور شد مالی که منتقل میشود بارث بوارث خمس در ان واجب نیست
بفروشد یا نه مگر در صورتی که قاطع باشد که مورث او خمس نداده باشد یا معامله نماید از قیمت ان
اجناسی که بارث منتقل باو شده و ازان منفعت حاصل شود ازان منفعت اخراج خمس لازم است س
طلا و نقره مسکوک خمس دارد یا غیر مسکوک یا هردو ج فرقی ما بین مسکوک و غیر مسکوک در خمس
نمی باشد بلی فرق در زکوة میباشد که اگر مسکوک نبوده باشد زکوة ان واجب نیست س حد زکوة
در غله چه قدر است ج ظاهر این است که غله بقدر یکصد و چهل و چهار من بسنگ شاه الا چهل و پنج
مثقال صیرفی که رسید زکوة ان واجب است س زکوة بکه باید داد ج احتیاط این است که بشخص
متدین عادل فقیر بدهند ظاهر اینست س مستحق زکوة چه نوع کسیست ج مستحق زکوة کسیست که مالک
مؤنه سنه خود و واجب النفقه خود نبوده باشد و یا کسبی که وفا بمعیشت او نماید نداشته باشد و احتیاط
شدید در اینست که بغیر عادل ندهند س هرگاه زکوة غله را دادند و بعد غله را فروختند تنخواه ان
زکوة دارد یا نه ج اگر عین ان تنخواه را ضبط نمایند تا یک سال بران بگذرد اخراج زکوة ان لازم است
س هرگاه کسی ملازمی داشته باشد که اگر متوجه امر خودش باشد نتواند از کسبی که دارد گذران
سالش را بکند و مواجبی که دارد بقدر کفاف سالیانه اش نیست میتوان از زکوة باو داد یعنی انکسی
که خدمت او را میکند باو بدهد ج اگر شرایط اخذ زکوة در او موجود باشد مانعی ندارد در صورتی
که قصد قربت داشته باشد س زید مبلغی از خمس و رد مظالم بر ذمه او میباشد و حال بسیار تعسر
بلکه تعذر دارد دادنش از برای زید و عمرو که گیرنده خمس و رد مظالم میباشد زید را بری الذمه
میکند باین قسم که قدری پول دست بدست میکنند زید بعمرو میدهد بقصد وجوب و عمرو بزید
میبخشد چندین دفعه باین کیفیت و پول دست اخر از زید از عمرو نمیگیرد بیان فرمایند که زید بری
الذمه میشود یا نه ج در صورت مفروضه اگر در هر دفعه بقصد خمس مثلا بمستحق خمس بدهد و قصد
استرداد نداشته باشد باینمعنی که اگر گیرنده نخواهد باو رد نماید باو حرفی نداشته باشد و ان شخص
مستحق بسببی از اسباب ناقله شرعیه منتقل باو کند و همچنین تا اخر انشاءالله بری الذمه خواهد شد و هم
چنین است حال در رد مظالم س زید مبلغی رد مظالم بر ذمه او میباشد و بعضی از ارباب حقوق

را نمیشناسد و ممکن است که حق ایشان را درک نظر بشرم از خلق رد نخواهد نمود تا بمیرد با وجود
اینکه میداند خداوند از او انتقام خواهد کشید ایا در اینصورت رد مظالم بدهد بری الذمه خواهد
شد یا انکه تنخواه بیجا و عبث از ید او بیرون خواهد رفت و دین بر گردنش خواهد بود و در روز
قیامت خداوند از او انتقام خواهد کشید ج رد مظالم که موجب برائت ذمه میشود در صورتیست که
کسی داند که مالی در ذمه او میباشد از غیر و لکن صاحب ان مشخص نیست و اما در صورتی که صاحب
ان مشخص بوده باشد قطعا لازم است که بصاحب مال رسانیده شود و رسانیدن بغیر در چنین صورة
البته موجب برائت ذمه نمیشود و فرقی نیست ما بین اینکه خود داده باشد یا وصیت نماید که بعد از ممات
او دیگری بدهد س هرگاه زید نامی مثلا زن میگیرد و دوازده تومان یا بیشتر مهر ان زن میکند
و بعد وکیل ان زن سه تومان از مهر را مصالحه میکند بوکیل زوج بمقدار یک جریب از باغ و یک
دانک از خانه که مثلا شش تومان میخرند یا بیشتر ایا ان زن بعد از اکمال سنه باید خمس ان باغ و خانه
را بدهد یا نه و بر فرض دادن اگر قبل از اکمال سنه مصالحه کند بزوج خود ان باغ و خانه را اگر قصدش
فرار از خمس باشد اگر قصدش فرار نباشد ایا خمس از او ساقط میشود یا نه و دیگر بیان فرمایند که نمو
اشجار و زیادتی قیمت املاک را خمس تعلق میگیرد یا نه ج جواب از مسئله اولی انست که انچه را مالک
شده بمصالحه و مال المصالحه جزء صداق قرار داده چنانچه مفروض در سؤال است انچه معادل مال المصالحه
است ظاهر اینست که خمس در ان واجب نبوده باشد و اما در علاوه بران ظاهرا خمس لازم است بلی
هرگاه این املاک را در اول امر جزء صداق قرار دهند ظاهر اینست که خمس واجب نبوده باشد و جواب
از سؤال ثانی انست که انچه را خمس در ان واجب شد ان خمس ساقط نمیشود بهبه و انتقال بغیر اگر قصد
فرار از خمس بوده باشد باز خمس لازم و اگر مقصود فرار از خمس نبوده باشد بلکه مقصود محض صله
و احسان بوده باشد دور نیست که خمس ان در این صورت واجب نبوده باشد و اما نمو اموال پس
اگر نمو منفصل باشد مثل اثمار اشجار و بره گوسفند و امثال اینها البته خمس ان واجب است اگرچه اصل ان
خمس نداشته باشد یا خمس ان را داده باشند و اگر نمو متصل بوده باشد مثل بزرگ شدن درخت و چاق
شدن حیوان احتیاط در دین مقتضی این است که خمس ان نیز داده شود و اما محض زیادتی قیمت ظاهر
اینست که خمس در ان واجب نبوده باشد س اگر فقراء و مساکین در بلدی باشند و اما مسائل را که
در نماز واجب است همه را نمیدانند و در تحصیل ان هم نیستند بلکه مثل شکی و بعضی از مقدمات
را میدانند و مخارج حروف نیز نمیدانند ایا میتوان خمس و زکوة را بایشان داد با وجود مستحق زکوة
عالم در ان بلد و یا عدم وجود مستحق عالم ایا میتوان بایشان داد یا نه و بیان فرمایند که خمس را باید
بغیر فقیر یا عدم وجود او میتوان داد یا نه و ایضا با وجود مستحق زکوة در بلد جایز است نقل زکوة
بغیر بلد یا نه ج کسانی که عالم بمسائل واجبه صلوة نیستند و در صدد تحصیل انهم نیستند زکوة و خمس

بچنین اشخاص دادن صورتی ندارد و مستحق خمس سید فقیر است یعنی سیدی که مالک مؤنه خود
و عیال خود نبوده باشد و مالک کسبی که وفا بمؤنه او نماید هم نبوده باشد پس هرگاه فقیر نبوده باشد
خمس نمیتوان داد دیگر با وجود مستحق در بلد احوط اینست نقل زکوة از ان بلد ببلد دیگر نشود س
زید گوسفندی دارد و اکثر اوقات علف ابتیاع مینماید و باها میدهد ایا زکوة انها نامه باید داد یا
اینکه نصف باز کوة تدارند استدعا انکه حکم مسئله را بیان فرمایند ج مقتضای سؤال اینست که
در اکثر اوقات علف ابتیاع مینماید بگوسفند میدهد اگر مراد اینست که اکثر اوقات سنه چنین معمول
میدارد بی اشکال زکوة واجب نیست بلکه هرگاه زمانی که علف ابتیاعی میخورد مساوی باشد
با زمانی که در صحرا میچرد باز زکوة واجب نیست س نصاب زکوة در نقدین و غلات بیان فرمایند و هم
چنین مقدار فطره را ج نصاب اول در طلا بیست دینار است و در نقره دویست درهم است و دینار
عبارت از یک مثقال شرعی است و مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفی است پس مثقال صیرفی یکمثقال
شرعی و ثلث اوست بنا بر این نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفی است و قیمت ان بپول حال که اشرفی
سی نخودی در یک تومان بوده باشد از قرار مثقال صیرفی در هفت هزار دینار مبلغ ده تومان و پنجهزار
میشود و اما درهم پس ده درهم هفت مثقال شرعی و پنج مثقال و ربع صیرفی است پس دویست درهم
صد و پنج مثقال صیرفی است و قیمت ان از قرار نقره مثقالی دوازده شاهی بپول حال مبلغ پنج تومان
و هفت هزار و هفتصد و پنجاه دینار است بنا بر این مهر سنه که خمسماة درهم است دویست و شصت و دو
مثقال و نیم مثقال صیرفی است و قیمت ان بپول حال از قرار فضه مثقالی دوازده شاهی مبلغ چهارده
تومان و چهار هزار و سیصد و هفتاد و پنج دینار است و نصاب زکوة در گندم و جو پنج وسق است و
هر وسق شصت صاع است و حاصل از ضرب پنج در شصت سیصد است پس زکوة در گندم و جو واجب
نمیشود مگر در صورتی که هر یک بمقدار سیصد صاع برسد و هر صاعی چهار مد است و هر مدی چهار
یک من تبریز است پس هر صاع یک من تبریز است و مد بنا بر مشهور ما بین فقها دویست و نود و دو
درهم و نصف درهم میباشد پس هر مد بنا بر تحدیدی که در درهم مذکور شد صد و پنجاه و سه مثقال
صیرفی و چهار ثمن مثقال و نصف ثمن مثقال صیرفیست و پنجاه شاه که عبارت از ثمن من شاه هست بسنگ
شانزده عباسی صد و شصت مثقال صیرفیست پس پنجاه شاه بمقدار شش مثقال صیرفی و سه ثمن و نصف
ثمن مثقال صیرفی علاوه است از چهار یک من تبریز که مد است پس هر نیم من شاه بمقدار بیست و پنج
مثقال صیرفی و سه ربع مثقال صیرفی علاوه است از یکمن تبریز که عبارت از صاع است و یکمن
شاه بمقدار پنجاه و یک مثقال و نیم زاید است از دو من تبریز که عبارت از دو صاع است پس صد و پنجاه
من شاه از سیصد من تبریز که عبارت از سیصد صاع است بمقدار هفت هزار و هفتصد و بیست و پنج
مثقال صیرفی علاوه است از سیصد صاع که نصاب زکوة است و هفت هزار و هفتصد و بیست و پنج

مثقال شش من شاهی و چهل و پنج مثقال است پس سیصد صاع بمقدار صد و چهل و چهار من شاهی
الا چهل و پنج مثقال صیرفی است و از اینجا معلوم شد که مقدار فطره که عبارت از صاع است بمقدار
بیست و پنج مثقال و سه ربع مثقال صیرفی از نیم من شاه کمتر است س شخصی در سالی دو وقت
زراعت مینماید در دو فصل حاصل زرع در هر فصلی بحد نصاب زکوة نمیرسد لکن بعد از انضمام
زرع احد فصلین بدیگری متجاوز از حد نصاب است ایا در اینصورت زکوة واجب است یا نه ج
این متصور بچند صورت میشود اول انست که کسی زرعی نمود در وقتی و قبل از حصاد نمودن ان
زرع زراعت دیگر نمود در مکان دیگر اینصورت بی اشکال اینست که هرگاه هر دو محصول بحد نصاب
برسد زکوة واجب است قطعا اگر چه هر یک اقل از نصاب بوده باشد صورت دیگر انست که بعد از حصاد
نمودن زراعت اول زرع دیگر کرد این قسم اگر بنحویست که زرع هر دو در یکسال بوده باشد ظاهر
اینست باز لازم است زکوة در صورتی که هر دو بحد نصاب برسد اگر چه هر یک اقل از نصاب بوده
باشد * قال فی المبسوط ادراك الغلات والثمار یختلف اوقاتها الی ان قال و فی ذلك اربع مسائل الی ان
قال الرابعة اختلف اطلاعها و ادراکها و هو ان اطلع بعضها و ارطب وجذ ثم اطلع الباقی بعد جذاذ
الاول فکل هذا یضم بعضها الی بعض لانه ثمرة عام واحد و کذلك ان کان له نخل کثیر فی بعضه رطب
و فی بعضه بسر و فی بعضه بلح و فی بعضه طلع فجذ الرطب ثم ادرك البسر فجذ ثم ادرك البلح فجذ ثم ادرك
الطلع فجذ ضم بعضها الی بعض لانها ثمرة عام واحد و المستند فی ذلك العمومات کالصحیح المروی فی
التهذیب عن زرارة عن ابی جعفر ع قال ما انبتت الارض من الحنطة و الشعیر و التمر و الزبیب و ما بلغ
خمسة اوساق و الوسق ستون صاعا فذلك ثلثمائة صاع ففیه العشر س قدر واجب از زکوة در گندم
و جو چه قدر است ج در هر یک از گندم و جو یک نصاب بیش نیست باینمعنی که گندم مثلا تا صد
و چهل و چهار من بوزن شاه الا چهل و پنج مثقال صیرفی نرسد زکوة در ان واجب نمیشود و بعد از انکه
باین قدر رسید زکوة در ان واجب است و همچنین در زاید از این مقدار اگر چه کم باشد و اما قدر
واجب از زکوة در اینها پس اگر اب گندم و جو از اب جاری باشد یا از باران باشد یا محتاج اب دادن
نباشد مثل اینکه در قرب اب زرع شده باشد در اینصورت مقدار زکوة عشر حاصل از زراعت
خواهد بود پس از دویست من بیست من لازم است داده شود و هکذا و اگر اب انها از چاه باشد یا از شتر
یا از یابو یا از گاو مثلا اب دهند در اینصورت مقدار زکوة نصف عشر خواهد بود پس در دویست من
ده من واجب خواهد بود و اگر مختلف باشد باین معنی که بعض از اوقات از اب جاری مثلا اب میدهند
و بعضی اوقات از اب چاه حکم باغلب خواهد بود پس اگر اغلب اوقات از اب جاری مثلا خورده
باشد مقدار زکوة عشر خواهد بود و اگر اغلب اوقات از اب چاه داده باشند نصف عشر و اگر غلبه در هیچ
طرف متحقق نباشد همان قدر از اجاره داده باشند در اینصورت مقدار زکوة سه ربع عشر خواهد

بود بعبارة اخرى از نصف ربع عشر لازم است و از نصف دیگر نصف عشر که نسبت بمجموع سه
ربع عشر خواهد بود   نصاب گوسفند را در زکوة باقسامه بیان فرمایند با آنچه واجب است در هر مرتبه
در گوسفند بنابر مشهور واقوی پنج نصاب است اول چهل است ثانی یکصد و بیست و یک عدد
سیم دویست و یک و چهارم سیصد و یک پنجم چهار صد امّا واجب در نصاب اول یکی است و در
نصاب ثانی دو گوسفند و در ثالث سه گوسفند و در رابع چهار گوسفند و همچنین است در خامس
بعد از ان هر چه زیاد شود در هر صد گوسفند یکی واجب است مثلا در پانصد گوسفند پنج گوسفند
و در ششصد شش و هکذا   شخصی مالک چهل گوسفند شد و بعد از شش ماه که از این گذشت
چهل گوسفند دیگر خرید آیا در این صورت دو گوسفند بر این شخص لازم است که داده باشد یا اکتفا
بیکی میتواند نمود   بعد از مضی حول در اول بی اشکال لازم است که یک گوسفند داده باشد لکن
کلام در چهل گوسفند ثانی است که آیا بعد از انقضای حول لازم است یک گوسفند دیگر بدهد یا نه
بعضی استدلال کرده اند بحدیث فی اربعین شاة شاة بر وجوب دادن گوسفند دیگر ظاهر اینست که
استدلال تمام نباشد چه ظاهر اینست مراد معصوم عم تحدید نصاب اول گوسفند است که چهل است
و تملک بحد نشد در حکم بوجوب گوسفند دیگر صحیح نیست و صحیح اینست که اکتفا بهمان یک گوسفند
میتواند نمود* للاصل السالم عن المعارض وصحیحة الفضلاء عن مولانا الباقر و الصادق عم فی الشاة فی
کل اربعین شاة شاة ولیس فیما دون الاربعین شیء ثم لیس فیها شیء حتی تبلغ عشرین ومائه والظاهر
ان من ملک اربعین شاة وجب علیه شاة ثم بعد ذلک لیس فی الغنم المملوکة زکوة الی ان تبلغ العدد
المذکور سواء کان البلوغ الیه بسبب النتاج الحاصل من الاربعین او لا سؤال شخصی مالک نجاه عدد
گوسفند شد و یک حول بر این گذشت یک گوسفند بنیت زکوة داد و بعد از ان دو سال گذشت و بحد
نصاب ثانی نرسیده آیا زکوتی دیگر بر این شخص واجب هست یا خیر جواب بلی واجب است دو گوسفند بجهة
انقضای دو سال بلکه هر سالی که بگذرد بازای هر سالی یک گوسفند لازم است که بدهند تا بحدی
که از چهل که نصاب اولست کمتر شود لقوله عم فی کل اربعین شاة شاة قال فی الشرایع ولو کان عنده
نصاب فحال علیه احوال فان اخرج زکوته فی کل سنة من غیره تکررت الزکوة فیه وان لم یخرج وجب علیه
زکوة حول واحد ولو کان عنده اکثر من نصاب کانت الفریضة فی النصاب و تجبر من الزاید و کذا فی
کل سنة حتی ینقص المال عن النصاب قال فی التذکرة لو کان عنده اکثر من النصاب وحال علیه احوال
تعددت الزکوة وجبر الناقص من النصاب بالزاید علیه الی ان یقصر عن النصاب فیسقط   شخصی
مالک چهار صد عدد گوسفند شد در یک وقت و حول بر ان منقضی شد آیا واجب است بر این شخص
همان چهار گوسفند که در نصاب اخر واجب بود یا آنکه نظر باینکه مشتملست بر جمیع نصب واجبست کل
آنچه در جمیع مراتب نصاب مذکور شد   آنچه ظاهر میشود از تتبع کلمات علما نور الله تعالی مراقدهم

اینست که هر گاه کسی مالک شد علاوه بر نصاب را اگر بحد نصاب ثانی نرسیده باشد مثل اینکه مالک یک
صد راس گوسفند شد و حول بر ان منقضی شود واجب بر ان شخص همان چیزیست که در نصاب
اول واجب است پس در اینصورت یک گوسفند بر ان واجب است در صورت انقضای یک حول و
اگر بحد نصاب ثانی مثلا رسیده باشد مثل اینکه مالک یکصد و بیست و یک راس گوسفند شد با علاوه
لکن بحد نصاب ثالث نرسیده باشد واجب بر ان شخص همان چیزیست که در نصاب ثانی واجب است
یعنی دو راس گوسفند س ضعیفه میباشد بی شوهر و مبلغ شصت عدد اشرفی باجاقلو و هفتاد تومان
در مدت ده سال در مکانی مخفی گذاشته و مبلغ مزبور را خمس و زکوة نداده و بعد از ده سال
هفتاد تومان را بقرض داده و شصت اشرفی را دارد خمس و زکوة انرا تعیین فرمایند و علاوه بر مسئله
انکه یک خانه خریده از وجه ارث بچهل و پنج تومان و یک دکان را مالک است استطاعت از برای
ضعیفه میباشد که بمکه معظمه مشرف شود یا نمیباشد و لا محاله یک نفر که متوجه خدمات او شود هم ضرور
میباشد چنانچه مستطیع میباشد ج اما خمس مبلغ مرقوم که لازم است اخراج شود در صورتی که مال
از جمله مالی بوده باشد که اخراج خمس ان لازم بوده از شصت عدد اشرفی دوازده عدد اشرفی است
و از هفتاد تومان چهارده تومان است و خمس لازم مبلغ مرقوم همین قدر است که مذکور شد بتکرر
سنین متکرر نمیشود اگر چه اثم در تاخیر اخراج ان ثابت است قطعا در سهم سادات و امّا مقدار زکوة پس
ان متکرر میشود بتکرر سنه باین نحو اول مبلغ مرقوم را از بابت خمس اخراج نموده تتمه را ملاحظه نموده
هر چه میشود در سال اول ربع عشر ان باقی را بنیت زکوة اخراج نموده و همچنین در سال ثانی ربع عشر
ما بقی لازم است از بابت زکوة اخراج نماید و همچنین ربع عشر ما بقی را در سال ثالث و همچنین در
سال رابع و هکذا تا آنکه منتهی شود و تجاوز نماید از حد نصاب اول زکوة که عبارت از بیست
اشرفی باجاقلو است در ذهب و دویست درهم است در نقره که معادل یکصد و پنج مثقال صیرفی است
و قیمت ان از قرار نقره مثقال سه عباسی شش تومان و سه هزار دینار از قرار روپیه دو مثقالی عددی
یک هزار و سیصد دینار میشود و امّا حکایت استطاعت پس اگر آنچه قلمی شده در همان وقت مالک
بوده و مانعی از مسافرت بسمت مکه معظمه نبوده البته استطاعت ثابت بود در تاخیر اثم و عاصی بوده
لازم است تدارک نماید س هر گاه شخصی زکوة گندم خود را و یا زکوة و خمس مال خود را نداده
باشد از نان و گندم و از ان مال که خمس و زکوة انرا نداده است چیزی بستاند و بخورد حلال است یا
حرام ج این مسئله مبتنی بر این است که خمس و زکوة متعلق بذمه مکلفست یا بعین مال ظاهر اینست که
متعلق بوده باشد بعین مال بنا بر این پس حق فقراء متحققست در ان مال بطریق اشاعه مادامی که اخراج
ننماید و قصد اخراج هم متحملا نداشته باشد اکل ان مال مشترک حرام خواهد بود و اگر از ان چیز
فروخته ثمن انرا صرف لباس نماید پوشیدن ان لباس حرام و نماز در ان باطل خواهد بود س خمس

زکوة زمرکه صاحبان مال ندهند بالتحصیل میتوان گرفت از بابت امر بمعروف یا نه ج اورا نصیحت
وموعظه نمایند اگر مفید نشد تندی نمایند واگر فایده نکرد بضرب هم میتوان مطالبه نمود س در دادن
زکوة قروض هم از داخل اخراجات است باید موضوع بشود وزکوة داده شود یا نه و مادربات و
تحصیلات دیوانی باید موضوع بشود یا نه ج قروض که مصروف در اخراجات زراعت شده باشد
موضوع میتوان نمود اما هرگاه بجهة صرف این زراعت نشده باشد موضوع نیست واما تحصیلات دیوانی
اگر از عین زراعت بگیرند و ممکن نبوده باشد اخراجات زکوة اگرچه بطریق مخفی بوده باشد ظاهر
اینست که موضوع بشود و در غیر این صورت بسیار مشکل است والله اعلم س ایا گوسفند سائمه
بیست روز بعلت برف و سرما بصحرا نرود و کاه بخورد زکوة از ان ساقط میشود تحدیدی در شرع
از برای ان شده یا نه ج علف دادن در بیست روز موجب سقوط زکوة نمیشود س شخصی طفل
ذکوری دارد او را مدت هشت سال بمکتب برده در خدمت معلم حال میگوید که من چیزی ندارم
که خرج تو کنم میخواهد که طفل را به پی شغلی و کاسبی و طفل راضی نمیشود و میگوید من محالست
که از درس دست بکشم و پدرش جواب میگوید که امروز مکلفی تو دیگر من خرج تو را نمیدهم فکر
خود بکن پسر میگوید ما به توکلی بمن بده تا صرف کنم و درس بخوانم پدر میگوید تا بحال دادم الحال
دیگر نمیدهم ایا عمو و اقارب از وجوه زکوة میتوانند بدهند که تحصیل علم کند یا نه ج حیف نباشد
از پدر در صورتی که فرزند او راغب و طالب تحصیل علم بوده باشد او را از تحصیل علم ممانعت نماید
مگر شرافت و سعادت تحصیل علوم را نشنیده است مجملا اگر فرزند او قابل ترقی در مراتب علوم دینیه
بوده باشد البته از او ممانعت ننموده بلکه اعانت او نموده در تحصیل علوم در صورتی که فرزند قابل
ترقی بوده باشد و مشغول تحصیل شود و خود هرگاه مؤنتی نداشته باشد بر او لازم است انفاق او
و در چنین صورت که اثار ترقی در حق او ظاهر شود نفقه و کسوة او اگرچه بر پدر او است لکن در امور
دیگر مثل کتب محتاج الیها و نحو ان سایر مسلمانان از بابت زکوة با و امداد میتوانند نمود س شخصی را
وجه خمس در ذمه او قرار میگیرد لکن در بلدی است که خالی از مجتهد است سهم غیر امام را چون
میداند که چندان اشکالی ندارد خود بدست خود با بمعرفت ملاهای بلد که از ناصیه ایشان اثار تقدس
وصلاح ظاهر است و این شخص هم اعتمادی بایشان دارد بسادات عظام که استحقاق دارند میرساند
و سهم امام عم را از چند جهة نمیتواند از ذمه خود ادا نمود اول انکه مجتهدی در ان بلد نیست که تسلیم
او نماید دوم انکه در بلدی دیگر که مجتهد جامع الشرایط هست در ان بلد رفتن این شخص صعوبت
دارد یا متعذر که خود بمجتهد رساند یا انکه بخواهد بفرستد جهة فقدان امین یا بجهة اغتشاش راه که در
مظان تلف است یا احتمال تلف دارد سیم اینکه این وجه مبلغ خطیری است و نفس اقبال نمیکند که این
همه مبلغ را دست بردارد و قطع نظر کند و مجتهدی حاضر نیست که وقتیکه متذکر قبح ان میشود فی

الفور خود را بری الذمه کند و تعللش هم بحالة یا متعذر یا متعسر است بیان فرمایند که تکلیف این
شخص چه چیز است و سهم امام را چه کند ایا رخصت میدهید که مثل سهم سادات عظام کم کم یا سعی
و اهتمام خود یا بوساطت و معرفت ملاهائی که اعتماد تمام با ایشان دارد بسادات کرام عظام که مستحق خمس
هستند برساند یا نه بینوا توجروا ج انچه از سهم سادات است خود این شخص همین قدر که شخصی
را سید دانست و استحقاق او مشخص بوده باشد و بعد از قصد قربت واطاعت جناب احدیت جل شانه
بارباب استحقاق برساند انشاء الله تعم بری الذمه میشود و اما سهم جناب امام زمان عجل الله تعم فرجه
با این خیالات که در استفتا قلمی شده جاری نمیشود و عدم وجود مجتهد در ان بلد موجب تغییر حکم
نمیشود و هم چنین نیست که موجب سقوط تکلیف شود و هم چنین تعلق این شخص بان مبلغ موجب سقوط
ان نمیشود بلی نقل از ان بلد با مظنه تلف محل اشکال است چاره ان بسیار است اقل مرحله اینست که
مجتهدی را در بلد ان شخص مجتهد وکیل تعیین نماید در اخذ ان مبلغ و این شخص بعد از انکه این
مبلغ که سهم امام است تسلیم این وکیل مجتهد نمود ظاهر اینست که بری الذمه میشود اگرچه فرض شود که
در این راه تلف شود البته چاره ان نموده وساوس شیطانی را از خود دور نموده خود را مشغول الذمه
نگذارد س ایا تاخیر در اخراج خمس تا اخر سال جایز است یا نه و ایا هدیه و صله رحم و نذر و کفاره
و مؤونه ترویج و زیارت و حج واجب در عام استطاعت از جمله مؤونه سال حساب میشود و بعد از
وضع اینها خمس را باید بدهد یا نه بلکه پیش از وضع ج ظاهر این است که تاخیر در اخراج خمس
میتواند نمود تا انقضای حول ان وقت ملاحظه نموده اگر علاوه دارد خمس ان را باید بدهد ظاهر اینست
که هدیه که لایق بحال این شخص بوده باشد و صله و نذر و کفاره و مؤونه ترویج و زیارات و حج
واجب در عام استطاعت کل اینها از جمله مؤون محسوب میشود پس اخراج خمس بعد از اینها همه خواهد بود
س هرگاه دو نفر فقیر بوده باشند شرعا و زکوة هم بذمه اینها قرار گرفته باشد هر یک زکوة خود را باید بدیگری
میتواند داد یا نه ج میتواند هرگاه مانعی از راه دیگر نبوده باشد س هرگاه شخصی جنسی از
بابت زکوة بشخصی داد و ان شخص زکوة گیرنده زکوة در ذمه او میباشد که متمکن از ادای ان از مال
خود نیست ایا میتواند همان جنس ماخوذ از زکوة را از بابت زکوتی که در ذمه او است بهمان شخص
زکوة دهنده در صورت استحقاق او داد یا نه و این مسئله را از شخصی از مشاهیر علما سوال نموده
اند جواب فرموده اند که میتوان داد لکن باید بقیمة در اورده قیمت ان را در زکوة محسوب دارد ج
ظاهر این است که همان جنس را از بابت زکوة بهمان شخص میتوان داد و اگرچه متمکن بوده باشد از
ادای زکوة از مال خود و اگر جنس ماخوذ از ان شخص متحد بوده باشد با انچه در ذمه او ست در
جنس مثل اینکه جنس ماخوذ گندم بوده باشد و زکوة در ذمه او نیز گندم بوده باشد محتاج بتقویم و
ملاحظه قیمت نیست بلکه صحیح نیست علی وجه الاطلاق بجهة اینکه گاه هست مراعات قیمت موجب ضرر

مالک میشود که هست موجب ضرر فقرا میشود بیان این مطلب انست که قیمت گندم مثلا در وقتی
که در ذمه او زکوة واجب شد یا مساوی است در قیمت در این وقت که میخواهد داده باشد یا مختلف
و در صورت ثانیه یا زیاده است یا اقل در صورت زیادتی موجب ضرر بمالک میشود و در صورت اقل
بفقرا بلکه موجب برائت ذمه زکوة دهنده نمیشود کما لا یخفی علی المتامل بلی در صورت اختلاف جنس
لابد است از ملاحظه قیمت س مقدار زکوة فطره چه قدر باید داد ج زکوة فطره هرگاه نمین سنگ
شاه که حال متعارف میباشد اگر اخراج نماید قدر واجب را اخراج نموده خواهد بود بلکه بقدر بیست و پنج
مثقال و کسری علاوه از واجب خواهد بود س گوسفند دار هم قدری خورده می باشد و قدری
در رشته که حمل هم رسید بجهة انها و قدری برا بجهة کشتن نگاه داشته ایم که صرف گذران خود نمائیم همه
مخلوط میباشد زکوة انها را چه طریق باید داد ج گوسفند تفرقه ما بین کشتن بجهة صرف معیشت و غیره
نیست اگر نصاب گوسفند ثابت باشد و حول بگذرد باین معنی از وقت تملک تا داخل در ماه دوازدهم
حد نصاب ان باقی بوده باشد و در صحرا بچرد باین نحو که علف خریده بگوسفند ندهد اگرچه در نصف
سال بوده باشد در این وقت زکوة لازم است س در نقاله مشترکی که بقدر نصاب بوده باشد مشاعا
بین الکبار والصغار بعد از مضی حول ایا کبار میتوانند این گذرا در سهم صغار قرار بدهند و زکوة
ندهند یا باید که بعد از وضع سهم صغار تتمه را زکوة بدهند و اگر چند حول بران گذشته باشد بچه نحو
از عهده زکوة باید برایند ج پولی که مشاع بوده باشد ما بین کبیر و صغیر مدتی بران گذشته لازم
است بقدر سهم کبیر زکوة او انچه شود اخراج نماید و حال خواهد بجهة فرار از زکوة کل انرا سهم
صغیر قرار بدهد و سهم کبیر را از مال غیر زکوی قرار دهد ظاهر اینست که نتواند نمود و کیفیت اخراج
زکوة در سنوات متعدده انست که در سال اول مقدار زکوة را موضوع نموده و در سال ثانی باقی مال را
بعد از وضع زکوة سال اول ملاحظه نموده هرچه زکوة او بشود داده باشد و هکذا در سال دیگر
س قریه اربابی دار هم زکوة انرا بعد از خرج صحرا و مالیات دیوانی باید داد یا انچه عاید ارباب
میشود زکوة داده شود یا انکه از کل محصول قبل از حقوق دیوانی و مخارج صحرا از قبیل چوم کش و
نجار و غیره بیان فرمایند قریه دیگر یا حاکم شهر یکدانه از زکوة چه نوع باید بدهند ج اخراجات
متعلقه بخصوص زراعت این سال را وضع مینماید انچه باقی میماند زکوة انرا میدهد و اما ماخوذ
دیوانی پس تفصیل ان این است اگر از عین مزروع میگیرند باین نحو که ثلث حاصل یا نصف ان یا کمتر
یا زیادتر از عین ان حاصل میگیرند در این صورت اگر مالک متمکن از رفع زکوة کل بوده باشد اگرچه
بطریق مخفی در شب یا روز وقت خلوت باین نحو که هرگاه زکوة را اخراج نموده با عدم اطلاع مباشر
دیوانی انچه معهود بوده که میگرفتند مثل ثلث حاصل ثلث ماباقی را میگیرند در این صورت لازم است
اخراج زکوة از کل نماید ماخوذ دیوان را وضع نمیتواند نمود و اگر اخراج نمود با تمکن از عهده زکوة انچه

را دیوان گرفته برامده باشد و اگر متمکن از اخراج زکوة بنحوی که مذکور شد نبوده باشد یا باین نحو که
مباشر امر دیوان از وقت حصاد تا اخر منفک نمی شود یا انکه در حین حصاد یا قبل از ان بازدیدی و تخمینی
مینمایند ان مقدار را از کل میگیرند خواه رفع زکوة مخفی نماید یا نه در اینصورت ظاهر اینست ماخوذ
دیوان را میتواند وضع نمود و اگر تحمیل دیوانی را نقد میگیرند نه از عین ان حاصل پس اگر ان وجهی که
میگیرند موقوف علیه اصل زراعت بوده باشد باین معنی که اگر ان وجه را ندهند نمیگذارند زراعت
بکنند ظاهر این است در اینصورت نیز ان وجه را میتواند وضع نمود و از انچه مذکور شد حکم در انچه
باشتراک زرع میشاید مشخص شد باین نحو انچه اخراجات متعلقه بان زراعت است وضع میتواند نمود
س هرگاه در ذمه زید خمس آل رسول باشد هرچند وعظ و نصیحت و موعظه نمایند باز ندهد و
بجبر هم نتوانند گرفت از او هرگاه کسی خفیه از مال زید بردارد و بسادات بدهد بنیابة از زید از حیثیت
امر بمعروف ایا خمس زید حساب میشود یا نه یا انکه انشخص که برداشته مشغول ذمه است ج ارباب
امر بمعروف و نهی از منکران شخص را جبر میتواند نمود در اخراج خمس لکن اخذ مال او را بعنوان
سرقت اگرچه بقصد دادن بارباب استحقاق خمس باشد ظاهر اینست که جایز نبوده باشد س با وجود
وجوب خمس در تملیکات هرگاه صاحبان او خمس انرا ندهند نماز در ان املاک از برای خود متصرفین
و غیر ایشان و سایر تصرفات مثل استعمال اب چاهها چه صورت دارد و هرگاه خواسته باشند شرکاء
مثل زوج و غیره که املاک را قسمت نمایند ایا احتیاج باطلاع حاکم شرع میباشد یا نه و هرگاه صاحبان
تملیکات خمس انها را ندهند ایا زوج و غیره بعنف میتوانند بگیرند یا نه ج خانه یا باغ یا ملکی که در
قیمت پنجاه تومان گنجایش داشته باشد هرگاه زوج بزوجه خود مصالحه نماید بمبلغ ده تومان از صداق
او بر زوجه لازم است بعد از وضع ده تومان در علاوه که چهل تومان بوده باشد خمس انرا داده باشد
و هرگاه خمس انرا ندهند تصرفی که در ان نماید مثل نماز و غیره نسبت باشخاصی که مطلع بحقیقت حال
بوده باشند عبادات انها صحیح است و اما در حق خود ضعیفه و زوج او که مطلع هستند از حقیقت حال
پس اگر بعد از علم براینکه اخراج خمس از ان تملیک لازم است بوده باشد نماز باطل است و اگر قبل از علم
بوده باشد محل اشکال است لکن دور نیست که صحیح بوده باشد و اما اکل میوه حاصل از اشجار ان
پس ان نیز حکمش از انچه مذکور شد ظاهر میشود باین نحو که بعد از علم بحقیقت حال حرام و جایز نیست
تصرف نظر باشتراک ان ما بین سادات و مالک و اما قبل از علم اگرچه حکم بحرمت نمیتوان نمود لکن دور
نیست که ضامن بوده باشد لکن در حق زوجه ممکن است که هبه نموده خمس قیمت را از مال خود
داده باشد و حاجت بمنصوب حاکم شرع و غیره نیست لکن باید دقت نموده تا مسامحه در قیمت نشود و
در صورتی که ضعیفه بخواهش خود ندهد دیگران از باب نهی از منکر او را منع و زجر میتوانند نمود در
این باب س قلمی فرمایند در خصوص ملک یا بر مجهول المالک که ایا تصرف در ان بدون اجازه از

حاکم شرع انور جایز است یا تصرف موقوف و محتاج است باجازه از حاکم شرع و در صورتی که شخص
بدون اجازه از حاکم شرع تصرف در ملک مزبور نماید مالک میشود یا نه ج در صورت ثبوت
موضوع یعنی مزرعه مخروبه مجهول المالک بوده باشد چنین زمین مال امام ع است در زمان غیبت
امام ع رخصت تصرف در ان در حق شیعیان ایشان ثابت است حاجت باجازه از حاکم شرع نیست اما
اینکه اراضی مخروبه مجهول المالک مال امام ع از جمله انفال است پس ظاهر اینست که محل خلاف مابین
فقهای شیعه اعلی الله تعالی مقامهم نبوده باشد و مدلول علیه بجمله از احادیث معتبره هست از جمله حدیث
صحیحی است از جمله اجزای ان حدیث اینست * الانفال کل ارض خربة و بطون الاودیة فهو لرسول الله
ص و هو للامام من بعده یضعه حیث یشاء * و از جمله ان احادیث حدیث مرسل کالصحیح است که فرموده
الانفال کل ارض خربة قد باد اهلها و از جمله ان احادیث حدیث موثق کالصحیح است که فرموده است
الانفال کل ارض خربة او بطون الاودیة فهذا کله من الفیء و از جمله حدیثی است که فرموده در بیان
انفال کل قریة یهلک اهلها او یجلون عنها و اما انچه تصرف در ان جایز است نسبت بشیعیان ایشان و جواز
تصرف او توقف باجازه از حاکم شرع نیست پس مدلول علیه است باخبار معتبره از جمله حدیثی است صحیح
از محمد الاول و الاخر جناب امام محمد باقر ع که فرموده * وجدنا فی کتاب علی ع ان الارض لله یورثها
من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین انا و اهل بیتی الذین اورثنا الله الارض و نحن المتقون و الارض
کلها لنا فمن احیا ارضا من المسلمین فلیعمرها الی ان قال ع فان ترکها او اخربها فاخذها رجل من المسلمین
من بعده فعمرها و احیاها فهو احق بها من الذی ترکها الحدیث * و احادیث در این مطلب مستفیض است
س هرگاه درخت چنار یا درخت دیگر مثلا درختی که در این امامزادها میباشد و گفته میشود
که وقف است و وقف بودن او غیر معلوم و واقف و موقوف علیه غیر مشخص بجهة بعد عهد مجهول
من جمیع الوجوه است ایا هاشمی نسبی یا دیگری میتواند که او را بازش نماید و تصرف مالکانه نماید
ج چنین چیزی که وقفیت ان معلوم نیست و هم چنین مالک ان معلوم نیست پس مجهول المالک
خواهد بود و حکم مجهول المالک انست که بنیابت مالک تصدق نمایند و متصدق در حین تصدق
بر خود قرار دهد که اگر مالک پیدا شد و تصدق را امضا نمود از عهده برامده باشد س زکوة را میتوان
بشخصی که قرائت و مسائل خود را اخذ نکرده باشد یا یتیم که پدر او عاری از مسائل بوده باشد داد
یا نه ج صرف زکوة در ایتام باین معنی که بولی یتیم یا قیم شرعی ان دادن که صرف یتیم نماید عیب
ندارد و اما زکوة دادن بشخصی که عالم بقرائت نماز و مسائل نبوده باشد خوب نیست بلکه مشکل است
که زکوة دهنده بریء الذمه شود س ایا کسی که معامله میکند و چیزی میخرد و میفروشد مثلا ده
تومان یکدفعه نفع او میشود ایا اخراج خمس ان وقت است یا بعد از انقضای حول است ان وقت حساب
کند هر قدر نفع کرده خمس ان را بدهد یا مهمانی و تحفه و کفارات و نذر داخل مئونه هست یا نه ج

ظاهر این است که هدیه که لایق بحال این شخص بوده باشد و صله و نذر و کفارات و مئونه تزویج و
زیارات و حج واجب در عام استطاعت کل اینها از جمله مئونه محسوب میشود پس اخراج خمس بعد از
وضع اینها همه خواهد بود س در باب ملک بایره مخروبه که مجهول المالک است ایا تصرف ان موقوف
است باذن مجتهد جامع الشرایط فتوی یا نه ج اراضی مخروبه که مجهول المالک بوده باشد از جمله انفال
است مختص است بامام زمان عجل الله تعالی فرجه و در زمان غیبت امام ع شیعیان ایشان ماذون هستند
که احیای ان نموده باشند و در صورتی که احیا نمودند احق و اولی میباشند از دیگران کسی را تسلط
نیست که از ان شخص اخذ نماید لکن انچه مذکور شد در صورتی است که ارض موات بوده و مالکی
بجهة ان نباشد یا معلوم نباشد در تصرف کردن ان محتاج باجازه از مجتهد نیست س حقیر بعضی
اوقات مبتلا میشوم بامور چند که باید باذن مجتهد باشد لزوما یا احتیاطا تا ان امور بر وفق شرع انور
انجام داده شود تا امر بگذرد مثل انکه خانه حکام یا امثال ایشان یا کسانی که میدانیم خمس و زکوة
نمیدهند نوعی میشود که میرویم خانه ایشان یا باید اجاره در خانه و فرش ایشان بدهیم از جهة تعیین
در حرمت یا شبهه با ایشان یا غیر یا خود یک ساعت بایستیم در انچه عبور و استعمال میشود اجاره قرار
بدهیم یا طعام و قهوه و غلیان و کلاب ایشان را قیمتی بنظر در اورده یا بکسی بدهیم باذن ایشان یا بی
اذن ایشان مثل اینکه بگوئیم امشب اختیار این طعام را به بنده واگذارید انها واگذارند بدهیم بفقیر
یا عامی بدهیم از بابت مظالم ایشان و انرا بگوئیم که مال تست مهمان میکنی میخوریم و او بگوید شما را
مهمان کردیم بخورید یا طعام را یا مالک ان بفروشیم و او بما بگوید بخورید وجه انرا بمظالم بفقیری بگوئیم
بدهد تا طعام بی شبهه شود یا رفیق فقیر با ما باشد بدون اطلاع مالک ان را باو بدهیم از بابت مظالم
و او قبول کند و گوید بخورید ج این سؤال مشتمل بر چند مطلب است اول انست کسی که خمس
و زکوة مال خود را نمیدهد در خانه چنین اشخاص رفتن بقصد ضیافت و غذا در خانه انها خوردن
صحیح است یا خیر جواب اصل خمس و زکوة ندادن موجب این نمیشود که حکم شود بحرمت اکل در خانه
او در صورتی که ضیافت کند نظر باینکه افعال مسلمین محمول است بر صحت احتمال دارد این ضیافت
را از نمای ان سال نموده باشد یا از مالی نموده باشد که خمس نداشته باشد یا قرض نموده باشد و این
ماکول را از ان مال قرض مهیا نموده باشد و هم چنین است حال در زکوة باین معنی که اصل ضیافت را
از مالی نموده باشد که زکوة در ان لازم نبوده باشد بلی کلام در صورتیست که کسی علم دارد باینکه
این ماکول را از مالی مهیا نموده که خمس در ان لازم بوده و قرار نداده که خمس را از وجه دیگر ادا نموده
باشد نظر بعلم باینکه تارک خمس است و هم چنین است حال در زکوة یعنی عالم است باینکه این ضیافت
از مالی است که زکوة در ان تعلق گرفته با علم بعدم اخراج زکوة ان در این صورت میگوئیم که این شخص
مهمان یا از اهل استحقاق خمس است در صورت خمس و یا اهل استحقاق زکوة است در صورت زکوة

مستحق خمس و زکوة هم نیست در صورتی که این شخص مستحق زکوة باشد اشکالی که
در این صورت متصور میشود اینست که زکوة متعلق بعامه فقراء است بادای که مکلف بزکوة بقصد زکوة
بیکی از فقرا داده باید مالک او میشود نه بعضی از فقراء در غیر این صورت تصرف در ان نمیتوانند
نمود بعد از اختصاص و تحقق اشتراک باعث از این راه است که مستحق زکوة بعنوان سرقت زکوة را
تصرف نمیتواند نمود چون از این عنوان گذشت محصل جواب اینست که دو نحو شرکت در زکوة متحقق است
یکی میان فقرا و مالک و دیگری مابین فقراء شرکت اول بعنوان اشاعه است و لهذا فقراء با عدم اذن مالک
تصرف نمیتوانند نمود اگرچه بقدر زکوة بوده باشد دوم شرکت بعنوان اشاعه نیست بلکه شرکت بطریق
بدلیت است و لهذا ایصال بقاطبه ارباب استحقاق و تسویه مابین آنها لازم نیست بنابراین میگوئیم در
صورت مفروضه ظاهر اینست که ان ماکول که از عین مال زکوی است یا از مالی که زکوة در ان بوده مهیا
شده است نسبت بمستحق زکوة جایز خواهد بود نظر بثبوت اذن از مالک یعنی معطی زکوة پس تصرف مینماید
مستحق زکوة چیزی را که مشترکست میان صاحب ضیافت و میان فقرائی که این شخص احدی از آنها است
بمقتضای جعل الهی که فرموده انما الصدقات للفقراء و المساکین شرکت در این صورت بطریق اشاعه
مابین مالک و مستحق زکوة کانه این چنین مشترکست میان دو نفر احدهما باذن دیگری در ان تصرف
مینماید از جمله گویا شده است میشود که بان مقداری که از مال زکوة در ان مال هست که ان شخص
بعنوان زکوة تصرف در ان مینماید دفع اشتغال ذمه از مالک میشود باین معنی که تدارک ان لازم نیست
لکن احتمال معاقب بودن در ترک امتثال قائم است نظر باینکه اعطای ان مال را بقصد زکوة ننموده پس
اگر در مثل صورت مفروضه یعنی صورت ضیافت هرگاه قصد امتثال داشته باشد احتمال اثم نیز مرتفع
خواهد بود و همچنین است حال در مالی که خمس در ان بوده باشد از ان مال ضیافت کند در حق
مستحقین خمس اینها در صورتی بود که این شخص مستحق خمس یا زکوة بوده باشد و اما هرگاه مستحق
خمس نبوده باشد امر در اینجا اشکل از سابق است نظر باینکه ان ماکول مهیا شده است از مال مالک و
مستحق زکوة یا مستحق خمس و اذن نسبت این شخص در تصرف در ان مال اگرچه از مالک ثابت لکن
ان کفایت نمیکند در اباحه تصرف نسبت باین شخص نظر باینکه تصرف در مال مشترک مابین شریکین
توقف دارد باذن هر دو و اذن احدهما کفایت نمیکند پس تصرف جایز نخواهد بود غایة تدبیری که در
این مقام میتوان نمود این است که این مال بسته در عرضه تلف نظر باینکه مفروض اینست که مالک تارک
خمس و زکوة است پس هرگاه متصرف در حین تصرف بر خود قرار دهد که خمس انچه را تصرف میکند
در صورت خمس ایصال بارباب استحقاق خمس نماید و در عشر این را در زکوة ایصال بارباب
استحقاق نماید در این صورت تصرف بی عیب خواهد بود نظر باینکه این احسانیست بر فقراء مطلب ثانی

است که لابی تردد بر دو حال اند احکام مینماید ماکولی حاضر مینمایند نه بعد و اکل ان چه حالت دارد
جواب میگوئیم بادای که علم بحرمت ان چیز بخصوصه حاصل نباشد بمقتضای اصالة الاباحه حکم
بعدم جواز تصرف در ان نمیتوان نمود بنا بر این بلکه تصرف ان جایز و اکل ان مباح خواهد بود و هرگاه
علم بحرمت ان حاصل باشد پس این دو قسم میشود اول انست که مالک ان مشخص بوده باشد دوم انست
که مالک ان مجهول است اول اگر استیذان

س هل یجب الزکوة فی الاعیان ام یجزی مثلها او قیمتها فی الذمة ج نعم یجب الزکوة فی العین لکن یجوز الاجتزاء بدفع القیمة او مثل تلک العین س هل علی عامل المزارعة و المساقات زکوة اذا بلغ نصیبه النصاب مطلقا و ان اختص المالک ای مالک الارض بالبذر ام یجب علیه اذا کان البذر فیهما او اختص هو به ج وجب علیه الزکوة عند تحقق النصاب فی سهمه و لو لم یکن له بذر اصلا اذ یصدق علیه انه ملک هذا المقدار من الغلة بالمزارعة فهذا یکفی فی الحکم بوجوب س هل یجب الزکوة علی مالک الارض رقبة ام نعمه و المالک لمنفعتها بالاجارة منه او بالصلح له من المالک او الحاکم بالجملة هل علی مثلث و انتم عالمون بحال الناس زکوة ام لا او لو ملک منفعتها بالوقف علیه هل علیه زکوة و المقصود ان المناط فی وجوب الزکوة ما هو ج اذا کان الزارع مالکا لمنفعة الارض سواء کان ذلک تبعا لملکیة الرقبة او لا یکفی ذلک للزکوة و لو کان بطریق العاریة بل یمکن القول بذلک و لو مع عدم المالکیة اصلا کما اذا فرض المزارعة فی الارض المغصوبة فالمناط تملک النصاب بالزرع س زکوة کیرو اکر چند حول بر ان کذشته باشد باید که هر چه سال کذشته زکوة را از کل وضع کنند یا انکه سال ثانی را بعد از ملاحظه زکوة سال اول تتمه را زکوة باید بدهند و هم چنین انچه کذشته است ج مقدار زکوة در سال اول را در سال ثانی وضع نموده و زکوة باقی را اخراج و هم چنین در سال ثالث مقدار هر دو زکوة را وضع نموده و هکذا تا بنصاب اول برسد س زید ملکی را باجاره میدهد بسی خروار دیوانی در مال الاجاره زکوة بر موجر است یا مستاجر ج ظاهر اینست که بر موجر در چنین صورت زکوة واجب نباشد س سیادت بچه چیز ثابت میشود در صورت عدم عدلین ج اگر بجهة خمس دادن باشد همین که شخص ادعای سیادت نمود و قول او مفید مظنه باشد و معارضی در حق او ثابت نباشد اکتفا بقول ان شخص مخبر در صورت مرقومه میتوان نمود س کسی زمینی خریده بمبلغ پنج تومان و زمین را باغ نموده است از جهة خرج گذران خود و قصد این را نداشته است که بعد از انکه باغ نمو نمود بفروشد و حال نمو کرده است و قیمت ان رسیده است به بیست تومان ایا خمس بر او تعلق میگیرد یا خیر ج باعتقاد حقیر مادامی که در معرض مبایعه شرعیه در نیاورده است اخراج خمس ان لازم نیست اگر چه احتیاط مقتضی تدارک است س گیرنده زکوة و رد مظالم عدالت بر او شرط است ج ظاهر اینست که عدالت شرط نیست

کتاب الصوم

س زن در ایام صوم میتواند در اب رود بدون انکه سر را داخل اب کند ج داخل شدن زن در اب در حین صوم بلی جایز است لکن احتیاط اینست که در اب نشیند احتیاط شدید در ترک جلوس است س هرگاه شخص صائم در ایام رمضان غسل ارتماسی کند عمدا یا سهوا غسل واجب باشد یا مندوب ایا در جمیع این صور غسل و صوم هر دو صحیح خواهد بود یا باطل یا بعضی صحیح و بعضی باطل یا انکه بعضی از صور حکمش با بعضی دیگر مخالف خواهد بود ج ملخص سوال بالمال راجع بچند چیز است اول صحت و فساد غسل است با تعمد ارتماس و حکم این بنا بر مشهور و حق من حرمة الارتماس للصائم بمقتضای قواعد شرعیه فساد است و فرقی بین غسل واجب و مندوب نیست بلی اگر در وقت غسل نیت غسل نکند بلکه در ان خروج قصد تحقیق غسل کند حکم بصحت غسل وجیه است و اگر در وقت کون در زیر ماء نیز نیت کند شاید حکم بصحت ان مستبعد نباشد مع لا اشکال فیه ثانی انکه تعمد ارتماس منشاء فساد صوم میشود یا نه در این خلاف عظیمی بین فقها اعلی الله مقامهم فی الجنة العلیا متحقق است جمعی از قدمای اصحاب قایل بفساد صوم و لزوم قضا و کفاره اند بعضی دعوی شهرت قدما بر این نموده اند و سید مرتضی در انتصار و سید بن زهره در غنیه بر این دعوی اجماع کرده اند و فرقی در این باب بین ارتماسی که بجهة غسل واجب یا مندوب بوده باشد یا غیر غسل نمیباشد و مشهور میان متاخرین صحت صوم و عدم لزوم قضا و کفاره است و بعضی قایل بفساد صوم و تفصیل بین قضاء و کفاره بثبوت اول و نفی ثانی میدهند و این قول را مرحوم شهید در دروس اختیار فرموده و از ابن براج نیز حکایت نموده اند و جمیع این اقوال متفق اند در ثبوت حرمت و بعضی قایل بعدم حرمت اصل ارتماس شده اند و این قول را جمعی نسبت بسید مرتضی و ابن ادریس داده اند و از علامه مرحوم در منتهی نسبت عدم کراهت را بابن ابی عقیل بعضی نقل نموده اند و بنا بر این قولین نیز قضا و کفاره منتفی است بلکه فساد غسل هم لازم نمی اید و قول ثانی اقوی است و اصل عمومات شاهد بر این است و خصوص موثق اسحق بن عمار نیز دلیل بر این است حیث قال قلت لابی عبد الله ع رجل صائم ارتمس فی الماء متعمدا علیه قضاء ذلک الیوم قال لیس علیه قضاء و لا یعودن و شیخ مرحوم در استبصار بعد از انکه میل باختیار این قول نموده فرموده است اعرف حدیثا فی ایجاب القضاء و الکفارة او ایجاب احدهما علی المرتمس فی الماء و دعوی اجماع سید مرحوم در باب ایجاب قضا و کفاره مسموع نیست بعد از انکه خود بر خلاف او رفته باشد کما عرفت قال العلامة فی التحریر الاغتماس فی الماء قال الشیخان یفسد الصوم و قال المرتضی لا یفسد و هو قوی و للشیخ قول ثانی محرم غیر مفسد و هو احسن انتهی و بهذا یعلم

[illegible] الاجماع [illegible] الخلاف عن الشیخ و دعوی اجماع سید ابن زهره بر فرض [illegible] این مقام [illegible] نمیتواند نمود لکن شبهه نیست در اینکه اتیان قضا بلکه کفاره اقرب باحتیاط و اوفق بمنهج نجات است [illegible] ارتماس [illegible] موجب فساد صوم میگردد یا نه اگر بجهة غسل بوده باشد [illegible] بطلان [illegible] ظاهر اینست که ارتماس نسیانی بی اشکال و بی خلاف مضر بصحت صوم نیست و غسل [illegible] ظاهرا بی اشکال صحیح بوده باشد

س هرگاه شخصی طلب منی کند در نهار رمضان [illegible] لما یلی الحرمة او جاهلا [illegible] مبطل صوم هست یا نه و بر فرض ابطال آیا قضا و کفاره [illegible] یا مقتضای [illegible] بر فرض وجوب کفاره آیا یک کفاره واجب است یا بیشتر

ج [illegible] متعمدا یا عالما بحرمت در نهار رمضان منشاء فساد صوم است یا نه و این خالی از این نیست یا عالم ببطلان صوم با [illegible] بوده یا نه در صورت اولی [illegible] بی اشکال [illegible] کفاره هر دو میباشد لکن در صورتی که منی خارج شود و الا صوم صحیح [illegible] است و در صورت ثانی یعنی در صورتی که جاهل بوده استمنا موجب فساد صوم [illegible] محل خلاف است جمعی قایل [illegible] قضا و کفاره [illegible] عالم و این قول را اصحاب [illegible] جمعی مثل محقق مرحوم و علامه و شهیدین مرحومین و صاحب مدارک و [illegible] بقضا تنها [illegible] و جمعی قایل بلزوم هیچ یک نشده اند و ظاهر قول ثانی است هر چند احتیاط [illegible] است [illegible] استمنا است با جهل بحرمت آن در این صورت اگر عالم نبوده [illegible] صوم [illegible] جاهل [illegible] است که مذکور شد [illegible] است [illegible] باین معنی که متذکر صوم نبوده اقدام باین فعل شنیع نموده در اینصورت قضا و کفاره [illegible] لازم نیست و صوم او صحیح است لکن اثم خواهد بود باعتبار حرمت فعل را اما بیان [illegible] در صورتی که [illegible] بالجمله [illegible] خلاف است جمعی [illegible] لکن ظاهر و از اکتفا بکفاره واحد است هر چند [illegible] احتیاط در جمع میباشد

س هرگاه کسی جاهلا بتحریم الارتماس در نهار رمضان المبارک غسل ارتماسی بعمل بیاورد آیا موجب افساد صوم خواهد بود یا نه و هرگاه شخصی در نهار رمضان [illegible] بعمل آورد [illegible] بعد غسل ارتماسی نماید غسل او صحیح است یا نه

ج حکم در مسئله [illegible] جاهل بحرمة با جهل با [illegible] فساد صوم ظاهر اینست پس قضا و کفاره بر مرتمس [illegible] جاهل بحرمة باشد لازم نیست لکن احوط اتیان قضا بلکه کفاره هم میباشد و در مسئله ثانیه اینکه هرگاه ابطال صوم بیکی از مفطرات نموده و بعد از آن غسل ارتماسی نماید ظاهر این است که غسل صحیح است چه بطلان غسل ارتماسی از صائم [illegible] استمرار تماس او بنا بر اینکه [illegible] و جمیع اخبار [illegible] که در این باب [illegible] رسیده مختص بصائم است

و شامل مفطر و ارتماسی که از او صادر شده باشد نیست و دعوی اولویه هم در این باب ممکن نیست

س در خصوص نیت صوم و منافیات بنوعی که در ای ملا زمان عالی میباشد بیان فرمایند و وقت نیت را هم بیان فرمایند چه وقت نیت کند و هم چنین غسل جنابت هرگاه در شب احتیاج شود چه وقت نیت نماید قربة یا واجب نیت کند جمیع مراتب را بیان فرمایند

ج نیت چنین میفاید که من منع خود مینمایم از اکل و شرب عادی و غیر عادی و جماع و استمنا و تعمد کذب بر خدا و رسول و ائمه علیهم السلام و تعمد بقای بر جنابت و ایصال غبار غلیظ بحلق و ارتماس و حقنه بمایع و تعمد قی و از معاودت بنوم جنبا از طلوع فجر صادق الی الغروب بجهة امتثال امر الهی جل شانه اگر چه حکم بلزوم این نحو مشکل است لکن باین نحو نیت قطعی الصحه است و وقت این نیت در همه شب است هر وقت که خواهد خوب است حفظ همه اینها ضرور نیست همین که نوشته اینها را دیده باشید همین قدر که اشاره کند امساک میکنم از این امور معهوده از اول فجر صادق الی الغروب بجهة اینکه بر من واجب است قربة الی الله کفایت میکند و غسل جنابت در شبهای ماه مبارک هر وقت از شب که نماید نیت وجوب میتواند نمود و قربة مطلقه در جمیع عبادات کفایت میکند

س در شروع نمودن روزه کفاره مراعات اول ماه اولی خواهد بود یا نه و هرگاه از اول ماه خواهد شروع کند و باعتبار ابر ماه را ندیده باشد و تشکیکی باشد و یوم الشک را روزه بگیرد و روز بعد مشغول شود و آن ماه بیست و نه روز تمام شود از ماه دیگر یک روز روزه خواهد داشت یا دو روز را و هرگاه دو روز صائم شد تتمه را بیست و هشت روز روزه خواهد گرفت یا بیست و نه روز و یوم الشک را هرگاه روز بعد از غره محسوب خواهد داشت یا آنکه بعد از یوم الشک همان ماهی که بیست و نه روز تمام شده یک ماه حساب خواهد کرد

ج این سوال مشتمل بر چند مطلب است اول آنکه در روزه مراعات اول ماه اولی خواهد بود یا نه حکم آن این است که در این باب مخیر است ما بین آنکه شهرین هلالین را روزه بگیرد با عدم انکسار یا شهرین عددین که عبارت از شصت یوم بوده باشد با انکسار هر دو یا آنکه یک ماه را هلالی اختیار کند ماه دیگر را عددی مع انکسار احدهما و اتمام ماه منکسر علی التقدیرین سی یوم لازم است و اولویة بعض بر دیگری معلوم نیست و مطلب ثانی آنکه هرگاه یوم الشک را روزه گرفت و ماه بعد از بیست و نه روز تمام شود از ماه دیگر یک روز را روزه خواهد گرفت بجهة تحقق تتابع یا دو روز جواب یک روز قطعا کفایت میکند در تحقق تتابع و دو یوم لازم نیست و بر فرض روزه گرفتن دو یوم از ماه بعد قطعا بیست و هشت روز بعد کفایت میکند و احتیاج به بیست و نه روز نیست که لغة شود صوم همان یوم الشک کفایت میکند در تحقق تتابع نظر باینکه شرعا آن روز از ماه قبل محسوب است و غره ماه شرعا یوم بعد است و بتمام شدن آن بیست و نه روز تمام میشود ماه هلالی پس صادق است یک ماه و یک روز را روزه گرفته است شرعا بنا بر این اکتفا بروزه بیست و نه یوم میتواند نمود در تحقق

[illegible] روزه بدارد [illegible] بيست و [illegible] روز
[illegible] س شخصى در روز [illegible] بعد از ظهر فراموش كرده چيزى خورده چه بايد كرد ج
[illegible] روزه او صحيح است و چيزى بر او نيست بلى
[illegible] بعد از ظهر عمدا چيزى خورده [illegible] بعد از ظهر افطار عمدا نمايد لازم است ده مسكين را اطعام نمايد
[illegible] س نيت صوم را بيان فرمايند بنحوى كه مفهوم و مشخص
شود ج [illegible] نيت كند كه من فردا روزه ميگيرم بجهة امتثال امر خداوند عالم جل
شانه [illegible] لكن روزه [illegible] اند كه چه چيز است پس ميگوئيم روزه و صوم
عبارت [illegible] اكل و شرب معتاد و غير معتاد و جماع و استمناء و ارتماس و ايصال غبار
حلق [illegible] و كذب بخداوند عالم جل شانه و كذب بجناب رسول خدا ص و ائمه ع
[illegible] معنى [illegible] اين معنى كه صوم عبارت است از اجتناب نمودن
[illegible] از طلوع فجر صادق تا [illegible] پس معنى انكه روزه ميگيرم و اجتنب قربة الى الله تع
[illegible] از طلوع فجر صادق تا غروب اشياء مذكوره را بجهة اطاعت و فرمان بردارى جناب
[illegible] تعالى [illegible] عمدا تا طلوع فجر پس ان اگرچه مستلزم بطلان صوم است لكن
[illegible] صوم [illegible] صوم عبارت است از امساك از امور مذكوره از طلوع
[illegible] صورتى كه اين امساك مقرون نيست ببقاى بجنابت عمدا تا طلوع فجر نبوده باشد پس هرگاه
[illegible] جنابت تا طلوع فجر و امساك و اجتناب از امور مذكوره نمود از فجر تا غروب اين امساك شرعا
[illegible] لكن [illegible] لازم [illegible] نيت ملتفت اين شود كه من كف نفس خود ميكنم
[illegible] اين معنى [illegible] صوم است نه معتبر در مفهوم ان و هم چنين
[illegible] لازم نيست در حين نيت ملتفت باين بشود كه من اجتناب ميكنم از
[illegible] معتبر است در شرع و صوم عبارت از اجتناب از نه چيز مذكور
[illegible] مذكور شد س التماس اينست حكايت غليان كشيدن در روز ماه مبارك
رمضان [illegible] قائل بحرمت و قائل بجواز و مستند طرفين ج مشخص است
خصوص غليان [illegible] احدى از فقها نيست بلكه مذكور دخان است پس ميگوئيم كه تصريح
[illegible] است كه قائلين بحرمت اكثر متاخرين است و قائل بجواز بعضى لكن
[illegible] و كتاب اينست * و اكثر المتاخرين الحقوا بالغبار الدخان
[illegible] يتعدى الى الحلق كبخار القدر و نحو ذلك و انكره بعضهم و هو حسن
نهى * [illegible] متاخرين است بر حرمت * قال و الحق المتاخرون بالغبار
الدخان الغليظ الذى يحصل منه اجزاء و يتعدى الى الحلق و بخار القدر و نحوهما * لكن حال اينجه بنظر

بيان ۹۷ [illegible]

حقير هست از قائلين بحرمت محقق ثانى است در حاشيه از مصنفات خود * قال فى تعليقاته على الشرايع
بعد الحكم بتحريم الغبار الذى يحصل منه اجزاء الغليظ و يتعدى الى الحلق و كذا بخار القدر و نحوه
و فى تعليقاته على الارشاد و لا يبعد الحاق الدخان الغليظ الذى ينفصل عنه اجزاء و كذا بخار القدر و نحوه
و هم چنين شهيد ثانى در مسالك * قال و الحق به بعض الاصحاب الدخان الغليظ و بخار القدر و نحوه
و هو حسن ان تحقق معهما جسم و مشى على اثرهما الفاضل الخوانسارى حقال فى تعليقاته على الروضة
بمثل ما حكينا عن المسالك * دودى كه از غالب غليان كشيدن ناشى ميشود كه دهن پر ميشود در انكه
دخان غليظ است محل تامل نيست از همين دود منفصل ميشود اجزاء بنابراين كسانى كه دخان غليظ را
مبطل صوم ميدانند لازم انها هست كه حكم كنند باينكه غليان بطريق معتاد ميان اغلب ناس مبطل صوم
بوده باشد بلى حرفى كه در اين مقام ميتوان گفت اينست كه موضوع مشخص نيست يعنى رسيدن ان بحلق
معلوم نيست لكن اين خلاف انصاف است نظر بانچه تجربه شده هرگاه كسى راه رود يا بايستد جائى كه
غبار متصاعد ميشود بعد بلغمى از دماغ يا از سينه خارج ميشود مى بينند ان بلغم مخلوط بان گرد و غبار
است پس اين دودى كه داخل دهن ميكنند خصوصا در صورتى كه دهن مملو از ان شود بى تشكيك
داخل در حلق ميشود بلكه حاجت به پرشدن دهن نيست و اين ظاهر ميشود از كسانى كه حكم فرموده
[illegible]
اند كه ايصال غبار بحلق مضر و مبطل صوم است يعنى تقييد غبار بغليظ نكرده اند مثل مرحوم شيخ مفيد
در مقنعه و مرحوم محقق در شرايع و نافع و مرحوم علامه در كتاب منتهى و تلخيص و تبصره و مرحوم
شيخ شهيد در لمعه و شيخ شهيد ثانى مرحوم اصرار و مبالغه فرموده در اينكه حاجت بتقييد بغليظ نيست
و عبارت ان مرحوم اينست * و ايصال الغبار المتعدى الى الحلق غليظا كان ام لا لمحلل كالدقيق و غيره
كالتراب و تقييد بالغليظ فى بعض العبارات و منه الدروس لا وجه له * ظهر از اين مطلب از اين
عبارات انست كه تشكيكى نيست كه ادخال دخان غليظ در حلق اشد است از ادخال مطلق غبار حكم
بمفسديه در ان مستلزم حكم بمفسديه انست بطريق اولى بلكه ميتوان ادعا نمود تفرقه ميان غبار غليظ
و دخان غليظ نميباشد در اين باب نظر باينكه انفصال اجزاى حسيه از اين دخان ظاهر است و اگر خواهد
كسى تجربه نمايد پارچه كتان بر سر نى غليان بگذارد بعد از غليان كشيدن ملاحظه ان نمايد و مرحوم
ثقه جليل فاضل شيخنا ابو الصلاح از جمله چيزهائى كه اجتناب از انرا در حق صائم واجب دانسته
وقوف در غبار متكاثف است و ظاهر الازم اين قائل افتاده كه اجتناب نمايد از پر كردن دهن از دود
غليان كما لا يخفى و اما قائلين برانكه دخان مطلقا مفسد و مضر نيست يعنى كسى كه حال در نظر هست كه
تصريح كرده بعدم ابطال اول صاحب تقبيح است و عبارت ان مرحوم اينست * الدخان لا يفطر لرواية
عمرو بن سعيد عن الصادق ع الصائم يدخن بعود او بغير ذلك فتدخل الدخنة فى حلقه قال لا باس
* بعد از ايشان صاحب مدارك است * قال و الحق المتاخرون بالغبار الدخان الغليظ الذى يحصل منه

اجزاء وتتعدى الى الحلق وبخار القدر ونحوه فهو بعيد انتهى ولك ان تقول انه ليس تصريحا بالجواز
وعدم الابطال بل استبعاد * و بعد از ايشان صاحب كفايه و ذخيره است * قال فيهما بعد حكاية الحاق
الدخان الغليظ بالغبار عن اكثر المتاخرين ماهذا لفظه وانكره بعضهم وهو حسن والمستند في الجواز
مضافا الى الاصل مارواه في التهذيب عن عمرو بن سعيد عن الرضا ع قال سالته عن الصائم يتدخن بعود
او بغير ذلك فتدخل الدخنة في حلقه قال لاباس به وقد عرفت انه مما تمسك به صاحب التنقيح في المقام
ويتوجه عليه انه ضعيف سندا او دلالة اما الاول فلان شيخ الطائفه رواه باسناده الى احمد بن الحسن
بن على بن فضال عن عمرو بن سعيد عنه ع ولم يذكر طريقه اليه في المشيخة واما في الفهرست فانه
وان ذكر طريقه اليه لكن بالاضافة الى كتاب الوضوء وكتاب الصلوة لاحمد المذكور والظاهر ان الحديث
المذكور ماخوذ من غيرهما فطريقه اليه مجهول وعلى فرض الاغماض عنه نقول ان احمد هذا ومن رواه عنه
كلاهما فطحيان ولك ان تقول انهما وان كانا كذلك لكنهما ثقتان فقد وثق الاول منهما النجاشي وشيخ
الطائفه والثاني شيخ الطائفه والمحقق في المعتبر عند ذكر الحديث الذي كلامنا فيه قال وفي عمرو قول
لكنه ثقة فالحديث موثق واما الثاني فلوضوح ان الكلام انما هو في ادخال الدخان الى الحلق لا دخوله
في الحلق من غير عمد والقدر الظاهر من السؤال في الحديث المذكور انما هو الثاني لقوله فيدخل الدخنة في
حلقه بناء على ان الظاهر منه الدخول لا من الادخال فمقصود السائل من قوله عن الرجل يتدخن بعود او
بغير ذلك فيدخل الدخنة في حلقه ان من يشتغل بهذا العمل في يوم الصوم فيدخل الدخنة في حلقه من
غير عمد وشعور هل يجوز له ذلك قال ع لاباس والى هذا المطلب اشار المحقق قدس سره في المعتبر
والعلامه رفع الله تعالى قدره في المنتهى في ذيل الحديث المذكور وهو قوله وسالته عن الصائم يدخل
الغبار في حلقه قال لاباس قال المحقق بعد الحكم بان الغبار مفسد للصوم ماهذا لفظه ورواية عمرو
بن سعيد غير منافية لذلك لانا نقول بموجبها لانا لا نوجب عليه قضاء ولا كفارة بدخول الغبار في حلقه
وانما نوجب بادخال حلقه قصدا واختيارا وفي المنتهى انا نقول بموجبها اذ المفطر عندنا ادخال الغبار عمدا
الى الفم لا دخوله مطلقا وقال شيخنا المحدث الحر العاملي في الوسائل بعد ان اورد الحديث هذا محمول على
الغبار والدخان غير الغليظين او على عدم التعمد او عدم امكان التحرز ولا اشعار فيه بتعمد الادخال
بل ظاهره عدم التعمد وهو كما افاد بل ربما يمكن منه الاستدلال على لزوم الاجتناب بناء على انه ربما
يظهر من السائل انه اعتقد حرمة ادخال الدخان في الحلق متعمدا وانما يكون سؤاله للاشتغال بذلك
الشغل مع انه قد يدخل الدخنة في حلقه من غير اختيار وقرره ع عليه وتقريرهم كافعالهم واقوالهم حجة
فتم **تنبيه** اعلم ان عمرو بن سعيد عده شيخ الطائفه في رجاله من اصحاب مولينا الرضا ع وقد روى هذا
الحديث عنه ع فما في التنقيح من نسبته الى مولينا الصادق ع ينبغي ان يكون من طغيان القلم والله تعالى
العاصم من الخطاء والزلل واما الاصل فيمكن ان يقال ان التمسك به هنا في غير محله بل المقام مقام التمسك

بقاعدة الاشتغال بناء على الجهل بحقيقة الصوم في الشريعة بناء على انه كما يكون يعتبر فيه الامساك عن
الغبار والاحتقان بالمايع وغيرهما يمكن ان يكون المعتبر فيه الاجتناب عن ايصال الدخان الى الحلق
وثبوت التكليف بالاتيان بالصوم من الامور الضرورية وتحقق المكلف به مع عدم الاجتناب عنه غير
معلوم فلابد من الاجتناب عنه ويظهر من شيخنا المفيد قدس الله تعالى روحه السعيد في المقنعه وشيخ
الطائفه الافتاء بمضمونه قال في المقنعه ويجتنب الصائم الرايحة الغليظه والغبرة التي تصل الى الحلق فان
ذلك نقض في الصيام قال ويشم الطيب كله الا المسك والزعفران فانهما يصلان الى الحلق ولا يخفى عليك
ان الظاهر من هذا الكلام المنع عن كل ما يصل الى الحلق ولو كان مثل الدخان بل الامر فيه اشد من شم المسك
والزعفران كما لا يخفى وفي النهاية قال واما الذي يفسد الصيام مما يجب فيه القضاء والكفارة فهو الاكل
والشرب الى ان قال وشم الرايحة الغليظة التي تصل الى الحلق فتم ان الحكم بلزوم الاجتناب عن الشم
المذكور يستدعي الحكم بلزوم الاجتناب عن الدخان الغليظ بطريق اولى والثاني ان مقتضاه ان ادخال
مطلق الغبار في الحلق يكون مفسدا ولو لم يكن غليظا فالافساد بالدخان الغليظ بطريق اولى كما قدمنا
وايضا نقول ان التتبع في الاخبار الواردة عن سادات الاخيار الاهتمام زيادة في الصوم والاجتناب فيه عن
مطلق ما يدخل في الحلق ففي الصحيح المروي في التهذيب عن الحلبي عن ابي عبد الله ع انه سئل عن
الرجل يكتحل وهو صائم فقال لا اني اخوف ان يدخل راسه والمقصود ابراز الاشكال في المسئلة وانها ليست
من المسائل التي يمكن الجرءة فيها بالفتوى بالجواز لا ان الاستدلال المذكور ليس مما يمكن المناقشة فيه
بل يمكن ان يقال بمقتضى الانصاف ان الحكم بعدم الجواز فيه اسهل من الجواز فينبغي فيه الاحتياط لكونه
اقرب الى سبيل النجاة واوفق بطريق السداد ومما يدل في قوة هذا المطلب الصحيح المروي في التهذيب
عن محمد بن مسلم عن احدهما ع انه سئل عن المراة تكتحل وهي صائمة فقال اذا لم يكن كحلا تجد له طعما في
حلقه فلا باس وغيرهما وجه التقوية ظاهر اذ المستفاد منهما ومن امثالهما منع ايصال اي شيء كان في
الحلق س ضعيفه شب جنب شد از شبهاى ماه مبارك رمضان و قبل از صبح لكه خونى بقدر قروش
ديد چون نزديك بوعده حيض او بود يقينش حاصل شد كه حايض شده ترك غسل جنابت نموده تا انكه
صبح شد روزش معلوم شد كه حيض نبوده ولكن روزه را نخورده بود ايا روزه اش صحيح است
يا نه وعلى فرض البطلان قضا لازم يا كفاره هم دارد ج البته روزه را روزه بگيرد و غسل كند
وقضاى همان روز را قربة الى الله بگيرد ظاهر اينست كفاره لازم نباشد س هر گاه در صوم مظنه
ضرر بوده باشد مثل اينكه موجب بطوء مرض شود چنانكه هر گاه مرض ثقل شد بدى محتاج باحتقان
از مايع بوده و مفروض انكه در شب اماله مكرر شده و هنوز اثار ثقل در روز باقى باشد با انكه
از صبح تا ظهر ظهورى نداشت و بعد از ظهر تب حادث شد وقشعريره و درد حدقهاى چشم الى غير
ذلك من الامارات و بر فرض جواز اكل و افطار ايا موقوف باذن حاكم شرع است ج همين كه مظنه

ولابد من الاجتناب تحصيلا للامتثال ويمكن الاستدلال لوجوب الاجتناب عن ذلك مضافا الى ما ذكر بما رواه شيخ
الطائفه في التهذيب عن سليمان بن داود المروزي قال سمعته يقول اذا تمضمض الصائم في شهر رمضان او استنشق
متعمدا او شم رائحة غليظة او كنس بيتا فدخل في انفه وحلقه غبار فعليه صوم شهرين متتابعين فان ذلك له مفطر
مثل الاكل والشرب والنكاح وجه الاستدلال من وجهين الاول مدلوله ان شم الرائحة الغليظة يكون مفطرا

والموثق كالصحيح المروي
في الكافي عن سماعة بن
مهران قال سألته عن الكحل
للصائم فقال اذا كان كحلا
ليس فيه مسك وليس له
طعم في الحلق فلا باس

ضرر باشد در صوم افطار جایز بلکه متعین است وهم چنین است حال در تاخیر اما الی اللیل اگر تاخیر
موجب مظنه ضرر باشد البته تاخیر ننماید س هرگاه طفلی غیر ملتحی را در روز روزه بیند و باعث
لذت نفس گردد نه اینکه منظورش خلاف شرع باشد ایا روزه اش صحیح است یا باطل ج درصورت
مسطوره اگرچه روزه باطل نیست لکن اجتناب از امثال این امور مهما امکن از مقتضای قوة ایمان است
اگرچه در غیر صوم باشد س عبارت زاد المعاد اینکه از جمله سنتهای موکده که حضرت رسول
ص بران مواظبت نمود تا از دنیا رفت روزه سه روز در هر ماهست وان موافق مشهور پنجشنبه اول
ماه و پنجشنبه اخر ماه و چهارشنبه اول از دهه میان ماهست ایا رای قبله گاهی چنین است ج بلی
چنین است استحباب صوم سه روز از هر ماهی محل تشکیک نیست لکن اول پنجشنبه از عشر اول و اول
چهارشنبه از عشر وسط پس هرگاه دو پنجشنبه در عشر اول اتفاق افتاد مثل اینکه روز چهارشنبه
یا روز پنجشنبه اول ماه باشد پنجشنبه اول را روزه بگیرد و هم چنین هرگاه دو چهارشنبه در عشر
اوسط اتفاق افتاد چهارشنبه اول را روزه بگیرد و اما پنجشنبه عشر اخر پنجشنبه اخر را اختیار نماید
هرگاه پنجشنبه متعدد بوده باشد س زید جاهل بمسئله بوده و نمیدانست که استمنا در ماه مبارک
رمضان حرام و مفطر است و باین اعتقاد بجا اورد در ماه مبارک رمضان و بعد از ان چنین فهمید
من دون تقلید شخصی که استمنا در ماه مبارک رمضان حرامست و موجب یک کفاره دون قضا و قبل از
بجا اوردن کفاره و اختیار یکی از خصال و بنا بران اجیر شد باین نحو که با شخصی قرار داد کردند که
روزه نیابة عن شخص بگیرد و وجه اجاره ان را تعیین کردند ولکن صیغه نخواندند و روزه را گرفت
در سعه وقت و هر قدر که روزه گرفت ان شخص پول داد با و بحساب قرار دادی که کرده است با
او ایا این اجاره صحیح و منعقد است و روزه صحیح است و این شخص بری الذمه است از ان پولی
که گرفته است یا خیر بر تقدیر فساد اجاره یا روزه و اشتغال ذمه ان ایا میتواند ان شخص وصی که
پول را باین داده که روزه بگیرد الحال از بابت رد مظالم بپای ان حساب کند با وجود انکه هیچ یک
نمیدانند مقدار اثرا بالفعل یا خیر و ایضا بفرمایند که کفاره اسقاط جمع است یا خیر ج ظاهر اینست
درصورت جهل بعدم جواز استمنا در روز ماه مبارک رمضان چنین عمل موجب بطلان صوم و لزوم
قضا است و ظاهر اینست که حکم بلزوم کفاره درصورت مفروضه نمیتوان نمود لکن احتیاط مقتضی عدم
اخلال بکفاره است و اما صحت صوم اجاره پس هرگاه درصورت عدم تمکن از صیغه عربی باین
نحو از مابین طرفین شده باشد که خود را باجاره دادم بتو که ده روز صائم شوم از جانب فلان
شخص موصی شما بفلان مبلغ تا بیست یوم مثلا و وصی گفته باشد باین نحو قبول کردم این کفایت میکند
در تحقق اجاره یا اگر باین نحو مذکور کرده باشد ان شخص گفته باشد ده یوم روزه میگیرم از جانب
فلان شخص بفلان مبلغ این شخص گفته باشد خوب است ظاهر اینست این قدر کفایت کند در صحت

و لزوم عمل و اما هرگاه از قرار مسطور بعمل نیامده پس هرگاه این شخص عمل را تبرعا بعمل اورده
بجهة میت و شخص وصی وجه تبرع داده باشد یا وابن هم بی عیب است و هرگاه تبرعا بعمل نیاورده
باشد و قصد وجوب دران نموده باشد با انکه مقتضی وجوب متحقق نبوده باشد بعد از این حکم بصحت
عمل در چنین صورت مشکل است مخلص از این باین نحو میشود که حال معادل وجه شخص وصی
از بابت رد مظالم یا از بابت وجوه بر بدهد باین شخص و او رد نماید بوصی از بابت وجه سابق مقدار
صوم را میتوان مشخص کرد که یک ماه بوده یا دو ماه یا زیاده بعد از ان شخص وصی بدهد بطریق
اجاره شرعیه باو یا باید بکری که صوم بعمل اورد و چون که مذکور شد که حکم بلزوم کفاره درصورت
جهل بحرمت استمنا نمیتوان نمود لهذا حاجت نیست که کفاره جمع است یا افراد اگرچه رعایت احتیاط
مقتضی اتیان بکفاره جمع است لکن ظاهر عدم لزوم است س شخصی در اوایل بلوغ جاهل بمسئله
بوده در شب ماه رمضان جنب میشد در شب غسل نمی کرد صبر مینمود تا صبح شود بعد از ان غسل
میکرد در ایام متعدده این عمل از او صادر شد چه حکم دارد ایا تکلیف او همان قضای فقط است
یا قضا و کفاره بر تقدیر قضا یا کفاره ایا یک کفاره باید بدهد یا بجهة هر روزی کفاره باید بدهد چنانچه
باید اطعام مساکین نماید ایا در یک مجلس باید اطعام شصت مسکین نماید یا در مجالس متعدده نیز
جایز است و اما اصل اطعام شرطست یا قیمت ان را نیز میتوان داد بر تقدیر جواز قیمت و تفرق مجالس میتوان
قیمت را بیک نفر داد یا نه و یک نفر را میتوان شصت مرتبه اطعام کرد یا نه و اول واجب در اطعام چه چیز است
ج قضای ان روزه ها واجب است و اما کفاره با جهل چنانچه مفروض است ظاهر اینست که واجب
نبوده باشد لکن احتیاط مقتضی رعایت کفاره است بعدد روزهائی که غسل را تاخیر نموده تا صبح ان
روز با تمکن از غسل و اما معتبر در اطعام پس انست که باید عدد مطعم علیه شصت نفر باشد خواه
در مجلس واحد بوده باشد یا مجالس متعدده پس اطعام یک نفر در شصت دفعه یا سی نفر در دو دفعه
کفایت نمیکند و اما سوای از اطعام قیمت پس اگر مراد اینست که پول نقد میتواند بفقیر بدهد ظاهر اینست
که جایز نباشد بلکه لازم است نان یا طعام یا گندم و هکذا اقل واجب در اطعام یک مد است که ربع من
تبریز است و بنجاه بوزن شاه که عبارت از سنگ شانزده عباسی بوده باشد بقدر شش مثقال و کسری
علاوه از مد است که ربع من تبریز است ولکن احتیاط در دو مد است و اما هرگاه اطعام را اختیار نماید
پس واجب همان قدر است که سیر شود و هو العالم س شخصی در ماه مبارک رمضان شب بقصد
خوردن سحر برخواسته بتصور اینکه شب باقی است تفحص و تجسس نکرده اکل و شرب نموده با انکه وقت
را نشناخته تا تفحص نماید در اثنای اکل صوت دو سه موذن شنید بعد تفحص نموده چیزی معلوم او
نشد که صبح طالع است یا نه در اشتباه باقی مانده که شب باقیست یا صبح طالع یا معلوم که صبح بوده است
دو سه سال هم گذشته قضای ماه مبارک را بجا نیاورده ایا کفاره هم در این صورت لازم است یا هیچ

کدام لازم نیست ج در صورتی که بعد از استماع اذان تفحص نمود صبح بودن متفحص او نشد
در چنین صورت ظاهر اینست که قضا و کفاره هیچ یک لازم نبوده باشد بلی هرگاه متفحص شود که اکل
بعد از فجر واقع شده و این شخص در حین اکل معتقد بقای لیل بوده در چنین صورت قضای صوم ان
روز لازم است بخبر یا بعدم تفحص ظاهر اینست که کفاره که عبارت از یک مد گندم میباشد لازم است
و احتیاط مقتضی رعایت دو مد است س چه میفرمایند در نوم اول و ثانی و ثالث از برای صائم
در حال جنابت از قضا و کفاره حکم انرا بیان فرمایند ج شخصی که جنب شد و با جنابت خوابید
این بر چند قسم میشود اول انست که خوابید با نیت عدم غسل قبل از طلوع فجر و بیدار نشد تا طلوع
فجر در این صورت صوم باطل و قضا و کفاره هر دو لازم دوم انست که خوابید من غیر نیة للغسل یعنی
غافل از نیت غسل و عدم غسل نه نیت غسل کردن و نه نیت غسل نکردن هیچ یک نداشت و لکن
خوابید بهمین حال بیدار نشد تا طلوع فجر در اینصورت حکم بلزوم کفاره بلکه بلزوم قضا نیز مشکل است لکن
احوط رعایت قضا بلکه اتیان بکفاره است سیم انست که خوابید با نیت غسل و عادت او این بود که بیدار
شود لکن اتفاق افتاد بیدار نشد مگر بعد از طلوع فجر در اینصورت روزه او صحیح خواهد بود چهارم
مثل سیم است یعنی خوابید با عزم غسل و بیدار شد و اتیان بغسل نکرده خوابید این نوم ثانیه است
در حق او و چنین اعتقاد داشت که بیدار خواهد شد لکن بیدار نشد در اینصورت اگرچه ظاهر
اینست که اصل خواب او در صورت مسطوره جایز بوده یعنی معصیتی بجهة این خواب در حق او
نخواهد بود لکن قضای صوم واجب خواهد بود پنجم انست که از خواب دوم بیدار شد و مع ذلک قبل
از اتیان بغسل خوابید این خواب سیم است در حق او و معتقد این بود که بیدار خواهد شد لکن بیدار
نشد مگر بعد از انفجار فجر در این صورت ظاهر اینست که قضا و کفاره هر دو در حق او واجب باشد
مخفی نماند انچه مذکور شد در خواب اول و ثانی در صورتی بود که معتقد این باشد که بیدار شود و
اما هرگاه معتقد این بوده باشد که بیدار نخواهد شد و مایوس از بیدار شدن بوده باشد در این
صورت حکم کسی است که متعمد باقی باشد بجنابت پس قضا و کفاره هر دو واجب خواهد بود کلامی
که در این مقام هست اینست این حکمی که از برای جنب مذکور شد ثابت است در حق هر جنب حتی
جنابتی که با احتلام بوده باشد یا غیر میگوئیم تشکیکی در عموم نیست در جمیع انچه مذکور شد مگر خواب
اول که در حق محتلم ممکن است که حکم شود در ان بثبوت قضا چنانچه در خواب ثانی است نظر بحدیث
صحیح مروی در کافی * عن الحلبی عن ابی عبد الله عم انه قال فی رجل احتلم اول اللیل او اصاب من
اهله ثم نام متعمدا فی شهر رمضان حتی اصبح قال یتم صومه ذلک ثم یقضیه اذا افطر من شهر رمضان و
یستغفر ربه و مقتضاه لزوم قضا صوم ذلک الیوم و لو فی النوم الاول و التقیید ثبت فی غیر الاحتلام
للصحیح المروی فی ب... عن معویة بن عمار قال قلت لابی عبد الله عم الرجل یجنب فی اول اللیل ثم ینام

حتی یصبح فی شهر رمضان قال لیس علیه شیء قلت فانه استیقظ ثم نام حتی اصبح قال فلیقض ذلک الیوم عقوبة
ان سیاقه فی غیر الاحتلام فعلی هذا لو نام بعد الاحتلام و لم یستیقظ الا بعد الانفجار ینبغی علیه التدارک
بقضاء صوم ذلک النهار * مخفی نماند کسی توهم نکند در مواضعی که قضاء صوم لازم است یا کفاره
یا با عدم ان اکل یا شرب مثلا در ان روز در حق او جایز بوده باشد قطعا چنین نیست در حق او لازم
است در این روز مثل سایر روزها از ان و قضای صوم هم بعد از انقضای شهر لازم خواهد بود
س حکم مضمضه در ماه مبارک رمضان بیان فرمایند ج مضمضه در روز ماه مبارک
رمضان متصور بچند قسم میشود اول انست مضمضه میکند که مطلقا اب از حلق او که مخرج خای معجمه
است تجاوز نمیکند در این صورت مطلقا حرجی و قضائی بران نیست دوم انست که مضمضه میکند و
متعمدا اب را فرو میدهد در این صورت بی تشکیک قضا و کفاره هر دو لازم است سیم انست که مضمضه
میکند و اب از حلق او تجاوز میکند لکن بی اختیار و این مضمضه بجهة تبرید و رفع عطش باشد
یا بجهة پاک کردن دهن باشد یا عبث باشد در اینصورت اگرچه اثمی در ان نیست لکن قضای ان
روز لازم است چهارم انست که این مضمضه جهة وضوی مستحب بوده باشد خواه وضوء بجهة نماز
نافله بوده باشد یا بجهة تلاوت قران یا بجهة بودن بطهارت و بی اختیار اب از حلق او پائین رفت این
قسم هم مثل قسم سیم است قضای صوم ان روز لازم است پنجم انست که مضمضه بجهة وضوء نماز واجبی
بوده باشد خواه نماز فریضه ادائی بوده باشد یا قضائی و در اثنای مضمضه اب بی اختیار بحلق او فرو
رفت در اینصورت قضای صوم ان روز واجب نیست و ظاهر اینست وضو بجهة هر نماز واجب
چنین باشد اگرچه نماز از غیر بوده باشد یا صلوة منذوره بوده باشد س هرگاه صائم نظر کند
باجنبیه و غیرها این نظر کردن باعث انزال شود قضا و کفاره بران لازم هست یا نه ج این مسئله
متصور بچند صورت میشود وجوب قضا و کفاره در بعضی از صور محل تامل نیست و در بعضی
محل تامل است تفصیل مقام مقتضی اینست که گفته شود صورت اولی از صور مسئله انست که کسی
عادت او این بود که هرگاه نظر میکرد بزن مثلا باعث انزال او میشد و مع ذلک در حال صوم شهر رمضان
نظر کرد و در حین نظر کردن قصد انزال هم داشت در اینصورت قضا و کفاره هر دو لازم است فرقی
در این مقام از حیثیت لزوم قضا و کفاره ما بین انکه نظر بحلال باشد یا حرام نمیباشد بلی در صورتی که
نظر بحرام باشد نعوذ بالله تعم معصیت ان اکثر و عقوبت ان اشد خواهد بود دوم انست که معتاد بود که
نظر کردن موجب انزال میشد و در روز ماه مبارک رمضان نظر کرد و لکن در حین نظر کردن قصد
انزال نداشت و نظر کرد و انزال شد و دور نیست در اینصورت نیز قضا و کفاره هر دو لازم باشد در
صورتی که نظر کردن باختیار و اراده او بوده باشد بلکه نظر بفرض اعتبار ممکن است که گفته شود
این بالمال منفک از قصد بانزال نشود پس قضا و کفاره هر دو لازم خواهد بود سیم مثل ثانی است یعنی

معتاد نبود که هر وقت تخییل میکرد انزال میشد و در صوم ماه رمضان نظر کرد و انزال شد لکن نظر کردن باختیار او نبود چنین اتفاق افتاد نظر او بزوجه افتاد و انزال شد ظاهر اینست در این صورت قضا و کفاره هیچ یک لازم نباشد خواه ضعیفه حلال او باشد یا حرام چهارم آنست که معتاد در نظر انزال نبود لکن در نظر کردن قصد انزال کرد یعنی نظر کرد بجهة انزال شدن و نظر کرد و انزال هم شد در اینصورت هم ظاهر اینست که قضا و کفاره هر دو لازم باشد ظاهر اینست که تفرقه مابین حلال و حرام هم نبوده باشد پنجم آنست که نظر کرد در صورتی که معتاد در انزال نبود و قصد انزال هم نداشت لکن اتفاق افتاد انزال شد ظاهر اینست در این صورت قضا و کفاره هیچ یک لازم نبوده باشد ششم آنست که نظر کرد بنا بر نیت نظر کردن انزال بود یعنی نظر کرد که انزال بجهة او بشود و لکن انزال نشد در این صورت محل اشکال است نظر باینکه بعضی مستند شدند این عبارت ازین است که نیت منافی و مخالف با نیت صوم نداشته باشد و معلوم است که صوم عبارت است از امساک از اشیاء معهوده از طلوع فجر صادق تا غروب از جمله کف نفس است از جنب شدن مثلا مفروض اینست که این شخص قصد جنب شدن در بعضی از اجزای ماه رمضان نموده و مشخص است کف نفس از جنب شدن مستلزم نیت عدم جنابت است پس این نیت در صورت مفروضه منتقض شد بنیت جنب شدن پس استدامه نیت منتفی شد بنا براین باید قضای صوم لازم باشد مثل اینکه کسی در صوم ماه مبارک رمضان قصد اکل نمود و لکن اکل بعمل نیاورده محلا از غایت احتیاط در مثل این صورت اتیان بقضا است لکن کفاره ضرور نیست اگر چه احتیاط در غایت کفاره نیز هست و چون که کلام منجر شد باینکه نیت افطار با مفطر هست یا نه مناسب این است که اشاره بشود بخلاف در مسئله پس میگوییم علما اختلاف کرده اند درین مسئله به قول اول انست که قضا و کفاره هر دو لازم است و این قول ظاهر میشود از کلام ابی الصلاح * قال فی الکافی ان تعمد الاکل و الشرب الی ان قال او عزم علی ذلک فسد صومه و لزمه القضاء بصیام یوم و الکفارة عن کل یوم بعتق رقبة و صیام شهرین متتابعین او اطعام ستین مسکینا دوم مقابل قول اول است یعنی قصد بعمل مفطر موجب بطلان صوم نیست * فلا یجب علیه القضاء و الکفارة * این قول شیخ طوسی است * قال فی الخلاف اذا نوی فی اثناء النهار انه قد ترک الصوم او عزم علی ان یفعل ما ینافی الصوم لم یبطل صومه الی ان قال دلیلنا ان نواقض الصوم قد نص لنا علیها و لم یذکروا فی جملتها هذه النیة فمن جعلها من جملة ذلک کان علیه الدلالة * قول سوم تفصیل است مابین قضا و کفاره باین نحو که قضای صوم لازم و واجب لکن کفاره واجب نیست احتیاط شد باید در غایت این قول است مخفی نماند آنچه مذکور شد در نظر کردن بزن جاری است در گوش دادن بکلام زن پس این نیز منقسم بشش قسم میشود اول اینکه کسی معتاد بود بر اینکه هر گاه استماع صوت ضعیفه اجنبیه مشخصه را نماید این باعث انزال او میشود و مع ذلک استماع نمود بانیت انزال باین معنی که استماع صوت این ضعیفه را بجهة انزال شدن نمود

و انزال هم شد در چنین صورت قضا و کفاره هر دو لازم خواهد بود بلکه احتمال کفاره جمع در حق او ثابت است نظر باینکه ثابت است در حق چنین شخصی حرمت استماع صوت اجنبیه مشخصه در صورت مسطوره در غیر حالت صوم پس ارتکاب چنین چیزی در حال صوم افطار بمحرم خواهد بود دوم آنست که استماع صوت اجنبیه نمود با علم باینکه معتاد او این است که مذکور شد لکن قصد انزال نداشت اما نظر باعتیاد انزال شد بنا بر این فرق مابین این صورت و صورت اولی آنست که داعی بر استماع در صورت اولی میل بانزال بود و در صورت ثانیه عکس اینست یعنی باعث انزال استماع صوت بوده ظاهر اینست در صورت ثانیه نیز قضا و کفاره هر دو لازم باشد سیم آنست که قصد هر دو نمود یعنی مطلوب او هم استماع صوت ضعیفه اجنبیه و هم طلب انزال بود مشخص است حکم بلزوم قضا و کفاره در دو صورت اولی مستلزم حکم بلزوم اینهاست در اینصورت نیز قضا و کفاره هر دو لازم خواهد بود چهارم آنست که باستماع صوت زن معتاد بانزال نبود و استماع نمود لکن اتفاق افتاد انزال شد در این صورت ظاهر اینست که قضا و کفاره هیچ یک لازم نباشد و دور نیست که کلام شیخ طوسی در مبسوط محمول باین صورت بوده باشد * قال و متی نظر الی ما لا یحل النظر الیه بشهوة فامنی فعلیه القضاء فان کان نظره الی ما یحل فامنی فلم یکن علیه شیء فان اصغی او یسمع الی حدیث فامنی لم یکن علیه شیء پنجم آنست که باستماع معتاد بانزال نبود لکن قصد انزال در استماع نمود و تکرر استماع نمود تا انزال شد در اینصورت ظاهر اینست که قضا و کفاره هر دو لازم باشد ششم آنست که قصد انزال باستماع صوت نمود یعنی داعی بر استماع صوت انزال بود و باین نیت استماع صوت نمود لکن انزال نشد خواه معتاد بانزال بوده باشد یا نه حکم در این صورت راجع میشود بر اینکه نیت افطار موجب افطار میشود یا نه کلام در این مذکور شد مخفی نماند که حکم تقبیل بزن و ملامسه با زنان یعنی دست با عضو دیگر بیدن زنان مالیدن از آنچه مذکور شد ظاهر میشود یعنی اقسام مذکوره در اینها نیز جاری است در صورت اعتیاد بانزال و نیت انزال و تحقق انزال قضا و کفاره هر دو لازم است و نعوذ بالله در صورتی که نسبت بغیر حلال خود بوده باشد احتمال کفارهٔ جمع قائم است و در صورتی که هر یک از اینها را بعمل آورد و قصد انزال نداشته باشد و لکن اتفاق افتاد انزال شد در صورت عدم اعتیاد ظاهر اینست که قضا و کفاره نباشد و اما در صورت اعتیاد و علم باعتیاد و تحقق انزال ظاهر اینست که هر دو لازم باشد و در صورت نیت انزال و عدم تحقق آن پس کلام راجع میشود که نیت افطار مبطل هست یا نه حکم آن مذکور شد و همچنین حال تخییل جماع در حالت صوم آن نیز از آنچه مذکور شد ظاهر میشود که در صورت نیت انزال و تحقق انزال قضا و کفاره هر دو لازم میشود و در صورت تحقق انزال و عدم قصد بان و عدم اعتیاد بانزال ظاهر اینست که هیچ یک لازم نبوده باشد و در صورت اعتیاد بانزال باین معنی که میداند از حال خود که هر وقت تخییل چنین چیزی کند انزال خواهد شد با وجود آن در حالت صوم تخییل نمود و انزال شد

ظاهر اینست که قضا و کفاره هردو لازم باشد و در صورت نیت انزال و عدم تحقق ان در جمیع صور حکم ان راجع میشود باینکه نیت مفطر مبطل صوم هست یا نه مذکور شد و هم چنین است حال در صورت تخیل صورت ضعیفه مثلا حکم ان نیز از انچه مذکور شد ظاهر میشود مخفی نماند انچه مذکور شد حکم دست مالیدن باعضو دیگر مرد بود ببدن زن و هم چنین است حال در مس زن بدن مرد را خواه حلال مرد بوده باشد یا نعوذ بالله زن اجنبیه پس هرگاه زن دست خود را یا موضع دیگر از بدن خود را مالید ببدن مرد مثل اینکه ران مرد را مالید یا اینکه الت مرد را مالید پس اگر چنین چیزی بخواهش مرد بوده باشد و مقصود از این میل و رغبت بانزال بوده باشد و انزال هم متحقق شود قضا و کفاره هردو لازم خواهد بود و اما هرگاه قصد انزال نداشته باشد و لکن اصل مالیدن زن الت مرد را یا ران مرد را بخواهش مرد بوده باشد پس اگر عادت او باین نحو مستقر شده باشد که هر وقت چنین امری میشد انزال میشد و چنین هم میدانست نظر بعادت مستمره انزال هم خواهد شد و انزال هم شد در این صورت نیز قضا و کفاره لازم خواهد بود و اما هرگاه قصد انزال را نداشت و معتاد هم نبود بانزال در چنین صورت بی اختیار و بی قصد انزال شد ظاهر اینست که قضا و کفاره هیچ یک لازم نبوده باشد لکن غالب این است که انزال مسبوق بنعوظ است و علامت انزال قبل از انزال ظاهر میشود در چنین صورت بر مکلف صائم لازم است که رفع سبب نماید یعنی ممانعت زن نماید از مس و از انچه مذکور شد که موجب قضا و کفاره میشود نعوذ بالله اگر غیر حلال بوده باشد مثل زن اجنبیه یا پسر امرد احتمال کفاره جمع قائم است و از این قبیل است کلام در مالیدن دلاک که تعبیر از ان بمشت و مال میکنند تفصیل ان نیز از انچه مذکور شد ظاهر میشود

س بیان فرمایند که مساحقه مفسد صوم هست یا نه و الت مصنوعی که در فرج داخل کنند مفسد است یا نه

ج تحقیق حال در جواب از این سوال مقتضی ایراد کلام است در چند مطلب اول در حقیقت و معنی مساحقه است میگوئیم مساحقه از سحق بفتح سین مهمله و مراد از سحق در این مقام دلک زن است فرج خود را بفرج زن دیگر* قال فی البحر السحق هو دلک فرج المرءة بفرج اخری* ظاهر اینست محض سائیدن و مالیدن فرج بفرج نباشد بلکه اندک زدن و کوبیدن در ان هست* مطلب ثانی در حکم این است میگوئیم تشکیکی در حرمت ان نیست بلکه از معاصی کبیره است احادیث در مذمت ان مستفیض است و از اخبار ظاهر میشود که در زمان حضرت لوط لواط و مساحقه حادث شد بتعلیم شیطان شیطان متشکل بشکل پسر امرد شد لواط را تعلیم رجال نمود و لاقیس دختر شیطان سحق را تعلیم زنان نمود* روی ثقة الاسلام عن یعقوب بن جعفر قال سال رجل ابا عبد الله ع او ابا ابرهیم ع عن المراءة تساحق المراءة و کان متکئا فجلس فقم ملعونة ملعونة الراکبة و المرکوبة و ملعونة حتی یخرج من اثوابها الراکبة و المرکوبة فان الله عز و جل و الملائکة و اولیائه یلعنوهما انا و من بقی فی اصلاب الرجال و ارحام النساء فهو و الله الزناء الاکبر لا و الله ما لهن توبة قاتل الله لاقیس بنت ابلیس ماذا جاءت* حاصل ظاهر معنی حدیث این است که کسی

سوال کرد از حضرت امام جعفر ع یا از حضرت امام موسی کاظم ع از حال زنی که مساحقه میکرد با زن دیگر امام تکیه کرده بود از تغییر است نشست فرمود چنین زنی ملعون است ملعون است هم زنی که در فوق است و هم زنی که در تحت است و هر دو ملعونند تا انکه خارج شوند از ثوب خود و دور نیست خروج از ثوب کنایه بوده باشد از ترک این عمل یعنی چنین زنان ملعونه میباشند مگر انکه ترک این عمل نمایند چنین زنی که فاعل چنین عمل است خداوند عالم جل شانه او را لعنت میفرماید و هم چنین ملائکه و همه اولیاء الله او را لعنت میکنند و هم چنین من و هر کس که در صلب پدران و رحم مادران هست او را لعنت میکنیم پس قسم بخداوند جلیل که این عمل که سحق بوده باشد زنای اکبر است قسم بخدا از زنانی که فاعل چنین عمل هستند توبه در حق ایشان نیست خداوند عالم بکشد لاقیس دختر شیطان را که این چه عمل بود که تعلیم زنان نمود مطلب سیم در اینست که چنین عملی نعوذ بالله تعم هرگاه در حال صوم ماه مبارک واقع شود موجب بطلان صوم است یا نه جواب ان این است که هرگاه این عمل را بقصد انزال نمایند و انزال هم متحقق شود البته موجب بطلان صوم و باعث قضا و کفاره هردو هست بلکه لازم کفاره جمع است و اما هرگاه قصد انزال نداشته باشد و انزال هم نشود ظاهر اینست که موجب قضا و کفاره هیچ یک نباشد و اما هرگاه قصد انزال داشت و لکن انزال نشود این راجع باین میشود که نیت مفطر مبطل است یا نه دور نیست که مبطل بوده باشد در چنین صورت قضا لازم است اما کفاره پس لازم نخواهد بود لکن احوط رعایت کفاره بلکه کفاره جمع است مخفی نماند حکم انزال که موجب قضا و کفاره هردو میشود در صورتی است که منی از خود ضعیفه بوده باشد و اما هرگاه منی خارج از ضعیفه از زوج ضعیفه باشد و ادخال در بطن ضعیفه دیگر کند در این صورت اگر چه فعل از معاصی کبیره است لکن ظاهر اینست که هرگاه نیت ضعیفه همین بوده باشد در چنین صورت حکم ببطلان صوم نتوان نمود* و روی ثقة الاسلام فی الصحیح عن حماد بن عیسی عن علی بن ابی حمزه عن اسحق بن عمار عن ابی عبد الله ع قال دعانا زیاد فقال ان امیر المؤمنین ع کتب الی ان اسئلک عن هذه المسئلة فقلت و ما هی فقال رجل اتی امراءة فاحتملت ماءه فساحقت به جاریة فحملت فقلت له سل عنها اهل المدینة قال فالقی الی کتابا فاذا فیه سل عنها جعفر بن محمد فان اجابک و الا فاحمله الی قال فقلت له ترجم المراة و یجلد الجاریة و یلحق الولد بابیه مطلب چهارم در بیان اینکه این عمل شنیع از اعظم کبایر است حد این حد زنا است* روی ثقة الاسلام فی الصحیح عن اسحق بن جریر قال سئلتنی امراءة ان استاذن لها علی ابی عبد الله ع فاذن لها الی ان قال فقالت اخبرنی عن اللواتی مع اللواتی ما حدهن فیه قال حد الزناء انه اذا کان یوم القیمه یؤتی بهن قد البسن مقطعات من نار و قنعن بمقانع من نار و سرولن من النار و ادخل فی اجوافهن الی رءوسهن اعمدة من النار و قذف بهن فی النار ایتها المرءة اول من عمل هذا العمل قوم لوط فاستغنی الرجال بالرجال فبقی النساء بغیر رجال ففعلن کما فعل رجالهن* حاصل ظاهر معنی حدیث اینست که

معتاد بود که هر وقت نظر بزن میکرد انزال میشد و در صوم ماه رمضان نظر کرد و انزال شد لکن نظر کردن باختیار او نبود چنین اتفاق افتاد نظر او بزوجه افتاد و انزال شد ظاهر این است در این صورت قضا و کفاره هیچ یک نباشد خواه ضعیفه حلال او باشد یا حرام چهارم انست که معتاد در انزال نبود لکن در نظر کردن قصد انزال کرد یعنی نظر کرد بجهة انزال شدن و نظر کرد و انزال هم شد در اینصورت هم ظاهر این است که قضا و کفاره هردو لازم باشد ظاهر اینست که تفرقه مابین حلال و حرام هم نبوده باشد پنجم انست که نظر کرد در صورتی که معتاد در انزال نبود و قصد انزال هم نداشت لکن اتفاق افتاد انزال شد ظاهر این است در این صورت قضا و کفاره هیچ یک لازم نبوده باشد ششم انست که نظر کرد و داعی بر نظر کردن انزال بود یعنی نظر کرد که انزال بجهة او شود و لکن انزال نشد دو این صورت محل اشکال است نظر باینکه استدامت در نیت عبارت از این است که نیت منافی و مخالف با نیت صوم نداشته باشد و معلوم است که صوم عبارت است از امساک از اشیاء معهوده از طلوع فجر صادق تا غروب از جمله کف نفس است از جنب شدن مثلا مفروض اینست که این شخص قصد جنب شدن در بعضی از اجزای نهار شهر رمضان نموده و مشخص است کف نفس از جنب شدن مستلزم نیت بعدم جنابت است پس این نیت در صورت مفروضه منتقض شد بنیت بجنب شدن پس استدامه نیت منتفی شد بنابر این باید قضای صوم لازم باشد مثل اینکه کسی در صوم ماه مبارک رمضان قصد اکل نمود و لکن اکل بعمل نیاورده مجملا رعایت احتیاط در مثل این صورت اتیان بقضا است لکن کفاره ضرور نیست اگر چه احتیاط رعایت کفاره نیز هست و چون که کلام منجر شد باینکه نیت افطار ایا مفطر هست یا نه مناسب این است که اشاره شود بخلاف در مسئله پس میگوییم علما اختلاف کرده اند در این مسئله بسه قول اول انست که قضا و کفاره هردو لازم است و این قول ظاهر میشود از کلام ابی الصلاح *قال فی الکافی ان تعمد الاکل و الشرب الی ان قال او عزم علی ذلک فسد صومه و لزمه القضاء بصیام یوم و الکفارة عن کل یوم بعتق رقبة او صیام شهرین متتابعین او اطعام ستین مسکینا دوم مقابل قول اول است یعنی قصد فعل مفطر موجب بطلان صوم نیست *فلا یجب علیه القضاء و الکفارة* این قول شیخ طوسی است *قال فی الخلاف اذا نوی فی اثناء النهار انه قد ترک الصوم او عزم علی ان یفعل ما ینافی الصوم لم یبطل صومه الی ان قال دلیلنا ان نواقض الصوم قد نص لنا علیها و لم یذکروا فی جملتها هذه النیة فمن جعلها من جملة ذلک کان علیه الدلالة* قول ثالث تفصیل است مابین قضا و کفاره باین نحو که قضای صوم ان روز واجب لکن کفاره واجب نیست احتیاط شدید در رعایت این قول است مخفی نماند انچه مذکور شد در نگاه کردن بزن جاری است در گوش دادن بکلام زن پس این نیز منقسم بشش قسم میشود اول اینکه کسی معتاد بود بر اینکه هر گاه استماع صوت ضعیفه اجنبیه مشخصه[شخ] را نماید این باعث انزال او میشود و مع ذلک استماع نمود بانیت انزال باین معنی که استماع صوت این ضعیفه را بجهة انزال شدن نمود

و انزال هم شد در چنین صورت قضا و کفاره هردو لازم خواهد بود بلکه احتمال کفاره جمع در حق او ثابت است نظر باینکه ثابت است در حق چنین شخصی حرمت [استماع] صوت اجنبیه مشخصه در صورت مسطوره در غیر حالت صوم پس ارتکاب چنین چیزی در حال صوم افطار بمحرم خواهد بود دوم انست که استماع صوت اجنبیه نمود با علم باینکه معتاد او این است که مذکور شد لکن قصد انزال نداشت اما نظر باعتیاد انزال شد بنابراین فرق مابین این صورت و صورت اولی انست که داعی بر استماع در صورت اولی میل بانزال بود و در صورت ثانیه عکس اینست یعنی باعث انزال استماع صوت بوده ظاهر اینست در صورت ثانیه نیز قضا و کفاره هردو لازم باشد سیم انست که قصد هردو نمود یعنی مطلوب او هم استماع صوت ضعیفه اجنبیه و هم طلب انزال بود مشخص است حکم بلزوم قضا و کفاره در دو صورت اولی مستلزم حکم بلزوم اینهاست در اینصورت نیز قضا و کفاره هردو لازم خواهد بود چهارم انست که باستماع صوت زن معتاد بانزال نبود و استماع نمود لکن اتفاق افتاد انزال شد در این صورت ظاهر اینست که قضا و کفاره هیچ یک لازم نباشد و دور نیست که کلام شیخ طوسی در مبسوط محمول باین صورت بوده باشد *قال و متی نظر الی ما لا یحل النظر الیه بشهوة فامنی فعلیه القضاء فان کان نظره الی ما یحل فامنی فلم یکن علیه شیء فان اصغی او یسمع الی حدیث فامنی لم یکن علیه شیء* پنجم انست که باستماع معتاد بانزال نبود لکن قصد انزال در استماع نمود و تکرر استماع نمود تا انزال شد در اینصورت ظاهر اینست که قضا و کفاره هردو لازم باشد ششم انست که قصد انزال باستماع صوت نمود یعنی داعی بر استماع صوت انزال بود و باین نیت استماع صوت نمود لکن انزال نشد خواه معتاد بانزال بوده باشد یا نه حکم در این صورت راجع میشود بر اینکه نیت افطار موجب افطار میشود یا نه کلام در این مذکور شد مخفی نماند که حکم تقبیل بزن و ملامسه با زنان یعنی دست با عضو بکر بیدن زنان مالیدن از انچه مذکور شد ظاهر میشود یعنی اقسام مذکوره در اینها نیز جاری است در صورت اعتیاد بانزال و نیت انزال و تحقق انزال قضا و کفاره هردو لازم است و نعوذ بالله در صورتی که نسبت بغیر حلال خود بوده باشد احتمال کفاره جمع قائم است و در صورتی که هر یک از اینها را بعمل اورد و قصد انزال نداشته باشد و لکن اتفاق افتاد انزال شد در صورت عدم اعتیاد ظاهر اینست که قضا و کفاره نباشد و اما در صورت اعتیاد و علم باعتیاد و تحقق انزال ظاهر اینست که هردو لازم باشد و در صورت نیت انزال و عدم تحقق ان پس کلام راجع میشود که نیت افطار مبطل هست یا نه حکم ان مذکور شد و هم چنین حال تخیل جماع در حالت صوم ان نیز از انچه مذکور شد ظاهر میشود که در صورت نیت انزال و تحقق انزال قضا و کفاره هردو لازم میشود و در صورت محقق انزال و عدم قصد بان و عدم اعتیاد بانزال ظاهر اینست که هیچ یک لازم نبوده باشد و در صورت اعتیاد بانزال باین معنی که میداند از حال خود که هر وقت تخیل چنین چیزی کند انزال خواهد شد با وجود ان در حالت صوم تخیل نمود و انزال شد

ظاهر اینست نه قضا و کفاره هردو لازم باشد و در صورت نیت انزال و عدم تحقق ان در جمیع صور
حکم ان راجع میشود باینکه نیت مفطر مبطل صوم هست یا نه مذکور شد و هم چنین است حال در صورت
تخیل صورت ضعیفه مثلا حکم ان نیز از انچه مذکور شد ظاهر میشود مخفی نماند انچه مذکور شد حکم
دست مالیدن با عضو دیگر مرد بود ببدن زن و هم چنین است حال در مس زن ببدن مرد را خواه حلال
مرد بوده باشد یا نعوذ بالله زن اجنبیه پس هر کاه زن دست خود را یا موضع دیگر از بدن خود را مالید ببدن
مرد مثل اینکه ران مرد را مالید یا انکه الت مرد را مالید پس اگر چنین چیزی بخواهش مرد بوده باشد
و مقصود از این میل و رغبت بانزال بوده باشد و انزال هم متحقق شود قضا و کفاره هردو لازم خواهد
بود و اما هر کاه قصد انزال نداشته باشد و لکن اصل مالیدن زن الت مرد را یا ران مرد را بخواهش مرد
بوده باشد پس اگر عادت او باین نحو مستقر شده باشد که هر وقت چنین امری میشد انزال میشد و چنین
هم میدانست نظر بعادت مستمره انزال هم خواهد شد و انزال هم شد در این صورت نیز قضا و کفاره
لازم خواهد بود و اما هر کاه قصد انزال را نداشت و معتاده هم نبود بانزال در چنین صورت بی اختیار
و بی قصد انزال شد ظاهر اینست که قضا و کفاره هیچ یک لازم نبوده باشد لکن غالب این است که انزال
مسبوق بنعوظ است و علامت انزال قبل از انزال ظاهر میشود در چنین صورت بر مکلف صائم لازم است
که رفع سبب نماید یعنی ممانعت زن نماید از مس و از انچه مذکور شد که موجب قضا و کفاره میشود
نعوذ بالله اگر غیر حلال بوده باشد مثل زن اجنبیه یا پسر امرد احتمال کفاره جمع قائم است و از این قبیل است
کلام در مالیدن دلاک که تعبیر از ان بمشت و مال میکنند تفصیل ان نیز از انچه مذکور شد ظاهر میشود
س بیان فرمایند که مساحقه مفسد صوم هست یا نه و الت مصنوعی که در فرج داخل کنند مفسد است
یا نه ج تحقیق حال در جواب از این سوال مقتضی ایراد کلام است در چند مطلب اول در حقیقت
و معنی مساحقه است میگوئیم مساحقه از سحق بفتح سین مهمله و مراد از سحق در این مقام دلک زن است
فرج خود را بفرج زن دیگر *قال فی البحر السحق هو دلک فرج المرءة بفرج اخری* ظاهر اینست محض
سائیدن و مالیدن فرج بفرج نباشد بلکه اندک زدن و کوبیدن در ان هست *مطلب ثانی در حکم این
است میگوئیم تشکیکی در حرمت ان نیست بلکه از معاصی کبیره است احادیث در مذمت ان مستفیض است
و از اخبار ظاهر میشود که در زمان حضرت لوط لواط و مساحقه حادث شد بتعلیم شیطان شیطان
متشکل بشکل پسر امرد شد لواط را تعلیم رجال نمود و لاقیس دختر شیطان سحق را تعلیم زنان نمود*
روی ثقة الاسلام عن یعقوب بن جعفر قال سال رجل ابا عبد الله عم او ابا ابرهیم عم عن المراة تساحق المراة
و کان متکئا فجلس فقم ملعونة ملعونة الراکبة و المرکوبة و ملعونة حتی یخرج من اثوابها الراکبة و المرکوبة
فان الله عز و جل و الملائکة و اولیائه یلعنوهما انا و من بقی فی اصلاب الرجال و ارحام النساء فهو و الله
الزناء الاکبر لا و الله ما لهن توبة قاتل الله لاقیس بنت ابلیس ماذا جاءت* حاصل ظاهر معنی حدیث این است که کسی

سوال کرد از حضرت امام جعفر عم یا از حضرت امام موسی کاظم عم از حال زنی که مساحقه میکرد با زن
دیگر امام تکیه کرده بود از تغیر راست نشست فرمود چنین زنی ملعون است ملعون است هم زنی که
در فوق است و هم زنی که در تحت است و هر دو ملعونند تا انکه خارج شوند از ثوب خود و دور نیست
خروج از ثوب کنایه بوده باشد از ترک این عمل یعنی چنین زنان ملعونه میباشند مگر انکه ترک این عمل
نمایند چنین زنی که فاعل چنین عمل است خداوند عالم جل شانه او را لعنت میفرماید و هم چنین
ملائکه و همه اولیاء الله او را لعنت میکنند و هم چنین من و هر کس که در صلب پدران و رحم مادران
هست او را لعنت میکنیم پس قسم بخداوند جلیل که این عمل که سحق بوده باشد زنای اکبر است قسم
بخدا از نانی که فاعل چنین عمل هستند توبه در حق انها نیست خداوند عالم بکشد لاقیس دختر شیطان
را که این چه عمل بود که تعلیم زنان نمود مطلب سیم در اینست که چنین عملی نعوذ بالله نعم هر کاه در حال
صوم ماه مبارک واقع شود موجب بطلان صوم است یا نه جواب ان این است که هر کاه این عمل را بقصد
انزال نمایند و انزال هم متحقق شود البته موجب بطلان صوم و باعث قضا و کفاره هر دو هست بلکه
لازم کفاره جمع است و اما هر کاه قصد انزال نداشته باشد و انزال هم نشود ظاهر اینست که موجب قضا
و کفاره هیچ یک نباشد و اما هر کاه قصد انزال داشت و لکن انزال نشود این راجع باین میشود که نیت
مفطر مبطل است یا نه دور نیست که مبطل بوده باشد در چنین صورت قضا لازمست اما کفاره پس لازم
نخواهد بود لکن احوط رعایت کفاره بلکه کفاره جمع است مخفی نماند حکم انزال که موجب قضا و کفاره
هردو میشود در صورتی است که منی از خود ضعیفه بوده باشد و اما هر کاه منی خارج از ضعیفه از
زوج ضعیفه باشد و داخل در بطن ضعیفه دیگر کند در این صورت اگرچه فعل از معاصی کبیره است
لکن ظاهر اینست که هر کاه نیت ضعیفه همین بوده باشد در چنین صورت حکم ببطلان صوم نتوان نمود
*و روی ثقة الاسلام فی الصحیح عن حماد بن عیسی عن علی بن ابی حمزه عن اسحق بن عمار عن ابی
عبد الله عم قال دعانا زیاد فقال ان امیر المومنین عم کتب الی ان اسئلک عن هذه المسئلة فقلت و ما هی
فقال رجل اتی امراءة فاحتملت ماءه فساحقت به جاریة فحملت فقلت له سئل عنها اهل المدینة قال فالقی
الی کتابا فاذا فیه سئل عنها جعفر بن محمد فان اطاعک و الا فاحمله الی قال فقلت له ترجم المراة و یجلد الجاریة
و یلحق الولد بابیه مطلب چهارم در بیان اینکه این عمل شنیع از اعظم کبایر است حد این حد زنا است*
روی ثقة الاسلام فی الصحیح عن اسحق بن حریز قال سئلتنی امراءة ان استاذن لها علی ابی عبد الله عم
فاذن لها الی ان قال فقالت اخبرنی عن اللواتی مع اللواتی ما حدهن فیه قال حد الزناء انه اذا کان یوم القیمة
یوتی بهن قد البسن مقطعات من نار و قنعن بمقانع من نار و سرولن من النار و ادخل فی اجوافهن الی
رءوسهن اعمدة من النار و قذف بهن فی النار ایتها المراة اول من عمل هذا العمل قوم لوط فاستغنی
الرجال بالرجال فبقی النساء بغیر رجال ففعلن کما فعل رجالهن* حاصل ظاهر معنی حدیث اینست که

ضعیفه بعد از استیذان و اذن مشرف شد خدمت جناب امام جعفر صادق عم عرض کرد زنانی که مساحقه
میکنند باهم حد انها چه چیز است حضرت فرمودند حد انها حد زنا است که یکصد تازیانه بوده باشد
اورده میشوند در روز قیامت زنانی که مباشر چنین عمل شده باشند در حالتی که پوشانیده شده
باشند بمقطعات از اتش جهنم بعضی مقطعات را تفسیر کرده اند بلباسی که قطعه قطعه کنند بعد باهم وصل
کنند مثل پیرهن و نحو ان نظر باینکه ملاصقه چنین لباسی ببدن بیشتر است از انکه یک قطعه بوده
باشد مثل رداو همچنین در حالتی که سران زنان مستور باشد بمقنعه از اتش جهنم و زیر جامهای انها
از اتش جهنم بوده باشد و عمودهای از اتش داخل میکنند در جوف انها تا سر انها و می اندازند انها را
در اتش جهنم ان وقت خطاب فرمودند جناب امام جعفر صادق عم بان زن که ای زن اول زنانی که
چنین عمل کردند زنان قوم لوط بودند چنانچه مردان در دفع شهوت مشغول مردان شدند بلواطه
و ترک زنان کردند زنان هم باهم مشغول مساحقه شدند در دفع شهوت هردو بعمل شیطان بود مجملا
تشکیکی نیست که حد این عمل شنیع حد زنا است که یکصد تازیانه بوده باشد لکن مصرح به در کلام
جماعتی از اجله علما این است که حد این عمل یکصد تازیانه است در صورتی که زن محصنه نبوده باشد
و اما هرگاه محصنه باشد حد ان رجم است یعنی گودالی میکنند که محیط باشد تا کمر ضعیفه بعد از ان که
ضعیفه را در ان قرار دادند سنگ بضعیفه میزنند تا بمیرد و این دور نیست نظر بحدیث صحیحی که دال
بر این مطلب است * رواه ثقة الاسلام عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد عن عمرو بن
عثمن و عن ابیه جمیعا عن هرون ابن جهم عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا عبد الله عم یقول لان بینا الحسن
بن علی فی مجلس امیر المؤمنین عم اذ اقبل قوم فقالوا یا ابا محمد اردنا امیر المؤمنین عم قال و ما حاجتکم
قالوا اردنا ان نسئله عن مسئلة قال و ما هی تخبرونا بها فقالوا امراة جامعها زوجها فلما قام عنها قامت
بحموتها فوقعت علی جاریة بکر فساحقتها فالقت النطفة فیها فحملت فما تقول فی هذا فقال الحسن عم معضلة
و ابو الحسن لها و اقول فان اصبت فمن الله ثم عن امیر المؤمنین عم و اذا اخطات فمن نفسی فارجو ان
لا اخطا ان شاء الله تعمد الی المراة فیؤخذ منها مهر الجاریة البکر فی اول وهلة لان الولد لا یخرج منها
حتی یشق فیذهب عذرتها ثم ترجم المراة لانها محصنة و ینتظر بالجاریة حتی تضع ما فی بطنها و یرد الولد
الی ابیه صاحب النطفة ثم تجلد الجاریة الحد قال فانصرف القوم من عند الحسن عم فلقوا امیر المؤمنین عم
فقم ما قلتم لابی محمد و ما قال لکم فاخبروه فقال لو اننی المسئول ما کان عندی فیها اکثر مما قال ابنی توضیح
فی القاموس حموة الشمس حرها فمعنی قوله بحموتها بحرارتها والظاهر ان المراد من غیر تخلل فصل ثم لا یخفی
ان مورد الحدیث و ان کان مختصا بامراة جامعها زوجها فالقت نطفته فی جاریة بکر لکن مفهوم العلة
فی قوله عم لانها محصنة یقتضی ثبوت الحکم ای الرجم فی کل امراة تحقق فیها الاحصان کما لا یخفی ثم ان
السند فی احد الطریقین و ان اشتمل علی عمرو بن عثمن لکن الطریق الاخرای عدة من اصحابنا عن احمد

بن محمد بن خالد عن ابیه عن هرون بن الجهم عن محمد بن مسلم صحیح فالحدیث صحیح و دلالته علی ثبوت
الرجم فی کل محصنة غیر خفیة کما عرفت فالظ ثبوت الاحصان فی المساحقة المحصنة فان تحقق الاحصان
فی الطرفین فترجمان جمیعا و ان تحقق فی احدهما اختصت بالرجم و یجلد الاخری و لله الحمد علی نعمة
العظمی مطلب خامس در حکم ادخال الت مصنوعی است در فرج میگوییم این بر چند قسم میشود اول
اینست که ادخال نمود و انزال متحقق شد در این قسم قضا و کفاره هردو لازم است دوم انست که انزال
نشد و قصد انزال هم نداشت در این قسم قضا و کفاره هیچ یک لازم نیست سیم انست که ادخال ان بجهة
انزال بود لکن انزال نشد این راجع میشود که نیت افطار مبطل صوم هست یا نه احتیاط مقتضی رعایت قضا
بلکه کفاره است فرقی در این باب میان الت مصنوعی و غیرها مثل ادخال انگشت نیست مخفی نماند انچه
مذکور شد در صورتیست که خود ضعیفه متصدی ادخال شده باشد و اما هرگاه غیر او
متصدی شده باشد پس اگر باراده و خواهش خود ضعیفه باشد فرقی در این باب در انچه مذکور شد
نخواهد بود و اما هرگاه بخواهش و اراده او نبوده باشد مثل اینکه زوج انگشت خود را داخل نمود
در فرج زوجه با عدم رضای زوجه پس حرجی در این باب بر زوجه نیست اگرچه با تحقق انزال بوده
تاسع باشد س نفرمایند که حکم حایض و مستحاضه در شهر رمضان در حکم بقای بر جنابتست یا خیر و همچنین
حکم مس میت ج این مشتمل بر سه مطلب است اول سوال از مشارکت حایض است با جنب در انچه
مذکور شد بلی مشارکت و مخالفت هردو ثابت است اما شرکت پس میگوییم چنانچه بر جنب واجب بود که
اتیان بغسل قبل از فجر نموده باشد و در صورت اخلال و بقای بر جنابت عمدا تا فجر طالع شود لازم بود
و قضای صوم ان روز لازم بود همچنین است حال در حایض * و المستفاد فی ذلک الموثق المروی
فی باب الحیض والاستحاضه من طهارة یب عن ابی بصیر عن ابی عبد الله عم قال اذا طهرت بلیل من حیضها
ثم توانت ان تغتسل فی رمضان حتی اصبحت علیها قضاء ذلک الیوم فما ذکره العلامه فی المنتهی حیث قال
لم اجد لاصحابنا نصا صریحا فی حکم الحیض فی ذلک فلیس علی ما ینبغی و ان استقرب المشار که قال بعد
العبارة المذکوره یعنی انها اذا انقطع دمها قبل الفجر هل یجب علیها الاغتسال و یبطل الصوم لو اخلت به حتی
طلع الفجر والاقرب ذلک لان حدث الحیض یمنع الصوم فکان اقوی من الجنابة و قال فی التحریر من اجنب
لیلا و تعمد البقاء علی الجنابة من غیر ضرورة و لا عذر حتی طلع الفجر فسد صومه ثم قال و الاقرب ان حکم
الحایض والنفساء اذا انقطع دمها قبل الفجر کذلک و اما مخالفت پس باین جهتست که بر جنب در صورت
مفروضه بعلاوه قضا و کفاره لازم بود در حایض ظاهر اینست که کفاره لازم نباشد و لکن نظر باینکه
از مرحوم علامه در کتاب مختلف ظاهر میشود لزوم کفاره لهذا رعایت کفاره احوط خواهد بود تنقیح کلام
در حق حایض مقتضی نقل کلام است در چند مقام اول انست در صورت عدم تمکن حایض از غسل
لازم است که تیمم نماید بدل از غسل و مبقی از تیمم باشد تا طلوع فجر و در صورت انتقاض تیمم بعض

[illegible] ... در صورت [illegible] از غسل و تیمم
[illegible] ... صورت بعد ظهور [illegible]
[illegible] ... اگر چه [illegible] ظهور [illegible] در صلوه مشروط است [illegible] است که
حکم صوم [illegible] در چنین صورت صحت صوم موقوف بغسل و تیمم [illegible] شرط
[illegible] است [illegible] صوم [illegible] اگر شرطیت
طهارت نسبت بصوم شرطیت مقیده است یعنی شرطیت در حال قدرت است تمیم [illegible] است که حصول
نقا از حیض متصور بچند صورت است اول انست که [illegible] از حیض و زمان بعد از نقا و سعت غسل
داشته مشخص است در چنین صورت غسل واجب است دوم انست که زمان بعد از نقا وسعت غسل
[illegible] وسعت تیمم داشته باشد در چنین صورت مشخص است تیمم لازم است ثالث انست که زمان
بعد از نقا وسعت تیمم نیز نداشته باشد [illegible] نیست و لکن تحصیل ما تیمم به محتاج زمانیست که
[illegible] است در چنین صورت [illegible] صوم [illegible] لازم بوده باشد
و صحت صوم در چنین حالت توقف بطهارت نداشته باشد چهارم انست که بعد از طلوع فجر مطلع
شد که از حیض پاک شده است این متصور به صورت میشود یک صورت انست که علم بهم رساند که
این نقا قبل از فجر بوده دوم انست که علم بهم رساند که در حین فجر پاک نبوده است و لکن حصول نقا
بعد از طلوع فجر شده است سیم انست که هیچ یک از قبل و بعد بودن مشخص او نیست احتمال میدهد که
نقا قبل از طلوع فجر شده چنانچه احتمال میدهد بعد از طلوع فجر شده در قسم اول ظاهر اینست که صوم
صحیح و لازم بوده باشد همان نقت نیت صوم مینماید و در قسم ثانی ظاهر اینست که صوم [illegible]
نظر باینکه شرط وجوب صوم بلکه صحت ان خلو از حیض است در مجموع نهار مفروض اینست که این
ضعیفه در اول نهار حایض بوده پس صادق است در جمیع اجزاء نهار خالی از حیض نبوده مشخص
است انتفاء شرط مستلزم انتفاء مشروط است اما کون الوجوب بل الصحة مشروطا بذلک فیدل علیه
مضافا الی الاتفاق الصحیح المروی فی الکافی عن الحلبی عن مولانا الصادق ع قال سالته عن امراة رات
الطهر فی اول النهار من شهر رمضان فتغتسل و لم تطعم فما تصنع فی ذلک الیوم قال تفطر ذلک الیوم
فانما فطرها من الدم * و اما قسم سیم یعنی ضعیفه بعد از طلوع فجر مطلع شد بتحقق نقا لکن احتمال میدهد
که این نقا قبل از طلوع فجر متحقق شده باشد چنانچه احتمال میدهد بعد شده باشد چنانچه اصالة بقای
حیض و عدم حصول نقا مقتضی این است که حکم شود که نقا بعد از طلوع فجر شده باشد بنا بر این صوم
واجب نخواهد بود که کوئیم اصالة بقاء لیله و عدم انفجار مقتضی این است که محقق نقا قبل از انفجار شده
باشد بنا بر این صوم لازم خواهد بود * و یمکن الاستدلال لعدم الوجوب بالصحیحة المذکورة بناء علی ان
[illegible] فی اول النهار و هو اعم من ان تکون متیقنة بحصول النقاء بعد الانفجار ام لا

بل الغالب هو الثانی کما لا یخفی فمقتضی ترک الاستفصال ثبوت الافطار فی کلا القسمین بل بعد کون
الغالب عدم تیقن حصول النقاء بعد الانفجار کما علمت و بعد کون وجوب عدم الصوم علیها متعینا
* مطلب ثانی سوال از شرکت مستحاضه است با جنب میکوئیم این نیز مثل حایض است یعنی مشارکت
و مخالفت هر دو ثابت است اما مشارکت پس از این راه هست که هر گاه استحاضه که موجب غسل باشد
در شب هم رسید لازم است غسل کرده باشد بمثل جنب و در صورت اخلال بغسل با تمکن از ان روزه
باطل و قضای ان لازم است و اما مخالفت پس یکی از حیثیت لزوم کفاره است که بر جنب در صورت اخلال
بغسل عمدا قضا و کفاره هر دو لازم بود و ظاهر اینست در استحاضه کفاره لازم نباشد و وجه دیگر
در حدوث در اثنای نهار است باین معنی که هر گاه جنابت در اثنای روز هم رسید بطریق
احتلام اگر چه قبل از ظهر بوده باشد غسل در این صورت شرط صحت صوم نیست لکن استحاضه
نظر بانچه از کلمات اصحاب ظاهر میشود چنین نیست بلکه غسل در نهار را موجب شرط صحت
صوم میدانند پس اخلال بغسل در نهار موجب بطلان صوم خواهد بود در مستحاضه بخلاف
اخلال بغسل در حق جنب در فرض مذکور * قال فی النهایة و متی طهرت المرأة من الحیض و
النفاس ثم استحاضت و صامت و لم تفعل ما تفعل المستحاضه کان علیها قضاء الصوم و فی المبسوط فی
کتاب الطهارة اذا فعلت المستحاضه یجب ما علیها من الاغسال و تجدید الوضوء لم یحرم علیها شیء
مما یحرم علی الحایض و یجوز لزوجها وطیها و متی صامت لم یجب علیها القضاء الا فی ایام الحیض و ان
لم تفعل ما یجب علیها و صامت فقد روی اصحابنا ان علیها القضاء و فی کتاب الصوم منه و المستحاضه
اذا فعلت من الاغسال و ما یلزمها من تجدید القطن و الخرقة و تجدید الوضوء و صامت صح صومها الا الایام
التی یحکم لها بالحیض فیها و متی لم تفعل ما تفعله المستحاضة وجب علیها قضاء الصلوة و الصوم و فی الکافی
لابی الصلاح حقیقة الصوم فی ملة العزم علی کراهیة امور مخصوصة فی زمان مخصوص لکون ذلک
مصلحة مخلصا به لمکلفه سبحانه و الامور التی یکراهتها یکون المکلف صائما الاکل و الشرب و الازدراء
و الجماع و استنزال المنی و الکذب علی الله تعم و علی رسوله او علی احد الائمة من اله علیهم السلام و
التصبح علی الجنابة و الحیض و الاستحاضة و النفاس و الارتماس فی الماء و جلوس النساء فیه الی اوساطهن
و القیء و السعوط و الحقنة و التقطیر فی الاذن و الوقوف فی الغبار المتکاثف و فی السرایر بعد الحکم
بوجوب الاغسال الثلثه و غیرها للمستحاضة ما هذا لفظه فان لم تفعل ما وصفناه و صامت و صلت وجب
علیها اعادة صلوتها و صیامها و لا یحل لزوجها وطیها و فی الجامع اذا کان دم الاستحاضة یسیرا لا یظهر علی
القطنة کان علیها الوضوء لکل صلوة و تصلی عقیبه بلا فصل فان اخرته بطل و استانف غیره و تغییر القطن
و الخرقة و ان ظهر علیها فعلیها مثل ذلک و غسل واحد لصلوة الغداة و ان ظهر و رشح علی القطنة فعلیها
ذلک مع غسلین للظهر و العصر یجمع بینهما تؤخر الظهر و تعجل العصر بغیر نافلة بینهما و غسل للمغرب

و العشاء و هى مثل ذلك اذا فعلت ذلك بحكم الطاهرات و هى مريضة فلا يقام عليها حد لا يوجب القتل
و يكره لها دخول الكعبة و يحل للزوج و السيد وطؤها فان لم تفعله كان للسيد و الزوج جبرها عليه
ومتى صامت ولم تفعل للغسل قضت الصوم و فى المعتبر مذهب علمائنا اجمع ان الاستحاضة حدث تبطل
الطهارة بوجوده فمع الاتيان بما ذكره من الوضوء ان كان قليلا او الاغتسال ان كان كثيرا يخرج عن حكم
الحدث لا محالة و يجوز لها استباحة كل ما يستبيحه و الطاهر من الصلوة والطواف و دخول المساجد وحل
وطيها و لو لم تفعل ذلك كان حدثها باقيا و لم يجز ان تستبيح شيئا مما يشترط فيه الطهارة و لو صامت والحال
هذه قال فى المبسوط روى اصحابنا ان عليها القضاء و بمثله قال فى الطهارة و فى الشرايع اذا فعلت ذلك
كانت بحكم الطاهرة ان اخلت بذلك لم تصح صلوتها و ان اخلت بالاغتسال لم يصح صومها وفيه فى كتاب
الصوم و لا يصح صوم الحائض و لا النفساء سواء حصل العذر قبل الغروب او انقطع بعد الفجر و يصح من
المستحاضة اذا فعلت ما يجب عليها من الاغسال او الغسل و فى النافع و يصح من المستحاضة مع فعل ما يجب
عليها من الاغسال و فى تحصيل المنافع و يصح من الصبى المميز والمستحاضة القائمة بالواجب و فى المنتهى
اذا فعلت هذه الاغسال صارت طاهرا لان الاستحاضة حدث يبطل الطهارة بوجوده فمع الاتيان بما ذكره
من الوضوء حالة القلة والاغسال حالة الكثرة يخرج عن حكم الحدث و يجوز لها استباحة كل ما يشترط
فيه الطهارة كالصلوة و الطواف و دخول المساجد و قراءة العزائم و اباحة الوطى و لو لم تفعل ذلك كان
حدثا باقيا وهل يصح صومها قال اصحابنا يجب عليها الصوم و يصح منها اذا فعلت ما تفعله المستحاضة من
الاغسال الى ان قال و لو اخلت بالاغسال لم تعتد بذلك الصوم و تقضيه لفوات شرطه وفيه ايضا انما يعتبر
الغسل فى صوم المستحاضة فى حق من يجب عليها و اما من لا يجب كالتى لا يظهر الدم على الكرسف فانه
لا يعتبر فى صومها غسل و لا وضوء و اما كثيرة الدم التى يجب عليها غسل واحد فانها اذا اخلت به بطل صومها
والتى يجب عليها الاغسال الثلثة لو اخلت باحدى غسل النهار فكذلك و لو اخلت بالغسل الذى للعشائين
فالاقرب صحة صومها لان ذلك الغسل انما يقع بعد انقضاء صوم ذلك اليوم و فى التذكرة اذا فعلت
المستحاضة ما يجب عليها من الاغسال او الوضوء و التغيير للقطنة او الخرقة صارت بحكم الطاهر و ذهب اليه
علماؤنا اجمع و يجوز لها استباحة كل شىء تستبيحه المطهرة كالصلوة و الطواف و دخول المساجد وحل الوطى
و ان لم تفعل كان حدثها باقيا و لم يجز ان تستبيح شيئا مما يشترط فيه الطهارة اما الصلوة فظ و اما الصوم
فان اخلت الاغسال مع وجوبها بطل و وجب عليها الاعادة و لا كفارة الا مع فعل المفطر و لو لم يجب
الاغسال فاخلت بالوضوء لم يبطل صومها لعدم اشتراطه بالوضوء و اما الوطى فالظاهر من عبارات علمائنا
اشتراط الطهارة فى اباحته قالوا يجوز لزوجها وطؤها اذا فعلت ما تفعله المستحاضة و فيه ايضا لو اخلت
ذات الدم الكثير بالغسل للعشائين بطلت الصلوة والوجه صحة الصوم لوقوعه قبل تجدد وجوب الغسل
وفيه فى مباحث الصوم الاستحاضة ليست مانعة من فعل الصوم و غيره من العبادات كالصلوة وشبهها

اذا فعلت ما تفعله المستحاضة و يجب عليها الصوم و يصح عنها مع فعل الاغسال ان وجبت عليها و لو اخلت
المستحاضة بالاغسال مع وجوبها عليها لم ينعقد صومها و تقضيه لفوات شرطه و لا يجب عليها الكفارة
لاصالة البراءة و انما يعتبر الغسل فى صحة الصوم فى حق من يجب عليها الغسل كالمستحاضة الكثيرة الدم
اما التى لا يظهر دمها على الكرسف فانه لا يعتبر فى صومها غسل و لا وضوء واما كثيرة الدم التى يجب عليها
غسل واحد فاذا اخلت به بطل صومها والتى يجب عليها الاغسال الثلثة لو اخلت بغسلى النهار او باحدهما
بطل صومها و لو اخلت بالغسل الذى للعشائين فالاقرب صحة صومها لان هذا الغسل انما يقع بعد انقضاء
صوم ذلك اليوم و فى نهاية الاحكام واذا فعلت ما يجب عليها من الاغسال والوضوء صارت طاهرة تستبيح
لها كلما يشترط فيه الطهارة كالصلوة و الطواف و دخول المساجد و قراءة العزائم واباحة الوطى و لو اخلت
بالغسل و الوضوء لم يصح صلوتها و لو اخلت بالغسل لم يصح صومها و فى التحرير اذا فعلت هذه الاغسال صارت
طاهرا و تستبيح بها مع الوضوء كلما يستباح به مما شرطه الطهارة و يجوز وطيها و لو لم تفعل الاغسال كان
حدثها باقيا و لا يصح صومها بل يجب عليها قضاؤه والاقرب اباحة وطيها وفيه فى مباحث الصوم المستحاضة
بحكم الطاهر يجب عليها الصوم و يصح منها اذا فعلت ما يجب عليها من الاغسال و لو اخلت بها مع وجوبها بطل
صومها و قضته و فى القواعد و الغسل يجب لما وجب له الوضوء و لدخول المساجد و قراءة العزائم ان
وجبا و لصوم الجنب مع تضييق الليل الا لفعله و لصوم المستحاضة مع غمس القطنة و لو اخلت بشىء من
الافعال لم تصح صلوتها و لو اخلت بالاغسال لم تصح صومها و فيه فى مباحث الصوم و يصح من المستحاضة اى الصوم
فان اخلت بالغسل او غسلى النهار مع وجوبها لم يصح و وجب القضاء و فى الارشاد لو اخلت بالاغسال
لم يصح الصوم و لو اخلت بالوضوء او الغسل لم تصح صلوتها و فيه ايض و الغسل يجب لما وجب له الوضوء
و لدخول المساجد و قراءة العزائم ان وجبا و لصوم الجنب والمستحاضة مع غمس القطنة و فيه فى مباحث
الصوم و يصح من المستحاضة اذا فعلت الاغسال ان وجبت فان اخلت ح قضت وكذا البحث فى غير رمضان
و فى التلخيص و يصح من المستحاضة مع الاغتسال و فى الدروس و لها الجمع بين الليليين و الصبح بغسل
قبل الصبح بما يسع الليلين و لو لم تنتقل اغتسلت بعد الفجر الا ان تريد الصوم فتقدمه ومع الافعال هى طاهر
و بترك بعضها تبطل صلوتها و بترك الغسل يبطل صومها والاقرب كراهة الوطى و ان لم تات بالافعال
و قال الثلثة لا يجوز بدونها و فيه فى مباحث الصوم و يصح من المستحاضة اذا اغتسلت غسلى النهار فلو
تركت فكالحائض و فى اللمعة و يصح من المستحاضة اذا فعلت الواجب من الغسل النهارى و فى البيان وصحة
الصوم يكفى فيها غسلا النهار فتقضى لو تركت و فى الذكرى اما الصوم فيكفى فيه الغسل و لو اخلت
به قضت لا غير للخبر و كلام المبسوط يشعر بتوقفه على القضاء حيث اسنده الى رواية الاصحاب نعم لا
يشترط فى صحة صوم يوم غسل الليلة المستقبلة قطعا لسبق تمامه و فى الجعفرية و مع الافعال هى بحكم
الطاهر فان اخلت بشىء منها لم تصح صلوتها او بشىء من غسلى النهار لم يصح صومها و فى جامع المقاصد

فى شرح ولواخلت بالاغسال لم يصح صومها ما هذا لفظه المراد بالاغسال النهارية فلا يشترط الصوم يوم
غسل الليلة المستقبلة قطعا وهل يشترط غسل ليلة فيه وجهان ولو اخلت بالغسل بطل صومها ووجب
القضاء خاصة وفى تعليقاته على الشرايع المراد بالاغسال غسلا النهار فلو اخلت بواحد منها بطل الصوم
ولو اخلت بغسل الليل لم يوثر فى صوم اليوم السابق وفى مباحث الصوم منها صحة صومها موقوفة على
فعل الاغسال النهارية خاصة دون غسل العشائين فى الليلة المستقبلة وفى تعليقاته على الارشاد فى
شرح ولواخلت بالاغسال لم يصح الصوم المراد غسلا النهار فان غسل الليل لا دخل له فى صوم اليوم
السابق بخلاف ما بعده ويجب عليها قضاء الصوم خاصة مع الاخلال وفى مباحث الصوم منها فى شرح
ويصح من المستحاضة ان فعلت الاغسال ان وجبت فان اخلت ح قضت ما هذا كلامه هذا الحكم انما هو فى
الغسلين الواجبين نهارا فان اخلت بهما او باحدهما حيث يجبان او بغسل الصبح حيث وجب خاصة فسد
صومها ووجب القضاء اما غسل الليل فلا اثر له بالنسبة الى صوم اليوم الذى قبله نعم يعتبر غسل الليلة
لصوم يومها وفى الموجز هى لعملها طاو باهماله تقضى العبادتين وان حل الوطى والطلاق وبترك
الوضوء الصلوة وبترك احد غسلى النهار الصوم ولا كفارة كالحايض انتهى والمراد بترك الوضوء تقضى
الصلوة وبترك احد غسلى النهار تقضى الصوم وفى المسالك فى شرح الغسل لصلوة الغداة ما هذا لفظه
بعد طلوع الفجر ان لم يكن صائمة والا قدمته على الفجر بمقدار فعله يقينا او ظنا ان كان الغمس سابقا على
ذلك ولو كان قد امه مريدة التهجد ليلا بالصلوة وتجتزى به للفجر وفيه ايض فى شرح فان اخلت بالاغسال
لم يصح صومها ما هذا عينه المراد به الاغسال النهارية او مط بالنسبة الى صوم المستقبل اما الماضى فلا
يتوقف على غسل العشائين لسبق الحكم بصحته قبل الحكم بوجوبه ويعلم من ذلك عدم توقف الصوم
على الوضوء وهو ظ اذ لا اثر للحدث الاصغر فى الصوم وربما يخيل اشتراطه بناء على كون الوضوء والغسل
معا علة تامة فى رفع الحدث الاكبر وفيه فى كتاب الصوم والغسل انما يشترط فى صحة صومها فعل اغتسال
النهار بالنسبة الى يوم الحاضر اما غسل العشائين فلا يتوقف عليه الصوم المذكور لسبق انعقاده فلا يوثر
فيه بعد ذلك نعم يوثر شرطا بالنسبة الى الصوم المقبل فان لم تفعله فى محله فلا بد من الغسل قبل الفجر
للحدث السابق ان لم يجب عليها غسل اخر للمستقبل والا تداخلا وحيث وجب عليها غسل فاخلت به
فسد الصوم ووجب عليها القضاء اجماعا والاقوى عدم الكفارة وكذا الحايض والنفساء اذا انقطع دمهما
قبل الفجر ولو تعذر الغسل تيممت بدلا عنه وجوبا فلو تركته وجب القضاء وعدم الكفارة هنا اولى
وفى الروض لو اخلت المستحاضة بالاغسال الواجبة عليها فى حال التوسط والكثرة لم يصح منها الصوم للنص
ويظهر من المبسوط التوقف فيه حيث استنده الى رواية الاصحاب لكن مع اخلالها بالغسل يجب عليها
القضاء دون الكفارة وهو اختيار المص فى التذكرة والشهيد وجماعة لاصالة عدم وجوبها وعدم الدليل
وكذا القول فى الحايض والنفساء بطريق اولى لما تقدم من الخلاف فى اشتراط صومها بالغسل دونها

واوجب المص فى المختلف عليها الكفارة والمراد بالاغسال المشترطة فى صحة الصوم الاغسال النهارية
فلا يشترط فى صحة صوم يوم غسل الليلة المستقبلة لسبق تمامه وقد تقدم وهل يشترط فى اليوم
الحاضر غسل ليلة الماضية وجهان والحق انها ان قدمت غسل الفجر ليلا اجزء عن غسل العشائين
بالنسبة الى الصوم وان اخرته الى الفجر بطل الصوم هنا وان لم تبطله لو لم يكن غيره وفى الروضة
وما يغمسها بغير سيل تزيد على ما ذكر فى الحالة الاولى الغسل للصبح ان كان الغمس قبلها
ولو كانت صائمة قدمته على الفجر واجتزات به للصلوة ولو تاخر الغمس عن الصلوة فكالاول
وفى مجمع الفايدة عدم صحة صومها بمعنى وجوب القضاء فقط لو تركت جميع الاغسال النهارية ليست
ببعيد بناء على ما مر فى مكاتبة على بن مهزيار مع نقل الشم الاجماع الا انه يظهر من المبسوط التوقف فى
وجوب القضاء على ما نقله الشم ايض وفى المدارك بعد ان عنون عبارة الشرايع وان اخلت بالاغسال
لم يصح صومها ما هذا لفظه هذا مذهب الاصحاب الى ان قال ويظهر من الشيخ ره فى المبسوط التوقف
فى هذا الحكم حيث اسنده الى رواية الاصحاب وهو فى محله ثم قال واعلم ان اطلاق العبارة يقتضى ان
اخلال المستحاضة بشيء من الاغسال مقتضى لفساد الصوم وهو مشكل وقيدها الشارحون بالاغسال
النهارية وقطعوا بعدم توقف صوم اليوم على غسل الليلة المستقبلة وترددوا فى غسل الليلة الماضية
وفصل جدى قدس سره فقم والحق الى اخر عبارة الروض السالفة ثم قال والمسئلة محل توقف فان الرواية
مع تسليم سندها انما تدل على فساد ترك الاغسال كلها فاثبات ما زاد على ذلك مشكل وكيف كان فيجب
القطع بعدم وجوب تقديم الفجر عليه بل يكفى فعله للصلوة وان الاخلال بما يجب عليها من الاغسال مقتضى
لوجوب القضاء خاصة * مرحوم مغفور ملا عبد الله شوشترى در رساله فارسيه فرموده جنبى غسل
روزه شهر رمضان وقضاى ان را اندار دوهم چنين بهتر انست كه در روزه نذر وشبه نذر از واجبات
ديكر مثل كفارات وغير ان مراعات اين كند اما روزه مستحب موقوف بان نيست واكر غسل متعذر
بوده باشد بهتر انست كه تيمم كرده بيدار باشد تا صبح طالع شود وهم چنين كند كسى كه غسل حيض ونفاس
براو واجب باشد اكرچه اثبات وجوب نسبت بايشان خالى از تامل نيست وظاهر اچون كه مستحاضه
اغسالى كه بروى واجب است جهة نماز از اوقات نماز بجا اورد روزه او صحيح است اكرچه غسلى
كه جهة نماز صبح بروى واجب است او را پيش از صبح نكند * وقال المولى التقى المجلسى والمشهور انه
يشترط الاغسال لصحة صومها وخص بعضهم الاغسال بالنهارية واشترط بعضهم الاغسال بالنهارية
واشترط بعضهم ان يكون الغسل للصبح قبل طلوعه ولا ريب فى انه احوط وفى الذخيرة فى شرح
ولو اخلت بالاغسال لم يصح الصوم ما هذا عينه هذا مذهب الاصحاب وربما يدعى اتفاقهم عليه ويظهر
من الشيخ فى المبسوط التوقف فى هذا الحكم حيث اسنده الى رواية الاصحاب وفى الكفاية والظ عدم
توقف الصوم على غير الغسل واما الغسل فالظ من الرواية ان ترك جميع الاغسال موجب لقضاء الصوم

و اطلاق کلام بعضهم یقتضی حصول فساد الصوم بالاخلال بشیء من الاغسال و قید ذلک جماعة من المتاخرین بالاغسال النهاریة و حکموا بعدم توقف صحته علی غسل اللیل المستقبل و ترددوا فی غسل اللیلة الماضیة الی ان قال والظاهر عدم وجوب تقدیم غسل الفجر علیه للصوم و فی المنظومة الغرویة* و هو بحکم طاهر من بعد ما* اتت بما کان علیها لزما* فلتستبح ذات الدم القلیل* ما لیس للمحدث من سبیل* فیه من الصلوة و الطواف* و مس تنزیل بلا خلاف* و لتستبح ذلک غیرها و ما کان علی الحایض قبل حرما* فان اخلت فالصلوة تبطل* کذا الطواف فیعاد العمل* و هکذا الصوم اذا لم تغتسل* ان سال فیها ثاقب او لم یسل* و لیس غسل اللیلة المستقبلة* شرطا له و مثل تلک الاولة* ان قدمت فی اللیل غسل الفجر* و لیس فی تاخیره من حجر* ان لم یجب فی اللیل غسل او یجب* و قد اتت فیه بغسل قد طلب* یکفی وقوع نیة الصوم مطلقا فی ای جزء من اجزائه ام یجب مقارنتها للفجر لا یجب مقارنة النیة واتصالها بالفجر بل یکفی تحقق النیة فی ای جزء من اجزاء اللیل و لذا لا یحرم علیه النوم قبل الفجر س در صوم ماه مبارک رمضان آیا نیت در شب اول مجزیست یا آنکه باید هر شب تجدید نیت بشود ج ظاهر اینست که مجزی باشد لکن اولی عدم اکتفا بآنست پس اعاده نیت در هر شب اولی است این بنا بر اخطار بال است حق این است که نیت همان داعی بر اقدام بعمل است و این منفک از عمل نمیشود س روزه مستحب را بتکلیف شخصی مستحبست افطار این تا ظهر است یا بعد از ظهر هم هست ج اختصاص افطار بقبل از ظهر ثابت نیست بلکه چنانچه مستحب است افطار قبل از ظهر مستحب است بعد از ظهر س مسواک را صائم بعد از اخراج از دهن با رطوبت دهن باز بدهن بردن و آب دهن فرو بردن چه صورت دارد ج ظاهر اینست مانعی نداشته باشد بلی اگر رطوبت بسیاری داشته باشد اجتناب نمودن از فرو دادن آب دهن اولی است لکن داخل نمودن در دهن یا اخراج آب دهن بی عیب است س شخصی روزه استیجاری را صبح نیت کرده و گرفته و نمیداند که چند روز چنین کرده ج روزه اگر چه عیب نداشته باشد لکن اجتناب اقرب بسبیل نجات است

کتاب الحج

س ضعیفه عازم مکه معظمه شده در وقت رسیدن بمیقات حایض شده کیفیت عمل او را در احرام و طواف و غیرهما بیان فرموده که دستور العمل او چه چیز است ج حیض مانع از احرام نیست بلکه حایض غسل احرام که مستحب است میتواند نمود لکن ترک نماز مینماید و محرم میشود مثل حالت غیر حیض و اتیان به تلبیه مینماید و داخل مکه میشود بعد از دخول مکه اگر حیض قطع شد غسل میکند و اعمال عمره را اتمام بعمل می آورد و اگر قطع نشد تا روز عرفه یعنی تا زوال روز عرفه آن وقت عدول مینماید از تمتع بافراد اکتفا بهمان احرام سابق مینماید و وقوف عرفات و مشعر و اعمال منی را بعمل می آورد و اگر در روز عاشر ذی حجة الحرام حیض منقطع شد عود بمکه مینماید غسل نموده طواف حج و سعی بین الصفا و المروه و طواف نسا را بعمل می آورد و اگر حیض منقطع نشد غیر از طوافین همه را بعمل می آورد هر وقت که حیض منقطع شد غسل نموده طوافین را بعمل می آورد آن وقت عمره مفرده بعمل خواهد آورد حج او صحیح خواهد بود س ضعیفه در حال حیض محرم شده در روز چهارم یا ششم عادت او که هشتم ذی الحجه بوده باشد وارد مکه شده چنین فهمید که خون او قطع شده غسل نموده طواف عمره و سعی و تقصیر نموده محرم بحج شده و وقوفین و مناسک منا را بعمل آورده روز عید اضحی که هشتم عادت او بوده عصر خونی می بیند عود بمکه نموده متمکن از غسل نبوده تیمم بدل از غسل مینماید و طوافین را بعمل می آورد و بعد عود بمنا مینماید روز دوازدهم ماه که دهم عادت او بوده خونی نمی بیند بعد غسل حیض میکند بعد دیگر خونی نمی بیند اکتفا بهمان طواف که نموده مینماید از مکه مراجعت مینماید آیا حج او صحیح است یا فاسد حقیقت حال را بیان فرمایند ج ظاهر اینست که حج او فاسد بوده باشد تحقیق حال در اثبات مرام محتاج است به بیان چند مطلب* اول آنست که ضعیفه هرگاه در ایام عادت حیض خون دید و خون تا عشره بوده و بعد از آن قطع شده خون در مجموع عشره حیض میباشد خواه ایام عادت او کمتر از عشره بوده باشد یا نه خواه خون در مجموع عشره متصل بوده باشد یا نبوده باشد بلکه هرگاه در سه روز اول هر روز خون دید و بعد هیچ خون ندید تا روز دهم خون دید و بعد مطلقا ندید ظاهر اینست که مجموع عشرة ایام محکوم بحیض خواهد بود* قال شیخ الطائفه فی النهایه ان رات المراة الدم یوما او یومین فتترک الصلوة و الصوم فان رات الیوم الثالث او فیما بعدها الی الیوم العاشر فذلک دم حیض فان لم تر بعد ذلک دما الا بعد انقضاء عشرة ایام فان ذلک لیس بدم حیض و قال فی المبسوط اول ما تری المرءة الدم ینبغی ان تمتنع من الصوم و الصلوة فان استمر بها ثلاثة ایام متتابعة قطعت علی انه دم حیض و لم یکن علیها شیء و ان رات اقل من ذلک قطعت علی انه

لم يكن دم حيض وقضت الصلوة والصوم وعلى الرواية الاخرى اذا رات الثلثة ايام فى جملة العشرة دما لم يلزمها قضاء الصلوة واذا قلنا لا يكون اقل من ثلثة ايام متواليات فمتى رات ثلثة ايام تركت الصوم والصلوة فان رات بعد ذلك الطهر صلت وصامت فان رات بعد ذلك وما قبل ان تستوفى عشرة ايام على اى صفة كان الدم اسود او احمر او اصفر وعلى كل حال كان ذلك كله حيضا ولم يكن عليها فيما صامت وصلت شئ غير انها تقضى الصوم فيما بعد وان رات بعد ان يمضى لها عشرة ايام دما قطعت على انه ليس بدم حيض وانه من الاستحاضة وسنذكر حكمه فان رات الصفرة او الكدرة فى مدة عشرة ايام حكم بانها من الحيض فان رات الدم ثلثة ايام حكم لها بانه دم حيض ثم رات يوم الحادى عشر او الثانى عشر او الثالث عشر من وقت ما رات الدم الاول كان ذلك كله محكوما بانه دم استحاضة وقال فى الوسيلة وللحايض ثلثة احوال اما ترى الدم قليلا وهو ثلثة ايام متواليات ودواى مقدار ثلثة ايام من عشرة او كثيرا وهو عشرة ايام او متوسطات وهو ما بين الثلثة الى العشرة فاذا بلغت المراة تسع سنين فصاعدا او رات دما لم تخل من ثلثة احوال اما عرفته يقينا انه دم حيض او غيره او اشتبه عليها فان عرفت يقينا عملت عليه وان اشتبه عليها بدم الاستحاضة فهى حيض وان اشتبه بدم العذرة اعتبرت بقطنة فان انغمست فهو دم حيض وان تطوقت فهو دم عذرة وان اشتبه بدم القرح فان كان خارجا من الجانب الايسر فهو دم حيض والصفرة والكدرة فى ايام الحيض او فى ما يمكن ان يكون حيضا فهو حيض وفى ايام الطهر فهو طهر فاذا رات الدم بعد انقضاء تسع سنين ولم يشتبه عليها او اشتبه وكان محكوما عليه بالحيض تركت الصلوة والصوم ولها اربعة احوال احدها ان تريه ثلثة ايام متواليات ثم ينقطع ولا تراه بعد ذلك الى انقضاء عشرة ايام والثانى ان ينقطع الدم ثم يعود قبل انقضاء عشرة ايام والثالث ان تراه يوما او يومين ثم ينقطع عنها ولا يعود والرابع ان ينقطع عنها بعد يوم او يومين ثم يعود قبل انقضاء عشرة ايام بمقدار ما يتم به ثلثة ايام فالاول يلزمها ان تعمل عمل الحايض فى الايام التى رات الدم فيها ثم تغتسل والثانى كان الدمان معا والطهر المتخلل بينهما حيضا والثالث ان يكون دم فساد ويجب عليها قضاء الصلوة والصوم والرابع ان يكون جميع عشرة ايام بحكم الحايض فى احدى الروايتين وقال فى الجامع اقل الحيض ثلثة ايام متواليات واكثره عشرة وان توالى ثلثة ايام ثم تفرق الى العشرة فالكل حيض وقال فى المعتبر لو رات ثلثا ثم انقطع ثم رات يوم العاشر او ما دونه كان الدمان وما بينهما حيضا وقال فى التذكرة لو رات الدم ثلثة ايام ثم انقطع فهو دم حيض لحصول شرايطه فان رات قبل العاشر فانقطع عليه فالجميع حيض وكذا ايام النفساء المتخللة بين الدمين اذ لا يكون الطهر اقل من عشرة ايام وغير ذلك من عباراتهم الصريحة فى هذا المطلب التى لا داعى لايرادها والحاصل انها اذا رات الدم فى ثلثة ايام ثم لم تره الى اليوم العاشر فراته فيه ثم انقطع بعده محكومة بانها حايض فى مجموع العشرة ولو فى ايام النفساء والمستند فيه الصحيح المروى فى الكافى عن محمد بن مسلم عن ابى جعفر ع قال اذا رات المرءاة الدم قبل عشرة ايام فهو من الحيضة الاولى يومى الى عدم اتصال الدم واطلاقه يشمل

اذ قوله فهو من الحيضة الاولى

يشمل الكلام وغيره كما لا يخفى ثم ان قوله ع قبل العشرة وان كان ظاهره عدم شموله لما اذا رات الدم فى نفس العاشر لكن ذيل الحديث يشمله ايضا وهو قوله ع وان كان بعد العشرة فهو من الحيضة المستقلة مضافا الى امكان حمل الصدر على ما يكون شاملا لما راته فى اليوم العاشر ايضا بان يقال ان المراد قبل انقضاء عشرة ايام ويكون التحديد بالاضافة الى رؤية الدم ويكون ذيله قرينة على هذا التقدير واطلاقه يقتضى الحكم بالحيضة ولو فيما رات الدم فى ثلثة ايام فى جملة العشرة فعلى هذا يكون الاستناد به فى محل الكلام بالاطلاق والفحوى كما لا يخفى على اولى النهى * مطلب دوم ان است چنانچه صوم و صلوة مشروط است بخلو از حيض چنين است طواف پس طواف در حال حيض صحيح نخواهد بود بلكه ميتوان بعنوان قاعده كليه ادعا نمود كه جميع اعمال حج و عمره را با حيض بتوان اتيان نمود مگر طواف و صلوة آن و صلوة احرام و اين مطلب يعنى عدم صحت طواف با حيض مجمع عليه جميع علما است و بعد از اتفاق علما در اين مطلب اختلاف كرده اند در حق ضعيفه كه محرمه شده بعمره تمتع و ممنوع از طواف شده بجهة حيض مشهور ما بين فقها اينست كه اگر چنانچه مشخص شد كه هرگاه تاخير و صبر كند تا انقطاع حيض وقوفين از او فوت ميشود در اين صورت عدول ميكند از تمتع بحج افراد و همان احرام سابق را احرام حج قرار ميدهد ميرود بعرفات و مشعر و منى بعد از اداى مناسك و عود بمكه اگر حيض قطع شد در يوم عيد غسل نموده طواف حج و صلوة طواف و سعى و تقصير و طواف نسا را بعمل مى آورد و اگر منقطع نشد اقتصار مينمايد باعمال غير از طوافين بعد از انقطاع حيض طوافين را بعمل مى آورد و از مرحوم علامه در تذكره ظاهر ميشود كه اين اجماعى است * حيث قال اذا حاضت المرءة بعد الاحرام قبل الطواف لم يكن لها ان تطوف اجماعا لانها ممنوعة من الدخول فى المسجد بل تنتظر الى وقت الوقوف اذا طهرت وتمكنت من الطواف والسعى والتقصير وانشاء احرام الحج وادراك عرفه صح لها التمتع وان لم تدرك ذلك وضاق الوقت بطلت متعتها وصارت حجها مفردة عند علمائنا ويقرب منه ما ذكره فى المنتهى قال اذا دخلت المرءاة مكة متمتعة طافت وسعت وقصرت ثم احرمت للحج كما يفعل الرجل سواء فان حاضت قبل الطواف لم يكن لها ان تطوف بالبيت اجماعا لان الطواف صلوة ولانها ممنوعة من الدخول فى المسجد وتنتظر الى وقت الوقوف بالموقفين فان تطهرت وتمكنت من الطواف والسعى والتقصير وانشاء احرام الحج وادراك عرفه صح لها التمتع وان لم تدرك ذلك وضاق لها الوقت او استمر لها الحيض الى وقت الوقوف بطلت متعتها وصار حجها مفردا ذهب اليه علماؤنا اجمع وحكى شيخنا الشهيد فى الدروس عن جماعة عدم العدول بل تترك الطواف وتسعى وتقصر ثم تحرم للحج ثم تقضى طواف العمرة وطواف الحج والنساء حيث قال الاظهر ان الحايض اذا خافت فوت الوقوف بالتربص نقلت عمرتها الى الحج ثم تعتمر بعده الى ان قال وروى انها تسعى ثم تحرم بالحج وتقضى طواف العمرة مع طواف الحج وعليه على بن بابويه وابن الجنيد وابو الصلاح والحلبى والمشهور هو المختار للصحيح المروى فى التهذيب

عن جميل بن دراج قال سالت اباعبدالله عم عن المرءة الحايض اذا قدمت مكة يوم التروية قال تمضى كما
هى الى العرفات فتجعلها حجة ثم تقيم حتى تطهر و تخرج الى التنعيم فتحرم و تجعلها عمرة و هو بصحة سنده
و اشتماله على جماعة من اصحاب الاجماع و اعتضاده بالاشتهار بل دعوى الاتفاق اقوى مما دل على
القول الثانى و ان كان متعددا فلزوم العدول الى الافراد فى الصورة المفروضة مما لا ينبغى التامل فيه
*بعد از ذكر مراتب مرقومه ميگوييم كه مكلف به در حق حايض در صورت مفروضه تاخير طواف است
باتفاق علما خواه بعد از عدول از عمرهٔ تمتع بحج افراد بوده باشد چنانچه مختار و مشهور است يا با عدم
عدول چنانچه مقتضى قول ثانى است پس اتيان بطواف در ان حالت خواه در عمره بوده باشد يا در حج
اتيان بغير مامور به است بلكه اتيان بمنهى عنه است پس ماتى به در اين حالت غير مامور به است و مامور
به غير ماتى به است پس ماتى به موجب حصول امتثال نميتواند شد *مطلب سيم انست كه جاهل بموضوع
يعنى جاهل باينكه حايضست حين العمل بعد از انكه فساد اعتقادش منكشف شود يعنى معلوم شود
بعد از فراغ از عمل كه حايض بوده است حكم عالم است در فساد عمل و اگرچه مخالف با او ست در اثم
پس در صورت علم بموضوع عامل اثم است و عمل محكوم بفساد و در صورت جهل بموضوع اگرچه
اثم منتفى است لكن عمل فاسد است *اما انتفاء الاثم فظ و اما الفساد فلكون الخلو من الحيض من شرايط
صحة الطواف و انتفاء الشرط يقتضى انتفاء المشروط قال فى المبسوط و من شرط صحة الطواف الطهارة فان
طاف به جنبا او على غير وضوء لم يجزه و عليه اعادة الطواف ان كان الطواف فريضة الى ان قال و من ظن
انه على طهارة و طاف ثم ذكر انه كان محدثا تطهر و اعاد الطواف و فيه ايض و من نسى طواف الزيارة حتى
يرجع الى اهله و واقع اهله كان عليه بدنة و الرجوع الى مكه و قضاء طواف الزيارة و ان كان طواف
النساء و ذكر بعد رجوعه الى اهله جاز ان يستنيب غيره فيه ليطوف عنه فان ادركه الموت قضى عنه وليه
و فى النهاية من طاف طواف الفريضة و صلى ثم تبين انه على غير وضوء توضا و اعاد الطواف من اوله
انتهى كلامه رفع مقامه و الحكم بالاعادة فيما اذا تبين وقوع الطواف مع الحدث الاصغر يستدعى
وجوبها فيما اذا تبين وقوعه مع الحدث الاكبر بطريق اولى كما لا يخفى و فى الجامع و ان سهى فطاف
محدثا و ذكر تطهر و اعاد فى الفرض و تطهر و تصلى ركعتين فى التنفل و فى التذكرة و قد بينا وجوب
الطهارة من الحدث و الخبث فى الثوب و البدن و وجوب الستر فلو طاف جنبا او محدثا او عاريا او طافت
المرءة حايضا او نفساء او طاف و على ثوبه او بدنه نجاسة عالما او ناسيا فى طواف الفريضة لم يعتد بذلك
الطواف و فيه ايض لو ذكر انه طاف محدثا ان كان طواف الفريضة استانف الطواف و الصلوة ان كان قد
صلى بحدثه و فى الشرايع من طاف و ذكر انه لم يتطهر اعاد فى الفريضة دون النافلة و يعيد صلوة الطواف
الواجب واجبا و الندب ندبا و فيه ايض الطواف ركن من تركه عامدا ابطل حجه و من تركه ناسيا قضاه و لو
بعد المناسك و لو تعذر العود استناب فيه و فى النافع لو ذكر انه لم يتطهر اعاد طواف الفريضة و صلوته

و لا يعيد طواف النافلة و يعيد صلوته استحبابا و لو نسى طواف الزيارة حتى يرجع الى اهله و واقع اعاد و
اتى به و مع التعذر يستنيب فيه و فى الكفارة تردد اشبهه انها لا يجب الا مع التذكر و لو نسى طواف النساء
استناب و لو مات قضى الولى و فيه ايض الطواف ركن فلو تركه عامدا ابطل حجه و لو كان ناسيا اتى به و لو
تعذر العود استناب فيه و فى رواية و ان كان على وجه جهالة اعاده و عليه بدنة و فى التذكرة ايض الطهارة
شرط فى الطواف الواجب فلا يصح طواف المحدث عند علمائنا و فى المنتهى الطهارة شرط فى الطواف الواجب
ذهب اليه علماؤنا اجمع فلا يصح طواف الا مع الطهور من الحدث و فيه ايض قد بينا ان الطهارة شرط فى الطواف
فلو طاف و هو محدث متعمدا وجب عليه اعادة الطواف لان الطهارة شرط فيه و قد فات فيبطل المشروط
كالصلوة و فى التحرير لو طاف الواجب و هو محدث لم يجزه و ان كان ساهيا و يجب اعادته و فيه ايض الطواف
ركن من تركه عامدا ابطل حجه و لو كان ناسيا قضاه و لو بعد المناسك فان تعذر العود استناب فيه و فيه ايض لو
طاف واجبا و هو محدث عامدا او ناسيا لم يصح طوافه و لو كان على جسده نجاسة عامدا اعاد الى ان قال لو
تحلل من احرام العمرة ثم احرم بالحج و طاف و سعى له ثم ذكر انه طاف محدثا فى احد الطوافين و لم يعلم ايهما اعاد
الطوافين معا و فيه ايضا طواف الحج ركن فيه بالاجماع كما ان طواف العمرة ركن فيها فلو اخل به عامدا ابطل
حجه و ان اخل به ناسيا وجب عليه ان يعود و يقضيه فان لم يتمكن استناب فيه و لا يجزى طواف الوداع عنه
و غير ما ذكر من عباراتهم الصريحة فى هذا المطلب و المستند فى ذلك مضافا الى اجماع الاصحاب ما روى
عن النبى صم انه قال الطواف بالبيت صلوة الا انكم تتكلمون فيه و وجه الاستدلال هو ان الحمل على الحقيقة
متعذر فلا بد ان يصار الى اقرب المجازات و مقتضاه الاشتراك فى جميع الاحكام و من جملة ما ثبت فى
الصلوة انها اذا اتى بها فى حال الحيض تفسد سواء كان عامدا او ناسيا او جاهلا فينبغى ان يكون الامر فى
الطواف ايضا كذلك و يؤيد ارادة هذا المعنى الاستثناء المذكور فى ذيل الحديث ثم ان الحديث و ان حكى
عن طرق العامة لكن الاصحاب تلقوه بالقبول و يدل عليه ايضا الصحيح المروى فى الكافى عن محمد بن
مسلم قال سئلت احدهما عم عن رجل طاف طواف الفريضة و هو على غير طهور قال يتوضا و يعيد طوافه و
ان كان تطوعا توضا و صلى ركعتين و الصحيح المروى فيه و فى التهذيب عن على بن جعفر عن اخيه ابى
الحسن عم قال سئلته عن رجل طاف بالبيت و هو جنب فذكر و هو فى الطواف قال يقطع طوفه و لا يعتد بشىء
مما طاف *بعد از تمهيد مراتب مرقومه ميگوييم در صورت مفروضه بمقتضاى مقدمهٔ اولى طواف عمره
و هم چنين طواف حج و طواف نساء هر سه در حال حيض واقع شده و بمقتضاى مقدمه ثالثه طواف در حال
حيض باطل خواهد بود خواه ضعيفه عالم بحيض بوده باشد يا نه و بمقتضاى مقدمه ثانيه لازم بود بعد از
عاشر عادة اعاده همه طوافها نموده باشد و مفروض اينست كه ننموده پس اخلال بطواف واجب نموده و اين
موجب فساد حج است پس لازمست اعادهٔ حج ظاهر اينست تفاوتى ما بين انكه اخلال بطواف شود عامدا يا
جاهلا نميباشد و در فرض سؤال اخلال بطواف واجب نموده با جهل بوجوب ان در اين صورت پس ضعيفه

مذبوره در صورت مسطوره اخلال بجزء هر یک از حج نموده که عبارتست از طواف حج و طواف نسا
وطواف عمره و دلیلی بر اعتبار این ندارم نظر بقاعده اخلال بجزء موجب اخلال بکل است مگر در
صورتی که دلیلی دلالت بر خلاف ان کند و این در مورد سوءال منتفی است بعلاوه جملهٔ نصوص معتبره
ناطق بر لزوم اعاده است* منها الصحیح المروی فی التهذیب عن علی بن یقطین قال سالت ابا الحسن ع عن
رجل تطوف بالبیت طواف الفریضة قال ان کان علی وجه الجهالة بالحج اعاده وعلیه بدنة ومنها الصحیح جهل ان
المروی فیه ایضا عن حماد بن عیسی عن علی بن ابی حمزه قال سئل عن رجل جهل ان یطوف بالبیت حتی
رجع الی اهله قال اذا کان علی جهة الجهالة اعاد الحج وعلیه بدنة* و اما انچه از جمله عبارات سالفه ظاهر
میشود که اجتزاء باعادهٔ خود طواف شود پس ظاهر این است که مراد از انها با بقای محل طواف است و اما
هرگاه محل ان منقضی شده باشد مثل ما نحن فیه چنین نیست بلکه لازم است اعادهٔ اصل حج نظر باینکه
فقها تقسیم نموده اند افعال عمره و حج را برکن و غیر رکن و فرموده اند رکن در مباحث حج انست که
اخلال بان عمدا موجب فساد عمره یا حج بوده باشد و غیر رکن انست که اخلال بان عمدا موجب فساد
نشود و طواف عمره و طواف حج را از جملهٔ ارکان گرفته اند دون طواف نساء پس مقتضای این کلام
اینست که اخلال بطواف عمره و طواف حج عمدا موجب فساد حج بوده باشد و در صورت مفروضه
اخلال بهردو شده جهلا* والجاهل فی المقام عامد وقد سمعت مستنده* پس معلوم شد که اخلال
بطواف عمره و طواف حج اگرچه جاهلا بوده باشد موجب فساد حج است پس واجبست اعادهٔ حج و اعادهٔ
طوافین تنهائی کفایت نمیکند بلی در صورت نسیان طواف نساء اکتفا بطواف نساء میتوان نمود بلکه
اکتفا بنیابت غیر میتوان نمود اما در نسیان طواف عمره و نسیان طواف حج در اینجا فقها خلاف کرده اند
ایا نسیان طواف حج مثل اخلال باوست عامدا پس موجب فساد حج است و اعاده حج لازم است یا چنین
نیست بلکه اکتفا باتیان طواف فقط میتوان نمود یعنی هرگاه قضای طواف نماید حج او صحیح خواهد بود
اگرچه در ماه محرم مثلا بوده باشد پس با امکان عود لازم است خود این شخص معاودت نموده قضا نماید
و با عدم امکان عود میتواند نایبی تعیین نماید که از جانب او طواف نماید و این حکم یعنی جواز استنابه
در نسیان طواف نساء ظاهرا اینست اتفاقی بوده باشد نظر باینکه طواف نسا را فقها واجب غیر رکن
میدانند و اخلال بان را عمدا موجب فساد حج نمیدانند و لکن در نسیان طواف حج محل خلاف است*
قال شیخ الطایفة فی ط مشیرا الی طواف النساء وان ترکه و هو حی کان علیه القضاء فان لم یتمکن من الرجوع
الی مکه جاز ان یامر من ینوب عنه فیه فاذا طاف النائب عنه حلت له النساء وقال فی التهذیب ما هذا لفظه
والذی رواه علی بن جعفر عن اخیه ع قال سالته عن رجل نسی طواف الفریضة حتی قدم بلده و واقع
النساء کیف یصنع قال یبعث بهدی ان کان ترکه فی حج بعث به فی حج و ان کان ترکه فی عمرة بعث به فی
العمرة و کل من یطوف عنه ما ترک من طوافه محمول علی طواف النساء لان من ترک طواف النساء ناسیا

جاز له ان یستنیب غیره مقامه فی طوافه و لا یجوز له ذلک فی طواف الحج وهذا الکلام منه صریح علی ان
جواز الاستنابة فی الطواف المنسی مختص بطواف النساء فلا یثبت فی طواف الحج وغیره و کلامه المذکور
فی ط یقتضی ان الاستنابة فیه عند عدم تمکنه من العود الی مکه والظاهر من کلامه فی یب جواز الاستنابة فیه
مط قال فی التذکرة الطواف رکن من ترکه عامدا ابطل حجه ولو ترکه ناسیا قضاه ولو بعد المناسک فان تعذر
العود استناب فیه وفیه و لو ترک الحاج او المعتمر مفردا طواف النساء لم یحللن له و یجب له العود مع المکنة
لیطوفه فان لم یتمکن امر من یطوف عنه طواف النساء فاذا طاف النائب عنه حلت النساء و لو مات قبل طوفه
طاف عنه ولیه بعد موته تحقیق المقام یستدعی ان یبقی ههنا صور الاولی ان یکون قد ترک طواف الحج عامدا
والحکم فیه انه ان تمکن من الاتیان به فی وقته کما اذا تمکن من الاتیان به فی طول ذی الحجة وجب علیه
ذلک فیصح حجه عند الاتیان به و بما بعده من السعی و غیره فیه و ان لم یتمکن منه کما اذا اخرج الشهر کله
بطل حجه س هرگاه زید استطاعت داشت و فوت شد حال یکدختر ده ساله دارد و زوجه او هم
هست ایا بر دختر یا والده دختر واجب است که حجه از برای او بگیرند یا نه و مفروض اینست که وصیت
هم نکرده است ان زید و برفرض اینکه واجب شد که حجه بگیرند از برای او ایا دختر بگیرد یا والده
او یا حاکم شرع هر یک باشد بیان فرمایند ج برفرض تحقق استطاعت و لزوم حج و عدم ادای حج البته
لازم است از اصل ترکه او وجه حجه اخراج نمایند خواه زوجه اخراج نماید یا دختر لکن اولی اینست که
هر یک که متصدی میشوند باذن و اطلاع حاکم شرع بوده باشد س سایه بر سر انداختن را که در
حال احرام منع فرموده اند بهمچین است که در خیمه هم قرار نمیتوان گرفت یا نه و اگر گرما شدت کرد و عمامه
یا چیز دیگری بر سر بست و او را کفاره لازم شد اگر عمامه یا غیر او را بردارد و دفعهٔ دیگر باز بر سر
گذارد کفاره مکرر میشود یا نه ج راه رفتن در زیر سایه بر محرم حرام است لکن نشستن در خیمه
در شرع ممنوع نیست و اگر مضطر شود در ستر راس ستر راس مینماید و کفاره میدهد و محض برداشتن
عمامه و بسر گذاشتن همان عمامه در صورتی که فصل طویل متخلل نشود و همچنین امتدادی در
ستر راس یعنی مدت مستور بودن راس طول نکشیده باشد ظاهر اینست که موجب تکرر کفاره نشود
و اما هرگاه امتدادی در زمان مستور بودن متحقق شده باشد یا فصل طویل مابین کشف نمودن سر
و پوشانیدن ان ثانیا متخلل شود احوط تکرر کفاره است س هرگاه زید بمکهٔ معظمه رفته است و فراموش
کرده حج نسا را بعمل نیاورده است یوم چهاردهم ذیحجه بخواطرش می اید که حج نساء کرده ایا باید
انجا بماند تا سال دیگر حج او صحیح است یا نه و سایر اعمال او صحیح است یا نه ج نسیان طواف یعنی
طواف نسا را فراموش کرده باشد در روز چهاردهم ذیحجة الحرام متذکر شود همان روز طواف نسا را
بعمل می اورد حج او صحیح است و حرجی بر او نیست بی اشکال و هو العالم س کسانی که از بلاد
بعیده به نیابت در حج بمکهٔ معظمه زادها الله شرفا مشرف میشوند ایا بر ایشان واجب است اتیان بعمرهٔ

مفرده نمايد يا نه ج اگرچه از بعض از كلمات جماعت فقهاء رضوان الله تعالى عليهم عدم وجوب مفهوم ميشود
نظر باينكه عمره را تقسيم فرموده اند بعمره مفرده و متمتع بها و فرموده اند عمره مفرده فرض اهل مكه است
و عمره متمتع بها فرض نائى است * قال فى الشرايع تنقسم الى متمتع بها و مفردة فالاولى يجب على من ليس
من حاضرى المسجد الحرام الى ان قال و المفردة تلزم حاضرى المسجد الحرام * لكن ظاهر اينست كه واجب
بوده باشد * والمستند فى الوجوب عموم المستند فى الصحيح المروى فى الكافى عن معوية بن عمار
عن ابى عبد الله ع قال العمرة واجبة على الخلق بمنزلة الحج على من استطاع لان الله عز و جل يقول و اتموا
الحج و العمرة لله و انما نزلت العمرة بالمدينة قال قلت له فمن تمتع بالعمرة الى الحج ايجزى ذلك عنه قال نعم
و المراد من قوله ع من استطاع الاستطاعة للعمرة و عمومه يشمل ما نحن فيه و غيره و يدل عليه ايض قوله
ع نعم فى جواب قوله قلت له فمن تمتع بالعمرة الى الحج ايجزى ذلك عنه اذ الظ من هذا السؤال ان السائل
اعتقد وجوب العمرة على النائى ايض لكن الداعى على السؤال ان العمرة المتمتع بها هل تكون مجزية عن
العمرة المفردة ام لا و قرره ع عليه و اجاب بما حاصله ان مع الاتيان بالعمرة المتمتع بها لا يجب الاتيان بالعمرة
المفردة بل يكون المتمتع بها مجزية عنها و اوضح منه فى الدلالة على المرام الصحيح المروى فى الكافى عن
الحلبى عن ابى عبد الله عليه السلام قال اذا استمتع الرجل بالعمرة فقد قضى ما عليه من فريضة العمرة بل
يمكن وجه الدلالة هو ان العمرة المتمتع بها انما هى فى حق النائى و قد حكم عليه السلام فى ذيل الحديث
بان الاتيان بالعمرة المتمتع بها مسقط لما عليه من العمرة المفردة و اللازم منه وجوب العمرة المفردة فى حق
النائى ايضا فلا يكون مختصة بحاضرى المسجد الحرام ان قلت ان النائب قد اتى بالعمرة المتمتع بها فلم يكن
مسقطة عن العمرة المفردة فى حقه ايضا قلنا فعل النائب لكونه نائبا عن المنوب عنه يترتب الثمرة عليه
بالاضافة اليه لا بالنسبة الى النائب و المفروض انه ممن استطاع على العمرة فتجب عليه و هو المراد و يدل
عليه ايضا ما رواه فى الكافى عن محمد بن ابى بصير قال سئلت ابا الحسن ع عن العمرة اواجبة هى قال نعم
قلت فمن تمتع يجزى عنه قال نعم و وجه الدلالة يظهر مما مر مضافا الى قوله ع نعم مع ترك التفرقة بين النائى
و غيره و اما عبارة الشرايع فان فيها ما يومى الى ان وجوب العمرة ثابت فى حق النائى ايضا فانها هكذا تنقسم
الى متمتع بها و مفردة فالاولى تجب على من ليس من حاضرى المسجد الحرام و لا تصح الا فى اشهر الحج و تسقط
المفردة معها الى اخره فان قوله و تسقط المفردة الى اخره يقتضى ان المفردة واجبة فى حق النائى ايضا لكنها
تسقط بفعل العمرة المتمتع بها فعلى هذا يكون المراد من قوله و تلزم المفردة الى اخره ان المفردة لازمة على
حاضرى المسجد الحرام ايضا بخلاف المتمتع بها فانها لا تجب الا على من ليس من حاضرى المسجد الحرام و العبارة
لا يخ من مسامحة و الاولى عبارته فى النافع فانها دالة على وجوب العمرة على كل مكلف قال المقصد
الثانى فى العمرة و هى واجبة فى العمر مرة على كل مكلف بالشرايط المعتبرة فى الحج س نايب بعد از
فراغ از اعمال عمره تمتع و حج بلا فصل ميتواند اتيان بعمره مفرده نمايد يا نه بلكه لازم است تاخير نمايد

تا اينكه بعد از فراغ از عمره تمتع ده روز منقضى شود بعد از انقضاى عشرة ايام شروع نمايد بعمره مفرده
ج ظاهر اينست ايمه خلافست مابين فقهاء چهار قول بعضى تجويز فرموده اند توالى عمرتين و
بعضى شرط كرده اند فصل عشرة ايام ميان دو عمره و بعضى معتبر دانسته اند فصل به يكماه را و بعضى
معتبر دانسته اند فصل بسنه را اين خلاف ظاهر اينست در عمره مفرده است نه مطلق عمره * لانه الظ من
كلمات الاصحاب و النصوص الواردة فى الباب بل بعض العبارات كالصريح فى ذلك قال فى الشرايع
و تستحب المفردة فى كل شهر و اقله عشرة ايام و يكره ان ياتى بعمرتين بينهما اقل من عشرة و قيل يحرم
و الاول اشبه روى فى الكافى عن على بن ابى حمزة قال سالت ابا الحسن ع عن رجل يدخل مكة
فى السنة المرة او المرتين او الاربعة كيف يصنع قال اذا دخل فليدخل ملبيا و اذا خرج فليخرج محلا قال
و لكل شهر عمرة فقلت يكون اقل قال لكل عشرة ايام عمرة * بنا بر اين هرگاه فرض شود كه فراغ از عمره
تمتع در روز عرفه متحقق شود در روز سيزدهم ميتواند اتيان بعمره مفرده نمايد بلكه تاخير مشكل
است نظر باحتمال فورية * قال فى الشرايع و جوب العمرة على الفور س طواف نساء معتبر در عمره
هست يا نه ج امادر عمره متمتع بها معتبر نيست بنا بر مشهور و معروف بين الاصحاب بلكه قايل
بخلاف اين نديده ايم چنانچه مرحوم علامه اعتراف باين فرموده اند و نصوص معتبره از ائمه اطهار ع
ناطق براينست لكن شيخ شهيد در دروس از بعض اصحاب نقل فرموده كه قايل شده است باينكه طواف
نساء در عمره تمتع واجب است و اين قول بامجهوليت قايل ان شاذ و ضعيف است و اما عمره مفرده پس
طواف نساء در ان لازم است * و يدل على المطلبين الصحيح المروى فى الكافى عن محمد بن عيسى
قال كتب ابو القاسم مخلد بن موسى الرازى الى الرجل يسئله عن العمرة المقبولة هل على صاحبها طواف
النساء و العمرة التى يتمتع بها الى الحج فكتب اما العمرة المقبولة فعلى صاحبها طواف النساء و اما التى يتمتع
بها الى الحج فليس على صاحبها طواف النساء * بنا بر اين افعال عمره متمتع بها بنيت عمره است و احرام و طواف
بيت الله هفت شوط و دو ركعت نماز خلف مقام حضرت ابراهيم و سعى بين الصفا و المروة هفت شوط و
تقصير و عمره مفرده مثل عمره متمتع بها است باضافه طواف نساء و دو ركعت نماز طواف نساء س
كسى در منا در روز نحر رمى جمره ننموده اول ذبح نموده بعد از ان رمى جمره نموده حج او چه صورت
دارد ج لازم اين بود كه اول رمى جمره عقبه نموده بعد از ان ذبح نموده بعد از هر دو حلق راس
نمايد در صورتى كه باين ترتيب بعمل نياورده مثل اينكه اول ذبح نمايد اگر سهوا يا جهلا بوده باشد باكى
نيست و اگر عمدا بوده باشد بى اشكال اثم و مستحق عقاب است لكن ظاهر اصحاب صحة حج و عدم وجوب
اعاده است اگرچه با بقاى وقت بوده باشد * قال فى الشرايع و ترتيب هذه المناسك واجب يوم النحر
الرمى ثم الذبح ثم الحلق فلو قدم بعضها على بعض اثم و لا اعادة و يدل عليه مضافا الى دعوى الاجماع
عليه صحيحة جميل بن دراج عن ابى عبد الله ع انه قال ان رسول الله ص اتاه اناس يوم النحر فقال بعضهم يا

رسول الله حلقت قبل ان اذبح وقال بعضهم حلقت قبل ان ارمی فلم یترکوا شیئا کان ینبغی لهم ان یقدموه
الا اخروه ولا شیئا کان ینبغی لهم ان یؤخروه الا قدموه فقال لا حرج * اگرچه در دلالت این بر عدم
وجوب اعاده اشکال میتوان نمود لکن نظر بعدم ظهور مخالف در مسئله بادعوی اجماع اعتنائی بان
اشکال نیست س هرگاه کسی ذبح نموده در منا بمحض فراغ از ذبح جایز است حلق راس نماید یا جواز
حلق موقوف است براینکه قسمت نماید گوشت را باقسام ثلثه ج ظاهر اینست که بمحض فراغ از ذبح حلق
میتواند نمود و معنی ایه شریفه * و لا تحلقوا رؤسکم حتی یبلغ الهدی محله * این نیست که لازم باشد
تاخیر حلق تا گوشت ان با ثلث برسد بلکه ظاهر اینست که مراد این باشد که تاخیر حلق شود تا رسیدن
هدی بمنا و ذبح ان * روی عمر بن یزید عن ابی عبد الله ع اذا ذبحت اضحیتک فاحلق راسک * بلکه
مستفاد از بعض اخبار اینست که همان خریدن اضحیه کفایت میکند در جواز حلق اگرچه ظاهرا این
معمول به نیست * روی فی الکافی عن علی بن ابی حمزه عن ابی الحسن ع قال اذا اشتریت اضحیتک
و وزنت ثمنها و صارت فی رحلک فقد بلغ الهدی محله فان احببت ان تحلق فاحلق س هرگاه ترک
حلق یا ترک تقصیر نماید و طواف نماید ایا اعاده طواف لازم است بعد از حلق یا تقصیر یا نه ج ترک
حلق سهوا میباشد یا جهلا یا عمدا اگر عمدا بوده باشد یا بمعنی که با علم بلزوم تاخیر طواف حج از تقصیر
یا حلق اتیان بطواف نماید قبل از تقصیر در اینصورت لازم است یک گوسفند قربانی نماید * للصحیح
المروی عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر ع فی رجل زار البیت قبل ان یحلق فقال ان کان زار البیت قبل
ان یحلق و هو عالم ان ذلک لا ینبغی فان علیه دم شاة * واما اعاده طواف بعد از حلق یا تقصیر ظاهر کلمات
بسیاری از فقها اگرچه عدم لزوم است لکن شهید ثانی در مسالک دعوی اجماع نموده بر وجوب اعاده
* و هو المدلول علیه بالصحیح المروی عن علی بن یقطین قال سالت ابا الحسن ع عن المرأة رمت و ذبحت
و لم تقصر حتی زارت البیت فطافت و سعت من اللیل ما حالها و ما حال الرجل اذا فعل ذلک قال لا باس به
یقصر و یطوف و اطلاقه یشمل ما نحن فیه و غیره سیما بعد ترک الاستفصال * و اگر سهوا بوده باشد کفاره
واجب نیست لکن اعاده طواف بعد از حلق یا تقصیر لازم است و همچنین است در صورت جهل کفاره
واجب نیست لکن اعاده طواف لازم است نظر باصالة عدم امتثال مضافا الی اطلاق صحیحه علی بن یقطین
السابقه س شخصی مستطیع میباشد عازم حج شده جمعی در ان بلد بقصد حج بیرون میروند ایا بر این
شخص لازم است بمصاحبت انها بیرون رود یا تاخیر تا قافله دیگر جایز است ج اگر مظنه دارد که
با تاخیر متمکن از رفتن خواهد بود تاخیر جایز است والا تاخیر جایز نیست س هرگاه کسی بعد از فراغ
از حلق یا تقصیر و رمی جمره عقبه عود نمود بمکه بجهة طواف حج و سعی و طواف نساء و چونکه عود بمنا
نمود دو ساعت یا سه ساعت از شب یازدهم گذشته بود ایا کفاره برچنین شخصی لازم است یا نه ج
ظاهر اینست که کفاره در چنین صورت لازم نبوده باشد نظر باینکه انچه از اخبار و کلمات اخیار مستفاد

میشود انست که هرگاه کسی بیتوته در غیر منا نماید لازم است یک گوسفند قربانی نماید * کما فی صحیحه
علی بن جعفر عن اخیه ع عن رجل بات بمکه فی لیالی منی حتی اصبح قال ان کان اتاها نهارا فبات فیها
حتی اصبح فعلیه دم یهریقه و قد علق وجوب الدم علی البیتوته بمکه حتی اصبح و مقتضاه انتفاء اللزوم عند
انتفاء البیتوته الی الصبح فلا یلزم فیما اذا بات بغیر منی فی بعض اللیل * بلی کلام در ترتب اثم و عدم
انست و اما کفاره ظاهر انست که واجب نبوده باشد تفصیل مقام اینست که اگر تاخیر عود بمنی تا انقضای
دو ساعت از شب گذشته بجهة اشتغال بطواف و سعی بوده باشد ظاهر اینست که اثم نبوده باشد * کما
هو المستفاد من صحیحه صفوان عن ابی الحسن ع انه قال سالنی بعضهم عن رجل بات لیلة من لیالی منی
بمکه فقلت لا ادری فقلت جعلت فداک ما تقول فیها قال ع علیه دم اذا بات فقلت ان کان انما حبسه شانه
الذی کان فیه من طوافه و سعیه لم یکن لنوم و لا لذة اعلیه مثل ما علی هذا قال لیس هذا بمنزلة هذا
و ما احب ان ینشق له الفجر الا و هو بمنی و صحیحه معویه بن عمار انه سئل ابا عبد الله ع عن رجل زار
البیت فلم یزل فی طوافه و دعائه و السعی و الدعاء حتی طلع الفجر قال لیس علیه شیء کان فی طاعة الله
تعلیل للحکم فیقتضی ثبوت الحکم فی الاشتغال بکل طاعة فاذا انتفی الاثم عن البیتوته فی کل لیل فی غیر
المنی عند الاشتغال بالعبادة ففی بعض اللیل * بطریق اولی و اگر تاخیر تا ان وقت باین جهة نبوده باشد
بلکه لا لعذر بوده باشد ظاهر اینست که اثم بوده باشد اگرچه کفاره واجب نباشد س بیتوته که در شب
یازدهم و دوازدهم در منی واجب است ایا در مجموع لیل است یا بعض ان ج انچه واجب است بیتوته
از اول لیل است تا نصف شب بعد از تجاوز از نصف لیل نقل بجای دیگر میتواند نمود * کما هو المدلول
علیه بصحیحه معویه بن عمار عن ابی عبد الله ع انه قال و ان خرجت بعد نصف اللیل فلا یضرک ان تصبح
فی غیرها س شخصی در حال احرام بعضی از امور محرمه بر محرم را مرتکب شده مثل انکه لبس مخیط
یا ستر راس نموده باین سبب کفاره بر این شخص لازم شده کفاره که میبایست بدهد ایا در مکه لازم است
یا نه ج انچه فقها ذکر فرموده اند انست که اگر ارتکاب این در احرام عمره بوده باشد لازم است قربانی را
در مکه بعمل اورد و اگر در احرام حج بوده باشد لازم است این قربانی را در منی بعمل اورد * قال
فی الشرایع کلما یلزم المحرم من فداء یذبحه او ینحره بمکه ان کان معتمرا او بمنی ان کان حاجا قال فی
المدارک بعد ذکر هذه العبارة هذا مذهب الاصحاب لا اعلم فیه مخالفا قال فی القواعد و مکان الکفارات
جمع منی ان کان حاجا و الا فمکه و فی الصحیح المروی فی الکافی عن عبد الله سنان قال قال ابو عبد الله ع
من وجب علیه فداء صید اصابه و هو محرم فان کان حاجا نحر هدیه الذی یجب علیه بمنی و ان کان معتمرا
نحره بمکه قبالة الکعبة س کسی مستطیع بوده و حج ننموده فوت شده ایا لازم است حج ان شخص از بلد
گرفته شود یا اکتفا بحج میقاتی میتوان نمود ج ظاهر اینست که اکتفا بحج میقاتی میتوان نمود لکن احوط حج
بلدیست لکن حج میقاتی را از اصل ترکه اخراج مینماید و علاوه را از ثلث اگر مقدور بوده باشد مگر در

صورت رضای ورثه که کل از اصل موضوع شود س شخصی عازم مکه معظمه شد بعد از بلوغ بمیقات فوت شده حکم این شخص در چنین صورت چه چیز است بینوا توجروا ج هرگاه فوت این شخص بعد از احرام و دخول حرم بوده باشد بمنزله کسی است که جمیع اعمال حج از او بعمل امده باشد پس قضای حج در چنین صورت لازم نیست خواه حج از خود بوده باشد یا از غیر و اما هرگاه فوت قبل از احرام بوده باشد قضا لازم است و هم چنین است هرگاه بعد از احرام و قبل از دخول در حرم بوده باشد بنابر مشهور و حق س شخصی حج براو واجب بوده و تاخیر در ادای حج نموده در این اوقات مبتلا بمرضی شد که با ان مرض مسافرت بسمت مکه معظمه در حق او ممکن نیست در اینصورت چه کار کند ج درصورتی که متمکن از رفتن بمکه حال نبوده باشد و احتمال تمکن بعد از این هم قائم نبوده باشد لازم است نایبی تعیین نموده که بنیابت او حج نماید و اما در صورت احتمال تمکن از حج بنفسه فیما بعد حکم بوجوب استنابه ممکن نیست و این در صورتیست که عجز از مسافرت مسبوق بوده باشد بوجوب حج در ذمه این شخص چنانچه مفروض در سوال است و اما هرگاه چنین نبوده باشد بلکه تمکن از زاد و راحله مسبوق بعذر بوده باشد یا در سنهٔ واحده بوده باشد و مایوس از زوال عذر فی الاستقبال بوده باشد در اینصورت وجوب استنابه محل خلاف است احتیاط مقتضی استنابه است اگر چه حکم بوجوب مشکل است س در طواف واجب است ابتدا از اول جزء حجر الاسود نماید یا نه ج اگرچه بعضی از علما حکم بوجوب ابتدای در طواف از اول جزء حجر الاسود فرموده اند لکن این مطلب باعتقاد حقیر لازم نیست بلکه انقدر که لازم است انست که ابتدا نماید در طواف از حجر الاسود و ان موضعی که ابتدا نموده ختم بان موضع نماید و اما انکه لازم بوده باشد که ابتداء طواف از اول جزء از حجر الاسود بوده باشد لازم نیست بلکه رعایت ان نهایت تعسر دارد خصوصا با ازدحام و کثرت خصوصا در این اوان که اول جزء اول حجر الاسود ظاهر نیست س در طواف لازم است که در جمیع اجزاء شوط مسافت ما بین این شخص مطیف و بیت در جمیع جوانب مساوی بوده باشد یا نه ج انچه لازم است اینست که طواف در امتدادی که ما بین مقام حضرت ابراهیم عم و ما بین بیت هست واقع شود و اما مساوات مسافت در جمیع اجزاء طواف لازم نیست بلکه کمال تعسر دارد خصوصا با ازدحام س کسی در اوایل ذی القعدة الحرام از اعمال عمرهٔ متمتع بها فارغ شد و محل شده ایا جایز است قبل از انکه محرم شود بحج تمتع سر بتراشد یا نه ج بمقتضی ایه کریمه * و اتموا الحج و العمرة لله فان احصرتم فما استیسر من الهدی و لا تحلقوا روسکم حتی یبلغ الهدی محله * منع از حلق راس است قبل از قربانی نمودن در منا بنابراین بعد از فراغ از افعال عمره جایز نیست حلق راس نماید اگرچه قبل از احرام بحج تمتع بوده باشد اگرچه فصل ما بین فراغ از عمره و احرام بحج علاوه بر شهر بوده باشد لکن اگر کسی از راه جهل بمسئله حلق نماید کفاره لازم نیست س شخصی از سمت شام عازم بیت الله شد و از سمت مدینه

عبور کردند و میقات ایشان مسجد شجره است احرام عمره را در چه موضع از ان باید نمود و حد ان چه قدر است و غایة احتیاط در ان در کجاست ج اشکالی در این نیست در صورتی که محرم شود از مسجد شجره قطعا در این صورت محرم شده خواهد بود از اصل میقات و کلام در این است در صورتی که محرم شود از خارج مسجد شجره ایا احرام او منعقد میشود یا نه لکن در صورتی که محرم از مسجد شجره بشود اشکالی در ان نیست و مسجد شجره حال مسجد خرابیست در یک فرسخی مدینهٔ مشرفه در سمت مکهٔ معظمه واقع است س مخیط را که منع فرموده اند در حال احرام اگر شخص صاحب عذر بوده باشد مثل اینکه فتق بند داشته باشد که از حرم است واو را دوخته اند عیبی دارد یا نه یا کیسهٔ بول خود را در کمر بسته باشد یا بجهة احتیاط کیسهٔ در حال نوم با خود داشته باشد بجهة احتلام و نجس نشدن جامه احرام نظر بکمی اب مضر است یا نه ج اما کیسهٔ بول که تعبیر از ان بهمیان کرده میشود منعی از ان در شریعت مقدسه نمیباشد بلکه در نص تصریح بجواز ان شده و در نبستن فتق بند و کیسه بجهة تشویش از احتلام ان نیز بی عیب بوده باشد س هرگاه کسی استطاعت حج داشته و تقصیر نموده ایا بعد از وفات او از ترکه او حج بلدی یا میقاتی باید استیجار شود در صورتی که وصیت نکرده باشد ج اخراج وجه حجهٔ شخص مستطیع که با امکان ترک حج نموده باشد ظاهر اینست انچه که لازم بوده باشد که از اصل مال موضوع شود همان قدر یست که کفایت حج میقاتی نماید علاوه بر ان اگر وصیت نموده است از ثلث مال موضوع شود مگر کبار ورثه راضی شوند که از اصل موضوع شود س درخصوص ضعیفهٔ علیلهٔ حامله که ایام وضع حمل ان در وسط شهر ذی الحجة الحرام واقع میشود ایا این ضعیفهٔ علیله میتواند با حمل و با عذر اوقات وضع حمل ان مسافرت بعید و راطی نماید و بمکهٔ معظمه مشرف شود یا متعذر است و بر تقدیر مقدوریه هرگاه من بعد ممکن نشود مکه ساقط است یا معاقب و احتیاج به بیع و نائب است ج بودن وضع حمل در وسط شهر ذی الحجه مانع از مسافرت بسمت مکهٔ معظمه در این صورت مسقط استطاعت نمیشود و اما انچه قلمی شده که ضعیفه علیله است اگر ان علیلی بودن که با حمل جمع شده موجب مشقت شدید بوده باشد که عادة متحمل نتوان شد در این صورت وجوب ان مشکل است مناط رجوع ضعیفه است بحال خود نظر باینکه خود اعرف بحال خود است از دیگران س علمای امامیه چه میفرمایند که زید تکلیف بعمرو نماید که باید شما از شیراز بحیلی بندر تشریف بیاورید و از انجا انشاء الله از برای حج سال دیگر که سنه ۱۲۹۳ باشد بمکهٔ معظمه مشرف شویم و اخراجات شما من جمیع الجهات از رفتن و مراجعت نمودن هر قدر که بشود من متکفل میشوم تا وقتی که شما را بوطن شما برسانم ایا بعمرو حج واجب میشود یا نه اگر احیانا باین نهج که ذکر شده حج بعمرو واجب بشود زید ازان خدایگانی امیدوار است که جوابی بفرمایند که بعمرو ان نوع تکلیفی نماید که حج بر عمرو واجب بشود و در خدمت عمرو بحیلی بندر رود و دو سال دیگر از انجا بمکه معظمه مشرف بشود این همه تلاش که زید بجهة در خدمت

عمرو بودن میماید اینست که در عرض راه چنانچه مسائل مشکله روی دهد از عمرو سؤال کند
و بنای درس خواندن نزد در خدمت عمرو گذارد ج انچه در جمله از کلمات فقها قدس الله تعم
ارواحهم در این باب وارد است اینست که فرموده اند* لو بذل له زاد او راحلة ذهابا و ایابا وجب
علیه الحج* ظاهر از این کلام اینست که هرگاه بذل زاد و راحله هردو یکدفعه نموده باشد و شامل اینکه
کسی بگوید بدیگری که من متحمل اخراجات شما میشوم ذهابا و ایابا بحسب ظاهر نیست و از این
راهست که مرحوم شهید ثانی فرموده اند که هرگاه کسی قیمت زاد و راحله را بدهد این کفایت نمیکند در
استطاعت نظر باینکه ماثور بذل زاد و راحله است و این شامل قیمت نیست میگوئیم لفظ زاد و راحله
اگرچه مذکور در بسیار از کلمات فقها میباشد لکن این دو لفظ در اخباری که مستند مسئله هست
موجود نیست پس مناسب اینست که ذکر از اخبار شود ان وقت اشاره شود بمختار در مسئله اول حدیث
صحیحی است مروی از حلبی* عن ابی عبد الله عم فی قول الله عز و جل و لله علی الناس حج البیت من
استطاع الیه سبیلا ما السبیل قال ان یکون له ما یحج به قال قلت من عرض علیه من یحج به فاستحیی من ذلک
اهو ممن یستطیع الیه سبیلا قال نعم ما شانه یستحیی دویم باز حدیث صحیحی است مروی از ابی بصیر قال
سمعت ابا عبد الله عم یقول من عرض علیه الحج و لو علی حمار اجدع مقطوع الذنب فابی فهو مستطیع للحج
سیم حدیث صحیحی است از محمد بن مسلم قال قلت لابی جعفر عم قوله تعالی و لله علی الناس حج البیت من
استطاع الیه سبیلا قال یکون له ما یحج به قلت فان عرض علیه الحج فاستحیی قال هو ممن یستطیع الحج و لم
یستحیی و لو علی حمار اجدع ابتر حاصل معنی فان عرض علیه الحج اه* ان است هرگاه کسی اظهار کند
بدیگری که من متحمل اخراجات تو میشوم در سفر مکه ذهابا و ایابا یبذل زاد و راحله در یکدفعه
یا بتدریج یا قیمت ان را بدهد یا جمع مابین هردو نماید استطاعت مکه در حق چنین شخصی ثابت است
چرا باید حیا کند یعنی نباید حیا و مضایقه کند اگرچه باید سوار شود بر حمار گوش و دم بریده مراد فقها
قدس الله تعم ارواحهم باید همین معنی باشد نه اینکه مختص بخصوص بذل زاد و راحله باشد* قال
ابن ادریس فی السرائر من عرض علیه بعض اخوانه نفقة الحج فانه یجب علیه عند اکثر اصحابنا انتهی مجملا نظر
بمضمون نصوص معتبره و معتضده بعمل اصحاب کسی هرگاه بدیگری بگوید که متکفل و متحمل
اخراجات سفر مکه تو میشوم هر یک از انحاء مذکوره که بوده باشد بلی هرگاه ان شخص عیال نداشته
باشد همان اخراجات سفر ذهابا و ایابا کفایت میکند در تحقق استطاعت و اما اگر عیال واجب النفقه داشته
باشد انفاق عیال او نیز معتبر در استطاعت خواهد بود باین معنی هرگاه انفاق عیال او نکند و این شخص
مؤنه عیال خود را نداشته باشد استطاعت در حق او ثابت نمیشود پس نفقه عیال واجب النفقه او نیز
مدخلیت در استطاعت دارد اگر کسی بگوید این منافی است با انچه فقها ره ذکر فرموده اند که هرگاه
کسی مالیکه کفایت حج کند به بخشد بکسی قبول هبه واجب نیست بمقتضای انچه مذکور شد میباید

قبول هبه لازم بوده باشد و الا فرق مابین مقامین چه چیز است جواب میگوئیم فرق است کسی که متکفل
اخراجات دیگری شد ذهابا و ایابا و این شخص مطمئن از قول او بوده باشد صادق است در حق این
عرفا و شرعا که استطاعت حج دارد پس مندرج میشود در تحت عموم ایه شریفه* و لله علی الناس حج البیت من
استطاع الیه سبیلا* پس حج براو واجب میشود بخلاف حکایت هبه نظر باینکه بمحض ایجاب این شخص
مالک نمیشود پس استطاعت در حق او ثابت نیست از انچه مذکور شد مشخص میشود این تفرقه در
صورتیست که اباحه تصرف موقوف بقبول هبه بوده باشد پس هرگاه فرض شود چنین نبوده مثل انکه
کسی بگوید این مال را بتو می بخشم که بروی بسفر حج و بداند مقصود او اباحه تصرف است از برای
سفر مکه بجهة اینکه حج رفته باشد و مطمئن از قول او بوده باشد در چنین صورت میگوئیم که حج
براو لازم میشود لکن نه بجهة تحقق هبه بلکه این از جمله بذل زاد و راحله میشود که مذکور شد
مجملا انچه فقها فرموده اند که قبول هبه واجب نیست در صورتیست که اباحه تصرف موقوف بر مالکیت
بوده باشد و مالکیت موقوف بر قبول باشد در اینصورت البته قبول هبه لازم نیست پس این منافی
نیست با انچه فرموده اند که حج واجب میشود در صورت بذل زاد و راحله بنحوی که مذکور شد س
شخصی کریم نام در حیوة خود استطاعت بهم رسانید و مهلت اجل از برای او بهم نرسید که ادا نماید و
فوت او رسید چند نفر وارث که داشت بعد از ممات کریم نام اولاد ذکور باد و نفر اناث اموال و
ترکه را تقسیم نمودند از قرار قانون شرع نبوی صم و الحال اولاد ذکور ایستادگی نموده که میخواهیم
دین مرحوم پدر را ادا نمائیم از ان جمله یکنفر راضی میباشد که رسدهای خود را از این اموال و ملک
بدهد ببرادر خود که شاید دین مرحوم پدر را ادا نماید و یکنفر اناث در خصوص حصه و رسد خود
تعلل دارد و رضایت ندارد انچه سعی داشتیم نمودیم از موعظه و نصیحت انجام نگرفته دو نفر راضی
هستند که ادا نمایند یکنفر راضی نیست ج از اعظم حقوق ابا بر اولاد انست که غایت سعی و اهتمام
نمایند در ابراء ذمه ابا از حقوق الناس و حقوق الله تعالی بسیار تعجب است از اولاد که از اموال
والد خود مضایقه نمایند در اموری که اصلح بحال والد انها بوده باشد مجملا در صورت انتفاء وصیت
والد انچه لازم است از اصل مال والد موضوع شود در صورت استطاعت بجهة اداء حج قدریست که
کفایت نماید در اداء حج میقاتی رضای اولاد در این مقدار معتبر نیست یعنی وارث ممانعت از اخراج
این مقدار از اصل ترکه نمیتوانند نمود و در علاوه از این قدر موکول برضای وارث میباشد چنانچه
اول مذکور شد مناسب در حق اولاد اینست که قدری که کفایت حج بلدی نماید از سهم خود ان
مقدار را موضوع نمایند در صورت عدم رضا کلا یا بعضا ظاهر اینست او را جبر نمیتوان نمود س
زید در اموال و مواشی از قبیل گاو و گوسفند و قاطر میباشد که از منافع اینها امورش میگذرد یا مال
التجاره بقدری میباشد که از ربح او امورش میگذرد ایا در صورت اول براو لازمست که مواشی را

بفروشد حج بکند و در صورت ثانیه بر او لازم است که از اصل مال التجاره حج بکند حکم را بیان فرمایند ج مناط در استطاعت در صورت امن طریق و صحت بدن انست که این شخص مالک بوده باشد مالی را که کفایت مؤنه او نماید ذهابا و ایابا و هم چنین کفایت اخراجات عیال او نماید تا مراجعت و بعد از معاودت نوعی نشود که امر او منجر شود در امر معیشت او بسؤال در چنین صورت مستطیع خواهد بود لازم است اختیار مسافرت بجهة اعمال حج نماید خواه موجب فروش مواشی و صرف مال التجاره بوده باشد یا نه س شخصی بمکهٔ معظمه رفته بعد از فراغ از طواف فریضه فراموش نموده که دو رکعت نماز را در مقام حضرت ابراهیم بایست نمود و در غیر ان مجزی نیست در جنب مقام مزبور گذارده و بعد از فراغ از صلوة روانه صفا گردیده و سعی میان صفا و مروه بروجه شرعی بجا اورده و بعد از غروب خلاص و معاودت بمسجد الحرام نموده و طواف نسا را بجا اورده و باز فراموش کرده و متذکر نشده که لازم است دو رکعت نماز طواف نسا را در مقام نیز گذارده غفلة و نسیانا دو رکعت نماز طواف نسا را در زیر ناودان رحمت گذارده و بعد از مسجد الحرام بیرون و روانه منی گردیده و به هیچ وجه متذکر این مطلب نبوده تا انکه ظهر روز سیزدهم متذکر گردیده مضطرب شده در میان حاج اشخاصی که اتقی از شیخ سلیمان قطیفی ندیده اما مجتهد ندانسته است او را پرسیده چون کمال حسن ظن بشیخ سلیمان قطیفی داشت ایشان در جواب گفتند فتوی اکثر اصحاب و بعضی از نصوص اعادهٔ صلوة تنها ست لکن احتیاط و خروج از اشکال بعضی از فقها انست که اعادهٔ صلوة طواف فریضه و بعد بر سبیل احتیاط سعی و بعد نیز علی سبیل الاحتیاط طواف نسا و بعد دو رکعت نماز ان را بجا اوری اعتمادی باو کرده عمل او را باین صواب دانسته چون روز ازدحام خلق بود حضور قلب حاصل نمیشد بنا چار انداخته تا نصف شب در شب چهاردهم تحاور از نصف شب برخواسته با وضو و حضور قلب روانه مسجد شده و تصور نموده شاید طواف زیارت در روز عید چون کمال پریشانی بود شاید صحیح نشده باشد و وسوسه شیطانی شد گفتم احتیاطا طواف را اعاده نمایم لهذا اولا بقصد احتیاط طواف زیارت را اعاده و بعد در مقام حضرت ابراهیم رفته و نیت نموده دو رکعت نماز را که بر ذمه داشتم گذاردم و بعد از فراغ از مسجد روانه و سعی میان صفا و مروه را بنیت احتیاط اعاده نموده و بعد از فراغ قبل از طلوع بمسجد امده و طواف نسا را احتیاطا اعاده نمودم و بعد در مقام حضرت ابراهیم رفته دو رکعت نماز طواف نسا را بقصد وجوب گذارده فجر طالع شده نماز صبح را بعمل اورده بیرون رفته بخدمت شیخ سلیمان کیفیت را عرض نموده ایشان در جواب گفتند کمال احتیاط بعمل امده بری الذمه هستید ج انچه فرض شده که چنین امری نسیانا واقع شده خالی از بعد نیست که کسی عالم باشد که دو رکعت نماز طواف واجب و لازم است که در مقام حضرت ابراهیم ع بعمل اورده باشد و مع ذلک این مطلب را فراموش نموده در صلوة طواف حج و طواف نساء خلاف ان را بعمل اورده بلکه صورت

مسئله مناسب با حال جاهل است بهر حال چونکه مفروض است و انسان محل نسیانست متعرض جواب میشویم میگوئیم حکم مسئله در صورت مفروضه ان است که روز سیزدهم در مکهٔ معظمه که مطلع بلکه متذکر شده که چنین عملی از او صادر شده برود در مقام حضرت ابراهیم چهار رکعت نماز اتیان نماید دو رکعت بقصد طواف حج و دو رکعت بقصد طواف نساء در صورتی که باین نحو بعمل اورد بدلالت صحیحه و معتبره و اطباق فقهای شیعه رض حج او صحیح و بی عیب خواهد بود و اما انچه از عالی جناب قدسی القاب شیخ سلیمان قطیفی ذکر شد که ایشان فرموده اند مقتضی فتوی اکثر اصحاب و بعض از نصوص اعادهٔ نماز تنها ست صحیح لکن نسبت باکثر اصحاب و بعض نصوص محل خدشه است نظر بانچه مذکور شد که حکم مفتی به کل فقها است و مدلول علیه بجمیع نصوص وارده در مسئله است لکن اینها سهل است و اما انچه نسبت داده شده بایشان که فرموده اند که احتیاط مقتضی اعادهٔ سعی و طواف نسا است بجهة خروج از اشکال بعضی از فقها این باعتقاد خادم شریعت مطهره مطابق واقع نیست نظر باینکه فرض در صورت نسیانست احدی را ندیده ایم در ان اشکال نموده باشد یا فتوی برخلاف ان گفته باشد یا تامل در ان نموده باشد بلکه چنانچه مذکور شد حکم از قرار مسطور در صورت مفروضه که صورت نسیان بوده محل وفاق مابین علما است بلکه ظاهر اینست که صورت جهل هم چنین بوده باشد نظر بحدیث صحیحی که شیخ صدوق در فقیه ذکر فرموده * حیث روی باسناده عن جمیل بن دراج عن احدهما ع ان الجاهل فی ترک الرکعتین عند مقام ابرهیم ع بمنزلة الناسی * و معلوم شد که حکم ناسی همان اکتفا باعادهٔ صلوة فقط است پس حکم جاهل نیز چنین خواهد بود بلی فتوی بر لزوم اعادهٔ سعی و طواف نسا در صورت اخلال بصلوة طواف از ملا محمد باقر سبزواری صادر شده در ذخیره و کفایه در حق عامد یعنی هرگاه کسی متعمدا ترک صلوة طواف حج نماید و اتیان بسعی و طواف نساء نماید در ان حال در چنین صورت حکم فرموده ببطلان سعی و طواف و لزوم اعاده بعد از اتیان بصلوة طواف و این خارج از محل کلام است که اخلال بنماز طواف در مقام حضرت ابراهیم شده ناسیا و مستند ایشان که در ذخیره ذکر شده تمام نیست مجملا فتوی براعادهٔ سعی و طواف نساء در چنین صورت بلکه اشکال در ان از احدی تا بحال برنخورده ایم ای کاش این احتیاط را که عبارت از اعادهٔ سعی و طواف نسا باشد نموده بودید لکن از اینکه از نوشتهٔ سامی مشخص میشود که در نیت صلوة منظور خصوص این طواف نبوده بلکه منظور صلوة طوافی بوده که در ذمهٔ سامی بوده لهذا فعل سامی بعون الله تعم صحیح و بی عیب بوده و اما تشکیک که بعد از چند روز در صحت طواف شده از وسواس شیطانیست اعتنائی بان نخواهد بود مجملا عملی که از شما صادر شده از قراری که قلمی فرموده اید باعتقاد این خادم شریعت مطهره علی صادعها الاف التحیه صحیح و مبری ذمهٔ شما است انشا تشکیکی در این نخواهند فرمود س زید در حال حیات مستطیع بود و بمکه نرفت و بوصی گفته حج از برای او استیجار کند یا وصی از اصل

ترکه حج استیجار کند یا از ثلث یا حج بلدی استیجار کند یا میقاتی و دیگر اینکه وصی مختار در ثلث هست که بهر راهی که خواهد خرج کند و بیست تومان نقد را از اصل ترکه واگذاشته و تقسیم ورثه نکرده و زیاده بر بیست تومان از باغ و خانه و املاک تقسیم نکرده نیز مانده هرگاه صرفه و صلاح ورثه را چونکه بعضی صغیر اند منظور داشته این بیست تومان نقد را با ورثه مصالحه نماید بزیاده از بیست تومان و از ثلث برود و بیست تومان بگذارد و از برای میت حجه بگیرد میتواند یا نه ج ظاهر از کلام موصی که حجه بجهة او استیجار نماید حجه بلدی است پس لازم است نظر بمقتضای وصیت حجهٔ بلدی استیجار نماید لکن در صورت مفروضه بقدری که کفایت حج میقاتی کند از اصل ترکه موضوع نماید علاوه را از ثلث و در صورتی که تعیین بجهة مصارف ثلث از موصی نشده باشد بلکه تفویض بوصی نموده باشد بهر نحو که صلاح داند صرف میتواند نمود و اما حکایت بیست تومان نقد اگرچه مطلب درست مشخص نشد لکن وصی بهر نحو که صلاح صغیر را داند معمول میتواند داشت س زید مزاج خود را چنین فهمیده که هرگاه برود بسفر مکه ناخوش میشود و ظن در این مرحله دارد یا لازم است که برود یا نه باعتبار انکه مزاج طاقت گرمی هوا ندارد ج اگر مظنون او بوده باشد که اختیار این سفر موجب عروض مرض میشود که متحمل نمیتواند شد اگرچه با کجاوه نشستن بوده باشد در چنین صورت اختیار سفر مکه بر ان شخص لازم نخواهد بود و در ترک ان اثمی نمیباشد و اما هرگاه مرض مظنون العروض نحوی باشد که متحمل توان شد اگرچه بتدبیر بوده باشد تاخیر ان جایز نخواهد بود و هو العالم بحقایق الامور س کیفیت احرام بنحوی که در ان غایت احتیاط بعمل اید بیان فرمایند ج بعد از وصول بیکی از مواقیت و ارادهٔ احرام لازم است اول نیت عمره تمتع نماید و مراد بعمره تمتع احرام و طواف بیت الله و دو رکعت نماز طواف و سعی بین الصفا و المروه و تقصیر است یعنی مو و ناخن از بدن جدا نمودن است و چونکه عمره تمتع مربوط است بحج تمتع لهذا مناسب اینست در حین نیت عمره تمتع التفات بحج نیز نماید پس نیت چنین نماید که من اتیان باحرام و طواف کعبه و دو رکعت نماز طواف و سعی و تقصیر و احرام بحج و وقوف در عرفات و وقوف در مشعر الحرام و رمی جمره عقبه و قربانی و حلق یا تقصیر و طواف حج و دو رکعت نماز طواف و سعی بین الصفا و المروه و طواف نساء و دو رکعت نماز ان و مبیت در منا در شب یازدهم و دوازدهم و رمی جمرات ثلث در روز یازدهم و دوازدهم مینمایم قربة الی الله تعم و بعد از ان نیت سنت است که تلفظ باین کلام نماید* اللهم انی ارید التمتع بالعمرة الی الحج علی کتابک و سنة نبیک فان عرض لی شیء یحبسنی فحلنی حیث حبستنی* بعد از ان شروع نماید بمقدمات احرام مثل تطهیر بدن از غبار و چرک و شارب و ناخن گرفتن و نوره کشیدن بدن و بعد از ان غسل احرام نماید و نیت غسل چنین کند که غسل احرام مینمایم قربة الی الله تعم بعد از ان غسل نماید و قبل از غسل وضو بسازد و بعد از غسل دو جامهٔ احرام بپوشد یکی را مثل لنگ و دیگری را مثل

رداء بر دوش اندازد و هرگاه یک طرف ان را از زیر بغل در اورده بدوش دیگر اندازد و هم چنین طرف دیگر را از زیر بغل دیگر در اورده بدوش اخر اندازد هم خوبست و در وقت ارادهٔ پوشیدن دو جامه باین نحو نیت نماید که من دو جامهٔ احرام میپوشم در عمرهٔ تمتع واجب قربة الی الله تعم و بعد از ان سنت است که شش رکعت نماز احرام نماید در هر دو رکعت یک سلام و اگر اقتصار بدو رکعت نماید عیب ندارد در رکعت اول بعد از حمد سورهٔ قل یا ایها الکافرون و در رکعت ثانی قل هو الله احد بخواند بعد از ان نیت احرام نماید باین نحو که من محرم میشوم در عمرهٔ تمتعی که معتبر است در حج تمتع واجب قربة الی الله تعم و اگر بعد از ان نیت اجمالی چنین نیت نماید که من اجتناب مینمایم در عمرهٔ تمتع از صید بری نمودن و دلالت بران نمودن و اشاره بان و ذبح ان نمودن و از خوردن گوشت ان و جوجهٔ ان و تخم ان و نظر در اینه نمودن و وطی نمودن و بوسه دادن و نظر بشهوت بزن نمودن و بدن بیدن زن مالیدن بشهوت و عقد نمودن و شاهد بر عقد شدن و وکیل در عقد شدن و سرمهٔ سیاه در چشم کشیدن و انگشتر در دست نمودن بجهة زینت و کذب و فحش و افتخار نمودن و گفتن لا و الله و بلی و الله بلکه از مطلق قسم و استعمال عطر نمودن و بوئیدن عطر و خوردن عطر حتی طعام ادویه دار مثل زعفران و روغن بر بدن مالیدن و اخراج خون از بدن نمودن حتی بتوسط خارانیدن بدن و موی از بدن جدا نمودن حتی کندن یک مو از بدن خود یا غیر و ناخن گرفتن و سایه بر سر قرار دادن و در سایه راه رفتن و از پوشیدن جامهٔ دوخته و کشتن شپش و کیک و انداختن انها از بدن و جامه و پوشیدن سر و پشت پا و گرفتن دماغ حین وصول بوی بد بشامه و از ارتماس یعنی سر در اب فرو بردن و از استمنا یعنی طلب خروج منی نمودن بهر نحو که بوده باشد اگرچه بتخیل صورت زوجه خود بوده باشد و از حنا و رنگ بستن بجهة زینت و از دندان کندن و سلاح بستن در غیر حال ضرورت و قطع نمودن درخت و حشیش در حرم و کندن انها و از زیور پوشیدن و طلاالات بستن قربة الی الله تعالی یعنی اجتناب میکنم از امور مذکوره قربة الی الله تعم اگر چنین نماید غایت احتیاط خواهد بود اگرچه حکم بحرمت جمیع امور مذکوره در حال احرام مشکل است لکن رجحان اجتناب محل اشکال نیست بعد از ان اندک تامل نموده نیت تلبیه نماید باین نحو که من تلبیه میگویم در احرام عمره تمتع قربة الی الله تعالی و بگوید* لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد و النعمة لک و الملک لا شریک لک لبیک* و چونکه بر زن سایه بر سر قرار دادن حرام نیست و هم چنین در زیر سایه راه رفتن و پوشیدن رخت دوخته لهذا زن میتواند در حال احرام در کجاوه که روپوش داشته باشد بنشیند بنا بر این در نیت التفات اجتناب از اینها ضرور نیست در حق زن و هم چنین است حرمت ستر راس و ستر پشت پا این هر دو نیز از خواص مرد است چنانچه بر زن حرام است ستر وجه و بر مرد حرام نیست پس بنیچه چیز است که حرمت انها مختص بر حالت ستر راس و ستر پشت پاها و سایه بر سر قرار دادن و در

زیر سایه راه رفتن و پوشیدن محیط چنانچه بر زن حرام است ستر وجه و بر مرد حرام نیست پس زن در نیت
قصد اجتناب از ستر وجه باید نماید چنانچه اجتناب از زیور و طلا الات نیز از خواص زنست چه حرمت
ان بر حال اختصاص بحال احرام ندارد س چه میفرمایند بخصوص زنی محرم شده بعمره تمتع واجب
بعد از فاصله و قبل از طواف حایض شد تکلیف او چه چیز است و اگر حدوث حیض در اثنای طواف
شد چه کند با انکه در حال حیض وارد یکی از مواقیت شد با انکه بعد از فراغ از طواف و قبل از سعی
حایض شد ج حیض مانع از اعمال عمره و حج نیست مطلقا مگر طواف و نماز طواف بنا بر این ضعیفه
در حال حیض محرم میتواند شد و هم چنین اتیان بتلبیه بعد از احرام میتواند نمود و هر گاه بعد از فراغ
از طواف و صلوة طواف حایض شد اتیان بسعی ما بین صفا و مروه میتواند نمود و هم چنین است وقوف
در عرفات و مشعر و اعمال منی از رمی جمره و ذبح و تقصیر مجملا زن در حالت حیض اتیان بجمیع اعمال
حج میتواند نمود مگر طواف پس هر گاه بعد از احرام بعمره و قبل از اتیان بطواف حایض شد اگر در سعه
وقت بوده باشد مثل انکه ممکن است بعد از پاک شدن از حیض و غسل اتیان بطواف عمره و نماز طواف
و سعی ما بین صفا و مروه نموده درک وقوف عرفات نماید بعد از احرام بحج چنین نماید اگرچه در شب نهم
درک بیتوته در مشعر ننماید و اما هر گاه در ضیق وقت باشد باین معنی با تامل تا قطع حیض متمکن از
اعمال مسطوره و درک وقوف در عرفات نباشد در این صورت عدول مینماید از حج تمتع بحج افراد
نظر باینکه از اعظم اجزای عمره طواف است و حیض مانع از انست لهذا عدول مینماید از عمره و نیت حج
افراد مینماید میرود بعرفات بعد از درک وقوف در عرفات و مشعر و اعمال منا در روز عید که
عبارت از رمی جمره عقبه و قربانی کردن و تقصیر کردن یعنی جدا کردن مو از خود مثل اینکه از سر
زلف خود قطعه را بچیند یا ناخن میگیرد اگر پاک شد از حیض غسل میکند میتواند همان روز یا
روز بعد از ان برود بمکه بعد از طواف حج و صلوة طواف و سعی بین صفا و مروه و طواف نسا عود
بمنا مینماید بجهة بیتوته در منی در شب یازدهم و دوازدهم و رمی جمرات در ایام تشریق یعنی روز
یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و میتواند تاخیر در رفتن بمکه نماید تا بعد از انقضاء ایام تشریق نظر
باینکه تاخیر طواف حج و سعی و طواف نسا در حج افراد و قران تا اخر ذی الحجه جایز است این در صورتی
بود که در روز دهم از حیض پاک شده باشد و اگر حیض قطع نشده باشد تامل میکند اعمال و مناسک
منا را در روز عید و یازدهم و دوازدهم بعمل می اورد با حیض و در روز دوازدهم یا سیزدهم
عود بمکه مینماید بعد از پاک شدن غسل میکند باقی اعمال حج را که طواف و دو رکعت نماز طواف و
سعی بین الصفا و المروه و طواف نساء و دو رکعت نماز این طواف را بعمل می اورد و اما انکه تاخیر بقیه اعمال
حج در حج افراد و قران تا اخر ذیحجه جایز است پس ان مدلول علیه بکلمات اصحاب و نصوص معتبره در این
باب است * قال فی المقنعه ثم یتوجه الی مکه لیزور البیت یوم النحر فان شغله شاغل فلا یضره ان یزور من

الغد و لا یجوز للمتمتع ان یوخر الزیارة و الطواف عن الیوم الثانی من النحر و یوم النحر افضل و لا باس
للمفرد و القارن ان یوخر ذلک و فی النهایة اذا فرغ من مناسکه بمنی فلیتوجه الی مکه و لیزر البیت یوم
النحر و لا یوخره الا لعذر فان اخره لعذر زار من الغد و لا یوخر اکثر من ذلک هذا اذا کان متمتعا فان
کان مفردا او قارنا جاز له ان یوخر الی ای وقت شاء و فی المبسوط اذا فرغ من مناسکه بمنی یوم النحر توجه
الی مکه لزیارة البیت یوم النحر و لا یوخره فان اخره لعذر زار من الغد و لا یوخره اکثر من ذلک اذا کان
متمتعا فان کان مفردا او قارنا جاز ان یوخره الی ای وقت شاء و الافضل التقدیم و فی الخلاف و الافضل
ان لا یطوف طواف الحج الا یوم النحر ان کان متمتعا و لا یوخره عن ایام التشریق و اما المفرد و القارن
فیجوز لهما ان یوخرا الی ای وقت شاء و الافضل التعجیل علی کل حال الی ان قال دلیلنا اجماع الفرقة
قوله و لا یوخره ینبغی ان یکون عطفا علی الافضل لا بقوله لا یطوف و الا لم یکن فرق بین المتمتع و غیره
کما لا یخفی علی المتمتع و غیره و مقتضی العبارة علی ما ذکرنا ثلثة اشیاء النفر فی یوم النحر و جوازه الی افضلیه
یوم الثالث مع المرجوحیة و عدم الجواز فیما بعده هذا فی المتمتع و اما فی المفرد فالجواز الی اخر الشهر کما
لا یخفی و فی الاقتصاد اذا فرغ من الحلق مضی من یومه الی مکه لزیارة البیت و طواف الحج فان لم یفعل
مضی من الغد و لا یوخر اکثر من ذلک مع الاختیار و ان کان مفردا او قارنا جاز له تاخیره الی بعد انقضاء
ایام التشریق انتهی و لا یتوهم منه عدم جواز تاخیر الطواف فی حج الافراد مثلا الی الرابع عشر من ذی الحجة
بناء علی ان تعلیق الحکم بغایة یقتضی انتفاءه فیما بعدها لوضوح ان الکلام انما هو فی المضی من منی
لا لفعل الطواف و تعلیق المضی الی انقضاء ایام التشریق انما هو من جهة انقضاء المضی بذلک و انتفاء المضی
فیما بعدها لوضوح ان بعد انقضاء الثالث عشر من الشهر لا یبقی هناک احد حتی یتوهم منه عدم جواز
المضی فیما بعدها و الحاصل ان تعلیق الحکم بغایة انما یقتضی انتفاءه فیما بعدها اذا لم یکن الداعی للتعلیق
شیء اخر و هنا لیس کذلک لما عرفته فتدبر و فی جمل العقود فاذا فرغ من ذلک مضی فی یومه الی مکة و زار
البیت و طاف طواف الحج او من الغد اذا کان متمتعا فان کان غیر متمتع جاز له تاخیره عن ذلک و فی الوسیلة
فاذا فرغ المتمتع من المناسک توجه الی مکه لزیارة البیت و لم یوخر الی غد لغیر عذر و غیر المتمتع یجوز
له التاخیر و التقدیم و فی المراسم ثم لیتوجه الی مکه و لیزر البیت و لا یوخر الزیارة عن یوم النحر فان شغل
فاخره الی الغد فلا حرج و لا یجوز للمتمتع ان یوخر الزیارة و الطواف عن ثانی النحر فاما القارن و المفرد
فان اخر ذلک عن الثانی فلا جناح و فی السرائر فاذا فرغ المتمتع من مناسکه یوم النحر بمنی و هی ثلثة رمی
جمرة العقبة فحسب علی ما قدمناه و الذبح و الحلق و التقصیر علی جهة التخییر علی ما ذکرناه و لا باس بتقدیم
ایها شاء علی الاخر الا ان الافضل الترتیب فلیتوجه الی مکة یوم النحر لطواف الحج و سعیه اکثر من ذلک فان
اخره فلا باس علیه و له ان یاتی بالطواف و السعی طول ذیحجه لانه من شهور الحج و انما تقدیم ذلک علی جهة
التاکید للمتمتع و لا یجوز له تاخیر ذلک الی استهلال المحرم فمن اخره عامدا بطل حجه و فی الشرایع اذا قضی

و سعیه لا یوخره الا لعذر زار
البیت من الغد و یستحب له
ان لا یوخر طواف الحج

منا بمكه يوم النحر ولا تفصل المضى الى مكه للطواف والسعى ليومه فان اخره فمن غده و يتاكد ذلك فى حق
المتمتع فان اخره اثم ويجزيه طوافه وسعيه ويجوز للقارن والمفرد تاخير ذلك طول ذى الحجة على كراهية وفى
النافع ثم يمضى الى مكه للطواف والسعى ليومه او من الغد و يتاكد فى جانب المتمتع ولو اخره اثم وموسع للقارن
والمفرد طول ذى الحجة على كراهية وهذه العبارات وما شابهها صريحة فى جواز التاخير فى الطواف عن ايام
التشريق للمفرد والمستند فى ذلك مضافا الى اطباق الاصحاب الصحيح المروى فى الكافى عن معوية بن
عمار عن ابى عبد الله عم فى زيارت البيت يوم النحر قال زره فان شغلت فلا يضرك ان تزور البيت من
الغد ولا تؤخر ان تزور من يومك فانه يكره للمتمتع ان يؤخره و موسع للمفرد ان يؤخره و الصحيح
المروى فى باب زيارة البيت من التهذيب عن معوية بن عمار ايضا عن ابى عبد الله عم قال سئلت عن
المتمتع متى يزور البيت قال يوم النحر او من الغد و لا يؤخر و المفرد والقارن ليسا بسواء موسع عليهما قال
فى التهذيب و يدل ايضا على انه موسع للقارن و المفرد الى يوم الثالث واكثر من ذلك ما رواه الحسين بن
سعيد عن صفوان بن يحيى عن اسحق بن عمار قال سئلت ابا ابرهيم عم عن زيارة البيت يؤخر الى يوم
الثالث قال تعجيلها احب الى وليس به باس ان اخره انتهى والحاصل ان جواز تاخير الطواف و غيره فى حج
الافراد و القران الى اخر ذى الحجة ليس محل اشكال * بنا بر اين ضعيفه كه حيض او منقطع نشده باشد
اعمال منا را اگر با حيض بعمل مى اورد در روز دوازدهم يا سيزدهم حركت ميكند از منا بمكه بعد
از انكه از حيض پاك شد غسل ميكند طواف حج و صلوة طواف و سعى مابين صفا و مروه و طواف نسا را
بعمل مى اورد با دو ركعت نماز طواف در اينوقت از حج فارغ شده حج او صحيح است بى اشكال بلى
عمره بر ذمه او واجب است در اين صورت ميرود با دنى الحل محرم ميشود بعمره بعد از نيت احرام بعمره
اسلام و پوشيدن جامه احرام اتيان بتلبيه مينمايد بعد از دخول در مسجد الحرام اتيان بطواف عمره مينمايد
بعد از ان دو ركعت نماز طواف را در مقام حضرت ابراهيم بعمل مى اورد بعد از ان سعى مابين صفا
و مروه را بعمل مى اورد بعد از ان تقصير بمعنى كه مذكور شد ميكند بعد از ان اتيان بطواف نساء
در بیان
مينمايد طواف نسا اگر چه معتبر در عمره حج تمتع نيست لكن معتبر در عمره كه غير از عمره تمتع بوده باشد
هست بعد از فراغ از هفت شوط طواف نسا دو ركعت نماز اين طواف را نيز در مقام حضرت ابراهيم
بعمل مى اورد در اين وقت از عمره نيز فارغ ميشود مخفى نماند انچه مذكور شد از عدول بعمره تمتع
بحج افراد در صورتى بود كه عروض حيض قبل از اشتغال بطواف بوده باشد و اما هرگاه بعد از اشتغال
بطواف در اثناى طواف بوده باشد يا بعد از فراغ از طواف و قبل از اتيان بصلوة بوده باشد يا بعد از
صلوة طواف و قبل از سعى بوده باشد پس حكم ان محتاج بتفصيل است لهذا ميگوئيم مسئله متصور بچند
صورت ميشود اول انست كه عروض حيض بعد از فراغ از طواف و صلوة طواف بوده باشد دوم
انست كه عروض حيض بعد از فراغ از طواف و قبل از اتيان بركعتين طواف بوده باشد در اين دو

صورت طواف عمره تمتع محكوم بصحت است اتيان بسعى مابين صفا و مروه مينمايد با حيض و هم چنين
تقصير مينمايد بمعنى قليل از موى خود جدا ميكند يا ناخن ميگيرد بلى در صورت ثانيه تدارك دو
ركعت نماز لازم است بعد از انكه از حيض پاك شد اتيان بدو ركعت نماز طواف ميكند در مقام حضرت
ابراهيم بعد از تقصير محرم ميشود بحج ميرود بعرفات * و هكذا و المستند فيه الصحيح المروى فى الكافى
عن ابى الصباح الكنانى قال سالت ابا عبد الله عم عن امرءة طافت بالبيت فى حج او عمرة ثم حاضت قبل ان
تصلى الركعتين قال اذا طهرت فلتصل الركعتين عند مقام ابرهيم عم و قد مضت طوافها و ما رواه فيه عن
عبيد الله بن صالح عن ابى الحسن عم قال قلت له امرءة متمتعة تطوف ثم تطمث قال تسعى مابين الصفا والمروة
و تقضى متعتها و الصحيح المروى فيه ايضا عن معوية بن عمار قال سالت ابا عبد الله عم عن امرءة طافت
بالبيت ثم حاضت قبل ان تسعى قال تسعى قال سالت عن امرءة سعت بين الصفا و المروة فحاضت بينهما قال
تتم سعيها * صورت سيم انست كه در اثناى طواف حايض ميشود اين بدو نحو متصور ميشود اول
انست كه حايض ميشود بعد از تجاوز از نصف مثل اينكه بعد از تمام شوط رابع حايض شد دوم انست
كه قبل از اتمام شوط رابع يا قبل از بلوغ بشوط رابع حايض ميشود در صورت اول باز عمره تمتع
محكوم بصحت است در همان حال كه حيض عارض شده نشان ميكند بتعجيل از مسجد بيرون ميرود
اگر وقت موسع است تامل ميكند تا از حيض پاك بشود بعد از غسل حيض از همان موضع از طواف
ميگيرد طواف را اتمام ميكند مثل اينكه عروض حيض بعد از اتمام چهار شوط از طواف بوده بعد از
غسل اتيان بسه شوط از طواف مينمايد بقصد اتمام ان طواف بعد از ان اتيان بدو ركعت صلوة طواف
مينمايد در مقام حضرت ابراهيم عم و اگر عروض حيض در اثناى شوط خامس بوده باشد مثل اينكه اتيان
بنصف شوط خامس نموده بود حايض شد بعد از غسل حيض اتيان بدو شوط و نيم از طواف باقى مينمايد
و اتيان بصلوة طواف مينمايد درك عمره تمتع كرده خواهد بود و وقت احرام بحج تمتع محرم ميشود بحج تمتع
اعمال حج را بعمل مى اورد و اما هرگاه وقت مضيق نبوده باشد مثل اينكه عروض حيض در روز
هشتم از شهر ذى الحجه بوده باشد در چنين صورت در مكه غير مسجد الحرام نيت احرام بحج ميكند بعد
از درك وقوف در عرفات و درك وقوف در مشعر مناسك منى را بعمل مى اورد بعد از پاك شدن
و غسل حيض اتيان بطواف حج و بقيه از طواف عمره مينمايد كلامى كه در اين مقام هست در چند
چيز است اول انست كه ايا لازمست تقديم بقيه از طواف عمره بر طواف حج يا لازم است تقديم طواف
حج بر بقيه از طواف عمره يا مخير است دوم انست كه قايل شويم بتقديم بقيه از طواف عمره بر طواف
حج نظر باينكه تقديم اعمال عمره در حج تمتع بر افعال حج لازم بود تسويغ اشتغال باعمال حج در اثناى
طواف عمره باعتبار ضرورت بود مفروض ارتفاع ضرورتست پس اشتغال ببقيه اعمال عمره مقدم
بر بقيه اعمال حج لازم خواهد بود * و يدل عليه الصحيح المروى فى الكافى عن محمد بن ابى عمير عن

حفص بن البختری عن العلاء بن صبیح عن عبد الرحمن بن الحجاج و علی بن رباب و عبد الله بن صالح کلهم یروونه عن ابی عبد الله عم قال المراة المتمتعة اذا قدمت مکة ثم حاضت تقیم ما بینها و بین الترویة فان طهرت طافت بالبیت و سعت بین الصفا و المروة و ان لم تطهر الی یوم الترویة اغتسلت و احتشت ثم سعت بین الصفا و المروة ثم خرجت الی منی فاذا قضت المناسک و زارت البیت طافت بالبیت طوافا لعمرتها ثم طافت طوافا للحج ثم خرجت فسعت فاذا فعلت ذلک فقد احلت من کل شیء یحل عنه المحرم الا فراش زوجها فاذا طافت اسبوعا اخر حل لها فراش زوجها دوم این است که حکم مذکور که عبارت از بقای ضعیفه بوده باشد بر حج تمتع مختص است بصورتی که متمکن باشد از درک طواف در روز یازدهم بعبارت اخری مختص است بصورتی که معلوم باشد که ضعیفه تا روز یازدهم از حیض پاک خواهد شد بنحوی که متمکن خواهد بود بعد از پاک شدن از درک طواف در همان روز بنابراین هرگاه مشخص باشد که پاک نخواهد شد تا روز چهاردهم مثل اینکه روز هشتم شهر ذی الحجه حایض شد عادت مستمره او شش روز یا هفت روز بوده و میداند تخلف نمیکند پس در این صورت لازم است که عدول کند از حج تمتع بحج افراد مثل سابق یا عام است پس باقی بر حج تمتع خواهد بود اگرچه مشخص باشد تا روز پانزدهم شهر پاک نخواهد شد حکم سابق که عدم جواز تاخیر طواف در حج تمتع مختص بغیر این صورت است مسئله محل اشکال است مناسب اینست اول استقصای کلمات اصحاب شود بعد از ان تحقیق مسئله شود پس میگوئیم * قال فی المقنعة و اذا حاضت المرءة و هی فی الطواف قطعت و ان صرفت فان کان ما طافته اکثر من النصف بنت علیه اذا طهرت و ان کان اقل استانفت و الحایض تقضی المناسک کلها الا الطواف بالبیت فانها لا تقربه حتی تطهر لان الطواف حکم الصلوة و له صلوة مفروضة و حکم السعی فی النصف و اقل منه و اکثر حکم الطواف سواء و فی النهایة فان حاضت قبل الطواف انتظرت ما بینها و بین الوقت الذی تخرج منه الی عرفات فان طهرت طافت و سعت و ان لم تطهر فقد مضت متعتها و کانت حجة مفردة تقضی المناسک کلها ثم تعتمر بعد ذلک عمرة مقبولة فان طافت بالبیت ثلثة اشواط ثم حاضت کان حکمها حکم من لم یطف و اذا طافت اربعة اشواط ثم حاضت قطعت الطواف و سعت بین الصفا و المروة و قصرت ثم احرمت بالحج و قد تمت متعتها فاذا فرغت من المناسک و طهرت تممت الطواف و ان کانت قد طافت الطواف کله و لم تکن قد صلت الرکعتین عند المقام فلتخرج من المسجد ولتسع و تعمل ما قدمناه من الاحرام بالحج و تقضی المناسک ثم تقضی الرکعتین اذا طهرت و اذا طافت بالبیت و سعت بین الصفا و المروة و قصرت ثم احرمت بالحج و خافت ان یلحقها الحیض فیما بعد فلا یتمکن من طواف الزیارة و طواف النساء جاز ان یقدم الطوافین معا و السعی بین الصفا و المروة ثم تخرج فتقضی المناسک کلها ثم ترجع الی منزلها فان کانت قد طافت طواف الزیارة و بقی علیها طواف النساء فلا تخرج من مکه الا بعد ان تقضیه و ان کانت قد طافت منه اربعة اشواط و ارادت الخروج جاز لها ان تخرج و ان لم تتم الطواف و فی المبسوط

المتمتع اذا اهل بالحج لا یجوز له ان یطوف و یسعی الا بعد ان یاتی منی و یقف بالموقفین الا ان یکون شیخا کبیرا لا یقدر علی الرجوع الی مکه او مریضا او امرءة تخاف الحیض فیحول ذلک بینهم و بین الطواف فلا باس بهم ان یقدموا طواف الحج او السعی و اما المفرد و القارن فیجوز لهما ان یقدما الطواف قبل ان یاتیا عرفات و اما طواف النساء فلا یجوز الا بعد الرجوع من منی مع الاختیار فان کان هناک ضرورة تمنعه من الرجوع الی مکة او امرءة تخاف الحیض جاز لهما تقدیم طواف النساء ثم یاتیان بالموقفین و منی و یقضیان المناسک و یذهبان حیث شاء و فی المبسوط فان حاضت قبل الطواف انتظرت ما بینها و بین الوقت الذی تخرج الی عرفات فان طهرت طافت و سعت و ان لم تطهر فقد مضت متعتها و تکون حجة مفردة تقضی المناسک کلها ثم تقضی العمرة بعد ذلک مقبولة و ان طافت بالبیت ثلثة اشواط ثم حاضت کان حکمها حکم من لم تطف و اذا طافت اربعة اشواط ثم حاضت قطعت الطواف و سعت و قصرت ثم احرمت بالحج و قد تمت متعتها فاذا فرغت من المناسک و طهرت تممت الطواف و ان طافت الطواف کله و لم تصل عند المقام ثم حاضت خرجت من المسجد و سعت و قصرت و احرمت بالحج و قضت المناسک کلها ثم تقضی الرکعتین اذا طهرت و اذا طافت بالبیت و سعت بین الصفا و المروة قصرت ثم احرمت بالحج و خافت ان یجیئها الحیض فیما بعد فلا تتمکن من طواف الزیارة و طواف النساء جاز لها ان تقدم الطوافین مع و السعی ثم تخرج فتقضی باقی المناسک و تمضی الی منزلها فان کانت طافت الطواف الزیارة و بقی علیها طواف النساء فلا تخرج من مکة الا بعد ان تقضیه و ان کانت طافت منه اربعة اشواط و ارادت الخروج جاز لها الخروج و ان لم تتم الطواف و فی الاقتصاد ان حاضت قبل الاحرام فعلت ما یفعله المحرم و توخر الصلوة و الغسل و متی حاضت قبل طواف العمرة و فاتها ذلک بطلت متعتها و جعلتها حجة مفردة و تقضی العمرة فیما بعد و ان حاضت فی خلال الطواف و کانت طافت اربعة اشواط ترکت بقیة الطواف و قضتها بعد ذلک و تسعی و تقصر و قد تم متعتها و ان طافت ثلثة اشواط او اقل و قد بطلت متعتها فتجعلها حجة مفردة و متی خافت من الحیض عند عودها جاز لها تقدیم طواف الحج و طواف النساء قبل الخروج الی عرفات و فی جمل العقود فان حاضت قبل الاحرام فعلت ما یفعله المحرم و توخر الصلوة فان حاضت قبل ان تطوف طواف العمرة و تفوتها جعلت حجتها مفردة و تقضی العمرة بعد ذلک و تسعی و تقصر و تم متعتها و ان کان اقل من ذلک جعلت حجتها مفردة فاذا خافت من الحیض جاز لها تقدیم طواف الحج و طواف النساء قبل الخروج الی عرفات و فی الخلاف اذا حاضت المتمتعة قبل ان تفرغ من اعمال العمرة جعلته حجة مفردة و قال الفقهاء باسرهم یحتاج الی تجدید الاحرام دلیلنا اجماع الفرقة و اخبارهم و فی الوسیلة و الحایض یصح احرامها دون صلوته فان ترکته ظنا منها بانه لا یصح منها و تجاوزت المیقات فان امکنها الرجوع الیها رجعت و احرمت منها فان لم یمکنها احرمت من موضعها فاذا دخلت مکة و امکنها الخروج الی خارج الحرم خرجت و احرمت منه فان لم یمکنها احرمت منها فان کانت طاهرا طافت و سعت و قصرت و احلت و اذا

كان يوم التروية احرمت بالحج وقضت مناسكها على ماذكرنا. فان حاضت خلال الطواف وقد طافت اربعة اشواط او كثر قطع وبنى عليه وخرجت من المسجد وسعت وقصرت واحلت ثم احرمت بالحج يوم التروية وخرجت الى منى وعرفات واذا رجعت الى مكة لقضاء المناسك بها قضت مناسك الحج ثم اتمت الطواف وصلت ركعتيه وان حاضت قبل ان تطوف اربعة اشواط بطلت متعتها ولزمته الاقامة على احرامها والخروج الى منى وعرفات والمشعر وقد صارت حجتها مفردة فاذا فرغت منها قضت العمرة مقبولة وان دخلت مكه حايضا فحكمها مثل حكم من يحتض قبل ان تطوف اربعة اشواط فان لم تحض واتمت العمرة واحرمت يوم التروية بالحج وخافت الحيض جاز لها تقديم الطوافين طواف الحج وطواف النساء والسعى فان حاضت خلال الطواف النساء وقد طافت اربعة اشواط لم يجزله الرجوع حتى تطوف وفى الوسيلة ايضا العمرة ضربان مرتبة بالحج وغير مرتبة به فالمرتبة ضربان اما تقدمت عليه او تاخرت عنه فالمتقدمة هى العمرة المتمتع بها الى الحج والمتاخرة هى عمرة القران والافراد فان تمتع بها لم تحل اما احرم فى اشهر الحج او فى غيرها فالاول لا يجوز له ان يجعلها مفردة اذا نوى ذلك وان لم ينوى التمتع جاز والثانى لا يصح واذا اعتمر بحجه القران انشاء احرم بعد انقضاء ايام التشريق وان شاء اخر الى استقبال المحرم فاذا ارادها خرج الى التنعيم واحرم منها وشرط على ماذكرنا فى الحج ونوى العمرة للحج ولبى فاذا دخل الحرم قطع التلبية وطاف طواف النساء فان كان الحج واجبا او ندبا كانت العمرة كذلك والعالم

كتاب الكفارات

س هركاه درذمه شخصى كفارهٔ ماه مبارك رمضان قرار كرفته باشد وان شخص خواسته باشد كه اطعام شصت مسكين كند ايا لازم است كه مجموع شصت مسكين غير سيد باشند يا اينكه سيد باشند مضر نيست ج در صورتى كه مكفر از سادات باشد جواز اشتراك سادات بغير سادات در اطعام بلكه اختصاص ايشان باولى بى اشكال است وهم چنين در وقتى كه خمس كفايت مؤنه يوم وليله ايشان نكند هر چند مكفر از غير سادات بوده باشد اما در غير اين دو صورت پس خالى از اشكال نيست لكن جواز شايد باز اقرب بصواب باشد هر چند اجتناب اوفق باحتياط واقرب بسبيل نجات است س هركاه بر ذمهٔ شخصى قضا وكفاره ماه رمضان لازم ايد وبراداى هيچ يك از كفارات مقرره قادر نباشد بجهة فقر در خصوص عتق رقبه واطعام ستين مسكين وبجهة مرض در خصوص صوم شهرين متتابعين حكم اين شخص در اينجا چه نسبت خواهد بود ج در صورتى كه متمكن از اداى هيچ يك از كفارات ثلث نباشد ظاهر حصول امتثال است بتصدق بقدر امكان لكن احوط انضمام صيام ثمانية عشر يوم است براو اكر ممكن باشد واكر متمكن از تصدق بهيچ وجه نباشد استغفار نمايد س ايا تواند كسى كه كفارهٔ شش روز ماه مبارك رمضان بر ذمه او بوده باشد شصت مسكين را پيدا كند وهر يك را كفاره شش روزه بدهد يك دفعه واقل واجب كفاره چه قدر كندم است وايا نان خورش دادن واجب است يا نه وبر تقدير لزوم چه قدر بايد بدهد ج اين سوءال مشتمل بر چند چيز است اول اينكه هر مسكينى را دفعه واحد زياده از كفاره يك روز ميتوان داد يا نه ظاهر اينست كه ميتوان داد ثانى انكه اقل واجب چه قدر است ظاهر اينست كه اكتفا در كفارهٔ هر روز بمدى كه عبارت از چهار يك تبريز است ميتواند نمود پس هركاه يكمن ونيم بوزن تبريز در صورت مسطوره بهر مسكينى هر چند يك دفعه باشد تسليم نمايد امتثال حاصل ميشود انشاء الله ثالث انكه دادن نان خورش واجبست يا نه ظاهر عدم وجوب است لكن احتياط با امكان در دادن است س زن مبتدئهٔ خون ديد كه بودن ان بصفت حيض وعدم ان بر زوج معلوم نيست وبعد از چهار روز منقطع شده غسل كرد وزوج در روز ششم با او مواقعه نمود وبعد از مواقعه خون ظاهر شد وششم وهفتم خون ميديد وبعد منقطع شد غسل نمود ودر روز هشتم نيز مواقعه واقع شد وبعد از ان نيز خون ديد يك روز كه مجموع نه روز بود ايا در صورت مذكوره كفاره بر زوج واجبست يا نه ودر صورت وجوب چون نصف وربع دينار طلاى مسكوك نمياشد هركاه قيمة ان را نقرهٔ مسكوك يا پول سياه بدهد چون است ومصرف كفاره را بيان فرمايند كه ايا عدالت در كيرنده ان شرط است يا نه وبصغير بى پدر ميتوان داد يا نه ج در صورت مفروضه اكر چه وطى

در اثنای حیض شده است بلکه وطی اول در وسط حیض شده و وطی ثانی در آخر حیض لکن
ظاهر اینست که اثم و کفاره هیچ یک ثابت نبوده باشد نظر بجهل بموضوع و ظاهر اینست وجوب کفاره در
صورت علم بموضوع است س هرگاه در ماه رمضان بفعل حرامی روزه ضایع شده باشد کفاره
چه خواهد بود ج مسئله محل خلاف است ظاهر اینست کفاره جمع است یعنی عتق رقبه و صیام
شهرین متتابعین و اطعام ستین مسکین و این قول مختار جمعی از فحول فقها است مثل شیخ صدوق در
فقیه و شیخ طوسی در تهذیب و استبصار و مرحوم علامه در کتاب صوم و کتاب کفارات از قواعد و
هم چنین در کفارات تحریر و مرحوم شهید در دروس و لمعه و شهید ثانی در مسالک و روضه و
غیرهم و مستند این قول حدیث حسنی است که شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا روایت نموده*
عن عبد الواحد بن عبدوس عن علی بن محمد بن قتیبه عن حمدان بن سلمان عن عبد السلام بن صالح
الهروی قال قلت للرضا ع یا بن رسول الله ص قد روی عن آبائک ع فیمن جامع شهر رمضان او افطر
فیه ثلث کفارات و روی عنهم ایضا کفارة واحدة فبای الخبرین ناخذ قال بهما جمیعا فمتی جامع
الرجل حراما او افطر علی حرام فی شهر رمضان فعلیه ثلث کفارات عتق رقبة و صیام شهرین متتابعین
و اطعام ستین مسکینا و قضاء ذلک الیوم و ان کان نکح حلالا او افطر علی حلال علیه کفارة واحدة
س در کفارهٔ ماه رمضان هرگاه صوم شهرین را اختیار کند و سی و یک روز را متوالیا
روزه گرفت تتمه را بدون عذر تاخیر اندازد تا سال دیگر یا بیشتر از یک سال بلکه بتدریج گاه گاهی
یکروز را روزه بدارد کفاره صحیح خواهد بود یا نه و برفرض صحت اثم خواهد بود یا نه ج این
سؤال مشتمل بر دو مطلب است یکی آنکه بقیه صوم کفاره را تاخیر تا سال ثانی یا ثالث و هکذا جایز است
یا نه و ثانی آنکه بقیهٔ صوم کفاره که عبارت از بیست و نه یوم بوده باشد مثلا لازم است در آن مراعات
تتابع یا نه بلکه متفرقا مجوز خواهد بود جواب از ثانی آنست که مراعات تتابع در بقیهٔ صوم در صورت
مفروضه واجب نیست بلکه اکمال شهرین متفرقا جایز است اگرچه ظاهر کلام شیخ مفید و ابن ادریس
مقتضی لزوم رعایت تتابع است* قال فی المقنعة من وجب علیه صیام شهرین متتابعین فی افطار یوم
من شهر رمضان او قتل خطاء او کفارة ظهار او نذر اوجبه علی نفسه فافطر قبل ان یاتی بالصیام علی
الکمال فان حکمه یختلف و له احکام فان تعمد الافطار لغیر عذر قبل ان یکمل صیام شهر من الشهرین
او بعد ان اکمله من غیر ان یصوم من الثانی شیئا فعلیه ان یستقبل الصیام فان تعمد الافطار بعد ان
صام من الشهر الثانی شیئا فقد اخطا و علیه البناء علی ما مضی و التمام* و وجه ظهور این کلام در لزوم
رعایت تتابع در ما بقی آنست که مقتضای عبارت مذکوره آنست که هر وقت متعمد افطار نماید بعد از
تجاوز از نصف این شخص خاطی خواهد بود پس اجتناب از خطا نمیشود مگر برعایت تتابع تا فارغ شود
* و قال فی السرائر و ان افطر مختارا من غیر مرض او حیض فی الشهر الاول و الثانی قبل ان یصوم منه یوما

واحدا کان علیه الاستیناف بغیر خلاف و ان کان افطاره بعد ان صام من الثانی و لو یوما واحدا کان
مخطئا و جاز له البناء* مختار جواز تفریق است یعنی بعد از آنکه یک ماه را روزه گرفت و از ماه ثانی
یک روز را روزه گرفت افطار در حق او جایز است و تاخیر در صوم باقی تواند نمود و بعد از آنکه
شروع بباقی نمود رعایت تتابع در آن واجب نخواهد بود و این مذهب اکثر فقها است* و المستند فی ذلک
الصحیح المروی فی الفقیه عن الحلبی عن ابی عبد الله ع قال صیام کفارة الیمین فی الظهار صوم شهرین
متتابعین و التتابع ان یصوم شهرا و یصوم من الشهر الآخر اياما او شیئا منه فان عرض له شیء یفطر فیه افطر
ثم قضی ما بقی علیه و ان صام شهرا ثم عرض له شیء فافطر قبل ان یصوم من الآخر شیئا فلم یتابع اعاد الصیام
کله و الشیء العارض فی الاول و الثانی ینبغی حمله علی ما لا یکون مبیحا للافطار فی الصوم کما یظهر
وجهه للمتامل و المدلول علیه بقوله ع و التتابع ان یصوم شهرا ان التتابع المعتبر فی الشهرین یتحقق برعایة
التتابع فی شهر و یوم من شهر بعده فالتفریق فیما بعد غیر مضر و یدل علیه ایضا الموثق المروی فی الکافی عن
سماعة قال سئلته عن الرجل یکون علیه صوم شهرین متتابعین ایفرق بین الایام فقال اذا صام اکثر من شهر
فوصله ثم عرض له امر فافطر فلا باس فان کان اقل من شهر او شهرا فعلیه ان یعید الصیام اذ التقدیر لا باس
بالتفریق فیما اذا صام اکثر من شهر ثم الکلام فی الامر العارض کالکلام فی الشیء العارض فی الحدیث
الاول کما لا یخفی علی المتامل* پس میگوییم مقتضای این دو حدیث آنست که کسی که یک ماه و از ماه
ثانی یک روز را روزه گرفت افطار در حق او مجوز خواهد بود بعد از آنکه یوم ثانی شهر ثانی را افطار
کرد و روز ثالث شهر ثانی را روزه گرفت رسید بیوم رابع میگوییم صادق است در حق آن شخص
که اکثر از یک ماه را متوالی روزه گرفته است پس افطار روز رابع در حق آن شخص مجوز خواهد
بود و هکذا الحال س کسی که بر او قضای بعض از ایام ماه مبارک یا صوم کفاره افطار آن بر ذمهٔ آن
باشد و هیچیک را این الرمضانین بجا نیاورد و در رمضان ثانی هم همین وضع از قضای بعض از
ایام و کفارهٔ افطار آن بر ذمهٔ آن قرار گرفت چه کند و تقدیم قضا بر کفاره یا جواز تقدیم قضائین بر کفارتین
یا تقدیم کفاره بر قضا و وجوب فور و عدم آن و کیفیت نیت در اداء آن را بیان فرمایند و اگر کفارهٔ جمع
باشد و از بعض خصلات عاجز باشد باقی واجبست یا نه ج آنچه از قضای ماه مبارک تاخیر شده
تا سال دیگر بازای هر روزی یک مد است و بحساب شاه که عبارت از یکصد و شصت مثقال صیرفیست
بمقدار شش مثقال صیرفی و سه ثمن مثقال و نصف ثمن مثقال صیرفی علاوه است از یک مد بنا براین
اگر بازای هر روزی ثمن من شاهی بدهد قلیلی علاوه از واجب داده خواهد بود و احتیاط در دادن
دو مد است و ظاهر اینست که از تکرر سنین تکرر کفاره لازم نباشد بنا براین هرگاه تاخیر در تدارک
قضای ماه رمضان شده باشد تا سه سال ظاهر اینست اکتفا بهمان یکمد میتوان نمود بازای هر روزی
و اما تقدیم قضا بر کفاره و تاخیر قضا ظاهر اینست هر دو جایز بوده باشد لکن احتیاط مراعات تقدیم قضا است

ـباد رصورتی که اتیان بکفاره مستلزم تاخیر قضا شود تا سال دیگر بلکه در این وقت دور نیست که تقدیم قضا متعین بوده باشد مجملا مسئله متصور بچند صورت میشود اول تقدیم کفاره سال است بر قضای همان سال و ثانیه تقدیم کفارهٔ سال ثانیست بر قضای سال سابق و ثالثه تقدیم قضای سال ثانیست بر کفاره سال اول ظاهر اینست جمیع اینها مجوز بوده باشد مگر در صورتی که مذکور شد و اینها همه در صورتی است که اختیار صوم در کفاره نموده باشد و اما غیر صوم مثل اطعام و عتق رقبه پس تشکیکی در جواز تقدیم انها بر قضا نمیباشد اگر چه کفاره از سال ثانی بوده باشد و اما فوریت در قضا اگر چه محل خلافست لکن ظاهر اینست که فوراً واجب نبوده باشد هر وقت که خواهد مخیر است مگر در صورتی که فرض شود که با تاخیر متمکن نخواهد شد بجهة بعض از عوارض در اینصورت تاخیر نمیتواند نمود بانکه تاخیر نمود تا وقت تنگ شود در ان وقت واجبست بعمل اورد و معیار همان است که با امکان تاخیر از ماه رمضان دیگر جایز نخواهد بود و اما در کفاره اگر چه مستند عدم جواز تاخیر تا سال دیگر معلوم نیست لکن رجحان مسارعت و مبادرت مسلم است خصوصاً در صورتی که مظنون باشد که با تاخیر متمکن از کفاره نخواهد شد مجملا اگر چه حال حکم صریح بوجوب فوریه در مطلق کفاره مستند ان در نظر نیست لکن دور نیست که کفاره که موجب ان معصیت بوده باشد که کفاره در علاج و تلافی ان معصیت قرار شده باشد مبادرت در اقدام چنین کفاره لازم بوده باشد **س** هرگاه کسی قضاء روزهٔ ماه مبارک را اهمال کند تا ماه مبارک دیگر برسد کفاره ان چه قدر است و با نرسیدن بسال دویم ایا کفاره ثانی هم واجب میشود یا نه و ترک روزهٔ نذر معین را با لاعذر نمودن با وجود جاهل بودن در مسئله چه صورت دارد و عهد قلبی را با نذر میگویند یا نه **ج** کفاره اهمال در قضای ماه رمضان یک مد از گندم است و مقدار مد از پنجاه بوزن شاهی که عبارة از ثمن من شاهی بسنگ شانزده عباسی بوده باشد بمقدار شش مثقال صیرفی و سه ثمن مثقال و نصف ثمن مثقال کمتر است یعنی پنجاه شاهی که عبارت از یکصد و شصت مثقال صیرفیست بقدر شش مثقال و نصف مثقال الا ثمن مثقال علاوه است از مد پس هرگاه در مقام این کفاره پنجاه بوزن شاه گندم بدهد بازای هر روزی قدر واجب را داده خواهد بود بعلاوهٔ شش مثقال و سه ثمن مثقال و نصف ثمن مثقال لکن احتیاط اینست که بازای هر روزی دو مد داده باشد که بقدر دوازده مثقال و هفت ثمن مثقال از صد درم شاه کمتر است بعبارة اخری دو مد بقدر سیزده مثقال الا ثمن مثقال از یک صد درم کمتر است و اما تکرر کفاره بتکرر سال اگر چه حکم بوجوب ان نمیکنیم لکن احتیاط مقتضی رعایت اینست و اما کفارهٔ مخالفت در صوم منذور ظاهر اینست که مثل کفارهٔ ماه مبارک است که یکی از سه چیز است که عتق رقبهٔ مومنه یا صیام دو ماه متوالی یا اطعام شصت مسکین بوده باشد و این کفاره لازم است اگر چه جاهل بوده باشد که کفارهٔ مخالفت در صوم منذور این بوده و اما عهد قلبی باینمعنی که کسی بقلب خود عهد نمود با خلاق عالم که

بلکه در این صورت تاخیر جایز نخواهد بود

چنین کاری بکند یا بکند لکن تلفظ بصیغه نموده اگر چه این عهد یا نذری که در مخالفت ان کفاره لازم بوده باشد نیست لکن چون بندهٔ ذلیل با خالق عظیم جلیل خود چنین قرار داده مخالفت نمودن با عدم مرجح خارجی مناسب بندگی نیست

کتاب الجهاد

سـ ۱ هر گاه کسی شمشیری برهنه در دست دارد و بکسی دیگری او رد اما
واجب است انکس هم برگردد و بان شمشیردار که دفع ضرر از خود بکند که شمشیر او را بگیرد
با حربهٔ او را هلاک کند ج در صورتی که مشخص شد انکس که شمشیر در دست دارد ارادهٔ قتل این
شخص دارد به نحوی که ممکن بوده باشد میتواند دفع ضرر ان شخص را از خود کرده باشد س مسلم
میتواند هر تدبیر و حیله که باشد از دزدی و فریب و خدعه مال کافر بت پرست غیر مطیع الاسلام
را اخذ نماید که شرعا برای او حلال باشد یا انکه نمیتواند و دزدیدن اولاد و زنان ایشان جایز است
یا نه و باین نحو ملک مسلم میشوند یا نه ج اما در خصوص مال حال جواب از ان مقدم رقم شد
و لکن دزدیدن و اسیر کردن زنان و اطفال اما جایز است مجملا اخذ کردن زنان و اطفال کفار خواه
بطریق قهر و غلبه بوده باشد و خواه بطریق اسیر بوده باشد یا بطریق بیع از کفار باین معنی عوض بدهد
بکافر بنات کافر را یا زنان کافر را بان عوض بگیرد بی عیب است یعنی شخص مشتری مالک میشود
پس در حق مشتری جایز است هر نحو تصرف که خواهد و همچنین زنان نصاری و یهود که غیر مطیع
الاسلام باشند ظاهر اینست که مسلم باسر مالک میشود

کتاب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر

س شخصی عیالی دارد و ایشان را هر چند باموز دین میخواند نمیشنوند چه باید کرد ج از باب امر بمعروف لازم است ایشان را باموردین وادار دارد اول به نصیحت و تهدید و تخویف از عقوبت الهی جل شانه اگر بهبری نبخشد بکج خلقی و تندی س امر بمعروف و نهی از منکر در چه مقام است ج هر کس دانست که فلان امر منکر و حرام است و قدرت بر منع ان داشته باشد لازم است منع نماید س هر گاه طفل غیر ممیز مس کتابت قران نماید منع ان بر کسی که مطلع شود واجبست یا نه ج بر ولی واجب است منع و بر دیگران لزومی ندارد س هر گاه جماعت یهود در جنب خانه مسلمی از نو احداث معبدی نمایند و لیلا و نهارا بجهة امد و شد در معبد خود اوقات مسلمانی که در جنب معبد مزبور میباشد تلخ نموده در شب خواب و روز ارام از ایشان قطع نمایند شب نگذارند که اطفال ان مسلمان ارام بگیرند ایا مسلمانان را میرسد که نگذارند و منع نمایند که این طریق رفتار نه نمایند یا هر طریق رفتار نمایند منع نکنند ج چون که در حدیث صحیح از کاشف الاسرار و اند قایق جناب حضرت امام جعفر صادق ع وارد است که خراب کردن معبد یهود و نصاری بجهة انکه در محل و مکان ان بنای مسجد گذارند بجهة اهل اسلام جایز است لهذا اجازه اسان انست که این شخص مسلمان این معبد را خراب نموده بقصد انکه در انجا بنای مسجدی بگذارد و اگر خود این شخص بانفراده قدرت بنای مسجد ندارد سایر اهل اسلام اعانت و امداد او نمایند در بنای مسجد در ان مکان مجملا نظر باینکه خراب کردن معبد کفار بجهة بنای مسجد در ان جایز است لهذا این شخص میتواند ان معبد یهود را خراب نماید و در انجا بنای مسجد بگذارد س هر گاه زید در ملک خود محاذی در خانه دیگری گود و رزی ساخته باشد که اذیت ان زید بان شخص برسد و بگزرع از شارع مسلمین هم در گود ورز قرار داده و ضرر ان زید هم بمترددین میرسد ج تصرف در شارع بنحوی که مضر بر مار ه بوده باشد جایز نیست قاطبهٔ مسلمانان منع ان میتوانند نمود و هو العالم

صاحب خانه و سایرین و السلطین شرعا بر منع نمودن زید هست باشد

کتاب التجارة

۱ س بیان فرمایند حکم این مسئلهٔ شرعیه راکه چنانچه زیدی که از اهل خبره است طلای مسکوک وغیر مسکوک
از قبیل شمش و غیره به بیع صحیح شرعی که تقابض ثمن و مثمن در مجلس بعمل امده باشد بخرد از عمرو
و بعد از دو سه روز که تصرف در مبیع نموده باشد زید مذکور مشتری بر عمرو بایع ادعا نماید که یک
جزو از جمله مبیع که ظاهرا بحسب محک خوب وخوش عیار مینمود معزان مغشوش است و قدری از ان
راکه در دست دارد چنین است که میگوید لکن عمرو بایع بهیچ وجه از این معنی مطلع نبوده و همین
که ظاهر است مالک شده ایا در فرض مذکور زید را میرسد که فسخ مبایعه با ادعای غبن نماید بانه وحال
انکه تفاوت غبن انهم تقریبا ده یک از کل مبیع بیشتر نمیشود ج اصل در عقود لزوم است و بمحض
ادعای مشتری غبن ثابت نمیشود وهم چنین ثبوت مغشوشیت در بعض موجب ثبوت در کل نمیشود بلکه
ثبوت ان یا باعتراف غابن است که بایع است یا باقامهٔ بینه از مشتری و تحدید ثبوت غبن یا عدم ان به یک
مطرد نیست وگاه هست به ده یک ثابت نمیشود وگاه هست میشود نظر باینکه تحدید غبن در شریعت نشده
است بلکه فقها حواله بعرف فرموده اند اگر قدر یست که مسامحه در عرف وعادت میشود غبن بان ثابت
نمیشود و اگر چنین نبوده باشد میشود بنا بر این گاه هست ده یک قدر یست که مسامحه میشود بان مثل یک
شاهی در ده شاهی وگاه هست مسامحه نمیشود مثل ده تومان در صد تومان یا صد تومان در هزار تومان
پس در صورتی که غبن ثابت شد مغبون مخیر است مابین امضای معامله بنحوی که شد یا فسخ ان و
رجوع بمال خود مشهور مابین فقها اینست که این خیار بتصرف ساقط نمیشود مگر در صورتی که مغبون
مشتری بوده باشد و مبیع را منتقل بدیگری نموده باشد یا مانعی از رد تردد او متحقق شده باشد مثل
استیلاد امه پس اگر تفاوت در محل سوءال قدری نیست که مسامحه در ان شود و تصرف مشتری مثل
تصرف مذکور نبوده باشد مختار بر فسخ خواهد بود و اگر تشکیکی در ثبوت غبنی که موجب خیار بوده
باشد در محل سوءال بوده باشد از راه دیگر سخن ممکن است بیان ان اینست که توارد انواع خیار در
محل واحد ممکن است بنا بر این در محل سوءال قطع نظر از غبن کرده ممکن است که گفته شود مبیع در چنین
صورت بر فرض ثبوت ان معیوب خواهد بود و خیار عیب بجههٔ مشتری خواهد بود و در خیار عیب
مشتری مخیر است مابین فسخ و ضبط مبیع و اخذ ما به التفاوت و چونکه صریح سوءال اینست که مشتری
تصرف در مبیع نموده بنا بر این مشتری مسلط بر فسخ نخواهد بود لکن مسلط بر مطالبه ما به التفاوت خواهد
۲ بود و در صورت عدم معلومیت قدر ان خلاصی در مصالحه است و هو العالم س شخصی هرگاه
ملک بایری را بخرد بثمن مبلغ پنج تومان و پنج تومان دیگر صرف تعمیر ان نماید و بعد ملک غیر ظاهر شود

ایا مشتری مطالبهٔ تعمیرات خود را میتواند نمود یا نه ج در چنین صورت اصل ثمن را که عبارت از
پنج تومان بوده باشد بی اشکال مشتری مطالبه از بایع مینماید و اما سایر اخراجاتی که نموده است پس اگر
عینی از اموال مشتری در ان ملک باشد مثل اینکه عمارتی ساخته در و پنجره و امثال اینها در ان قرار
داده مشتری تسلط دارد که انها را از ان ملک انتزاع نموده متصرف شود و اگر چنین نبوده باشد پس اگر
استیفای منفعتی از ان ملک نموده باشد بازای خسارت و اخراجاتی که در ان ملک نموده باشد اقرب
بسبیل نجات انست که اکتفا بان نموده مطالبه از بایع ننماید و اگر استیفای منفعت ننموده باشد یا بقدر خسارة
استیفای ننموده باشد در اینصورت اگر بایع عالم بوده باشد که مبیع ملک دیگری بوده مقطوع به در
کلام جماعتی از اجلهٔ فقها انست که رجوع و مطالبهٔ این خسارت را از بایع تواند نمود و در نظر حقیر
محل اشکال است و اشکل از این در صورتی است که عالم نبوده باشد بلکه معتقد این بوده باشد که از
مال خود بایع است مثل اینکه ملکی در تصرف مورث او بود و بفوت ان منتقل باو شد چنین اعتقاد
داشت که از مال مورث او بوده منتقل باو شد و بعد از انتقال بدیگری مشخص شد که مال دیگری
بوده در این صورت حکم بجواز مطالبه مشتری در جمیع خساراتی که در ان مبیع نموده از بایع اگرچه
استیفای منفعت مطلقا ننموده باشد بسیار بسیار در نظر حقیر محل اشکال است بلکه ظاهر اینست که نتواند
نمود س زید روغن میخواهد بعمرو ابتیاع سلف نماید ایا چنین معامله در شریعت جایز است یا نه ۳
ج جایز است س در سنوات سالفه زید تنخواهی بطریق معامله و مرابحه بعمرو داده و تنخواه در
ذمه عمرو قرار و استقرار یافته و من جملهٔ تنخواه مذکور قدری براتهای فرنگی بوده است که بایست
در هندوستان وکیل عمرو گرفته باشد و عمرو در این ولا قدری از براتهای خود را منتقل ببکر
نموده و تنخواه خود را گرفته و بعد از سالها عمرو از درجه اعتبار ساقط و تنخواه زید مبلغهای خطیر
در نزد عمرو معیوب و الحال زید مدعی است که براتهای فرنگی امانت من بوده و عمرو من غیر اذن
فروخته است و ذمهٔ بکر مشغولست چنانچه بکر ادعا نماید که براتهای مزبور بر ذمهٔ عمرو تعلق داشته
و برطبق ادعای خود بشهادت شهود اثبات مدعا تواند نمود حاکم شرع از او میپذیرد یا نه و اینکه بکر
بگوید که اگر هم بالفرض والتقدیر برات مذکور امانت بوده باشد من چون عالم بامانت نبوده ام و عمرو
امین شما بوده عمرو باید از عهدهٔ این وجه مذکور برآید سخن بکر در این مقام مسموع است یا نه و در
صورتی که زید ادعا نماید که عمرو خود اقرار و اعتراف بامانت براتها داده بکر را میرسد که بگوید اقرار
عمرو امروز بامانت براتها از راه اضطرار و اضطراب است زید چون صاحب علو و استیلا است ج
اگر صاحب تنخواه معامله با عمرو نموده باشد باین نحو که مدیون عمرو شد و حواله نمود طلبی را که عمرو
از او داشت بفرنگی یا غیر فرنگی که در هندوستان یا غیره گرفته باشد و عمرو هم قبول این
مطلب نموده بعد برات زید را در اصفهان یا غیر اصفهان باشخاصی داده و وجه ان را گرفت و وجه

هندوستان را حواله انها نمود در این صورت صاحب تنخواه که زید بوده باشد تسلطی بر ان اشخاص
ندارد که مطالبهٔ وجه خود را از ان اشخاص نموده باشد بلکه مسلط است بر مطالبهٔ تنخواه از خود عمرو
و اگر چنین که مذکور شد نبوده باشد بلکه عمرو وکیل صاحب تنخواه بوده باشد در اینصورت اگر صاحب
تنخواه او را وکیل مطلق نموده باشد که تنخواه او را که در هندوستان است بهر نحو تصرف که خواهد نموده
باشد ماذون است این شخص وکیل برات صاحب تنخواه را در اصفهان مثلا باشخاصی داده و وجه
ان را از انها گرفت که انها عوض وجه را در هندوستان گرفته باشند و این شخص وکیل وجه را تلف
نموده باز صاحب تنخواه تسلط بر این اشخاص ندارد که مطالبه وجه خود را از انها نموده باشد و اگر عمرو را
وکیل نمود لکن نه بطریق مذکور بلکه وکیل نمود که بهندوستان رفته این وجه را در انجا از ارباب
برات گرفته باشد و نخود بکر ماذون نبوده باشد و این شخص وکیل تعدی از مقتضای وکالت
نموده باشد برات را در اینجا بعض داده وجه را از او گرفته هرگاه این مطلب شرعا ثابت شود که چنین
بوده ظاهر اینست صاحب تنخواه مطالبه مال خود را از این اشخاص میتواند نمود نظر باینکه بعد از ظهور
حقیقت حال مشخص شده که این اشخاص بدون سبب شرعی مال او را تصرف نموده اند و این اشخاص
مطالبهٔ حق خود را از ان شخص وکیل مینمایند با اعسار و حکم او حکم سایر معسرین خواهد بود و در
صورت اختلاف ما بین صاحب تنخواه و این اشخاص و وکیل در تشخیص صور مسطوره محتاج بمرافعه
است س هرگاه زید ملکی را بیع شرط نموده و در بین مدت خیار بایع فوت شده و وارث مرحوم ۴
اختیار مجموع رتق و فتق مشار الیه را بمشتری واگذارده باشد و مشتری را ماذون نموده باشد که
وجه طلب خود را از سایر منافع املاک مرحوم برداشته وا وجه بیع خود را برنداشته تا انکه مدت خیار
منقضی شده ایا بیع لازم و خیار ساقط گردیده است یا خیر ج در چنین صورت که ورثهٔ بایع معادل
ثمن مبیع را از ترکه بایع بمشتری واگذاشته اند در عوض ثمن مبیع و فسخ مبایعه نموده اند در چنین
صورت تسلطی بجهة مشتری در مبیع نخواهد بود و اگر چنین نبوده باشد بلکه ورثه ماذون نموده باشند
مشتری را که معادل ثمن را از ترکه بردارد و ان مشتری برنداشته باشد تا مدت منقضی شود در این
صورت مبیع ملک لازم مشتری میشود و ورثهٔ بایع را در صورت مفروضه تسلط در ملک بیع شرطی
نخواهد بود س زید نامی شیء را باحدی داده است و نگفته است که این شیء را بتو قرض میدهم و ۵
یا میفروشم لکن با اشخاص دیگر میفروخته است بعد از انقضای مدتی امده است این زید و مطالبهٔ پول
ان شیء را در وقت دادن میکند ان زید مستحق پول ان شیء است و یا همان شیء مدالطلب کار است
ج اگر حکایت خرید و فروش ما بین مذکور نشده باشد باین نحو که ان شخص بقصد فروش باو نداده
ان شخص نیز بقصد خریدن نگرفته باشد بیعی متحقق نشده مثل انرا مستحق میباشد اگر مثلی بوده باشد
و عین را تلف نموده باشد و اگر عین باقی بوده باشد همان عین را لازمست رد نماید و اگر قیمی بوده باشد

ز عین موجود بوده باشد همان را رد مینماید و اگر ممکن از رد عین نبوده باشد قیمهٔ ان را ظاهر اینست
٦ که لازم در رد قیمت قیمهٔ اینست حین المطالبه س زید با عمرو معامله کرده است بثمن رایج و عمرو
مشتری مدعی است که من ثمن رایج راس موعد را مشغول ذمه میباشم و زید مدعی است که من مستحق
ثمن رایج حین العقد میباشم ایا ادعای عمرو مسموع میباشد یا نه و دیگر در صورتی که ثمن رایج حین
العقد دو ثمن باشد ایا عمرو مخیر است در اینکه هر یک از دو ثمن را خواسته باشد بدهد میتواند داد
یا باید تنصیف نماید دو ثمن را یا زید مخیر است مفروض اینست که دو ثمن حین العقد حال که راس
موعد است اختلاف بهم رسانیده است ایا مشتری مخیر است که هر یک را که خواهد بدهد یا باید تنصیف
نماید ج معتبر در ثمن ثمن حین العقد است پس هرگاه ثمن در راس موعد مختلف بوده باشد با ثمن حین
العقد خواه بزیادتی یا بنقصان لازمست که ادای انچه معین بود حین العقد نماید بایع مطالبهٔ علاوه بران
در صورت زیادتی نمیتواند نمود چنانچه مشتری بدادن اقل در صورت نقصان بری الذمه نخواهد بود
الا برضای طرفین و اما انچه در استفتا قائل شده که ثمن حین العقد مختلف بوده تعیین جنس ثمن از شرایط
صحت بیع است پس لازم است حین العقد تعیین شود که ثمن اشرفی است یا روپیه یا بعضی از اول و بعضی
٧ از ثانی در صورت عدم تعیین بیع صحیح نخواهد بود س هرگاه شخصی ظالم مسلطی تنخواهی از زید
بدون حق و حساب بخواهد و زید در وصول تنخواه کمال تعلل و مضایقه نماید شخص ظالم زید را
گرفته مقید و محبوس نماید و تا چند یوم متوالی چوب بسیاری برو بزند بهیچ وجه متقبل وصول نشود
بعد ازان بکفرار قبیله زید میرود بدون اذن و اجازه زید ملک و برا بعمرو مبایعه میکند و ثمن او را
گرفته تسلیم ظالم مینماید در صورت مفروضه بیع ان ملک بدون اذن و اجازه و امضای مالک چه
صورت دارد و زید میتواند که اجرت المثل زمان تصرف عمرو را از عمرو بگیرد یا نه و در صورت
فساد بیع عمرو در خصوص وجه ثمن بکدام یک رجوع مینماید ج این شخص که مدعی این است که
من ملک زید را با عدم اذن و امضای او فروختم مدعی فساد عقد است و این ادعا از او مسموع نیست
باید ثابت نماید بعد از ثبوت مشخص است که بیع فاسد است و مالک مطالبهٔ اجرت المثل ایام تصرف را
میتواند نمود و مشتری با جهل بحقیقة حال مطالبهٔ اجرت المثل و مثل ثمن را از بایع میتواند نمود و اما با علم
بحقیقت حال که بایع مالک مبیع نبوده و ماذون هم از قبل مالک نبود پس حکم بمطالبه در صورتی که عالم
٨ بوده که این ثمن را بایع بظالم خواهد داد مشکل است س زید باغی را به بیع خیار بعمرو فروخته و
بیع مزبور لزوم بهم رسانیده بعد از چندی که باغ باز بتصرف زید بوده که بیعی روی داده بوده است
بخالد میفروشد بمبلغی نقد عمرو که مشتری اول است از فروختن زید باغ را بخالد مستحضر میشود
بخالد میگوید که این باغ در نزد من به بیع خیار لزوم بهم رسانیده و ملک منست تو از زید مبادا بخری
خالد اعتنا نکرده باغ را خریده و قیمهٔ ان را قدری داده و قدری را هم تا حال داده نشده است و

زید در قبالهٔ فروش بخالد ضامن کاشف فساد هم شده است که چنانچه فسادی ابراز شود از عهده
برآید و حال زید فوت شده و ورثهٔ زید را چه باید کرد ج برفرض ثبوت مضمون مسطور باغ مال
عمرو است مادامی که فسخ از عمرو واقع نشده باشد تصرف غیر در ان با عدم اذن عمرو جایز نیست و
باغ مزبور در ید ورثهٔ زید یا ید خالد هر یک که بوده باشد لازم است رد نماید بعمرو یا بناقل شرعی
از ان بخود منتقل نماید س شخصی گوسفندی را به بیع فاسد خریده نتاج حاصله ازان در مدتی که ٩
در نزد مشتری بوده مال مشتری است یا بایع ج نماء حاصل از ملک مال مالک است س هرگاه زید ١٠
ملک معین مشخصی در تصرف داشته باشد عمرو گوید همین ملک از منست و زید مذکور گوید از
وکیل تو خریده ام اما شرعا ملک مزبور حسب الاقرار زید تعلق بعمرو دارد یا نه و زید مزبور باید
ادعای خود را بثبوت برساند یا نه ج نظر باینکه ید تصرف خود را مستند کرده بابتیاع از وکیل
عمرو این بمنزلهٔ اقرار است براینکه ملک متنازع فیه مال عمرو بوده و مدعی انتقال بخود میباشد لهذا
زید باید انتقال بخود و وکالت وکیل را اثبات نماید و با عدم اثبات ملک مزبور بحسب قواعد شرعیه
متعلق بعمرو خواهد بود س دو نفر سه دانک مفروز از ملک معین را مشاعا مالک بوده بتفاوت ١١
باین نحو که یک دانک مشاعا مملوک یکنفر و دو دانک از ان مشاعا متعلق بدیگری مالک دو دانک یک
دانک و نیم را مشاعا فروخت بشخصی و نیم دانک دیگر را مشاعا فروخت بدیگری بعد مشخص شد که
این شخص زیاده از یک دانک را مالک نبوده و یک دانک دیگر مال دیگری بوده این شخص بطریق
غصب متصرف بوده و حال ان شخص مالک واقعی این یک دانک خود را از مشتری یک دانک و نیم
مطالبه نماید یا از هر دو مشتری ج اگر مبایعهٔ نیم دانک مشاع مقدم بوده بر مبایعهٔ یک دانک و نیم بیع
ان صحیح و لازم خواهد بود و مالک واقعی یک دانک را بر ان مشتری تسلطی نخواهد بود پس مطالبهٔ
یک دانک را از مشتری یک دانک و نیم خواهد نمود و ان مشتری نسبت به نیم دانک باقی مختار بر فسخ
مبایعه میباشد نظر بتبعض صفقه و اگر مبایعهٔ یک دانک و نیم مشاعا سابق بوده باشد ان بیع نسبت به نیم
دانک از یک دانک و نیم باطل خواهد بود و اگر مشتری یک دانک و نیم در یک دانک بیع را امضی نمود
مالک یک دانک تسلط بر این یک دانک نخواهد داشت لکن مطالبهٔ نیم دانک از این یک دانک و نیم و نیم
دانک دیگر را میتواند نمود س هرگاه شخصی شیء را بفروشد بوعدهٔ یکسال بمبلغ معینی و الان ١٢
مستحق ان مبلغ نیست و بازای ان شیء را بیع شرط نماید ایا بیع شرط صحیح است یا نه بر فرض عدم صحت
بیع شرط هرگاه بفروشد ان شیء را بنقد هر چند قیمهٔ ان شیء در حین معامله ان انقدر نباشد اما پول را
قرض الحسنه میدهد تا اخر مدت یکسال بر فرض صحت در اینصورت نوعی که تسلط بهم رساند بایع
بر اخذ پول قرض الحسنه چه چیز است بیان فرمایند ادام الله اظلالکم ج ظاهر اینست میتواند باین نحو که
میگوید فلان ملک را بشما فروختم بمبلغ ده تومان مثلا که از شما در ذمهٔ منست که بر من لازم است که

بعد از یکسال بشما داده باشم و در ضمن ان عقد شرط مینماید که اگر تا یکسال کل این وجه را بشما
١٣ داده باشم مختار و مسلط بر فسخ مبایعه بوده باشم و الا بیع لازم و خیار ساقط بوده باشد س هرگاه
زید از عمرو ملکی را بمبلغ سیصد تومان خریده و بعد زید ادعای غبن نموده باشد و بجهة تشخیص
و تعیین غبن رجوع بارباب وقوف و بصیرت کرده و ایشان ملک مزبور را بمبلغ یکصد و ده تومان
مقوم نمایند و بتصدیق و تعیین ارباب خبرت غبن مشتری مبلغ یکصد و نود تومان بوده باشد ایا در
اینصورت که در مبلغ سیصد تومان معامله یکصد و نود تومان مشتری مغبون باشد مبایعه صحیح است
یا باطل ج حکم ببطلان صورت ندارد لکن بر فرض ثبوت مراتب مرقومه شبهه در تحقق غبن نیست
و در صورتی که مشتری اسقاط غبن نموده باشد مخیر خواهد بود ما بین فسخ مبایعه و امضای ان بنحوی
١٤ که عقد بران واقع شده در صورتی که فسخ نموده استرداد ثمن از بایع خواهد نمود س هرگاه زید
ملکی را بعمرو فروخته بقیمة مبلغ هفتاد و پنج تومان مثلا بتقویم اهل خبره و بصیره و خود مشتری
مزبور هم از اهل خبره میباشد و چند نفر از اهل خبره که قیمة نموده اند از خویشان و خیرخواهان وی
بوده اند و بعد از انقضاء یکسال یا شش ماه یا هجده ماه یا دو سال از مدت مبایعه مذکوره چنین ملکی را
بمبلغ پنجاه تومان بیع و شری نموده اند مشتری مزبور بعد از وقوع امر مزبور و انقضاء مدت مسطوره
میخواهد که مبیع مزبور را ببایع مذکور رد نماید و ثمن را بگیرد ایا شرعا میتواند یا نه و بر تقدیر
نتوانستن ایا میتواند که ادعای غبن قدر تفاوت بین القیمتین نماید ج ثبوت خیار غبن در حق
مشتری موقوف باینست که مشتری ثابت نماید به بینه معتبره در نزد حاکم که مبیع وقت اجراء صیغه بیع
گنجایش ان ثمنی که عقد بران واقع شده است نداشته و مشتری نیز جاهل بحقیقة حال بوده و اگر این دو
مطلب باقامه بینه معتبره نزد حاکم شرع یعنی مجتهد جامع الشرایط ثابت نمود و اسقاط خیارات خود را
حین العقد بمصالحه و غیرها ننموده باشد ان وقت مشتری مخیر خواهد بود ما بین فسخ مبایعه و امضای
ان بهمان نحوی که واقع شده پس هرگاه مشخص شد که حال کسی بان قیمت که مشتری خریده نمیخرد بلکه
گنجایش ان ثمن را ندارد این موجب ثبوت خیار غبن نمیشود چه ازمنه مختلف است گاه هست یکسال قبل
چیزی بمبلغی گنجایش دارد بعد تنزل مینماید و گاه هست ترقی مینماید مناط و معیار ثمن حین العقد است
١٥ بشرط شرطین و عدم اسقاط خیار غبن و هو العالم س هرگاه بایع بیع نماید ملکی را بشخص مشتری و
ملک مزبور را بتصرف مشتری نداده باشد بعد از انکه مشتری رفته از متصرفین ملک مزبور مبیع خود
را تصرف کند متصرفین ادعای حقیت و ملکیت بعضی از ان را نموده اند و بتصرف نداده اند ایا مشتری
مزبور را میرسد که بخیار عیب مذکور فسخ مبایعه مزبوره را نماید یا انکه باید توزیع نماید صحیح را
بالنسبه اخذ کند و فاسد را دست بردارد و یا انکه مجموع از صحیح و فاسد را مبیع داند با انکه در حال
بیع عالم نبوده صحیحا صیغه جاری شده و در صورتی که خیار غبن داشته باشد اختیار بر فسخ دارد یا

با انکه ارش بگیرد ج هرگاه عقد واقع شده باشد بر مقدار معینی از ملک و بعد مشخص شود بعضی
از ان ملک دیگری بوده و بعضی مال بایع در اینصورت اگر ان مالک دیگر امضای معامله و مبایعه را
نمود خوب و اگر امضا ننمود بیع نسبت بهمان قدر از مال او فاسد خواهد بود و مشتری در بقیه مختار بر
١٦ فسخ خواهد بود و هو العالم س شخصی چهار دانگ باغی بشخصی به بیع خیار فروخته و در اثنای
مدت خیار مشتری فسخ نموده و سه دانگ و نیم ان را به بیع لازم بتصدیق اهل خبره خریده است و نیم
دانگ دیگر همان بحال بیع شرط اول باقی مانده و معادل ان هم ثمن باقی مانده و حال مدت خیار منقضی
شده ایا مبایعه این نیم دانگ به بیع خیار لزوم بهم رسانیده یا نه ج اگر فسخ مبایعه را با الاضافه بسه
دانگ و نیم نموده باین معنی که چهار دانگ باغ را فروخته بچهل تومان و بیع شرط نموده که هر دانگ
بازای ده تومان و بعد خواهش نموده بایع شارط از مشتری یا بعکس طرفین قرار الحال چنین شده که سه
دانگ و نیم را به بیع قطعی مبایعه شده باشد عقد سابق را نسبت بسه دانگ و نیم فسخ نموده نیم دانگ بر حال
خود باقی مانده و مبلغ پنج تومان نیز نسبت به نیم دانگ منظور داشتند و مدت منقضی شد این مبلغ را
بایع رد بمشتری ننمود در اینصورت بیع نسبت به نیم دانگ لازم و خیار ساقط نیم دانگ ملک لازم
١٧ مشتری میشود بایع را بعد از انقضای مدت اختیاری نخواهد بود س زید خانه معینه را ابتیاع نموده
از عمرو بمبلغ معین و صیغه را باسم خود جاری نموده و حال میگوید که قصد من ان بود که خانه
معینه را بقصد بکر خریده باشم لکن صیغه مجدده جاری نشده و وجه ثمن را از بکر اخذ و قبض نموده
و حال میگوید قصد من بجهة بکر بود و صیغه و قباله را باسم خود خوانده ام و نوشته شده ایا در این
صورت که بقصد بکر بود و وجه گرفته و تجدید صیغه ننموده خانه مال زید است یا مال بکر و قصد
بکر کفایت میکند یا احتیاج بصیغه مجدده میباشد ج در اینجا دو مقام است یکی اینست که بکر را لازم است
بمحض ادعای زید که این خانه را بقصد تو خریده ام تصدیق او نماید یا نه جواب ان اینست که اگر بکر او را
وکیل نموده باشد در خصوص مبایعه همان خانه بخصوصه یا بعمومه در اینصورت فعل وکیل ممضی
است لازم است بر موکل که قبول نموده باشد و مقام ثانی اینست که هرگاه بکر تصدیق او نمود در این ادعا
که من خانه را بقصد تو خریده ام و خانه را متصرف شد ایا در انتقال خانه ببکر محتاج بصیغه دیگر هست
یا نه جواب ان اینست که خیر حاجت بصیغه دیگر نیست بلکه هرگاه بعد زید نکول نماید و گوید که من
١٨ خانه را بقصد خود خریده بودم نه بکر این سخن شرعا از او مسموع نیست س اخذ ربا از کافر حربی
جایز است یا نه و بر فرض جواز مختص است باینکه در ولایت کفر بوده باشد یا انکه در بلاد اسلام نیز
اخذ ربا از ایشان میتوان نمود ج اخذ ربا از حربی باتفاق علمای شیعه جایز است خلافی در این باب
ما بین علمای شیعه نیست بلکه علمای اهل سنه اختلاف کرده اند در این شافعی و مالک و احمد و یوسف
منع نموده اند از اخذ ربا از کافر مثل مسلمین لکن ابو حنیفه جایز دانسته و اما اختصاص ان ببلاد کفر یا

ثبوت جواز اگرچه ببلاد مسلمین بوده باشد ظاهر اینست که حکم مختص ببلاد کفر نبوده باشد بلکه جایز
است اخذ ربا از حربی خواه در بلاد کفر بوده باشد یا در بلاد اسلام بلی حدیثی از طرق عامه نقل شده
که موهم اختصاص است وان حدیث اینست* قال رسول الله ص لا ربا بین المسلمین و اهل الحرب* لکن
۱۹ حدیث مروی در طرق شیعه عام است اختصاص ببلاد کفر ندارد س چه میفرمایند در خصوص اینکه
زید بیع بشرط خیار کرده ملک خود را نزد عمرو و قبل از بلوغ زمان خیار مصالحه نمود خیار فسخ خود را
ببکر بمبلغ معینی ایا بکر مز بور هر گاه اختیار فسخ معامله مسطوره نماید در زمان خیار ملک مسطور
بنفس فسخ بکر منتقل میشود از عمرو باو یا نه ج در مشار الیه بلفظ باو در اخر استفتا دو احتمال است
اول انست که مقصود بکر فاسخ بوده باشد و ثانی انست که مراد زید بایع بوده باشد اگر مراد اول است بی
اشکال فسخ معامله از بکر در فرض سوال موجب انتقال باو نمیشود چه عقد بیع بحسب شرع موجب
حدوث علاقهٔ ملکیت است ما بین مشتری و مبیع و فسخ مزیل و رافع این علاقه است پس برمیگردد
مبیع بحال اول یعنی به مملوکیت بایع و فسخ محدث علاقه ملکیت ما بین فاسخ و مبیع نیست و اگر مراد
ثانی است یعنی بعد از فسخ بکر مبیع منتقل شود از عمرو بزید بلی ظاهر اینست که منتقل بشود و اشکالی
که در این مقام میتوان کرد اینست که اصل لزوم عقد است و فسخی که موجب ازالهٔ حکم عقد میتواند شد
بمقتضای انچه فقها ذکر فرموده اند فسخی است که از خود بایع بوده باشد یا غیر بایع در صورتی که در
ضمن عقد شرط شده باشد فسخ او و در صورت مفروضه هیچ یک متحقق نیست اما اول پس ظاهر است
اما ثانی پس بجهة انکه اگرچه فسخ از غیر است لکن در ضمن عقد فسخ او شرط نشده است کما هو المفروض
لکن جواب این انست این فسخ اگرچه از بایع نیست لکن در حکم فسخ بایع است نظر باینکه این حقی بود از
بایع حسب المصالحه منتقل شده بد بکری پس این همان فسخی است که بجهة بایع ثابت بود حسب المصالحه که
از عقود لازمه است منتقل نموده بغیر بلی در این مقام اشکالی در صحت اصل مصالحه میتوان نمود بیان
این انست که مصالح عنه میباید در حین مصالحه یا مملوک مصالح بوده باشد یا امکان ملکیت در ان وقت
ثابت بوده باشد و این دو هیچ یک در صورت مفروضه متحقق نیست نظر باینکه مفروض در سوال
اینست که مصالحه قبل از بلوغ زمان خیار شده و معلوم است قبل از بلوغ زمان خیار هنوز خیاری را
بایع مالک نشده تا بد بکری منتقل نماید بصلح تحقیق حال در این مقام مقتضی اینست که گفته شود عقد
صلح عقدیست که مقتضی نقل شیء است عینا کان او منفعة او کلیهما از مالک بد بکری یا مقتضی ابراء
است اگرچه در ان صورت نیز میتوان گفت که نقل متحقق است پس محتاج بکلام اخیر نخواهد بود معلوم
است نقل و انتقال موقوف بمالکیت و مملوکیت بالفعل است بنا بر این میگوئیم اگر صلح خیار بعد از بلوغ
زمان خیار شود تاملی در صحت ان نخواهد بود نظر باینکه در این وقت بایع مالک خیار که حقی است از
حقوق مالیه میباشد و بعقد صلح این حق منتقل میشود از او بمصالح له و اما قبل از بلوغ زمان خیار

هنوز بایع مالک شیء نشده است تا منتقل نماید بد بکری از اینست که فرموده اند قبل از بلوغ زمان
خیار عقد لازم است بعد از بلوغ ان جایز میشود بنا بر این پس صلح متعلقی نخواهد داشت پس صحیح
نخواهد بود اینست حاصل اشکال در اینمقام لکن جواب این انست که دعوی کلیه در این مقام که هر صلحی
میباید مقتضی نقل شیء باشد بد بکری صحیح نیست باین معنی هر صلحی مقتضی انتقال شیء بوده
باشد از مصالح بمصالح له و از مصالح له بمصالح مسلم نیست چنانچه شبهه در این نیست که صلح از دم عمد
صحیح است در اینصورت انتقال از مصالح بمصالح له نمیباشد و اما از جانب مصالح له بمصالح گاه هست انتقال
متحقق هست و گاه هست متحقق نیست چنانچه صلح بلا عوض بوده باشد و همچنین است صلح ادعای
غبن و صلح زوجه حقوق خود را بزوج و امثال اینها و ثمرهٔ صلح در امثال این موارد اسقاط حقوق است
از مصالح نسبت بمصالح له و در کلام احدی از علما بنظر نرسیده که در تعریف صلح نقل و انتقال را اخذ
کرده باشد بلی نظیر این ایراد متوجه است بر تعریف بیع نظر باینکه علما نقل ملک را در تعریف بیع اخذ
نموده اند* ففی المبسوط و السرائر و التذکرة و نهایة الاحکام و القواعد و التحریر و غیرها ان البیع هو
انتقال عین مملوکة من شخص الی غیره بعوض مقدر و فی النافع و غیره انه الایجاب و القبول اللذان
ینتقل بهما العین المملوکة من مالک الی غیره* بعوض مقدر و عکس تعریف منتقض میشود به بیع سلف
نظر باینکه مبیع در بیع سلف غالب اینست که حین العقد موجود نیست چه جای اینکه مملوک بایع بوده
باشد در ان حال و همچنین است مطلق بیع فی الذمه در صورتی که بایع مالک جنس مبیع در حین عقد
نبوده باشد مثلا یک صد من گندم میفروشد با انکه در ان وقت مالک یک حبه از ان نیست و شبهه در
صحت بیع در چنین صورت نیست و کذا الحال فی البیع الفضولی در صورتی که مالک امضا نماید بنا بر
مشهور که اجازه مالک کاشف از نقل است حین العقد نه اینکه ناقل بوده باشد اگرچه دفع این ایراد از
تعریف مبسوط و نحوه ممکن است نظر باینکه ما خوذ در این تعریف انتقال عین است از شخصی بمشتری
و این اعم است از اینکه عین منتقل الیه در حین عقد مملوک بایع بوده باشد یا نه و ممکن است مملوکیت
در کلام ایشان در مقابل ما لا یملک بوده باشد نه اینکه مراد این باشد که حین العقد مملوک بایع بوده باشد
لکن اشکال باقی است در کلام نافع و غیره نظر بانچه تصریح شده در ان که انتقال میباید از مالک بوده
باشد و دانستی که مالکیت بالفعل در صورت مذکوره ثابت نیست بعلاوه اینکه بعد از تعریف در
طی مقام بیان شرایط ذکر فرموده اند که میباید متعاقدین مالک عوضین بوده باشد مگر اینکه گفته شود که
مالکیت اعم است از بالفعل و بالقوه س هر گاه زید ملکی فروخته باشد بعمرو بقیمهٔ معینی و در وقت ۲۰
معتبره هم بعمل امده باشد و غبن در مبایعه را مصالحه نموده باشد بمال المصالحه معینی و اسقاط خیار غبن
را نیز نموده باشد بعد از مدتی بایع مز بور بر مشتری ادعا نماید که من غبن دارم و معمار ندیده است
ایا در اینصورت زید را میرسد بعمرو دعوی غبن نماید یا نه و در صورتی که دعوای غبن توان کرد

اینا باید ادعاء غبن زمان مبایعه را بکند باز مانی که دعوی نماید ج برفرض وقوع مراتب مسطوره
٢١ دعوای غبن ثابت نیست و معیار در ادعای غبن زمان مبایعه است س در مبایعه نقدین که قبض
مجلس شرط است مختص است بصورت غیر انضمام شیء اخر یا اعم از صورة انضمام و غیره است مثلا هرگاه
گوشواره طلا که در او سنگی که مبلغ خطیری قیمه است نصب نموده اند میفروشد بمبلغ صد تومان
مثلا بنسیه ایا این معامله صحیح است یا فاسد ج در بیع نقدین مطلق قبض مجلس شرط است خواه منضم
بشیء اخر شده باشد یا نه اما صورت عدم انضمام پس محتاج به بیان نیست اما صورت انضمام بچیزدیگر
مناسب انست که عبارت فقها که متعرض شده اند مذکور نماید* قال شیخ الطایفه فی النهایه و السیوف
المحلاة و المراکب المحلاة بالذهب و الفضة فان کان محلات بالفضة وعلم مقدار ما فیها جاز بیعها بالذهب
والفضة نقدا و لایجوز نسیة فان بیع بالفضة فیکون ثمن السیف اکثر مما فیه من الفضة جاز و ان کان اقل
لم یجز للتخیه وکل ان کان مثله الا ان یستوهب السیف والسیر وکذلک الحکم فیها اذا کانت محلاة بالذهب
و علم مقدار ما فیها بیع بمثلها و اکثر منه بالذهب و لایجوز بیعها باقل مما فیها من الذهب و یجوز بیعها
بالفضة سواء کان اقل مما فیها من الذهب او اکثر اذا کان نقدا و لایجوز نسیة علی حال و متی لم یعلم
مقدار ما فیها و کانت محلاة بالفضة فلا یباع الا بالذهب و ان کانت محلاة بالذهب لم تبع او بجنس اخر
سوی الجنسین من السلع و المتاع و متی کانت محلاة بالفضة و ارادوا بیعها بالفضة و لیس لهم طریق
الی معرفة مقدار ما فیها فلیجعل معها شیء اخر و بیع خ بالفضة اذا کان اکثر مما فیه تقریبا و لم یکن به باس
وکذلک الحکم فیما کان من الذهب و لاباس ببیع السیوف المحلاة بالفضة نسیة اذا نقد بمثل ما فیها من الفضة
و یکون ما یبقی ثمن السیر و النصل انتهی کلامه و فی مواضع من هذا الکلام دلالة علی المرام کما لایخفی
علی اولی التامل و الافهام قال فی السرائر و السیوف المحلاة و المراکب المحلاة بالذهب و الفضة فان کانت
محلاة بالفضة وعلم مقدار ما فیها جاز بیعها بالذهب والفضة نقدا و لایجوز نسیة فان بیع بالفضة فیکون
ثمن السیف اکثر مما فیه من الفضة جاز و ان کان اقل مما فیه او مثل ما فیه لم یجز بیع ذلک الا ان یستوهب
٢٢ السیف و السیر او یشتریهما اعنی السیف و السیر نسیة فی ذمته و یعجل الفضة او الذهب س هرگاه
زید و عمرو در مجلس گفتگو و صحبت در باب ابریشم در ترقی و تنزل ان اختلاف نمایند زید مقداری
از ابریشم به بیع سلف بعمرو بقیمه رخیصی فروخته اتفاقا در موسم نوغان ابریشم ترقی نماید عمرو
بمقتضای مبایعه ادعای ابریشم خود نماید زید مدعی این باشد که این معامله محض صحبت بوده و رد
ثمنی نشده یا در معامله شرط اعلا شده نظر باختلاف در اعلا مبیع مجهول و نامشخص است ایا در جمیع
صور بیع صحیح است یا فاسد ج چونکه مفروض اینست که معامله فیما بین طرفین بیع سلف بوده
و معتبر در بیع سلف انست که مشتری در مجلس مبایعه تسلیم ثمن نماید به بایع و فرض اینست که تسلیم
ثمن نشده بنابراین بی اشکال مبایعه باطل خواهد بود مجملا معتبر در بیع سلف انست که قبض ثمن حالا

معجلا بشود با انکه بایع مدیون مشتری بوده باشد بعد از تحقق عقد ثمن را مشتری از دینی که در ذمهٔ
بایع است محسوب نماید پس در صورتی که هیچ یک واقع نشده باشد بی اشکال معامله باطل است نه
مشتری تسلط دارد که مطالبهٔ مبیع نماید و نه بایع مسلط است که مطالبهٔ ثمن نموده باشد واگر فرض شود که
طرفین قرار داده باشند در حین عقد مبایعه بعد از انکه بایع بعد از حلول اجل تسلیم مبیع نمود مشتری
نیز در ان وقت تسلیم ثمن نماید در این وقت اگرچه مبایعه بطریق سلف که مذکور در سؤال است نشده
لکن باز مبایعه باطل است نظر باینکه ثمن و مثمن هردو موجل خواهد بود و این نیز باطل است جماعتی
از اجله اعاظم فقها بر بطلان این دعوی اجماع نموده اند پس مبایعه که صحیح است سه قسم است اول انست
که ثمن و مثمن هردو معجل بوده باشد تعبیر از ان بمبایعهٔ نقدی میکنند دوم انست که مثمن معجل است و
ثمن موجل مثل اینکه یکمن ابریشم که موجود است میفروشد بمشتری بمبلغ یکصد عدد روپیه معین
و قرار فیما بین چنین میشود که ثمن را بعد از انقضاء دو ماه بدهد و این نیز صحیح است تعبیر از این به بیع
نسیه میکنند سیم عکس این است یعنی ثمن معجل است و مثمن موجل تعبیر از این به بیع سلف مینمایند بی
اشکال معتبر در این قسم انست که ثمن را حین عقد مبایعه یعنی قبل از تفرق تسلیم بایع نمایند اگر چنین
بوده باشد این قسم نیز صحیح است و اگر تسلیم ثمن ننموده باشد بی اشکال باطل است س هرگاه کسی چند
٢٣ من پنبه را از کسی بخرد بمبلغ معینی و پنبه حاضر نباشد و نصف مبلغ را بصاحب پنبه دادند و نصف
دیگر را گفته اند بامشتری که هر وقت تو پنبه می اوری من نصف پول را میدهم بتو بفارسی گفته اند
که من صد من پنبه را از تو خریدم به پنجاه تومان ان گفت که من فروختم ایا لازم است یا نه ج اگر موجل
بوده باین معنی که مقصود هردو این بوده که پنبه بعد از چندی که میگذرد بدهند بیع لازم نیست
بلکه صحیح نیست از دو راه یکی بجهة عدم تعیین مدت و ثانی بجهة عدم بذل کل ثمن را اگر موجل نبوده
بلکه مراد این بوده باشد که نصف ثمن را گرفته رفته پنبه را بیاورد تتمه را گرفته باشد عیب ندارد
پنبه را باید بدهد س زید بعضی املاک را بیع شرط عمرو نموده و خالد ضامن درک مبیع شده که هرگاه
٢٤ مال غیر بیرون بیاید از عهده برآید ایا این نوع بیع شرط صحیح است یا ضمانت با انکه صحیح نیست و بیع
شرط هم میخورد و بعد از انکه صحیح باشد و مبیع مال غیر باشد ضامن باید که از عهده برآید یا نه ج
هرگاه خالد در ضمن عقد لازمی بر خود لازم نموده باشد که هرگاه مبیع مال غیر بوده باشد از عهدهٔ ثمن
برآمده باشد صحیح و وفا بان لازم است و همچنین در صورتی که بعنوان عهد شرعی بر خود لازم
نموده باشد باز عمل بمقتضای ان لازم است یعنی هرگاه مبیع مشخص شود که مال غیر بوده و بایع
ماذون در مبایعه نبوده و مالک امضا نماید بر خالد لازم است که از عهدهٔ ثمن ان برآمده باشد و هرگاه
در ضمن عقد لازمی یا عهد شرعی نبوده باشد بلکه محض همین قول بوده باشد در اینصورت اگرچه
حکم باینکه لازم است در صورت استحقاق غیر خالد از عهدهٔ ثمن برآمده باشد مشکل است لکن

۲۵ تشکیکی نیست که راجح بلکه احتیاط در حق حال این است که از عهدهٔ ثمن برآمده باشد س هرگاه زید
بعمرو دو قلم تنخواه دادنی باشد یکی بیع شرط داشته باشد و دیگری نداشته باشد و زید مدیون
تنخواهی رسانیده باشد و گوید که من این تنخواه را از بابت بیع شرط داده‌ام و عمرو میگوید که من از بابت
طلب دیگر محسوب داشته‌ام آیا معتبر کلام مدیون است یا صاحب دین ج این چند قسم است اول
آنست که مدیون در حین ادای دین میگوید که من این وجه را از بابت وجه بیع شرط میدهم و صاحب
حق میگوید که من از بابت دیگر محسوب میدارم و مدیون راضی نشود بلکه گوید که من از بابت بیع
شرط میدهم در این صورت معتبر قصد و نیت مدیون است و کلام صاحب حق مسموع نیست و ثانی
آنست که مدیون ادعا مینماید که من وجهی که سابق داده‌ام از بابت بیع شرط داده‌ام و صاحب حق منکر
است میگوید از آن بابت ندادهٔ در این وقت محتاج بمرافعه و اقامهٔ بینه است و بمحض ادعای زید کلام
۲۶ او مسموع نیست س سلم روغن و پیه و گوشت چه صورت دارد ج اما روغن و پیه ظاهر اینست که
۲۷ بیع سلم در آنها بی عیب بوده باشد و اما گوشت پس مصرح به در تذکرهٔ فقها اینست که سلم جایز نیست س
بیع معتاد را بیان فرمایند ج بیع معتاد نیست بیع معاطات است این بیع بیعی است که صیغه نداشته باشد
لکن شرط بیع همه متحقق بوده باشد غیر از صیغه س غنا نمودن در مرثیهٔ جناب ابا عبدالله ع چه صورت
۲۸ دارد ج حرام و موجب عقوبت است در آخرت خواه در مراثی بوده باشد یا غیر مراثی س زید متاعی را
از عمرو نسیه خرید و نفعی از برای آن ثمن قرار دادند چه صورت دارد استدعا آنکه شقوق آن را از
فروختن بنقد یا نسیه و محسوب داشتن ما فی الذمه و فروختن ما فی الذمه موجلی چه صورت دارد
و هرگاه مراد عمرو از بیع وصول ثمن موجل بوده باشد چه حکم دارد و هرگاه قدری از ثمن نقد بوده
و قدری نسیه چه صورت دارد ج در صورتی که متاعی از مالک میخرد نسیه و میخواهد نفعی بر ثمن
قرار داده باشد اسلم شقوق آنست که قیمهٔ نقدی آن متاع را ملاحظه نموده آن نفع را علاوهٔ آن قیمت
۲۹ نموده عقد را بر آن واقع سازند س هرگاه شیرهٔ نجس باشد یعنی موش در آن افتاده باشد میتوان به
یهود یا نصاری یا مجوس داد بدون اطلاع آنها در نجاست یا نه ج ظاهر اینست که مبایعهٔ چنین نجسی از
۳۰ مسلم جایز نیست خواه مشتری مسلم باشد یا کافر فرقی مابین آنکه اعلام نماید یا نه نیست س هرگاه بیع نجس
مسلمی یا شیعه با آنکه اطلاع دارد که شیره نجس شده و با وجود این میخرد چگونه است ج مبایعهٔ نجس
که قابل تطهیر نبوده باشد جایز نیست خواه مشتری عالم بوده باشد یا نباشد مگر روغن نجس بجهة
۳۱ سوزانیدن زیر آسمان س هرگاه کسی ملکی بفروشد به بیع شرط بمدتی منافع ملک در بین مدت خیار
۳۲ یا بایع است یا مشتری ج ظاهر اینست که مال مشتری است س هرگاه زید یک تومان پول بعمرو بدهد
بعنوان قرض بمدت معین یکسال یا شش ماه و یک ریال یا کمتر باو بدهد و یک من روغن از او
بخرد بهمان مدت آیا این بیع و قرض صحیح است یا خیر مسئلهٔ دیگر آنکه شخصی مبلغ معینی پول بدهد

بعمرو بعنوان مضاربه بعمرو پیش از عمل آیا ربح مال المضاربه را میتواند بهمان شخص بفروشد یا نه
ج هرگاه قرض را با این شرط بدهد مثل اینکه گوید مبلغ یک تومان بتو قرض میدهم بشرط آنکه یک من ۱۲۳۲
روغن را باین بفروشی یک عدد روپیه در اینصورت جایز نخواهد بود اما هرگاه شرط ننماید ظاهر
اینست که عیب نداشته باشد و بیع ربح مال المضاربه قبل از عمل صورت ندارد از چند راه اول
آنکه مبیع میباید مشخص و معین بوده باشد در صورت مفروضه مشخص و معلوم نیست و ثانی آنکه
ربح مال المضاربه مشترک است مابین عامل و رب المال پس کل ربح مشترک خواهد بود مابین دو
نفر و مبایعه مال شخص بخود آن شخص بی صورتست س زید قدر معینی جو از عمرو بعنوان قرض
گرفته که رد مثل نماید و بعد عمرو مادیانی بزید فروخته بمبلغ معینی و جو نزد زید و تنخواه مادیان ۳۳
نزد عمرو مانده و تا حال قیمهٔ جو را یا دیگر مسعر نکرده‌اند و در این مدت ترقی و تنزل بسیار در
جو هم رسیده است الحال زید جو را بعمرو باید رد نموده و تنخواه خود را گرفته باشد یا آنکه قیمهٔ وقتی
که موعد تنخواه مادیان بوده و نداده است باید محسوب شود و چنانچه عمرو ادعای جو را نموده باشد
و زید نداده باشد باید قیمهٔ وقت مطالبه محسوب دارد یا نه ج در صورت مسطوره زید مستحق آن
مقدار جو میباشد که داده یا قیمهٔ آن در حین محاسبه و عمرو مستحق قیمت مادیانست س هرگاه زید
بوکالت ورثه ملکی و مجری المیاهی را بعمرو بیع نماید و وجه را وکیل گرفته و حال ورثه منکر شده ۳۴
اند که ملک را فروخته‌ایم آیا شرعا ورثه را میرسد که ادعا بعمرو نمایند در صورت ثبوت وکالت
یا نه ج بر فرض ثبوت وکالت و شرایط آن از قبیل بلوغ و عقل و غیرهما و تحقق مبایعه بنهج معتبر
در شرع بیع صحیح و مبیع مملوک عمرو خواهد بود س هرگاه زید خانه بیع شرط نموده و خانه مشهور
باشد که خانه زید است و زید ولدی دارد که ادعا مینماید که خانه از والدهٔ منست آیا باید که آن ۳۵
ولد ثابت نماید یا ادعای حقیت نمیتواند کرد ج خانه هرگاه در تصرف زید بایع بوده باشد و زید آن
خانه را در معرض مبایعه در آورده باشد آن بیع بمقتضای قواعد شرعیه محکوم بصحت است خصوصا
در صورتی که مشهور و معروف بوده باشد که خانه مال اوست چنانچه مفروض در سؤالست و ولد
زید یا دیگری بعد از تحقق مبایعه و انتقال بدیگری ادعا نماید بمشتری که خانه مال منست این کلام
از او مسموع نیست بلکه محتاج بمرافعه شرعیه و اقامهٔ بینه است س اطفال ارامنه عیسوی را که اهل کتاب
انجیل اند در تاراج آقا محمد خانی از تفلیس اسیر نموده‌اند و بشرف اسلام مشرف شده‌اند و غیر گرجی ۳۶
میباشند یعنی ارمنی الاصلند که صاحب کتاب انجیل بوده باشند در اینصورت موافق شریعت نبوی
بیع و شری میتوان نمود یا نه ج جمیع فرق کفار خواه صاحب کتاب بوده باشند یا نه در صورتی که تحت اهل
اسلام و مطیع آنها نبوده باشند بیع و شرای آنها جایز است بعد از آنکه یکی از مسلمانان مالک آنها شد مملوک
او میشوند مادامی که او را آزاد ننموده است بهر کس که خواهد میتواند فروخت س بعضی از اشخاص ۳۷

معاملاتی میکنند با جمعی مثلا ده ریال میدهند بیست من بوزن شاه شیره میخرند بوعده یکسال ثمن معجل
و مثمن موجل و بیعی میکیرند از بایع بازای بیست من شیرهٔ موجلی ایا بیع کرفتن بازای مثمن موجلی
صحیح است یانه ج اگر مبایعه بطریق بیع شرط متعارف بوده باشد که بایع در صورتی که رد مثل ثمن نمود
اختیار فسخ مبایعه را داشته باشد این با تاجیل ثمن متصور نیست واکر باین نحو نیست بلکه ملک معین
مشخص را میفروشد بمبلغ ده من شیره مثلا و شرط مینماید که ده من شیره را بعد از انقضاء ده ماه مثلا
بدهد و شرط دیکر انکه هرکاه بایع در راس موعد ده من شیرهٔ سابق را داد مختار و مسلط بر فسخ مبایعهٔ
٢٨ ثانیه بوده باشد و الا فلا بیع لازم باشد این نحو بی عیب است ظاهرا س سید عبدالله نامی نائینی امده
در سمت چهار محال و خود را بشاکردی ملازمان سامی منتسب ساخته و پارهٔ از مسایل را که در انجا
مردم از او سوال نموده اند و ایشان جواب کفتند از جملهٔ انها سوال نمودند که ایا پیه میته حیوان ماکول اللحم
که از قبیل کوسفند و کاو بوده باشد میتوان خورد یا نه ایشان جواب فرموده اند که میتوان خورد و این
حکم را مستند بملازمان عالی مینمودند در میان اهل چهار محال باین تقریب اغتشاش غریبی بهم رسیده
حکم را بیان فرمایند ج اولا حقیر این سید عبدالله نام را نمی شناسم که کیست و ثانیا نمیدانم انچه جناب
سید قلمی نموده اند خود از ان سید استماع نموده اند یا دیکران جعل بر ان سید نموده اند یا اشتباه نموده
مجملا انچه قلمی شده که سید عبدالله نام کفته که اکل پیه میتهٔ ماکول اللحم جایز و حلال است و این مطلب را
نسبت باین خادم شریعت مطهره داده روح من از این خبر ندارد و اکل ان حرام است قطعا بلکه احدی
از علمای شیعه قایل بجواز اکل لحم و شحم میته اگرچه ماکول اللحم باشد نشده در حالت اختیار بلی انچه
فقها قدس الله تعالی ضرایحهم حکم فرموده اند جواز استصباح یعنی سوزانیدن روغن نجس است و این
حکم مخصوص روغنی است که پاک باشد بعد از ان نجاست عارض او شود و شحم میته اگرچه از ماکول اللحم
بوده باشد چنین نیست بلکه اجزای میته که محل حلول حیات باشد از این حیثیت که جزء میته است نجس
است و اما انتفاع از ان خواه در اکل یا غیر اکل مثل استصباح و سوزانیدن بوده باشد جایز نیست اگرچه
زیر اسمان بوده باشد یعنی در تحت سقف نبوده باشد مجملا ابراز چنین مطلبی از غرایب زمان و عجایب
دوران است بلکه موجب مواخذهٔ شدیدهٔ خالق ارضین و سموات است نعوذ بالله * سبحانه من غضبه
٢٩ ومن هوی النفس الامارة فانها مهلکة و مضلة الا ما رحم ربی انه رحیم ودود س زید ملکی را موافق
حدود و اوصاف مرقومه در قباله بعمرو بطریق مبایعه منتقل نموده بمبلغ معین و اجرای صیغه شده
و اخذ وجه را نموده و ملک را از قرار حدود و وصف بتصرف مشتری نداده و اکر ان ملک در
تصرف غیر است و زراعت نمایند ایا شرعا بایع باید ملک را بتصرف شرعی مشتری دهد یا نه و در صورتی
که مشتری مبیع را بعوض قدری از ثمن به بیع خیار در مدت معین بزید فروخته باشد با وجود انکه
مبیع را اصلا بتصرف مشتری نداده است در اینصورت ایا مبایعه مذکوره قطعیه و مبایعه خیاریه صحیح

است یا باطل ج تصرف دادن مبیع موقوف علیه صحت مبایعه نیست بلکه بعد از مبایعه یعنی اجرای
صیغه هرکاه شرط تاخیر نشده باشد بر بایع لازم است که تخلیه ید از مبیع نموده بتصرف مشتری بدهد و
قبل از انکه مبیع در تصرف مشتری یعنی در تحت ید او در اید هرکاه مقداری از مبیع بمبایعه شرطیه
یا قطعیه بکسی منتقل نماید بی عیب است س هرکاه زید و عمرو در خصوص بیع و شرای عقاری ٤٠
فیمابین خودشان بصیغهٔ شرعیهٔ فارسی که زید کوید فروختم و عمرو کوید خریدم بعد از کیفیت
و شرایط وجه و قیمت عادله ان که در راس میعاد چند وقت قیمهٔ ملک مزبور را از عمرو اخذ نماید و
همین صیغهٔ شرعی طی کفتکو نموده و عمرو رفته بتدارک قدر معینی از وجه که نقد قرار یافته و با خاطر
جمع نموده و خود را مالک ملک دانسته بعد از اجرای صیغهٔ شرعیه فارسیه زید رفته ملک را به بکری
فروخته ایا این صحیح است یا نه ج هرکاه تعیین ثمن نموده باشد باین نحو که بایع کفته فروختم به پنجاه عدد
روپیهٔ دو مثقالی و همچنین مبیع را تعیین نموده باشد و قرار داده باشند ثمن معین را تا دو ماه بدهد
باشد باین نحو فیمابین مذکور شده باشد که بایع کفته این دکان را مثلا بتو فروختم به پنجاه عدد روپیهٔ
دو مثقالی و در ضمن ان شرط نمودم که همان مبلغ را بعد از انقضای دو ماه بلافصل تسلیم نموده باشی
و مشتری کفته باشد همان چیز را خریدم بهمین مبلغ بهمین شرط و متمکن از صیغه عربی نبوده باشد
بیع صحیح و عمل بمقتضای ان لازم است قبل از انقضای موعد اگر بدیکری مبایعه نماید باطل و صحیح
نخواهد بود س هرکاه زید خانه معینه خود را بثمن مبلغ نه تومان و هشت هزار دینار بیع شرط کند و ٤١
عمرو مشتری دو تومان و هشت هزار دینار ثمن مبایعه خیاریه را نداده ایا چنانچه مدت خیار منقضی
کردد مبایعهٔ خیاریه که تمام ثمن نرسیده لزوم می یابد یا نه ج هرکاه خیار فسخ را بایع مشروط کرده
باشد برد کل ثمن و دو تومان یا بیشتر یا کمتر باقی مانده باشد بایع مسلط بر فسخ نمیباشد اختیار با
مشتری است لکن این در صورتیست که بایع معترف باشد بر اشتری بنحو مسطور مجملا در صورت صدق
مرقوم بایع اختیار فسخ ندارد لکن سهل امر بدست مشتری وجه را کرفته مبیع را انتقال نماید بایع س ٤٢
مزرعهٔ خرابه بایره را زیدی که خود را مالک بالاستحقاق ان مزرعه میدانست بعمرو میفروخت و
عمرو مشتری حسب المبایعه واقعه بتعمیر و تنقیه مزرعه معینه مشغول کشته چاهی چند از ان قنات را
تنقیه نموده در خلال این احوال بکری از خارج کار هکان عمرو مشتری را از تعمیر و تنقیهٔ قنات
مزبور ممانعت نموده ادعا مینماید که مزرعهٔ مزبوره مال منست و سابق بر این اراضی مزرعه مزبوره
را متصرف بوده ام و تصرف بکر مدعی باقرار و اعتراف خود و اطلاع و استحضار اهالی و سکنه ان
سرزمین منحصر بود در همین قدر است که تقریبا بیست سال قبل از این ابی از مزرعهٔ دایره که مما باحمد
اباد استاورده و در بعضی از اراضی مزرعه بایرهٔ مزبوره قبل زرع و کشتی نموده باز مزرعه
مزبوره را بحالت سابقه ویران و بایر کذاشته و رفته بیان فرمایند که همین قدر از تصرف مدعی

مزبور در کل مزرعهٔ مزبوره ذو الید میباشد بانه در صورتی که ذو الید میباشد ایا باین محواز
ذوالید بودن اثبات مالکیت او بالفعل والان میشود یا نه ونیز بیان فرمایند که زید بایع میتواند مدعی
ید عدوان بکر مدعی شود یا نه و چنانچه بتواند اگر از عهدهٔ اثبات ادعای خود برنیاید بکر را میتواند
قسم داد یا نه و نیز بیان فرمایند که در این دعوی بکر مدعی فساد بیع زید است یا نه و بر تقدیری که
مدعی فساد بیع باشد ذو الید بودن او بتصرف بیست سال قبل از این اثبات این فساد میکند یا اثبات
این فساد منوط بثبوت مالکیة بالفعل بکر است ج طی امثال این امور که دران دعوی و نزاع است ممکن
نیست مگر بمرافعهٔ شرعیه لکن من حیث البحث و التکلم فی الجمله چنین است که بمقتضای قواعد شرعیه
مبایعه که از مسلمانی صادر شده محکوم است بصحت مگر در صورتی که کسی که مدعی فساد است
اثبات فساد ان نماید وانچه در استفتا قلمی شده که مدعی مالکیت کل مزرعه متمسک باینست که مزرعه را
متصرف میباشم و تصرفی که باعتراف مدعی ثابت است همین قدر است و بس در این صورت اگر
ان کسی که در این اوقات متصدی بیع کل مزرعه شده اگر تصرف او بعد از تصرف ان مدعی در کل
مزرعه بزراعت یا با جارهٔ دیگری ثابت بوده باشد مبایعه که شده محکوم بصحتست این تصرفی که سابق
بر تصرف بایع بوده مقتضی فساد بیع نمیشود بلکه مدعی فساد میباید اثبات ملکیت در حال نماید و اگر
چنین تصرفی از شخص بایع ثابت نبوده باشد پس اگر مدعی مالکیت این شخص بایع را قبل از تصرف
خود مسلم داشته باشد یا اصل تصرف او را مسلم داشته باشد یا احدهما ثابت بوده باشد اگر چه شخص
مدعی انکار نماید در چنین صورت تصرف شخص متصرف در بعض قطعات مزرعه قریبه در صورتی
که فساد ان تصرف مشخص نبوده باشد مقتضی حکم بمالکیت متصرف میشود در خصوص قطعهٔ متصرف
فیها نه قطعات دیگر پس چنین تصرفی قابل این نیست که رفع استحقاق مستحق ان قطعات دیگر نماید
پس مبایعه در سایر قطعات در صورت مسطوره محکوم بصحت خواهد بود و مشتری نظر بتبعض
صفقه مختار بر فسخ مبایعه خواهد بود و اگر شخص مدعی مدعی در تصرف کل مزرعه بوده باشد
و این مطلب را در نزد حاکم شرع به بینهٔ شرعیه معتبره ثابت نماید و تصرف بایع بعد از تصرف ان شخص
ثابت نبوده باشد عمل بمقتضای ان تصرف است و قبالهٔ قدیمه قابل معارضهٔ با تصرف جدید نیست لکن
این همه بطریق فرض است تشخیص امر چنانچه در اول قلمی شد موقوف بمرافعه است وهو العالم بحقایق
٤٣ احکامه س چه میفرمایند در این مسئلهٔ شرعیه که تغنی که در شرع حرمت ان وارد شده است کدام
است و بنابر تقدیر حرمت ان ایا عموما میباشد یا انکه در بعضی مواضع استثنا شده است مواضع استثنا را با
حقیقهٔ غنا بیان فرمایند ایا غنا در قران جایز باشد یا نه ج غنا بنابر مشهور و معروف بین فقها ترجیع
صوتست مع الطرب ترجیع عبارت از تکریر و گردانیدن صوتست در حلق و طرب حالتی است عارض
انسان میشود که منشاء سرور بوده باشد یا حزن هر صوتی که جامع این دو صفت بوده باشد یعنی ترجیع

مع الطرب ان را غنا میگویند و حرمت ان از جملهٔ امور مسلمه است خواه در اشعار بوده باشد یا مراثی یا
در غیر ان در قران بوده باشد یا در اذکار در جمیع اینها حرام بلکه از جملهٔ کبایر است استثنائی دران نشده
مگر خوانندگی که از برای سرعت سیر ابل میشود این بنابر مشهور مابین فقها مستثنی است و ما عدای
٤٤ ان حرام و موجب عقابست س زید از عمرو مالی خرید بوعدهٔ یکسال و تمسک داد و در تمسک تنخواه
طلب عمرو را از زید ریال دو مثقال و شش نخودی قید کرده و در راس موعد عمرو از زید
مطالبهٔ طلب خود نمود زید جمیع طلب عمرو را با جاقلو شمرده داد و عمرو با جاقلو را تصرف کرده
قبض رسیدگی طلب خود را بزید داد که فلان مبلغ از بابت طلب خود بموجب تمسک خود عاید گردید
و زید قبض عمرو را ضبط نموده ادعای رد تمسک نکرد بعد از مدتی عمرو امده ادعا کرد که تو ریال
مدیون بودی با جاقلو ادای حال تفاوت ریال با با جاقلو بمن بده ج ثبت در تمسک مناط اعتبار
نیست بلکه معتبر وقوع عقد است بر ثمن مشخص پس اگر عقد واقع شده باشد بر ریال دو مثقال و شش
نخودی البته ذمهٔ مشتری مشغول بچنین ریال میشود در وقتی که اشرفی با جاقلو ادا کرد در انوقت نقد
اشرفی مثل حال بود که هر عددی معادل شش روپیهٔ دو مثقالی است پس در اینوقت اگر بمصالحه امر
مابین طرفین منقضی شده باشد باین نحو که مشتری گفت طلبی که از تو داشتم از او مصالحه کردم بتو باین
با جاقلو درین وقت بعد ازین مصالحه مطالبه ما به التفاوت نمیتواند نمود و اگر چنین نشده باشد بلکه
محض گرفتن با جاقلو بوده باشد و اسقاط ما به التفاوت به بعضی از انحاء معتبره در شرع بعمل مطهره نموده
باشد ظاهر اینست مطالبهٔ ما به التفاوت را میتواند نمود اگر چه بعد از قبض دادن و تصرف نمودن در
٤٥ تنخواه بوده وهو العالم س زید صد من شیره فروخته بعمرو تا مدت معینی بعد از انقضاء مدت شیره را
با ظرف خیک اورده و کشیده بعمرو داده و حال عمرو مطالبهٔ عوض خیک شیره میکند یعنی وزن
خیکها زید میگوید که خیکها این بده تا شیره بتو بدهم ایا عمرو میتواند که خیکها اندهد ج
مشتری مسلط مطالبهٔ همان مقدار شیره است که در حین العقد صیغه بران جاری شده مسلط بر مطالبه
ظرف شیره نیست بر بایع لازمست همان مقدار شیره را تسلیم مشتری نماید بر مشتری لازم است ظرف
٤٦ شیره را در صورت مطالبه تسلیم بایع نماید س دهل زدن در تعزیهٔ جناب سید الشهدا ع و شبیه بیرون
اوردن چه صورت دارد ج اما دهل زدن پس جایز نیست خواه در تعزیهٔ جناب سید الشهدا ع بوده
٤٧ باشد یا در غیر تعزیه و اما شبیه پس حکم ان حال مشخص حقیر نیست س زید در ایام حیوة خود املاک
خود را بعمرو مبایعه شرطیه نموده باین طریق که تا مدت معین هر گاه ثمن وسایر اعواض را رد بمشتری
نماید فسخ مبایعه با زید بوده باشد و قبل از انقضاء مدت خیار زید متوفی شد و اولاد او صغیر بوده
و کسی که متصدی امور ایشان بشود نبوده و مدت خیار منقضی شده ایا در اینصورت اولاد زید
بایع را میرسد که بعد از بلوغ رد تنخواه را بسوی عمرو نموده فسخ مبایعه را نماید ج بعد از انکه مدت

خار منقضی شد و رد مثل ثمن بمشتری نشده باشد و رثه را تسلط انتزاع ملک از مشتری نمیباشد خواه
صغار بود باشد در اوان موت بایع یا کبیر مجملا بعد از انقضای خیار و عدم رد مثل ثمن بمشتری مبیع
ملک لازم مشتری است و رثه را تسلطی بر او نیست بلکه رد نمودن در چنین صورت موکول برضا و
۴۸ مروت او ست س شخصی مثلا شغل و کسب او نعل بندی است آهن میخرد بوزن و بعد میفروشد
مثلا یک زوج نعل میفروشد بصد دینار و بانصد زوج دیگر همان طریق میفروشد و در اینها
زیاده و نقصان بحسب وزن میباشد ج اگر مقصود اینست که اصل آهن را بوزن میخرد و نعل را
بغیر وزن میفروشد چنین معامله چه صورت دارد جواب آن اینست که عیب ندارد اگر مقصود اینست
که نعل اسب مثلا مقدار معین از آهن متعارفست و هم چنین نعل قاطر و نعل الاغ و این شخص عمدا
آهن را کمتر قرار میدهد از متعارف و مشتری چنین اعتقاد دارد که بطریق متعارفست ظاهر اینست
که اگر معهودیة مقدار معین در هر یک از اصناف ثلث ثابت باشد و مشتری چنین اعتقاد داشته
باشد که بطریق معهود است و در واقع چنین نبوده باشد چنین چیزی جایز نیست و اما هرگاه
معهودیت مقدار معین ثابت نباشد لکن مختلف اتفاق می افتد بعضی کمتر است در وزن و بعضی
زیادتر در چنین صورت نظر باینکه آنچه مشاهده میکند میخرد ظاهر اینست که اختلاف در وزن در
۴۹ مثل این صورت عیب نداشته باشد س چه میفرمایند علمای امامیه و فقهای اثنا عشریه که شخصی
علم دارد بر اینکه عامل قلمکار کافر است و نجس میباشد و بعد از شستن طاهر خواهد شد الحال با نجاست
میتواند با مسلمانان بیع نماید یا نه و حال آنکه در وقت بیع اطلاع بدهد که این مال نجس است و باید
طاهر گردد و اگر نتواند بیع نمود ضرر کلی بسادات و فقرا خواهد رسید بسبب آنکه مال مرحوم مغفور
میرزا عبدالکریم که قلمکار میباشد در محیلی بندر بهمین حالت است و اگر بخواهد بشوید و بیع نماید
در نظر مشتری جلوه نمیکند و نصفه قیمت آن نخواهند خرید تکلیف این شخص بچه نوع است و اگر راه
دیگر هم در وقت بیع بجهة این شخص بمصالحه یا نوع دیگر داشته باشد قلمی بفرمایند که بسیار محل
حاجت است و الحال بخصوص بیع و شرای بعضی اجناس که مثل قلمکار میباشد معطل میباشند ج
تفصیل در مسئله مبایعه نجس آنست که هرگاه نجس العین بوده باشد مثل خمر و خنزیر و میته و نحوها
صحیح نیست مگر بعض اقسام کلب مثل کلب صید یا کلب زراعت مجملا تشکیکی در عدم جواز بیع
نجس العین نیست و اشکالی در بطلان چنین مبایعه نیست مگر در بعض اقسام کلب مثل کلب گله
و صید و زراعت و اما هرگاه نجس العین نبوده باشد بلکه نجاست عارض شده باشد این بر دو قسم
میشود یک قسم آنست که قابل تطهیر نیست مثل اجسام مایعه مثل شیره و دوغ و ماست و نحو اینها این قسم
نیز مبایعه آن جایز نیست خواه اعلام مشتری نماید یا ننماید مگر روغن نجس در صورت اعلام بنجاست
آن بیع آن را تجویز فرموده اند بجهة سوزانیدن زیر آسمان و اما هرگاه قابل تطهیر بوده باشد مثل قلمکار

و نحو آن اینقسم در صورت اخبار بایع بنجاست آن بیع آن جایز است و با عدم اخبار جایز نیست س چه ۵۰
میفرمایند بخصوص اینکه زید بهندوستان تنخواهی فرستاده در نزد عمرو که از برای او قلمکار خرید
کرده و در نزد بکر که در بوشهر میباشد ارسال دارد و بکر بعد از رسیدن قلمکار باشخاص متعدده
فروخته و تنخواه آن را وصول کرده بعد تنخواه را بزید که مالک مال است داده و بزید علم حاصل شده که
مهره کش این قلمکار کافر بوده و قلمکار نجس شده و الحال عین قلمکار باقی نیست و اشخاصی که
خریده بودند بمصرف فروش رسانیده اند این تنخواه از برای زید چه صورت دارد و تکلیف زید
چیست و اگر باید این تنخواه را باشخاصی که خریده اند پس بدهد خانه زید خراب خواهد شد بسبب
آنکه قلمکاری در میان نیست و آنها که قلمکار را خریده اند بمصرف رسانیده اند الحال تنخواه را باید
بدون عوض پس بدهد و اکثر معاملاتی که واقع میشود صورت این خواهد بود و وقتی که بکنه
آن برمیخورد موجب عسر و حرج میشود و سد باب معاملات خواهد شد بینوا توجروا ج ازکجا مشخص
شد که وکیل زید که در بندر بوشهر بود عالم بود بنجاست قلمکار در صورت علم او بنجاست ازکجا
معلوم زید شد که وکیل عالم بحقیقة حال اعلام مشتری ننموده بوده مجملا در صورت مسطوره بر زید که
صاحب تنخواه بوده حرجی نیست والله العالم بحقایق احکامه س زمین ری مفتوح العنوه است یا نه بر ۵۱
فرضی که مفتوح العنوه باشد کسی او را عمارت کرد بعد او فوت شد عمارت او خراب شد و او
وارث دارد دیگری آمد او را تصرف کرد برای ورثه او لی میرسد که بگویند این زمین در تصرف
ما بود یا میرسد ج مفتوح العنوه بودن ری ثابت نیست بلکه ظاهر اینست که نبوده باشد بنابراین هرگاه
ملکی در تصرف مسلمانی بوده باشد مادامی که شخص متصرف یا وارث او معلوم بوده باشد و مدعی
ملکیت بوده باشد دیگری تصرف نمیتواند نمود با عدم اذن متصرف اگرچه عمارات و ابنیه در آن
منهدم شده باشد و اما هرگاه ملک مخروبی بوده باشد و مالک آن معروف نبوده باشد در چنین صورت
آن ملک از انفال میباشد مختص بامام عصر است تصرف بجهة شیعیان ایشان جایز است س زید عمرو را ۵۲
وکیل نمود که فلان جنس را بجهة من بفروش و عمرو همان جنس را میتواند بقیمتی بجهة خود بخرد که
دیگری از آن قیمة زیادتر نمیخرد ج نظر باینکه تصرف در مال غیر موقوف باذن مالکست کلام مالک
که تو وکیل منی این مال را بفروشی منصرف باین نمیشود که بجهة خود خریده باشد پس وکیل در
صورتی که وکیل در فروش مال بوده باشد بنحو مذکور ظاهر اینست که نمیتواند بجهة خود ابتیاع نماید
پس در صورت وکالت بنحو مسطور هرگاه مال موکل را انتقال بخود نماید مبایعه این مبایعه بمقتضای
وکالت نشده خواهد بود بلکه فضولا واقع شده خواهد بود موقوف بامضای موکل است بعد از اطلاع
بلی در چنین صورت هرگاه بدیگری بفروشد بعد از آن شخص مشتری باین شخص وکیل بفروشد
در صورت رضای مشتری آن وقت بی عیب خواهد بود لکن از محل کلام خارج میشود و در صورت

عدم جواز له مذکور شد فرق نمیکند که متصدی طرفین عقد خود وکیل شود باین نحو که القای ایجاب
از جانب موکل نماید و قبول از جانب خود یا خود وکیل متصدی نشود مثل اینکه ایجاب را از جانب
موکل خود وکیل متصدی شود و دیگری را از جانب خود وکیل نماید که متصدی قبول شود یا بعکس
باین نحو که دیگری را از جانب موکل وکیل نماید در اینکه متصدی ایجاب شود در صورت اذن در
توکیل غیر و خود وکیل متصدی قبول شود از جانب خود مجملا مسئله متصور بچهار صورت میشود
وکیل خود متصدی ایجاب و قبول شود یا دیگری را وکیل نماید در اجرای ایجاب و قبول یا متصدی
ایجاب خود شود و متصدی قبول دیگری بوکالت این شخص یا بعکس در هیچ یک از اقسام اربعهٔ
مذکوره مبایعه صحیح نخواهد بود اینها در صورتی است که تصریحی از موکل نشده باین نحو که اگر خود
خواستی خریده باشی بجهة خود ماذونی یا عمومی که در قوهٔ تصریح بوده باشد در چنین صورت بی
٥٣ عیب خواهد بود خصوصا در صورتی که متصدی طرفین عقد متعدد شده باشد س زید عمرو را
وصی کرد و متوفی شد و عمرو خالد را وکیل نمود که اجناس زید موصی در بلادی که میباشد بفروش
رساند حال خالد میتواند که از این اجناس بعضی را بجهة خود بمجرد بقیمتی که دیگران دیناری از ان
زیادتر نمیخرند بانه مسئله را مفصلا بیان فرمایند ج وصی ظاهر اینست مال موصی را منتقل بخودش
میتواند نمود بقیمتی که دیگران میخرند باز یادتر اما وکیل وصی ظاهر اینست که نتواند نمود باین معنی
وصی کسی را وکیل نمود که اموال موصی را فروخته باشد وکیل وصی در چنین صورت نمیتواند مال
موصی موکل خود را بمحض این وکالت منتقل بخود نموده باشد مگر در صورتی که تصریحی از وصی
باشد یا عمومی که در قوهٔ تصریح بوده باشد مجملا حکم وکیل وصی در مال موصی حکم وکیل وصی است در
٥٤ مال وصی نه حکم وصی است در مال موصی س زید مثلا از اصفهان تنخواهی در کلکته نزد عمرو ارسال
مینماید و علم دارد که نیل نجس میباشد و با این علم بعمرو مینویسد که تنخواه مرا نیل خریده و بفرست
عمرو هم بنا بر خواهش زید نیل نجس را خریداری نموده و ارسال مینماید یا در این صورت مشغول
ذمهٔ تنخواه زید میباشد یا نه مسئله دیگر انکه زید با علم بنجاست نیل از اصفهان در کلکته بعمرو
مینویسد که فلان قدر نیل بجهة من قرضا خریداری نموده بفرست و عمرو هم بنا بر خواهش زید با علم
بر نجاست نیل نیل را بوعده خریده ارسال داشته حال عمرو مستحق مطالبه تنخواه قیمة نیل که قرضا بنا بر
وکالت زید خریده بوده میباشد یا نه و دیگر انکه زید از اصفهان بجهة عمرو قلمی نموده که نیل
خریداری نموده بفرست و عمرو مثلا علم دارد که زید اطلاع از نجاست نیل نداشته و نوشته که نیل
بخر و نیل پاک هم در کلکته ممکن نبوده باشد در اینصورت میتواند که عمرو بنا بر خواهش زید نیل
خریده ارسال دارد یا نه جواب از مسئله اولی یعنی با علم صاحب تنخواه از نجاست نیل هرگاه وجهی
ارسال نزد عمرو نماید که وکیل و ماذونی از جانب من که این تنخواه مرا بدهی بازای ان نیل نجس در

چنین صورتی که عمرو حسب الخواهش صاحب تنخواه معمول دارد اشتغال ذمه در حق او ثابت نیست و
اما جواب از مسئله ثانی که با علم زید بنجاست نیل کسی را وکیل میکند که بعنوان نسیه نیل نجس را بجهة
او ابتیاع نماید و وکیل هم بمقتضای خواهش موکل عمل نمود میگوییم ان نیل نجس اگر قابل تطهیر بوده
باشد مثل اینکه ان نیل را در ظرفی قرار دهد و ان ظرف را با نیل داخل اب جاری نمایند و اب همه
اجزای ان نفوذ نماید بعد از ان از اب اخراج نمایند در چنین صورت معامله صحیح البته مسلط بر مطالبهٔ
ثمن از موکل خود هست و اما هرگاه فرض کنیم که قابل تطهیر نبوده باشد در اینصورت اصل معامله باطل
خواهد بود و صاحب نیل بمقتضای شریعت مطهره مسلط بر مطالبه ثمن از وکیل نیست و هم چنین وکیل
نسبت بموکل خود و اما هرگاه فرض شود که وکیل قدرت بر تخلف ندارد باینمعنی که جبرا و قهرا از او
میگیرند در این صورت حکم به تسلط وکیل بر مطالبهٔ ثمن از موکل خالی از اشکال نیست ممکن است
که تفصیل داده شود ما بین کسی که عالم بوده باشد بر اینکه قابل تطهیر نیست و بیع چنین چیزی جایز
نیست در چنین صورت وکیل مطالبه از موکل نتواند نمود اگر چه قهرا مالک نیل از او بگیرد چه این
ضرریست خود بر نفس خود وارد اورده است و ما بین جاهل بانچه مذکور شد و حکم در اینصورت
چنین نباشد یعنی مسلط بر مطالبهٔ ثمن از موکل خود بوده باشد با امکان اشکال در ان و اما جواب از
مسئله ثالثه که وکیل عالم است بنجاست نیل و عالم است باینکه موکل او عالم بنجاست ان نیست پس
تفصیل مذکور در این مقام نیز جاری است باین نحو که اگر عالم است باینکه قابل تطهیر هست خریدن ان
جایز باشد و اگر عالم باشد باینکه قابل تطهیر نیست مبایعه ان جایز نبوده باشد س معامله طلا با نقره باین ٥٥
نهج که مثلا ده تومان اشرفی بدهند و دوازده تومان روپیه باز یاد و کم بگیرند یا اینکه ده تومان
روپیه بدهند دوازده تومان اشرفی بگیرند صحیح است یا نه و موجل و معجل ان تفاوت دارد یا نه
ج اگر بطریق بیع بوده باشد تفاوت ما بین موجل و معجل هست نظر باینکه در بیع نقدین قبض در
مجلس یعنی قبض قبل از تفرق متعاقدین از هم دیگر شرط صحت عقد است لهذا هرگاه ده تومان اشرفی
را زید بعمرو بفروشد بدوازده تومان روپیه و قرار دهد که ده تومان را بعد از شش ماه دیگر مثلا
داده باشد مبایعه باطل خواهد بود و اما هرگاه معجل بوده باشد یعنی ده تومان اشرفی بفروشد
بدوازده تومان نقد باین معنی که قبض متحقق شود قبل از تفرق متعاقدین از هم دیگر صحیح خواهد
بود و اما هرگاه بطریق صلح بوده باشد ظاهر اینست که معجل و موجل هر دو صحیح خواهد بود مثل اینکه
بعمرو میگوید ده تومان اشرفی بتو مصالحه مینمایم بدوازده تومان روپیه از قرار عددی دو مثقالی
در یک هزار و دویست و پنجاه دیناری و در ضمن عقد شرط مینمایم که مبلغ دوازده تومان روپیه
را بعد از انقضاء یکسال تسلیم نموده باشی صحیح خواهد بود و هم چنین هرگاه عکس بوده باشد یعنی ده
تومان روپیه را بدوازده تومان اشرفی مصالحه نماید س رضائی که از جبرناشی میشود در معاملات ٥٦

کتاب الرهن

س شخصی یك دانك از خانه خود را بشخصی رهن نموده بمبلغ بیست تومان تا مدت یکسال مرهون را صاحب تنخواه تصرف ننموده براهن مزبور باجاره داده بمبلغ چهار تومان وصیغه شرعیه بینهما بالفارسیه والعربیه جاری شده بعد از انقضاء مدت یکسال باز همین نحو راهن رهن نموده وصاحب تنخواه اجاره داده و راهن باجاره گرفته تا چهار سال و در این چهار سال مرهون بتصرف راهن بوده و هرگز در این چهار سال یکساعت نبوده که صاحب تنخواه متصرف شود ایا در این صورت معامله صحیح است یا نه

ج شرط رهن انست که مرهون مقبوض مرتهن شود یا انکه راهن را وکیل نماید که از جانب او قبض نماید در صورتی که هیچ یك متحقق نبوده باشد رهن صحیح نخواهد بود واما حکایت اجاره پس اگر راهن منفعت مرهون را به بعضی از اسباب ناقله منتقل نموده باشد بمرتهن بعد مرتهن منتقل نموده باشد براهن ظاهر اینست که صحیح بوده باشد بنابراین مبلغ چهار تومان در هر سال که داده بازای منفعه خواهد بود و از جمله بیست تومان محسوب نمیتواند نمود و اگر منتقل ننموده باشد بمرتهن مطلقا صورتی ندارد و در این صورت راهن میتواند ان مبلغ را از جملهٔ بیست تومان محسوب دارد س هرگاه راهن بدون اذن مرتهن مرهون را فروخت و قبل از فك نه فسخ و نه امضا از مرتهن ایا همین که فك رهانت شد یعنی راهن وجه را بمرتهن رد نمود بیع واقع قبل از فك لازم میشود یا محتاج است بامضا و اجازه ثانی از راهن بعد از فك ج کلمات فقها در مسئله غایت اضطراب دارد چه در بعضی از مواضع ظاهر میشود که اذن مرتهن را شرط صحت بیع میدانند * قال فی القواعد و یشترط فی الملك التمامیة فلا یصح بیع الوقف الا ان یودی بقائه الی خرابه الی ان قال و لا بیع الرهن بدون اذن المرتهن و فی التذکرة و لا یصح بیع الرهن لتعلق حق المرتهن به و نقصان ملك الراهن مالم یجز المرتهن لان الحق لا یعدو هما بلا خلاف و لو باع و لم یعلم المرتهن ففك لزم البیع لانتفاء المعارض و من ابطل بیع الفضولی لزمه الابطال و فی الشرایع لا یصح بیع الوقف مالم یود بقاءه الی خرابه الی ان قال و لا بیع الرهن الا مع الاذن و فی نهایة الاحکام لا یصح بیع المرهون بعد الاقباض قبل الافتکاك لانه ممنوع من تسلیمه شرعا لما فیه من تفویت حق المرتهن فان اجاز المرتهن صح * و در بسیاری از عبارات نفی جواز شده * قال فی التحریر لا یجوز بیع الرهن الا باذن الراهن او یکون المرتهن وکیلا و کذا لیس للراهن بیعه الا باذن المرتهن و لو باع کل منهما من دون اذن صاحبه جاز للاخر الفسخ الان یبیع المرتهن الوکیل س هرگاه کسی مدیون شخصی بوده باشد بدو دین یکی رهن داشته باشد و دیگری خالی از رهن و اجل هر دو رسیده است و شخص مدیون تنخواه میدهد بعد نزاع فیما بین ایشان میشود مدیون میگوید که وجه را بازای طلب رهن داده ام

وطلبکار میکوید که بعوض بی رهن گرفته ام تقدیم قول دافع بچه دلیل است و حضور و غیاب را
تفاوتی هست یا نه ج معتبر در این مقام قصد مدیون است در صورتی که ثابت شود که مدیون ان
وجه را بازای دینی که وثیقه و رهن داشته داده است یعنی در حین دادن باین نیت داده است عمل
بمقتضای ان میباید بشود اگر چه صاحب طلب بقصد طلب بی رهن قبض نموده باشد و در صورت
اختلاف محتاج بمرافعه است وعمل بقول مدیون است بایمین در صورت انتفاء بینه وانکار صاحب طلب
س مال مرهون بعد از انقضاء مدت و فوت راهن و غرما نمودن اموال راهن ایا مال مرهون هم داخل
در غرما میباشد یا مرتهن میباید استیفای حق خویش نماید از ان مال مرهون ومابقی را بغرما بدهد ج
با تحقق رهن بنحو معتبر در شریعت مرتهن احق واولی بمرهون است بعد از انکه مرتهن استیفاء حق خود
از مرهون نمود علاوه اگر بوده باشد مال غرما خواهد بود وهو العالم س خانه زید مدیون عمرو مرهون
عمرو است و موعد و نفعی معین نموده است و بعد از انقضاء موعد عمرو را وکیل در تجدید نموده
است و عمرو بعد از مضی مدت وکالة نفعی علاوه و تجدید نموده است ایا بعد از تجدید که برضاء
طرفین شده است عمرو میتواند که قبل از انقضاء مدت مطالبهٔ طلب خود را از زید نماید یا نمیتواند ج
این مطلب محتاج بمرافعه است در صورتی که انچه قلمی شده مطابق واقع بوده باشد یعنی عمرو اقرار
نماید که من بمقتضای وکالت تجدید معامله نموده ام تا مدت معینی بنا بر این قبل از انقضاء مدت عمرو
تسلط مطالبه ندارد وهو العالم س هرگاه شخصی خانهٔ خود را در نزد زید مرهون ساز د در مدت
چهار سال و منافع خانه را ان شخص صلح کرده که مرتهن در خانه سکنی نماید یکسال از مدت بگذر د
شخص راهن فوت کند وارث راهن را میرسد که تنخواه مال الرهانه را بمرتهن دهد و فك رهانه نماید
یا نه هرگاه مرتهن خود برضایت پس دهد قبل از انکه فك رهانت بشود بیع وشری در ان خانه چه صورت
دارد ج ورثهٔ راهن هر وقت از اوقات که خواسته باشند میتوانند وجه را بمرتهن یا ورثهٔ مرتهن رد
نموده فك رهانت نمایند لکن نظر باینکه مفروض در سوءال اینست که منافع را راهن در مدت چهار
سال بمصالحه منتقل نموده بمرتهن بنا بر این مرتهن را میرسد که بگوید که منافع تا مدت منقضی نشود مال من
است این سخن از او مسموع است و ورثه تسلط اخذ منافع را ندارند مگر در صورتی که مرتهن راضی
شود س هرگاه زید مبلغی از عمرو استقراض نموده و خانهٔ خود را مرهون نموده الحال مدت منقضی
شده زید تنخواه سرمایه در دست دارد و در دادن تنخواه مساهله و کوتاهی مینماید عمرو مطالبهٔ طلب
خود را مینماید زید میگوید تقاص حق خود را از مرهون مذکور نما و رهن فیمابین چند نفر مشترك
میباشد و باین خصوص هیچ کس طالب معامله و مبایعه او نمیباشد ایا شرعا عمرو را میرسد که از تنخواه
سرمایهٔ زید مطالبه و تقاص حق خود را نماید یا جبرا باید رهن را فروخت و تقاص حق خود را نمود
ج رهن موجب این نمیشود که ذمهٔ راهن از حق مرتهن بری شود بلکه با تحقق رهن ذمهٔ راهن باز

مشغول است بحق مرتهن و در صورت مطالبهٔ مرتهن وعدم رضای او بتاخیر هرگاه راهن قدرت بر ادا
داشته باشد لازم است تعجیل در اداء ان نموده باشد و تاخیر در صورت مسطوره قطعا جایز نیست مجملا
در صورت مسطوره در استفتا که بجهة انکه مرهون مشترك است ما بین جمعی از شرکاء و باین جهة مشتری
یافت نمیشود و راهن یعنی مدیون ممکن از اداء دین از راه دیگر هست تاخیر در حق او قطعا در چنین
صورت جایز نیست بلکه تعجیل بقدر امکان لازم و واجب است

کتاب احکام المولی علیه

س هرگاه زید طفل صغیر چند داشته باشد و خود از عهدهٔ نفقه اطفال بر نیاید عاجز باشد و صغار
ملک یا خانه یا غیر اینها چیزی داشته باشند و عسرت بکشند پدر بولایت میتواند مال انها را بفروشد و
خرج انها بکند که تلف نشوند ج در صورتی که صورت مرقومه مطابق واقع بوده باشد بلی والد
میتواند اموال ولد صغیر خود را در معرض بیع در اورد و صرف ولد صغیر بنحوی که صلاح او را
داند نماید س زید از فقر عیال خود در انداخته فرار کرده است و حال اطفال و عیال او بمرتبهٔ عسرت
و فقر دارند که نزدیک بتلف میباشند و باغ و ملکی دارد و هم از انها تحمیل دیوانی میخواهند که عیال
او را ازار میدهند ایا در صورت تلف شدن عیال و اولاد او مرخص میفرمایند که مومنین ملک
و باغ او را بفروشند یا نه ج این مطلب موقوف بثبوتست بر فرض ثبوت مطلب بنحوی که قلمی شده
ان وقت حاکم شرع جمعی را تعیین خواهد نمود و دستور العمل بجهة انها قرار خواهد داد س شخصی
قدری از اعیان مالکی که در زمین خالصه واقع میباشد با نضمام حق الاکره قدری زراعت خالصه
مزبوره را که متصرف میباشد بولد صغیر خود مصالحه نموده و حال صرفه و صلاح صغیر مزبور را در
ان دانسته که مصالح عنه مزبوره را که اعیان و حق الاکره بوده باشد در معرض بیع در اورده و وجه
ثمن ان را بشخص امینی داده و نفعی که از ان حاصل بشود گرفته بمصرف اخراجات صغیر مزبور برساند نظر
باینکه خود محتاج و قادر بر انفاق و اکساء صغیر مزبور نمیباشد ایا والد صغیر مزبور میتواند این عمل را
بکند یا نه ج بلی همین که صلاح و غبطهٔ صغیر را چنین دانست ظاهر اینست که تواند عین مال
صغیر را بفروشد مجملا در صورتی که والد فروش عین مال صغیر را اصلح بحال صغیر دانست از بقای
ان ظاهر اینست که تواند فروخت و هو العالم بحقایق احکامه س هرگاه کسی ولد صغیری داشته باشد
که مال داشته باشد و این والد محتاج و معسر بشود ایا میتواند از مال صغیر خود بمصرف انفاق خود
برساند ج در صورتی که والد معسر و فقیر بوده و ولد صغیر ملی بوده باشد ظاهر اینست که والد
بقدر نفقه خود از مال ولد صغیر ملی خود انفاق خود میتواند نمود س طاحونه مشترکست مابین صغار
و جمعی ایا شرکا را جایز است که فیما بین خود قرعه نموده هر یک روز نوبهٔ خود را متصرف شوند
یا بدون وصی و قیم شرعی تصرف ایشان در مال خود جایز نیست و با تعذر از وصول خدمت مجتهد
عادل تکلیف ایشان چیست و هرگاه از کیفیت قرعه و نوبه ایشان مطلع نباشیم که ایا بر نهج شرعیست یا خیر
میتوانیم در نوبه غیر صغار غله خود را کرد و اعمال ایشان را حمل بر صحت نمود هر چند بی مبالات دانیم
ایشان را یا تجسس ضرورست ج تصرف در مال مشترک نسبت بهر شریک موقوف است باذن سایر شرکاء

و در صورتی که احد شرکاء صغیر بوده باشد موقوف است باذن وصی یا ولی و در صورت انتفای
وصی و ولی ولایت با حاکم شرع است و در صورت تعذر رجوع بمجتهد عدول مومنین بهر نحو
که صلاح صغیر را دانند میتوانند معمول داشت و در صورتی که هیچ یک نبوده باشد یعنی تصرف
باذن وصی یا ولی نبوده باشد تصرف در حق خود شرکاء جایز نیست پس چگونه در حق دیگری جایز
بوده باشد و اما هرگاه چنین اسیای مشترکی در تصرف مسلمی بوده باشد و کیفیت تصرف مشخص
نبوده باشد فعل ان محمول بر صحت است و بر سایرین حرجی نیست در خورد کردن گندم و غیره س
عمارت مشترک صغار را باذن ولی یا وصی داخل میتوان شد ایا هرگاه با ولی ایشان شغلی داشته
باشند تردد میتواند کرد و نماز در انجا میتواند کرد یا مصلحت صغار شرطاست ج ظاهر اینست که باذن
وصی یا ولی دخول در خانه صغیر و نماز در ان جایز بوده باشد و اما با عدم اذن وصی یا ولی اگر
در دخول در ان خانه منفعتی بجهة صغیر بوده باشد مثل اینکه داخل خانه صغیر میشود که چیزی باو
داده باشد ظاهر اینست عیبی نداشته باشد و اگر منفعتی نداشته باشد جایز نیست س ضعیفه شوهر او
فوت شده یک طفل رضیعی دارد مادامی که شیر میدهد نفقه با کیست و تا چند ماهست اگر نفقه از اصل
ترکه است و عموی ان طفل مال ان طفل را من باب الولایه میتواند تصرف کند یا نه ج نفقهٔ ضعیفه در
مدت رضاع از مال خود ان ضعیفه خواهد بود و اموال متعلقه بطفل مذکور در صورت انتفاء وصیت
باید نزد قیمی منصوب از جانب حاکم شرع بوده باشد خواه عم بوده باشد یا غیر عم و عم قطع نظر از
قیمومت کرده تسلطی ندارد بر تصرف اموال صغیر و الله اعلم س اسمعیل نامی فوت کرده و ورثه او منحصر
بدو صبیهٔ صغیره قدری جنس و مس و گاو و گوسفند از مرحوم مزبور مانده صغیرهای مزبور
عمه و عموزاده دارند عمهٔ مذکوره صغیرهای مزبور را با مخلفات ایشان تصرف نموده و میفرماید
که مخلفات مزبور را صرف صغیرها مینمایم تا انکه کبیر شوند عموزاده مزبور در جواب عمه مذکور
میفرماید که من صغیرهای مزبور را از عین المال خود متوجه ماکول و ملبوس ایشان میشوم بعد از انکه
بزرگ شدند پول ایشان را با منافع میدهم ایا کدام یک تصرف کنند ج در صورت مفروضه نه عمه
میتواند تصرف در اموال دو صغیر نماید و نه عموزاده و چون که ظاهر این سوال اینست که والد دو
صغیر تعیین وصی ننموده لهذا در چنین صورت لازم است در امور دو صغیر رجوع بحاکم شرع
یعنی مجتهدی نمایند بعد از رجوع بمجتهد ان مجتهد هر کس را که صلاح داند نصب مینماید که متصدی
امور دو صغیر از قرار قرار داد و دستور العمل او شده باشد خواه عمه بوده باشد یا عموزاده یا دیگری
س شخصی دختری را متعه بپسر صغیر خود نموده و لایه منه الی مدت سه سال و قریب به یک سال که
گذشته است دختر رفته است و شوهر کرده است قبل از انقضاء مدت بدو سال بدون انکه ولی مدت را
بهبخشد چنانچه حکم هبه مدت حکم طلاق است و ولی را اختیاری نمیباشد در ان و متزوجه شدن

ضعیفه خلاف شرع بوده بیان فرمایند که این مطلب بر حاکم شرع باید مشخص شود یا انکه هرگاه بر امثال
ما و جمعی دیگر از مؤمنین این مطلب واضح شود میتوانیم حکم نمائیم بتفریق و ضعیفه صبر نماید تا مدت
سه سال بگذرد بهمان شخص اول که شوهر کرده بخلاف شرع با شخص دیگر شوهر نماید و جمع کثیر در
نزد حقیر شهادت دادند که بر حقیر علم حاصل شد که این ضعیفه در مدت سه سال شوهر کرده بدون عده
نمودن ولی مدت را او حال هم زوج ثانی منکر این مطلب نیست که محتاج بمرافعه باشد انچه حکم الهی
باشد در این واقعه و فروعات ان اعلام فرمایند که خلاف رضای الهی بعمل نیاید و قضیه ثانیه اینکه
شخصی پنج سال و کسری میباشد که مفقود شده و یک زوجه و یک طفل صغیر دارد و قدری املاک و
باغات دارد ضعیفه در این مدت خرج خود و اطفال را بقرض و عسرت گذرانیده و تحمیل هم داده
و حال دین بسیاری دارد و خرج هم دارند و تحمیل هم دارد ضعیفه بیچاره درمانده است و دیگر
در قوه او نیست که قرض کند ایا اذن میدهند که عدول مؤمنین اتفاق نموده املاک را بفروشند
و دیون ضعیفه و طفل را بدهند و اگر چیزی باقی بماند از بابت نفقه خود خرج نمایند چنانچه اذن میدهند
حقیر خود متوجه میشوم و انچه موافق رضای الهی باشد باطلاع جمعی از معتمدین و مؤمنین بعمل
می اورم قربة الی الله تعالی انچه حکم باری سبحانه میباشد در حاشیه عریضه قلمی فرمایند که حجه
شرعی باشد عند الحاجة ج هرگاه طرفین یعنی زوج و زوجه معترف بوده باشند باینمطلب که در
اثنای مدت انقطاع عقد شده بر قاطبه اهل اسلام با امکان لازم است انهارا از بابت نهی از منکر منع نمایند
و همچنین هرگاه احدهما معترف بوده باشند لکن نسبت بهمان شخص که اعتراف نموده مجملا در صورتی
که عقد در اثناء مدت انقطاع شده باشد و زوج تصرف هم نموده باشد بی اشکال بر ان شخص حرام
میشود همان ضعیفه حراما مؤبدا بر فرض تفریق بینهما و انقضای مدت همان شخص ثانیا عقد نمیتواند
نمود و اما هبه بقیه مدت از ولی پس تدبیر ان باین نحو ممکن است چون تصرف ولی در امور متعلقه
بمولی علیه میباید منوط بصرفه و غبطه او بوده باشد بنابراین هرگاه توان بنحوی نمود که صلاح صغیر در
ان شود مثل اینکه حقی که بجهة صغیر بر ان ضعیفه هست از جانب صغیر مصالحه شود بهمان ضعیفه بمبلغی
که قطعا اصلح بحال صغیر بوده باشد نسبت ببقای حق صغیر در چنین صورت دور نیست که تدبیر
همین نحو توان نمود و چونکه مفروض اینست که زوج منکر اصل مطلب نیست بنابران در ممانعت ان
حاجت بحکومت شرع نیست قاطبه اهل ایمان که اعتراف از او شنیده اند ممانعت میتوانند بکنند و اما
زوجه پس هرگاه ان نیز معترف بر اصل عقد انقطاع و وقوع عقد ثانی در اثنای مدت بوده باشد
ان نیز چنین است و اما هرگاه منکر هردو یا احدهما بوده باشند در اینصورت محتاج بمرافعه است ثمره در
مطالبه صداق ظاهر میشود و اما بیع ملک غایب در اداء دین که عیال او نموده اند پس بسیار مشکلست
اولا باید دین ثابت شود ثانیا باید مشخص شود که دین در انجام چیزی شده که بر غایب لازم بوده که

متکفل او شده باشد و تعدی از ان کما و کیفا نشده باشد این مشکل است بعد از غمض عین از اشکال
میباید نزد حاکم شرع ثابت شود و الاغایب بعد از حضور معارض میتواند شد و اما بیع مال غایب در
صرف اخراجات عیال واجب النفقه در اخراجات ضروریه عیال غایب پس کلام در این اگرچه اسهل
از سابق است لکن بجهة دفع مفسده بعد از حضور غایب چاره اینست که استشهادی در ان نوشته شود
بر این مضمون که مشتمل بر غیبت ان شخص و مدت غیبت و عدد عیال و معطلی و اضطرار انها بجهة نفقه
ضروریه بوده باشد ان استشهاد را معتمدین مهر نموده در حاشیه ان تعیین خواهد شد کسی که متصدی
مبایعه ان باشد بقدر ضرورت س مولائی عبدی داشت و ان عبد صاحب تنخواه بود و مولی عبد
را ازاد نموده در این صورت تنخواهی که در ید مملوک بوده بعد از ازاد شدن منتقل بمالک میشود یا
بمملوک و همچنین نمائی که از تنخواه مذکور بعد از ازاد شدن مملوک بهم رسد از که خواهد بود ج
فرض در سؤال اینست که عبد صاحب تنخواه بوده پس سؤال چه معنی دارد و علی ای حال اگر مقصود
اینست که شخصی عبدی داشته و ان عبد در ایامی که نزد مولی بوده تنخواهی تحصیل نموده بعد از این
مولی او را ازاد نموده ان وجه مال عبد میباشد یا مال مولی ظاهر اینست که مال مولی میباشد مگر در
صورتی که بعد از ازاد نمودن ان مال را مستقل نموده باشد باو و اگر منتقل ننموده لکن مقصود مولی
این بود که مال را از او نگیرد و حال نادم شده میخواهد گرفته باشد اگرچه دور نیست که بتواند گرفت
شرعا لکن این در عرف و عادة حسنی ندارد و اما مطالبه نما در اینصورت که مقصود مولی این بود که
از ان وجه را نگرفته باشد پس راضی بوده است بتصرف تنخواه بهر نحو که خواهد بنابراین این عبد بعد
از ازاد شدن ماذون بوده است در تصرف این مطالبه نما نمودن بسیار مشکل است و اما اگر مطلع نبود
که این عبد وجهی دارد و بعد از ازاد شدن که مدتی گذشت معلوم شد در این صورت مطالبه
وجه و نمای حاصل از عین ان وجه هر دو را میتواند نمود و هو العالم س هرگاه زید صبیه صغیره خود
را بحباله و عقد عمرو در اورده و لابه اجرای صیغه نکاح نموده باشد بعد از انکه صبیه زید کبیر
شود راضی نباشد ایا میتواند عقد را بر هم زند یا نه ج در صورتی که عقد والد مشخص نبوده باشد
که بر خلاف مصلحت صغیره بوده قطعا عقد لازم و اختیاری بجهة دختر بعد از بلوغ نخواهد بود س
دختری که تقریبا هفت هشت ساله بوده باشد و پدر او فوت شده باشد و وصی تعیین نموده باشد در
امور خود و وصی مزبور نظر بصرفه حال و غبطه احوال دختر مذکوره او را کفوی که لایق بحال او
بوده باشد میتواند که صیغه عقد دوام او را اذن دهد که جاری و واقع سازند بمهری که امثال و
اقران او را میبوده و با انکه وصی مزبور را در این باب اختیاری نمیباشد ج تزویج نمودن در چنین
صورت چنین نیست که جایز نبوده باشد لکن کلام در اینست که هرگاه وصی عقد نمود ایا این عقد لازم
میشود یا اینکه مثل عقد فضولیست میتواند دختر بعد از بلوغ امضا نداشته باشد مشهور مابین فقها